**نهج البلاغة / ترجمه دشتى ؛ ؛ ص31**

خطبه‏ها

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 33

ترجمه خطبه 1

(امام عليه السلام در اين سخنرانى از آفرينش آسمان و زمين و آفرينش انسان ياد مى‏كند)

1 عجز انسان از شناخت ذات خدا[[1]](#footnote-1)

سپاس خداوندى را كه سخنوران از ستودن او عاجزند (1019- 972)، و حسابگران از شمارش نعمت‏هاى او ناتوان (1024- 1020)، و تلاشگران از اداى حق او درمانده‏اند. (1029- 1025) خدايى كه افكار ژرف انديش، ذات او را درك نمى‏كنند (1034- 1030) و دست غواصان درياى علوم به او نخواهد رسيد. (1039- 1035) پروردگارى كه براى صفات او حد و مرزى وجود ندارد (1044- 1040)، و تعريف كاملى نمى‏توان يافت (1048- 1045) و براى خدا وقتى معين، و سر آمدى مشخص نمى‏توان تعيين كرد. (1056- 1049) مخلوقات را با قدرت خود آفريد (1059- 1057)، و با رحمت خود بادها را به حركت در آورد (1063- 1060) و به وسيله كوه‏ها اضطراب و لرزش زمين را به آرامش تبديل كرد.

(1068- 1064)

2 دين و شناخت خدا[[2]](#footnote-2)

سر آغاز دين، خداشناسى است (1071- 1069)، و كمال شناخت خدا، باور داشتن، او (1076- 1072)، و كمال باور داشتن خدا، شهادت به يگانگى اوست؛ (1081- 1077) و كمال توحيد (شهادت بر يگانگى خدا) اخلاص (1086- 1082)، و كمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا كردن است (1093- 1087)، زيرا هر صفتى نشان مى‏دهد كه غير از موصوف (1099- 1094)، و هر موصوفى گواهى مى‏دهد كه غير از صفت است (1106- 1100)، پس كسى كه خدا را با صفت مخلوقات تعريف كند او را به چيزى نزديك كرده (1112- 1107)،[[3]](#footnote-3) و با نزديك كردن خدا به چيزى، دو خدا مطرح شده (1117- 1113)؛ و با طرح شدن دو خدا، اجزايى براى او تصور نموده (1122- 1118)؛ و با تصور اجزا براى خدا، او را نشناخته است. (1127- 1123) و كسى كه خدا را نشناسد به سوى او اشاره مى‏كند (1133- 1128) و هر كس به سوى خدا اشاره كند، او را محدود كرده (1139- 1134)، به شمارش آورده. (1144- 1140) و آن كس كه بگويد «خدا در چيست؟» او را در چيز ديگرى پنداشته است (1150- 1145)، و كسى كه بپرسد «خدا بر روى چه چيزى قرار دارد؟» به تحقيق جايى را خالى از او در نظر گرفته است (1158- 1151)، در صورتى كه خدا همواره بوده، و از چيزى به وجود نيامده است. (1162- 1159) (1166- 1163) با همه چيز هست، نه اينكه همنشين آنان باشد، و با همه چيز فرق دارد نه اينكه از آنان جدا و بيگانه باشد. (1177- 1167) انجام دهنده همه كارهاست، بدون حركت و ابزار و وسيله (1183- 1178)، بيناست حتى در آن هنگام كه پديده‏اى وجود نداشت (1190- 1184)، يگانه و تنهاست، زيرا كسى نبوده تا با او انس گيرد، و يا از فقدانش وحشت كند.

(1200- 1191)

3 راه‏هاى خدا شناسى‏

اول- آفرينش جهان‏

خلقت را آغاز كرد، و موجودات را بيافريد (1208- 1201)، بدون نياز به فكر و انديشه‏اى، يا استفاده از تجربه‏اى (1215- 1209)، بى آن كه حركتى ايجاد كند (1219- 1216)، و يا تصميمى مضطرب در او راه داشته باشد. (1225- 1220) براى پديد آمدن موجودات، وقت مناسبى قرار داد (1228- 1226)، و موجودات گوناگون را هماهنگ كرد (1232- 1229)، و در هر كدام، غريزه خاص خودش را قرار داد، و غرائز را همراه آنان گردانيد. (1238- 1233) خدا پيش از آن كه موجودات را بيافريند، از تمام جزئيات و جوانب آنها آگاهى داشت (1242- 1239)، و حدود و پايان آنها را مى‏دانست،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اشاره به علم: اپيس تمولوژى‏EPISTEMOLOGY (شناخت شناسى، معرفت شناسى)

(2). اشاره به: پايتى تيسم‏PIETYTHEISM (ايزد شناسى)

(3). يعنى همتايى براى خدا تصور كرده است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 35

و از اسرار درون و بيرون پديده‏ها، آشنا بود. (1250- 1243) سپس خداى سبحان طبقات فضا را شكافت، و اطراف آن را باز كرد، و هواى به آسمان و زمين راه يافته را آفريد (1261- 1251)[[4]](#footnote-4)، و در آن آبى روان ساخت، آبى كه امواج متلاطم آن شكننده بود، كه يكى بر ديگرى مى‏نشست، آب را بر بادى طوفانى و شكننده نهاد (1276- 1262)، و باد را به باز گرداندن آن فرمان داد، و به نگهدارى آب مسلط ساخت، و حد و مرز آن را به خوبى تعيين فرمود. (1286- 1277) فضا را در زير تند باد و آب را بر بالاى آن در حركت بود. (1295- 1287) سپس خداى سبحان طوفانى‏[[5]](#footnote-5) بر انگيخت كه آب را متلاطم ساخت (1301- 1296)[[6]](#footnote-6) و امواج آب را پى در پى در هم كوبيد. (1304- 1302) طوفان به شدت وزيد، و از نقطه‏اى دور دوباره آغاز شد. (1310- 1305) سپس به طوفان امر كرد تا امواج درياها را به هر سو روان كند (1318- 1311) و بر هم كوبد (1321- 1319) و با همان شدت كه در فضا وزيدن داشت، بر امواج آب‏ها حمله‏ور گردد (1326- 1322) از اول آن بر مى‏داشت و به آخرش مى‏ريخت،[[7]](#footnote-7) و آب‏هاى ساكن را به امواج سركش بر گرداند. (1334- 1327) تا آنجا كه آب‏ها روى هم قرار گرفتند، و چون قله‏هاى بلند كوه‏ها بالا آمدند. (1341- 1335) امواج تند كف‏هاى بر آمده از آب‏ها را در هواى باز، و فضاى گسترده بالا برد، كه از آن هفت آسمان را پديد آورد (1352- 1342)[[8]](#footnote-8). آسمان پايين را چون موج مهار شده (1356- 1353)، و آسمان‏هاى بالا را مانند سقفى استوار و بلند قرار داد (1363- 1357)، بى آن كه نيازمند به ستونى باشد (1366- 1364) يا ميخ‏هايى كه آنها را استوار كند. (1370- 1367) آنگاه فضاى آسمان پايين را به وسيله نور ستارگان درخشنده زينت بخشيد (1377- 1371) و در آن چراغى روشنايى بخش (خورشيد)، و ماهى درخشان، به حركت در آورد كه همواره در مدار فلكى گردنده و بر قرار، و سقفى متحرك، و صفحه‏اى بى قرار، به گردش خود ادامه دهند.

(1394- 1378)

دوم- شگفتى خلقت فرشتگان:

سپس آسمان‏هاى بالا را از هم گشود، و از فرشتگان گوناگون پر نمود. (1406- 1395) گروهى از فرشتگان همواره در سجده‏اند و ركوع ندارند (1410- 1407) و گروهى در ركوعند و ياراى ايستادن ندارند (1414- 1411) و گروهى در صف‏هايى ايستاده‏اند كه پراكنده نمى‏شوند (1418- 1415) و گروهى همواره تسبيح گويند و خسته نمى‏شوند (1422- 1419) و هيچ گاه خواب به چشمشان راه نمى‏يابد، و عقل‏هاى آنان دچار اشتباه نمى‏گردد (1430- 1423)، بدن‏هاى آنان دچار سستى نشده، و آنان دچار بى خبرى برخاسته از فراموشى نمى‏شوند. (1438- 1431) برخى از فرشتگان، امينان وحى الهى، و زبان گوياى وحى براى پيامبران مى‏باشند (1447- 1439)، كه پيوسته براى رساندن حكم و فرمان خدا در رفت و آمدند. (1452- 1448) جمعى از فرشتگان حافظان بندگان (1456- 1453)، و جمعى ديگر دربانان بهشت خداوندند. (1460- 1457) بعضى از آنها پاهايشان در طبقات پايين زمين قرار داشته، و گردن‏هاشان از آسمان فراتر (1473- 1461)، و اركان وجودشان از اطراف جهان گذشته (1478- 1474)، عرش الهى بر دوش‏هايشان استوار است (1483- 1479)، برابر عرش خدا ديدگان به زير افكنده (1486- 1484)، و در زير آن، بالها را به خود پيچيده‏اند. (1489- 1487) ميان اين دسته از فرشتگان با آنها كه در مراتب پايين‏ترى قرار دارند، حجاب عزت، و پرده‏هاى قدرت، فاصله انداخته است. (1500- 1490) هرگز خدا را با وهم و خيال، در شكل و صورتى نمى‏پندارند (1504- 1501)، و صفات پديده‏ها را بر او روا نمى‏دارند (1510- 1505)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). امام عليه السلام در اين گفتار علمى به مراحل دقيق آفرينش اشاره كرد كه خداوند بزرگ ابتدا هوا و سپس آب و آنگاه ديگر پديده‏ها را آفريد. امروزه همه دانشمندان اين حقيقت را قبول دارند كه آب از اكسيژن و هيدروژن پديد آمده و آغاز آفرينش از هوا و توده بخار بوده است.

(2). اعتقم: باد تندى كه خشك و بى باران است.

(3). اشاره به علم: سآلوژى‏SEA LOGY (دريا شناسى) و كيماتو لوژى‏KYMATOLOGY (موج شناسى)

(4). مخض السقاء: زير و رو كردن محتواى مشك.

(5). اشاره به علم: اتمولوژى (بخار آب شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 37

هرگز خدا را در جايى محدود نمى‏سازند (1514- 1511)، و نه با همانند آوردن، به او اشاره مى‏كنند.

(1519- 1515)

سوم- شگفتى آفرينش آدم عليه السلام و ويژگى‏هاى انسان كامل.

سپس خداوند بزرگ، خاكى از قسمت‏هاى گوناگون زمين، از قسمت‏هاى سخت و نرم، شور و شيرين، گرد آورد، آب بر آن افزود تا گلى خالص و آماده شد (1541- 1520)، و با افزودن رطوبت، چسبناك گرديد (1546- 1542)، كه از آن، اندامى شايسته، و عضوهايى جدا و به يكديگر پيوسته آفريد (1557- 1547)[[9]](#footnote-9). آن را خشكانيد تا محكم شد. خشكاندن را ادامه داد تا سخت شد (1564- 1558) تا زمانى معين و سر انجامى مشخص، اندام انسان كامل گرديد. (1569- 1565) آنگاه از روحى كه آفريد در آن دميد تا به صورت انسانى زنده در آمد (1575- 1570)، داراى نيروى انديشه، كه وى را به تلاش اندازد (1579- 1576) و داراى افكارى كه در ديگر موجودات، تصرف نمايد. (1583- 1580)[[10]](#footnote-10) به انسان اعضاء و جوارحى بخشيد، كه در خدمت او باشند (1586- 1584)، و ابزارى عطا فرمود، كه آنها را در زندگى به كار گيرد. (1589- 1587) قدرت تشخيص به او داد تا حق و باطل را بشناسد (1597- 1590)[[11]](#footnote-11)، و حواس چشايى، و بويايى، و وسيله تشخيص رنگ‏ها، و أجناس مختلف در اختيار او قرار داد. (1609- 1598) انسان را مخلوطى از رنگ‏هاى گوناگون، و چيزهاى همانند و سازگار، و نيروهاى متضاد، و مزاج‏هاى گوناگون، گرمى، سردى، ترى، خشكى، قرار داد. (1626- 1610) سپس از فرشتگان خواست تا آن چه در عهده دارند انجام دهند، و عهدى را كه پذيرفته‏اند وفا كنند، اينگونه كه بر آدم سجده كنند، و او را بزرگ بشمارند (1644- 1627)، و فرمود: «بر آدم سجده كنيد پس فرشتگان همه سجده كردند جز شيطان» (1651- 1645) غرور و خود بزرگ بينى او را گرفت و شقاوت و بدى بر او غلبه كرد، و به آفرينش خود از آتش افتخار نمود، و آفرينش انسان از خاك را پست شمرد. (1665- 1652) خداوند براى سزاوار بودن شيطان به خشم الهى، و براى كامل شدن آزمايش، و تحقق وعده‏ها، به او مهلت داد (1676- 1666) و فرمود: «تا روز رستاخيز مهلت داده شدى».

(1684- 1677)

چهارم- آدم عليه السلام و داستان بهشت‏

سپس خداوند آدم را در خانه‏اى مسكن داد كه زندگى در آن گوارا بود. جايگاه او را امن و امان بخشيد و او را از شيطان و دشمنى او ترساند. (1701- 1685) پس شيطان او را فريب داد، بدان علت كه از زندگى آدم در بهشت و هم نشينى او با نيكان حسادت ورزيد. (1710- 1702) پس آدم عليه السلام يقين را به ترديد، و عزم استوار را به گفته‏هاى ناپايدار شيطان فروخت (1716- 1711) و شادى خود را به ترس تبديل كرد، كه فريب خوردن براى او پشيمانى آورد (1723- 1717) آنگاه خداى سبحان در توبه را بر روى آدم گشود و كلمه رحمت، بر زبان او جارى ساخت و به او وعده بازگشت به بهشت را داد. (1739- 1724) آنگاه آدم را به زمين، خانه آزمايش‏ها و مشكلات، فرود آورد، تا ازدواج كند، و فرزندانى پديد آورد (1747- 1740)، و خداى سبحان از فرزندان او پيامبرانى برگزيد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اشاره به علم: آنتروپولوژى‏ANTHROPOLOGY (انسان شناسى)

(2). ماجراى آفرينش انسان به گونه‏اى مستقل و هدفدار مطرح شده كه تكامل و پيدايش تدريجى و قانونمندان را قبول دارد اما تبدل انواع و نظريه‏هاى «داروينيسم» و «لاماركيسم» و باز سازى شده آن را قبول ندارد، نظريه‏هايى كه امروز نيز از دروس دانشگاهاى مهم دنيا حذف گرديده است و با انقلابى كه در علم ژنتيك و كروموزم شناسى پديد آمده بيشتر به عمق كلام امام آشنا شده‏اند.

(3). اثبات امكان شناخت و رد تفكر نهيليسم و پوچ‏گرايى كه شناخت را ممكن نمى‏دانند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 39

4- فلسفه بعثت پيامبران (نبوت عامه)

خدا پيمان وحى را از پيامبران گرفت (1759- 1748) تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه كه در عصر جاهليت‏ها بيشتر مردم، پيمان خدا را ناديده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدايان دروغين روى آوردند (1777- 1760)، و شيطان مردم را از معرفت خدا باز داشت و از پرستش او جدا كرد (1786- 1778)، خداوند پيامبران خود را مبعوث فرمود، و هر چندگاه، متناسب با خواسته‏هاى انسان‏ها، رسولان خود را پى در پى اعزام كرد (1793- 1787) تا وفادارى به پيمان فطرت‏[[12]](#footnote-12) را از آنان باز جويند و نعمت‏هاى فراموش شده را به ياد آورند (1800- 1794) و با ابلاغ احكام الهى، حجت خدا را بر آنها تمام نمايند (1804- 1801) و توانمندى‏هاى پنهان شده عقل‏ها را آشكار سازند (1809- 1805) و نشانه‏هاى قدرت خدا را معرفى كنند (1813- 1810)، مانند:

سقف بلند پايه آسمان‏ها بر فراز انسان‏ها، گاهواره گسترده زمين در زير پاى آنها، و وسائل و عوامل حيات و زندگى، و راه‏هاى مرگ و مردن (1827- 1814)، و مشكلات و رنج‏هاى پير كننده، و حوادث پى در پى، كه همواره بر سر راه آدميان است. (1834- 1828) خداوند هرگز انسان‏ها را بدون پيامبر، يا كتابى آسمانى، يا برهانى قاطع، يا راهى استوار، رها نساخته است (1852- 1835)، پيامبرانى كه با اندك بودن ياران، و فراوانى انكار كنندگان، هرگز در انجام وظيفه خود كوتاهى نكردند. (1863- 1853) بعضى از پيامبران، بشارت ظهور پيامبر آينده را دادند و برخى ديگر را پيامبران گذشته معرفى كردند. (1874- 1864) بدين گونه قرن‏ها پديد آمد، و روزگاران سپرى شد (1881- 1875)، پدران رفتند و فرزندان جاى آنها را گرفتند.

(1887- 1882)

5- فلسفه بعثت پيامبر خاتم صلى الله عليه و آله و سلم‏

تا اين كه خداى سبحان، براى وفاى به وعده خود، و كامل گردانيدن دوران نبوت، حضرت محمد (كه درود خدا بر او باد) را مبعوث كرد، پيامبرى كه از همه پيامبران پيمان پذيرش نبوت او را گرفته بود، نشانه‏هاى او شهرت داشت (1909- 1888)، و تولدش بر همه مبارك بود. در روزگارى كه مردم روى زمين داراى مذاهب پراكنده، خواسته‏هاى گوناگون، و روش‏هاى متفاوت بودند (1923- 1910): عده‏اى خدا را به پديده‏ها تشبيه كرده و گروهى نام‏هاى ارزشمند خدا را انكار و به بت‏ها نسبت مى‏دادند (1931- 1924)، و برخي به غير خدا اشاره مى‏كردند. (1935- 1932) پس خداى سبحان، مردم را به وسيله محمد صلى الله عليه و آله و سلم از گمراهى نجات داد و هدايت كرد، و از جهالت رهايى بخشيد. (1944- 1936) سپس ديدار خود را براى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بر گزيد، و آنچه نزد خود داشت براى او پسنديد (1955- 1945) و او را با كوچ دادن از دنيا گرامى داشت، و از گرفتارى‏ها و مشكلات رهايى بخشيد و كريمانه قبض روح كرد.

(1970- 1956)

6\* ضرورت امامت پس از پيامبران الهى‏

رسول گرامى اسلام، در ميان شما مردم جانشينانى برگزيد كه تمام پيامبران گذشته براى امت‏هاى خود برگزيدند (1978- 1971)، زيرا آنها هرگز انسان‏ها را سرگردان رها نكردند و بدون معرفى راهى روشن و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) چون انسان از نظر روان و فطرت خدا جوست، و در روانشناسى امروز نيز بعد مذهبى را يكى از ابعاد وجودى روح آدمى پذيرفته‏اند، اگر موانعى نباشد، انسان از نظر روان و فطرت به خدا گرايش دارد و خدا را در همه جا مى‏جويد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 41

نشانه‏هاى استوار، از ميان مردم نرفتند (1989- 1979)[[13]](#footnote-13).

7\* ويژگى‏هاى قرآن و احكام اسلام‏

كتاب پروردگار ميان شماست (1996- 1990)، كه بيان كننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مثل‏ها، مطلق و مقيد، محكم و متشابه مى‏باشد، عبارات مجمل خود را تفسير، و نكات پيچيده خود را روشن مى‏كند (2033- 1997)، از واجباتى كه پيمان شناسايى آن را گرفت و مستحباتى كه آگاهى از آنها لازم نيست. (2043- 2034) قسمتى از احكام دينى در قرآن واجب شمرده شد كه ناسخ آن در سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آمده (2054- 2044)،[[14]](#footnote-14) و بعضى از آن، در سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم واجب شده كه در كتاب خدا ترك آن مجاز بوده است (2064- 2055)، بعضى از واجبات، وقت محدودى داشته كه در آينده از بين رفته است. (2072- 2065)[[15]](#footnote-15) محرمات الهى از هم جدا مى‏باشند، برخى از آنها، گناهان بزرگ است كه وعده آتش دارد و بعضى كوچك كه وعده بخشش داده است (2086- 2073)، و برخى از اعمال كه اندكش مقبول و در انجام بيشتر آن آزادند.

(2094- 2087)

8- فلسفه و راه آورد حج‏

خدا حج را خانه محترم خود را بر شما واجب كرد، همان خانه‏اى كه آن را قبله‏گاه انسان‏ها قرار داده (2109- 2095) كه چونان تشنگان به سوى آن روى مى‏آورند، و همانند كبوتران به آن پناه مى‏برند. (2117- 2110) خداى سبحان، كعبه را مظهر تواضع بندگان برابر عظمت خويش و نشانه اعتراف آنان به بزرگى و قدرت خود قرار داد (2126- 2118) و در ميان انسان‏ها، شنوندگانى را برگزيد كه دعوت او را براى حج، اجابت كنند (2134- 2127) و سخن او را تصديق نمايند و پاى بر جايگاه پيامبران الهى نهند.

همانند فرشتگانى كه بر گرد عرش الهى طواف مى‏كنند (2146- 2135)، و سودهاى فراوان در اين عبادتگاه و محل تجارت زائران به دست آورند و به سوى وعده‏گاه آمرزش الهى بشتابند. (2156- 2147) خداى سبحان، كعبه را براى اسلام، نشانه گويا، و براى پناهندگان، خانه امن و امان قرار داد (2165- 2157)، اداى حق آن را واجب كرد و حج بيت الله را واجب شمرد و بر همه شما انسانها مقرر داشت كه به زيارت آن برويد (2174- 2166)، و فرمود: آن كس كه توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن كس كه انكار كند، خداوند از همه جهانيان بى نياز است.

(2194- 2175)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اشاره به حكومت تئوكراسى‏THEOCRACY (حكومت مذهبى)

(2). مانند آيه 15 سوره نساء: «و اللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم» (زنان بد كاره را در خانه‏ها زندانى كنيد تا بميرند) اين حكم برداشته شده، و طلاق و رجم جاى آن را گرفته است.

(3). مانند دستور نماز خواندن به طرف بيت المقدس كه موقتى بود و با آيه 144 بقره حكم آن بر داشته شده و نماز به سوى كعبه واجب گرديد فول وجهك شطر المسجد الحرام\*.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 43

(1002)

ترجمه خطبه 2

(پس از بازگشت از نبرد صفين‏[[16]](#footnote-16) در سال 38 هجرى ايراد فرمود)

1 ستايش پروردگار

ستايش مى‏كنم خداوند او را، براى تكميل نعمت‏هاى او و تسليم بودن برابر بزرگى او و ايمن ماندن از نافرمانى او. (2227- 2195) و در رفع نيازها از او يارى مى‏طلبم (2232- 2228)؛ زيرا آن كس را كه خدا هدايت كند، هرگز گمراه نگردد، و آن را كه خدا دشمن دارد، هرگز نجات نيابد و هر آن كس را كه خداوند بى نياز گرداند، نيازمند نخواهد شد. (2247- 2233) پس ستايش خداوند گران سنگ‏ترين چيز است، و برترين گنجى است كه ارزش ذخيره شدن دارد (2255- 2248)، و گواهى مى‏دهم كه جز خداى يكتاى بى شريك، معبودى نيست، شهادتى كه اخلاص آن آزموده و پاكى و خلوص آن را باور داريم و تا زنده‏ايم بر اين باور استواريم، و آن را براى صحنه‏هاى هولناك روز قيامت ذخيره مى‏كنيم (2281- 2256)، زيرا شهادت به يگانگى خدا، نشانه استوارى ايمان، باز كننده درهاى احسان، مايه خشنودى خداى رحمان، و دور كننده شيطان است.

(2293- 2282)

2 ويژگى‏هاى پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم‏

و شهادت مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده خدا و فرستاده اوست. خداوند او را با دينى آشكار، و نشانه‏اى پايدار و قرآنى نوشته شده و استوار و نورى درخشان و چراغى تابان و فرمانى آشكار كننده فرستاد (2318- 2294) تا شك و ترديدها را نابود سازد و با دلائل روشن استدلال كند[[17]](#footnote-17)، و با آيات الهى مردم را پرهيز دهد، و از كيفرهاى الهى بترساند.

(2329- 2319)

3 شناخت عصر جاهليت‏

خدا پيامبر اسلام را زمانى فرستاد كه مردم در فتنه‏ها گرفتار شده، رشته‏هاى دين پاره شده و ستون‏هاى ايمان و يقين ناپايدار بود. در اصول دين اختلاف داشته، و امور مردم پراكنده بود، راه رهايى دشوار و پناهگاهى وجود نداشت (2353- 2330)، چراغ هدايت بى نور، و كور دلى همگان را فرا گرفته بود. (2358- 2354) خداى رحمان معصيت مى‏شد و شيطان يارى مى‏گرديد، ايمان بدون ياور مانده و ستون‏هاى آن ويران گرديده و نشانه‏هاى آن انكار شده، راه‏هاى آن ويران و جاده‏هاى آن كهنه و فراموش گرديده بود. (2377- 2359) مردم جاهلى شيطان را اطاعت مى‏كردند و به راه‏هاى او مى‏رفتند و در آبشخور شيطان سيراب مى‏شدند. (2384- 2378) با دست مردم جاهليت، نشانه‏هاى شيطان، آشكار و پرچم او بر افراشته گرديد. (2390- 2385) فتنه‏ها، مردم را لگد مال كرده و با سم‏هاى محكم خود نابودشان كرده و پا بر جا ايستاده بود. (2401- 2391) اما مردم حيران و سرگردان، بى خبر و فريب خورده، در كنار بهترين خانه (كعبه) و بدترين همسايگان (بت پرستان) زندگى مى‏كردند. (2413- 2402) خواب آنها بيدارى، و سرمه چشم آنها اشك بود، در سرزمينى كه دانشمند آن لب فرو بسته و جاهل گرامى بود.

(2424- 2414)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). صفين سرزمينى نزديك «رقه» و بالس، بر كرانه رود فرات كه در آنجا جنگ صفين در صفر سال 37 هجرى بين امام على عليه السلام و شاميان رخ داده است. (معجم البلدان)

(2). نفى تفكر دگماتيسم‏DOGMATISM (پذيرش بدون دليل و برهان) در سراسر نهج البلاغه در واژه‏هاى حجج، دليل، برهان، اين حقيقت را طرح مى‏فرمايد كه انسان با دليل و برهان مى‏بايد چيزى را پذيرفته يا انكار كند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 45

4 ويژگى‏هاى اهل بيت عليهم السلام‏

عترت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم جايگاه اسرار خداوندى و پناهگاه فرمان الهى و مخزن علم خدا و مرجع احكام اسلامى، و نگهبان كتاب‏هاى آسمانى و كوه‏هاى هميشه استوار دين خدايند (2451- 2425) خدا به وسيله اهل بيت عليهم السلام پشت خميده دين را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از ميان برداشت.

(2459- 2452)

5 سيماى فاسدان‏

برابر فاسدانى كه تخم گناه افشاندند، و با آب غرور و فريب آبيارى كردند، و محصول آن را كه جز عذاب و بدبختى نبود برداشتند!

(2472- 2460)

6 جايگاه آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم‏

كسى را با خاندان رسالت نمى‏شود مقايسه كرد و آنان كه پرورده نعمت هدايت اهل بيت پيامبرند با آنان برابر نخواهند بود. (2490- 2473) عترت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم أساس دين، و ستون‏هاى استوار يقين مى‏باشند. (2496- 2491) شتاب كننده، بايد به آنان بازگردد و عقب مانده بايد به آنان بپيوندد (2503- 2497)؛ زيرا ويژگى‏هاى حق ولايت به آنها اختصاص دارد و وصيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نسبت به خلافت مسلمين و ميراث رسالت، به آنها تعلق دارد. (2513- 2504) هم اكنون (كه خلافت را به من سپرديد) حق به اهل آن بازگشت، و دوباره به جايگاهى كه از آن دور مانده بود، باز گردانده شد.

(2523- 2514) (1003)

ترجمه خطبه 3

(معروف به خطبه شقشقيه كه درد دلهاى امام عليه السلام از ماجراى سقيفه و غصب خلافت در اين خطبه مطرح است)[[18]](#footnote-18)

1 شكوه از ابا بكر و غصب خلافت‏

آگاه باشيد! به خدا سوگند! ابا بكر، جامه خلافت را بر تن كرد، در حالى كه مى‏دانست جايگاه من نسبت به حكومت اسلامى، چون محور آسياب است به آسياب كه دور آن حركت مى‏كند. (2563- 2524) او مى‏دانست كه سيل علوم از دامن كوهسار من جارى است، و مرغان دور پرواز انديشه‏ها به بلنداى ارزش من نتوانند پرواز كرد. (2571- 2564) پس من رداى خلافت رها كرده و دامن جمع نموده از آن كناره گيرى كردم (2578- 2572) و در اين انديشه بودم كه آيا با دست تنها براى گرفتن حق خود به پاخيزم؟ يا در اين محيط خفقان‏زا و تاريكى كه به وجود آوردند، صبر پيشه سازم؟ (2591- 2579) كه پيران را فرسوده، جوانان را پير، و مردان با ايمان را تا قيامت و ملاقات پروردگار اندوهگين نگه مى‏دارد! (2605- 2592) پس از ارزيابى درست، صبر و بردبارى را خردمندانه‏تر ديدم. (2613- 2606) پس صبر كردم در حالى كه گويا خار در چشم و استخوان در گلوى من مانده بود. (2622- 2614) و با ديدگان خود مى‏نگريستم كه ميراث مرا به غارت مى‏برند!.

(2625- 2623)

2 بازى ابا بكر با خلافت‏

تا اينكه خليفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. (2634- 2626) سپس امام مثلى را با شعرى از أعشى عنوان كرد:[[19]](#footnote-19) مرا با برادر جابر، «حيان» چه شباهتى است؟ (من همه روز را در گرماى سوزان كار كردم و او راحت و آسوده در خانه بود.!) (2648- 2635) شگفتا! ابا بكر كه در حيات خود از مردم مى‏خواست عذرش را بپذيرند،[[20]](#footnote-20) چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد ديگرى در آورد؟. (2660- 2649) هر دو از شتر خلافت سخت‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ابن خشاب مى‏گويد: به خدا قسم اين خطبه را در كتابهايى مطالعه كردم كه 200 سال قبل از تولد سيد رضى قدس سره نوشته شده بود. (شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 206 و الغدير ج 7 ص 82)

(2). اعشى لقب ابو بصير، ميمون بن قيس است.

(3). ابا بكر، بارها مى‏گفت: «اقيلونى فلست بخيركم» (مرا رها كنيد، و از خلافت معذور داريد زيرا من بهتر از شما نيستم)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 47

دوشيدند و از حاصل آن بهره‏مند گرديدند.

(2664- 2661)

3 شكوه از عمرو ماجراى خلافت:

سرانجام اولى حكومت را به راهى در آورد، و به دست كسى (عمر) سپرد كه مجموعه‏اى از خشونت، سختگيرى، اشتباه و پوزش طلبى بود (2680- 2665) زمامدار مانند كسى كه بر شترى سركش سوار است، اگر عنان محكم كشد، پرده‏هاى بينى حيوان پاره مى‏شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط مى‏كند. (2692- 2681) سوگند به خدا! مردم در حكومت دومى، در ناراحتى و رنج مهمى گرفتار آمده بودند، و دچار دو رويى‏ها و اعتراض‏ها شدند (2703- 2693)، و من در اين مدت طولانى محنت‏زا، و عذاب آور، چاره‏اى جز شكيبايى نداشتم (2710- 2704)، تا آن كه روزگار عمر هم سپرى شد.[[21]](#footnote-21)

4 شكوه از شوراى عمر:

سپس عمر خلافت را در گروهى از قرار داد كه پنداشت من همسنگ آنان مى‏باشم!! (2720- 2711) پناه بر خدا از اين شورا! در كدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد ترديد بودم، تا امروز با اعضاى شورا برابر شوم؟ كه هم اكنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟ (2737- 2721) ناچار باز هم كوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گرديدم. (2745- 2738) يكى از آنها با كينه‏اى كه از من داشت روى بر تافت،[[22]](#footnote-22) و ديگرى دامادش‏[[23]](#footnote-23) را بر حقيقت برترى داد و آن دو نفر ديگر كه زشت است آوردن نامشان (2757- 2746)[[24]](#footnote-24).

5\* شكوه از خلافت عثمان:

تا آن كه سومى به خلافت رسيد، دو پهلويش از پرخورى باد كرده، همواره بين آشپزخانه و دستشويى سرگردان بود (2768- 2758)، و خويشاوندان پدرى او از بنى اميه به پاخاستند و همراه او بيت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه‏اى كه بجان گياه بهارى بيفتد (2780- 2769)،[[25]](#footnote-25) عثمان آنقدر اسراف كرد كه ريسمان بافته او باز شد و أعمال او مردم را برانگيخت، و شكم بارگى او نابودش ساخت.

(2793- 2781)

6\* بيعت عمومى مردم با امير المؤمنين عليه السلام:

روز بيعت، فراوانى مردم چون يال‏هاى پر پشت گفتار[[26]](#footnote-26) بود، از هر طرف مرا احاطه كردند (2808- 2794)، تا آن كه نزديك بود حسن و حسين عليه السلام لگد مال گردند،[[27]](#footnote-27) و رداى من از دو طرف پاره شد. (2815- 2809) مردم چون گله‏هاى انبوه گوسفند مرا در ميان گرفتند. (2819- 2816) اما آنگاه كه به پاخاستم و حكومت را به دست گرفتم، جمعى پيمان شكستند[[28]](#footnote-28) و گروهى از اطاعت من سرباز زده و از دين خارج شدند،[[29]](#footnote-29) و برخى از اطاعات حق سر بر تافتند (2830- 2820)،[[30]](#footnote-30) گويا نشنيده بودند سخن خداى سبحان را كه مى‏فرمايد: «سراى آخرت را براى كسانى برگزيديم كه خواهان سركشى و فساد در زمين نباشند و آينده از آن پرهيزكاران است» (2852- 2831) آرى! به خدا آن را خوب شنيده و حفظ كرده بودند، اما دنيا در ديده آنها زيبا نمود، و زيور آن چشم‏هايشان را خيره كرد.

(2868- 2853)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). ابا بكر در سال 11 هجرى بخلافت رسيد و در جمادى الآخر سال 13 هجرى درگذشت و عمر در سال 13 هجرى به خلافت رسيد و در ذى الحجة سال 23 هجرى از دنيا رفت.

(2). سعد بن ابى وقاص كه يكى از شوراى شش نفره بود.

(3). عبد الرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، كه حق «وتو» در شورا داشت. زيرا عمر دستور داد اگر اختلافى در شورا پديد آمد، ملاك، رأى داماد عثمان است، با اينكه طبق اعتراف دانشمندان اهل سنت، عمر در دوران حكومت خود بارها اعتراف كرد كه: «لو لا على لهلك عمر» (اگر على نبود عمر هلاك مى‏شد.) «الغدير، ج 3، ص 97»

(4). طلحه و زبير، كه از رذالت و پستى، بر امام شوريدند و جنگ جمل را به وجود آوردند.

(5)- به پاورقى خطبه 43 مراجعه شود.

(6). كفتار، حيوانى كه فراوانى پشم گردن او ضرب المثل بوده و اگر مى‏خواستند فراوانى چيزى را بگويند با نام موهاى يال كفتار مطرح مى‏كردند.

(7)- برخى از شارحان «الحسنان» را دو انگشت شصت پا گرفته‏اند مثل ابن ابى الحديد، و به نقل از قطب راوندى. امام در سال 35 هجرى بخلافت رسيد و در سال 40 هجرى شهيد شد.

(8). ناكثين (اصحاب جمل) مانند: طلحه و زبير.

(9). مارقين (خوارج) به رهبرى حرقوص پسر زهير كه به «ذو الثديه» مشهور بود و جنگ نهروان را پديد آورد.

(10). قاسطين، معاويه و ياران او كه جنگ صفين را بر امام تحميل كردند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 49

7\* مسؤوليت‏هاى اجتماعى‏

سوگند به خدايى كه دانه را شكافت و جان را آفريد، اگر حضور فراوان بيعت كنندگان نبود، و ياران حجت را بر من تمام نمى‏كردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پيمان نگرفته بود كه برابر شكم بارگى ستمگران، و گرسنگى مظلومان، سكوت نكنند، مهار شتر خلافت را بر كوهان آن انداخته، رهايش مى‏ساختم، و آخر خلافت را به كاسه اول آن سيراب مى‏كردم، آنگاه مى‏ديديد كه دنياى شما نزد من از آب بينى بزغاله‏اى بى ارزش‏تر است (2918- 2869)[[31]](#footnote-31).

گفتند: در اينجا مردى از أهالى عراق بلند شد و نامه‏اى به دست امام عليه السلام داد و امام عليه السلام آن را مطالعه مى‏فرمود، گفته شد، مسايلى در آن بود كه مى‏بايست جواب مى‏داد. وقتى خواندن نامه به پايان رسيد، ابن عباس گفت يا امير المؤمنين! چه خوب بود سخن را از همان جا كه قطع شد آغاز مى‏كرديد؟ امام عليه السلام فرمود:

هرگز! اى پسر عباس، شعله‏اى از آتش دل بود، زبانه كشيد و فرو نشست (2973- 2919)،[[32]](#footnote-32) ابن عباس مى‏گويد، به خدا سوگند! بر هيچ گفتارى مانند قطع شدن سخن امام عليه السلام اين گونه اندوهناك نشدم، كه امام نتوانست تا آنجا كه دوست دارد به سخن ادامه دهد. (2995- 2974)

\* مى‏گويم: (معناى سخن امام عليه السلام كه فرمود،

كراكب الصعبة،

اين است كه اگر سوار كار مهار شتر سركش را سخت بكشد، و مركب چموشى نافرمانى كند، بينى او پاره مى‏شود، و اگر مهارش را رها كند، چموشى كرده در پرتگاه سقوط قرار مى‏گيرد و صاحبش قدرت كنترل او را ندارد. مى‏گويند «اشنق الناقه» يعنى بوسيله مهار، سر شتر را بالا بكشد و «شنقها» نيز مى‏گويند كه ابن سكيت در كتاب اصلاح المنطق گفته است. اينكه فرمود

«اشنق لها»

و نفرمود «اشنقها» براى آنكه اين كلمه را مقابل‏

«اسلس لها»

قرار داد، گويى فرموده باشد كه اگر سر او را بالا كشد. يعنى آن را واگذارد تا سر خود را بالا نگاه دارد).

(1004)

ترجمه خطبه 4

(گفته شد كه پس از فتح بصره در سال 36 هجرى و كشته شدن طلحه و زبير ايراد فرمود)

1\* ويژگى‏هاى اهل بيت عليهم السلام:

شما مردم به وسيله ما، از تاريكى‏هاى جهالت نجات يافته و هدايت شديد، و به كمك ما، به اوج ترقى رسيديد. (3122- 3086) صبح سعادت شما با نور ما درخشيد (3127- 3123)، كر است گوشى كه بانگ بلند پندها را نشنود (3132- 3128)، و آن كس را كه فرياد بلند، كر كند، آواى نرم حقيقت چگونه در او أثر خواهد كرد؟ (3139- 3133) قلبى كه از ترس خدا لرزان است، همواره پايدار و با اطمينان باد!. (3144- 3140) من همواره منتظر سرانجام حيله‏گرى شما مردم بصره بودم، و نشانه‏هاى فريب خوردگى را در شما مى‏نگريستم. (3154- 3145) تظاهر به ديندارى شما، پرده‏اى ميان ما كشيد ولى من با صفاى باطن درون شما را مى‏خواندم.

(3163- 3155)

2 ويژگى‏هاى امام على عليه السلام:

من براى وا داشتن شما به راه‏هاى حق، كه در ميان جاده‏هاى گمراه كننده بود، به پاخاستم در حالى كه سر گردان بوديد و راهنمايى نداشتيد تشنه كام هر چه زمين را مى‏كنديد قطره آبى نمى‏يافتيد (3181- 3164)،[[33]](#footnote-33) امروز زبان بسته را به سخن مى‏آورم. (3187- 3182) دور باد رأى كسى كه با من مخالفت كند! (3192- 3188) از روزى كه حق به من نشان داده شد، هرگز در آن شك و ترديد نكردم! (3198- 3193) كناره گيرى من چونان حضرت موسى عليه السلام برابر ساحران است كه بر خويش بيمناك نبود،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى سكولاريسم‏SECULARISM (تفكر جدائى دين از سياست) و اثبات تئوكراسى‏THEOCRACY (حكومت مذهبى)

(2). شقشقة هدرت: ضرب المثل است. (شقشقه، چيزى شبه بادكنك كه به هنگام خشم شتر، از زير گلوى او بيرون مى‏زند و پس از آرام گرفتن ناپديد مى‏گردد) پيام اين ضرب المثل همان است كه در ترجمه آورديم.

(3). ضرب المثل كنايه از تلاش بيهوده است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 51

ترس او براى اين بود كه مبادا جاهلان پيروز شده و دولت گمراهان حاكم گردد. (3213- 3199) امروز ما و شما بر سر دو راهى حق و باطل قرار داريم (3220- 3214)، آن كس كه به وجود آب اطمينان دارد تشنه نمى‏ماند.

(3225- 3221) (1005)

ترجمه خطبه 5

(پس از وفات پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و ماجراى سقيفه، عباس و ابو سفيان، پيشنهاد خلافت داده كه با امام عليه السلام بيعت كنند)

1 راه‏هاى پرهيز از فتنه‏ها

اى مردم، امواج فتنه‏ها را با كشتى‏هاى نجات‏[[34]](#footnote-34) درهم بشكنيد (3279- 3226)، و از راه اختلاف و پراكندگى بپرهيزيد (3284- 3280)، و تاج‏هاى فخر و برترى جويى را بر زمين نهيد (3288- 3285)، رستگار شد آن كس كه با ياران به پاخاست، يا كناره گيرى نمود و مردم را آسوده گذاشت. (3295- 3289) اين گونه زمامدارى‏[[35]](#footnote-35)، چون آبى بد مزه، و لقمه‏اى گلوگير است (3303- 3296)، و آن كس كه ميوه را كال و نارس بچيند، مانند كشاورزى است كه در زمين ديگرى بكارد.

(3312- 3304)

2 فلسفه سكوت‏

در شرايطى قرار دارم كه اگر سخن بگويم، مى‏گويند بر حكومت حريص است (3321- 3313)، و اگر خاموش باشم، مى‏گويند:

از مرگ مى‏ترسيد!! (3328- 3322) هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ‏ها و حوادث ناگوار؟! (3333- 3329) سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابى طالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بيشتر است! (3344- 3334) اين كه سكوت برگزيدم، از علوم و حوادث پنهانى آگاهى دارم كه اگر باز گويم مضطرب مى‏گرديد، چون لرزيدن ريسمان در چاه‏هاى عميق!.

(3358- 3345) (1006)

ترجمه خطبه 6

(در سال 36 هجرى در شهر مدينه آن گاه كه از امام خواستند طلحه و زبير را تعقيب نكند، فرمود)

آگاهى و مظلوميت امام عليه السلام‏

به خدا سوگند! از آگاهى لازمى برخوردارم و هرگز غافلگير نمى‏شوم (3391- 3359) (3395- 3392)،[[36]](#footnote-36) كه دشمنان ناگهان مرا محاصره كنند (3399- 3396) و با نيرنگ دستگيرم نمايند. (3402- 3400) من همواره با يارى انسان حق طلب، بر سر آن كس مى‏كوبم كه از حق روى گردان است،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اشاره است به حديث معروف پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم كه فرمود: «مثل اهل بيت من همانند كشتى نجات است».

(2). زمامدارى پيشنهادى ابو سفيان!!

(3). ضبع، يعنى «كفتار» كه در اغفال شدن ضرب المثل بود، با سر و صداهايى كه شكارچيان بوجود مى‏آوردند سر در لانه فرو برده، از خطرات پيرامون خود غافل مى‏شد و به خواب مى‏رفت و شكار مى‏گرديد، سپس ضرب المثل براى انسان بى اطلاع گرديد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 53

و با يارى فرمانبر مطيع، نافرمان اهل ترديد را درهم مى‏شكنم، تا آن روز كه دوران زندگانى من به سر آيد. (3420- 3403) پس سوگند به خدا، من همواره از حق خويش محروم ماندم، و از هنگام وفات پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم تا امروز حق مرا از من باز داشته و به ديگرى اختصاص دادند.

(3441- 3421) (1007)

ترجمه خطبه 7

شناخت پيروان شيطان‏

منحرفان، شيطان را معيار كار خود گرفتند (3454- 3442)، و شيطان نيز آنها را دام خود قرار داد (3458- 3455) و در دل‏هاى آنان تخم گذارد (3463- 3459)، و جوجه‏هاى خود را در دامانشان پرورش داد. (3469- 3464) با چشم‏هاى آنان مى‏نگريست و با زبان‏هاى آنان سخن مى‏گفت. (3474- 3470) پس با يارى آنها بر مركب گمراهى سوار شد (3477- 3475) و كردارهاى زشت را در نظرشان زيبا جلوه داد (3481- 3478)، مانند رفتار كسى كه نشان مى‏داد در حكومت شيطان شريك است (3488- 3482) و با زبان شيطان، سخن باطل مى‏گويد.

(3493- 3489) (1008)

ترجمه خطبه 8

(در اين سخنان ارزشمند در سال 36 هجرى به بيعت زبير، اشاره دارد)

پيمان شكنى زبير

زبير، مى‏پندارد با دست بيعت كرد نه با دل (3520- 3494)،[[37]](#footnote-37) پس به بيعت با من اقرار كرده ولى مدعى انكار بيعت با قلب است (3526- 3521)، بر او لازم است بر اين ادعا دليل روشنى بياورد (3530- 3527)، يا به بيعت گذشته باز گردد!.

(3536- 3531) (1009)

ترجمه خطبه 9

شناخت طلحه و زبير (و اصحاب جمل)

چون رعد خروشيدند و چون برق درخشيدند (3557- 3537)، اما كارى از پيش نبردند و سر انجام سست گرديدند! (3562- 3558) ولى ما اين گونه نيستيم، تا عمل نكنيم، رعد و برقى نداريم (3567- 3563)، و تا نباريم سيل جارى نمى‏سازيم.

(3572- 3568)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). در روز بيعت، طلحه و زبير، در پيشاپيش مردم فرياد بيعت، بيعت، سر مى‏دادند. وقتى زبير دست امام را گرفت تا بيعت كند، امام به او فرمود «مى‏ترسم كه بيعت خود را بشكنى و بى وفا گردى!» نظر امام درست بود، پس از زمان كوتاهى طلحه و زبير به شورشيان پيوستند و با امام در جنگ جمل جنگيدند، در صورتيكه مادر زبير بن عوام، صفيه عمه امام على عليه السلام بود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 55

(1010)

ترجمه خطبه 10

آگاهى امام عليه السلام براى مقابله با اصحاب جمل‏

آگاه باشيد كه شيطان‏[[38]](#footnote-38) حزب خود را جمع كرده (3591- 3573)، و سواره و پياده‏هاى لشكر خود را فراخوانده است! (3596- 3592) اما من آگاهى لازم به امور را دارم (3600- 3597)، نه حق را پوشيده داشتم، و نه حق بر من پوشيده ماند (3608- 3601) سوگند به خدا، گردابى براى آنان به وجود آورم كه جز من كسى نتواند آن را چاره سازد (3616- 3609)، آنها كه در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بيرون آيند، و آنان كه بگريزند، خيال بازگشت نكنند.

(3623- 3617) (1011)

ترجمه خطبه 11

(در جنگ جمل سال 36 هجرى روز پنجشنبه 15 جمادى الآخر هنگام دادن پرچم به دست فرزندش محمد حنفيه فرمود)[[39]](#footnote-39)

آموزش نظامى‏

اگر كوه‏ها از جاى كنده شوند تو ثابت و استوار باش (3642- 3624)، دندان‏ها را برهم به فشار (3645- 3643)، كاسه سرت را به خدا عاريت ده (3648- 3646)، پاى بر زمين ميخكوب كن (3652- 3649)، به صفوف پايانى لشكر دشمن بنگر (3656- 3653)، از فراوانى دشمن چشم بپوش (3659- 3657)، و بدان كه پيروزى از سوى خداى سبحان است.

(3667- 3660) (1012)

ترجمه خطبه 12

(پس از پيروزى در جنگ بصره در سال 36 هجرى يكى از ياران امام عليه السلام گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و مى‏ديد كه چگونه خدا تو را بر دشمنانت پيروز كرد!)

شركت آيندگان در پاداش گذشتگان (نقش نيت در پاداش اعمال)

امام عليه السلام پرسيد: آيا فكر و دل برادرت با ما بود؟. (3703- 3668) گفت: آرى. (3705- 3704) امام عليه السلام فرمود: پس او هم در اين جنگ با ما بود (3708- 3706)، بلكه با ما در اين نبرد شريكند آنهايى كه حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران مى‏باشند، ولى با ما هم عقيده و آرمانند (3721- 3709)، به زودى متولد مى‏شوند (3724- 3722)، و دين و ايمان به وسيله آنان تقويت مى‏گردد.

(3728- 3725)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) هدف امام از شيطان، سران شورشى جمل مى‏باشند، ابن ابى الحديد مى‏گويد ممكن است شيطان واقعى باشد كه افراد منحرف را به كار گرفته است.

(2) محمد حنفيه مادرش خوله، دختر جعفر بن قيس بود، و جنگ جمل در ماه جمادى الآخر سال 36 هجرى اتفاق افتاد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 57

(1013)

ترجمه خطبه 13

(روز جمعه سال 36 هجرى پس از پايان جنگ در مسجد جامع شهر در نكوهش مردم بصره فرمود)

عوامل سقوط جامعه (روانشناسى اجتماعى مردم بصره)

شما سپاه يك زن (3743- 3729)،[[40]](#footnote-40) و پيروان حيوان «شتر عايشه» بوديد (3746- 3744)، تا شتر صدا مى‏كرد مى‏جنگيديد (3748- 3747)، و تا دست و پاى آن قطع گرديد فرار كرديد (3751- 3749)[[41]](#footnote-41).

اخلاق شما پست (3753- 3752)، و پيمان شما از هم گسسته (3756- 3754)، دين شما دو رويى (3759- 3757)، و آب آشاميدنى شما شور و ناگوار است. (3762- 3760) كسى كه ميان شما زندگى كند به كيفر گناهش گرفتار مى‏شود (3768- 3763)، و آن كس كه از شما دورى گزيند مشمول آمرزش پروردگار مى‏گردد. (3775- 3769) گويا مسجد شما را مى‏بينم كه چون سينه كشتى غرق شده است، كه عذاب خدا از بالا و پايين او را احاطه مى‏كند، و سرنشينان آن، همه غرق مى‏شوند. (3794- 3776) و در روايتى است: سوگند به خدا، سرزمين شما را آب غرق مى‏كند، گويا مسجد شما را مى‏نگرم كه چون سينه كشتى يا چونان شتر مرغى كه بر سينه خوابيده باشد بر روى آب مانده است. (3812- 3795)[[42]](#footnote-42) و در روايت ديگر: مانند سينه مرغ روى آب دريا. (3820- 3813) و در روايت ديگرى آمده: خاك شهر شما بد بوترين خاكهاست (3829- 3821)، از همه جا به آب نزديك‏تر[[43]](#footnote-43) و از آسمان دورتر (3836- 3830)، و نه دهم شر و فساد در شهر شما نهفته است (3841- 3837)، كسى كه در شهر شما باشد گرفتار گناه (3844- 3842)، و آن كه بيرون رود در پناه عفو خداست. (3848- 3845) گويى شهر شما را مى‏نگرم كه غرق شده، و آب آن را فرا گرفته. (3856- 3849) چيزى از آن ديده نمى‏شود، مگر جاهاى بلند مسجد، مانند سينه مرغ بر روى امواج آب دريا!.

(3869- 3857) (1014)

ترجمه خطبه 14

(قبل از آغاز جنگ جمل در نكوهش شهر بصره و مردم آن ديار مانند خطبه پيشين فرمود)

نقش عوامل محيط در انسان‏

سرزمين شما به آب نزديك‏[[44]](#footnote-44) و از آسمان دور است (3884- 3870)، عقل‏هاى شما سست و افكار شما سفيهانه است (3889- 3885) پس شما نشانه‏اى براى تيرانداز (3892- 3890)، و لقمه‏اى براى خورنده (3895- 3893)، و صيدى براى صياد مى‏باشيد!.

(3898- 3896)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) چون عايشه بر شترى بنام عسكر سوار بود، آن جنگ را جنگ جمل (شتر) ناميدند.

(2) جنگ جمل دو روز طول كشيد. «شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 262»

(3) در تاريخ آمده است كه شهر بصره دو بار در آب غرق شد: يكى در زمان خلافت القادر بالله خليفه عباسى و ديگرى زمان القائم بامر الله همانگونه كه امام خبر داد تنها قسمت بالاى مسجد جامع بصره چون سينه مرغى از روى آب پيدا بود.

(4) اشاره به علم اكولوژى‏ECOHOLOGY تأثير عوامل زيست محيطى در افكار و اخلاق انسان است كه عوامل جغرافيايى در مناطق گوناگون زمين أثرات متفاوتى در رفتار و افكار انسان‏ها دارد.

(5) منجمان با رصد كردن دريافته‏اند كه دورترين نقطه زمين از معدل النهار، منطقه ابله (مركز شهر بصره است) «شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 468».

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 59

(1015)

ترجمه خطبه 15

(در باره اموال فراوان بيت المال كه عثمان به بعضى از خويشاوندان خود بخشيده بود. ابن عباس مى‏گويد: روز دوم خلافت در سال 35 هجرى اين سخنرانى را ايراد فرمود.)

سياست اقتصادى امام عليه السلام‏

به خدا سوگند، بيت المال تاراج شده را هر كجا كه بيابم به صاحبان اصلى آن باز مى‏گردانم، گر چه با آن ازدواج كرده، يا كنيزانى خريده باشند (3926- 3899)، زيرا در عدالت گشايش براى عموم است (3930- 3927)، و آن كس كه عدالت بر او گران آيد، تحمل ستم براى او سخت‏تر است.

(3938- 3931)[[45]](#footnote-45) (1016)

ترجمه خطبه 16

(پس از بيعت مردم مدينه با امام عليه السلام اين اولين سخنرانى آن حضرت در سال 35 هجرى است)

1 اعلام سياست‏هاى حكومتى‏

آن چه مى‏گويم به عهده مى‏گيرم (3965- 3962)، و خود به آن پاى بندم (3969- 3966)[[46]](#footnote-46) كسى كه عبرت‏ها براى او آشكار شود، و از عذاب آن پند گيرد، تقوا و خويشتن دارى او را از سقوط در شبهات نگه مى‏دارد. (3984- 3970) آگاه باشيد، تيره روزى‏ها و آزمايش‏ها، همانند زمان بعثت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بار ديگر به شما روى آورد. (3996- 3985) سوگند به خدايى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را به حق مبعوث كرد، سخت آزمايش مى‏شويد (4002- 3997)، چون دانه‏اى كه در غربال ريزند (4005- 4003)، يا غذايى كه در ديگ گذارند! به هم خواهيد ريخت، زير و رو خواهيد شد (4009- 4006)، تا آن كه پايين به بالا، و بالا به پايين رود (4016- 4010)، آنان كه سابقه‏اى در اسلام داشتند، و تاكنون منزوى بودند، بر سر كار مى‏آيند، و آنها كه به ناحق، پيشى گرفتند، عقب زده خواهند شد.

(4026- 4017)

2 فضائل اخلاقى امام عليه السلام‏

به خدا سوگند، كلمه‏اى از حق را نپوشاندم، هيچ گاه دروغى نگفته‏ام (4035- 4027)، از روز نخست، به اين مقام خلافت و چنين روزى خبر داده شدم. (4043- 4036) آگاه باشيد همانا گناهان چون مركب‏هاى بد رفتارند (4049- 4044) كه سواران خود (گناهكاران) را عنان رها شده در آتش دوزخ مى‏اندازند. (4055- 4050) (4059- 4056) اما تقوا، چونان مركب‏هاى فرمانبردارى هستند (4065- 4060) كه سواران خود را، عنان بر دست (4071- 4066)، وارد بهشت جاويدان مى‏كنند. (4073- 4072) حق و باطل هميشه در پيكارند، و براى هر كدام طرفدارانى است (4079- 4074)، اگر باطل پيروز شود، جاى شگفتى نيست، از دير باز چنين بوده (4084- 4080)، و اگر طرفداران حق اندكند، چه بسا روزى فراوان گردند و پيروز شوند (4091- 4085)، اما كمتر اتفاق مى‏افتد كه چيز رفته باز گردد.

(4096- 4092) مى‏گويم: «كلمات امام عليه السلام پيرامون حق و باطل، از سخنان نيكويى است كه كلام كسى از سخن سرايان به آن نخواهد رسيد (4114- 4097)، و بيش از آن چه كه ما در شگفت شويم، شگفتى، برابر آن فرو مانده است (4124- 4115)، در اين كلمات امام عليه السلام ريزه كاريهايى از فصاحت است كه نه زبان قدرت شرح آن را دارد، و نه انسانى مى‏تواند از دره‏هاى عميق آن بگذرد (4142- 4125)، اين اعتراف مرا كسانى كه در فصاحت پيشگامند و با سابقه، درك مى‏كنند.» (4154- 4143) (4159- 4155)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى حركت‏هاى رفورميست و فورماليسم‏FORMALISM (ظاهر پرستى و ظاهر سازى) كه تنها به ظاهر سازى و ريا كارى توجه دارند.

(2) نفى: دپراتيزه‏DEPRATISE (انحراف افكار عمومى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 61

3 سرگردانى مردم، و ضرورت تقوا

آن كس كه بهشت و دوزخ را پيش روى خود دارد، در تلاش است. (4181- 4165) برخى از مردم به سرعت به سوى حق پيش مى‏روند، كه اهل نجاتند (4184- 4182)، و بعضى به كندى مى‏روند و اميدوارند (4188- 4185)، و ديگرى كوتاهى مى‏كند و در آتش جهنم گرفتار است. (4193- 4189) چپ و راست گمراهى (4197- 4194)، و راه ميانه، جاده مستقيم الهى است (4202- 4198) كه قرآن و آثار نبوت، آن را سفارش مى‏كند (4208- 4203)، و گذرگاه سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم است (4212- 4209) و سرانجام، بازگشت همه بدان سو مى‏باشد (4216- 4213)[[47]](#footnote-47).

ادعا كننده باطل نابود شد (4219- 4217)، و دروغگو زيان كرد (4223- 4220)، هر كس با حق در افتاد هلاك گرديد. (4228- 4224) نادانى انسان همين بس كه قدر خويش نشناسد. (4235- 4229) آن چه بر أساس تقوا پايه‏گذارى شود، نابود نگردد. (4241- 4236) كشتزارى كه با تقوا آبيارى شود، تشنگى ندارد. (4247- 4242) مردم! به خانه‏هاى خود روى آوريد (4250- 4248)، مسائل ميان خود را اصلاح كنيد (4254- 4251)، توبه و بازگشت پس از زشتى‏ها ميسر است. (4258- 4255) جز پروردگار خود، ديگرى را ستايش نكنيد (4264- 4259) و جز خويشتن خويش ديگرى را سرزنش ننماييد.

(4270- 4265) (1017)

ترجمه خطبه 17

(در اين خطبه مدعيان قضاوت را مى‏شناساند كه عهده دار قضاوت هستند و شايسته آن نيستند)

1 شناخت بدترين انسانها

دشمن‏ترين آفريده‏ها نزد خدا دو نفرند: (4301- 4294) مردى كه خدا او را به حال خود گذاشته (4306- 4302)، و از راه راست دور افتاده است (4311- 4307)، دل او شيفته بدعت است و مردم را گمراه كرده (4317- 4312)، به فتنه انگيزى مى‏كشاند (4322- 4318) و راه رستگارى گذشتگان را گم كرده (4328- 4323) و طرفداران خود و آيندگان را گمراه ساخته است. (4337- 4329) بار گناه ديگران را بر دوش كشيده (4340- 4338) و گرفتار زشتى‏هاى خود نيز مى‏باشد. (4342- 4341) و مردى كه مجهولاتى به هم بافته (4348- 4343)، و در ميان انسان‏هاى نادان امت، جايگاهى پيدا كرده است (4352- 4349)، در تاريكى‏هاى فتنه فرو رفته (4356- 4353)، و از مشاهده صلح و صفا كور است. (4361- 4357) آدم نماها او را عالم ناميدند كه نيست (4369- 4362)، چيزى را بسيار جمع آورى مى‏كند كه اندك آن به از بسيار است (4379- 4370)، تا آن كه از آب گنديده سيراب شود، و دانش و اطلاعات بيهوده فراهم آورد.

(4390- 4380)

2 روانشناسى مدعيان دروغين قضاوت‏

در ميان مردم، با نام قاضى به داورى مى‏نشيند، و حل مشكلات ديگرى را به عهده مى‏گيرد (4400- 4391)، پس اگر مشكلى پيش آيد، با حرف‏هاى پوچ و تو خالى و رأى و نظر دروغين، آماده رفع آن مى‏شود.

سپس اظهارات پوچ خود را باور مى‏كند (4414- 4401)، عنكبوتى را مى‏ماند كه در شبهات و بافته‏هاى تار خود چسبيده (4422- 4415)، نمى‏داند كه درست حكم كرده يا بر خطاست؟ (4427- 4423) اگر بر صواب باشد مى‏ترسد كه خطا كرده (4434- 4428)، و اگر بر خطاست، اميد دارد كه رأى او درست باشد!. (4442- 4435)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) راه حق و باطل، صحيح و غلط، روا و ناروا وجود دارد كه نقد تفكر پلوراليسم‏PLURALISM (كثرت گرايى) است، پس نمى‏شود ادعا كرد كه هر تفكرى صحيح و حق است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 63

نادانى است، كه راه جهالت مى‏پويد (4445- 4443)، كورى است كه در تاريكى گمشده خود را مى‏جويد (4448- 4446)، از روى علم و يقين سخن نمى‏گويد (4454- 4449)، روايات را بدون آگاهى نقل مى‏كند، چون تند بادى كه گياهان خشك را بر باد دهد، روايات را زير و رو مى‏كند، كه بى حاصل است. (4459- 4455) به خدا سوگند، نه راه صدور حكم مشكلات را مى‏داند (4467- 4460)، و نه براى منصب قضاوت أهليت دارد! (4473- 4468) آنچه را كه نپذيرد علم به حساب نمى‏آورد (4480- 4474)، و جز راه و رسم خويش، مذهبى را حق نمى‏داند (4490- 4481)، اگر حكمى را نداند آن را مى‏پوشاند تا نادانى او آشكار نشود (4502- 4491)، خون بى گناهان از حكم ظالمانه او در جوشش (4507- 4503) و فرياد ميراث بر باد رفتگان بلند است. (4511- 4508) به خدا شكايت مى‏كنم از مردمى كه در جهالت زندگى مى‏كنند و با گمراهى مى‏ميرند (4521- 4512)، در ميان آنها، كالايى خوارتر از قرآن نيست اگر آن را آنگونه كه بايد بخوانند (4531- 4522)، و متاعى سود آورتر و گرانبهاتر از قرآن نيست اگر آن را تحريف كنند (4546- 4532)، و در نزد آنان، چيزى زشت‏تر از معروف، و نيكوتر از منكر نمى‏باشد.

(4557- 4547) (1018)

ترجمه خطبه 18

(نكوهش از اختلاف رأى عالمان در احكام قطعى اسلام)

1 نكوهش اهل رأى (خودمحورى در قضاوت)

دعوايى نسبت به يكى از احكام اجتماعى نزد عالمى مى‏برند كه با رأى خود حكمى صادر مى‏كند. (4595- 4582)[[48]](#footnote-48) پس همان دعوا را نزد ديگرى مى‏برند كه او درست بر خلاف رأى اولى حكم مى‏دهد. (4606- 4596) سپس همه قضات نزد رييس خود كه آنان را به قضاوت منصوب كرده، جمع مى‏گردند. (4614- 4607) او رأى همه را بر حق مى‏شمارد! (4617- 4615)[[49]](#footnote-49).

در صورتى كه خدايشان يكى (4620- 4618)، پيغمبرشان يكى (4623- 4621)، و كتابشان يكى است (4626- 4624)، آيا خداى سبحان، آنها را به اختلاف، امر فرمود، كه اطاعت كردند؟ (4632- 4627) يا آنها را از اختلاف پرهيز داد و معصيت خدا نمودند؟.

(4636- 4633)

2 مبانى وحدت امت اسلامى‏

آيا خداى سبحان، دين ناقصى فرستاد و در تكميل آن از آنها استمداد كرده است؟ (4648- 4637) آيا آنها شركاء خدايند كه هر چه مى‏خواهند در احكام دين بگويند و خدا رضايت دهد؟ (4659- 4649)[[50]](#footnote-50).

آيا خداى سبحان، دين كاملى فرستاد پس پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در ابلاغ آن كوتاهى ورزيد؟ (4672- 4660) در حالى كه خداى سبحان مى‏فرمايد: «ما در قرآن چيزى را فروگذار نكرديم». (4682- 4673)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: نس‏NESS (علم فتوى)

(2) آنها كه پس از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از عترت فاصله گرفتند، حلال را حرام و حرام را حلال مى‏كردند، و به خود اجازه مى‏دادند كه با قياس و رأى خود احكام دين را به دلخواه تغيير دهند. تنها عمر در حكومت ده ساله خود 94 حلال را حرام اعلام كرد، و نسبت به حج تمتع و متعه گفت: تا ديروز حلال بود، من امروز آن را حرام اعلام مى‏كنم. (انا احرمهما)! «تفسير مفاتيح الغيب، فخر رازى، ج 10، ص 54»

(3) در نفى تفكر «اصلاح و باز سازى دين» يا «قبض و بسط تئوريك شريعت» يا اينكه مى‏گويند، (دين تفكر بشرى است) مى‏باشد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 65

و فرمود: «در قرآن بيان هر چيزى است». (4687- 4683) و ياد آور شديم كه: بعض قرآن گواه بعض ديگر است و اختلافى در آن نيست. (4699- 4688) پس خداى سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غير خدا نازل مى‏شد اختلافات زيادى در آن مى‏يافتند» (4712- 4700) همانا قرآن داراى ظاهرى زيبا و باطنى ژرف و ناپيداست (4720- 4713)، مطالب شگفت آور آن تمام نمى‏شود (4723- 4721)، و اسرار نهفته آن پايان نمى‏پذيرد (4727- 4724) و تاريكى‏ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.

(4733- 4728) (1019)

ترجمه خطبه 19

(امام در مسجد كوفه در سال 38 هجرى سخنرانى مى‏كرد، اشعث بن قيس به يكى از مطالب آن اعتراض كرد (4748- 4734) (4756- 4749) و گفت اين سخن به زيان شما، نه به سود تو است (4764- 4757)، امام نگاه خود را به او دوخت و فرمود) (4771- 4765)

سوابق تاريخى نكوهيده أشعث بن قيس‏

چه كسى تو را آگاهاند كه چه چيزى به سود، يا زيان من است؟ (4777- 4772) لعنت خدا و لعنت لعنت كنندگان، بر تو باد (4783- 4778) اى متكبر متكبر زاده (4786- 4784)،[[51]](#footnote-51) منافق پسر كافر! (4789- 4787) سوگند به خدا، تو يك بار در زمان كفر و بار ديگر در حكومت اسلام، اسير شدى (4798- 4790)، و مال و خويشاوندى تو، هر دو بار نتوانست به فريادت برسد. (4807- 4799) آن كس كه خويشان خود را به دم شمشير سپارد (4814- 4808)، و مرگ و نابودى را به سوى آنها كشاند (4818- 4815)، سزاوار است كه بستگان او بر وى خشم گيرند (4822- 4819) و بيگانگان به او اطمينان نداشته باشند.

(4826- 4823) مى‏گويم: (منظور امام عليه السلام اين است كه اشعث ابن قيس يك بار وقتى كه كافر بود اسير شد و بار ديگر آنگاه كه مسلمان شد (4840- 4827) و شمشيرها را به سوى قبيله‏اش راهنمايى كرد (4848- 4841)، مربوط به جريانى است كه اشعث قبيله خود را فريب داد تا خالد بن وليد، آنها را غافلگير كند و از دم شمشير بگذراند (4868- 4859) كه پس از آن خيانت او را با لقب «عرف النار» (چيزى كه آتش را بپوشاند)، مى‏ناميدند (4876- 4869) و اين لقبى بود كه به نيرنگ‏باز مى‏دادند.)

(4881- 4877) (1020)

ترجمه خطبه 20

علل پنهان بودن اسرار پس از مرگ‏

آنچه را كه مردگان ديدند اگر شما مى‏ديديد (4906- 4897)، ناشكيبا بوديد و مى‏ترسيديد (4909- 4907)، و مى‏شنيديد و فرمان مى‏برديد. (4913- 4910) ولى آنچه آنها مشاهده كردند بر شما پوشيده است (4920- 4914)، و نزديك است كه پرده‏ها فروافتد. (4925- 4921) اگر چه حقيقت را به شما نيز نشان دادند، اگر بدرستى بنگريد (4930- 4926)، و نداى حق را به شما شنواندند، اگر خوب بشنويد! (4934- 4931) و به راه راست هدايتتان كردند اگر هدايت بپذيريد! (4938- 4935) راست مى‏گويم (4942- 4939)، مطالب عبرت آموز اندرز دهنده را آشكارا ديديد (4945- 4943)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حائك: يعنى بافنده، كسى كه بر خدا و رسول خدا دروغ مى‏بافد، يا پارچه باف، چون دور از مردم در انزواى كامل به پارچه بافى مشغول بودند تبديل به انسانهاى متكبر و مغرور مى‏شدند كه پيام ضرب المثل در ترجمه آمد و علت تندى امام عليه السلام اين بود كه، هر فتنه و توطئه‏اى در حكومت امام پديد مى‏آمد، ريشه‏هاى آن به اشعث بر مى‏گشت (كل فساد كان فى خلافة على عليه السلام فأصله الأشعث) او مردى كافر بود كه پس از اسارت و اسلام ظاهرى با خواهر ابا بكر «ام فروه» ازدواج كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 67

و از حرام الهى نهى شديد (4950- 4946)، و پس از فرشتگان آسمانى، هيچ كس جز انسان، فرمان خداوند را ابلاغ نمى‏كند.

(4960- 4951) (1021)

ترجمه خطبه 21

(اين خطبه بخشى از خطبه 167 است كه در سال 35 هجرى در آغاز خلافت ايراد فرمود)

راه رستگارى‏

قيامت پيش روى شما (4975- 4973) و مرگ در پشت سر، شما را مى‏راند. (4980- 4976)[[52]](#footnote-52) سبكبار شويد تا برسيد. (4982- 4981) همانا آنان كه رفتند در انتظار رسيدن شمايند.

(4986- 4983) مى‏گويم: (اين سخن امام عليه السلام پس از سخن خدا و پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم با هر سخنى سنجيده شود بر آن برترى دارد و از آن پيشى مى‏گيرد (5014- 4987) و از جمله «سبكبار شويد تا برسيد» (5019- 5015) كلامى كوتاهتر و پر معنى‏تر از آن شنيده نشده! (5030- 5020) چه كلمه ژرف و بلندى! (5036- 5031) چه جمله پر معنى و حكمت آميزى است؟ (5041- 5037) كه تشنگى را با آب حكمت مى‏زدايد ما عظمت و شرافت اين جمله را در كتاب خود به نام «الخصائص» بيان كرده‏ايم)

(5053- 5042) (1022)

ترجمه خطبه 22

(در سال 36 هجرى پس از بازگشت فرستادگان امام عليه السلام از جانب طلحه و زبير، در سرزمين «ذى قار» اين سخنرانى را ايراد كرد) (5063- 5054)

امام عليه السلام و شناساندن ناكثين «اصحاب جمل»

(5076- 5075) آگاه باشيد، كه همانا شيطان حزب و يارانش را بسيج كرده (5083- 5077) و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است (5086- 5084)، تا بار ديگر ستم را به جاى خود نشاند (5090- 5087) و باطل به جايگاه خويش پايدار شود. (5095- 5091) سوگند به خدا! ناكثين هيچ گناهى از من سراغ ندارند (5101- 5096)، و انصاف را بين من و خودشان رعايت نكردند! (5108- 5102) آنها حقى را مى‏طلبند كه خود ترك كردند (5116- 5111)، و انتقام خونى را مى‏خواهند كه خود ريختند! (5120- 5117) اگر شريك آنها بودم، پس آنها نيز در اين خونريزى سهم دارند (5128- 5121)، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ريختند پس كيفر مخصوص آنهاست (5137- 5129) مهم‏ترين دليل آنها به زيان خودشان است. (5143- 5138) مى‏خواهند از پستان مادرى شير بدوشند كه خشكيده (5147- 5144)، بدعتى را زنده مى‏كنند كه مدت‏ها است مرده (5152- 5148)، و چه دعوت كننده‏اى!؟ (5155- 5153) (5157- 5156)[[53]](#footnote-53) و چه اجابت كنندگانى؟! (5160- 5158) همانا من به كتاب خدا و فرمانش در باره ناكثين خشنودم. (5169- 5161) اما اگر از آن سرباز زدند با شمشير تيز پاسخ آنها را خواهم داد (5176- 5170)، كه براى درمان باطل و يارى دادن حق كافى است. (5185- 5177) شگفتا! از من خواستند به ميدان نبرد آيم و برابر نيزه‏هاى آنان قرار گيرم (5193- 5186) و ضربت‏هاى شمشير آنها را تحمل كنم! (5197- 5194) گريه كنندگان بر آنها بگريند! (5199- 5198) تا كنون كسى مرا از جنگ نترسانده (5205- 5200) و از ضربت شمشير نهراسانده است (5209- 5206)، من به پروردگار خويش يقين داشته (5215- 5210) و در دين خود شك و ترديدى ندارم.

(5220- 5216)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) تحدوكم، از حدى الإبل: يعنى با آواز و سرود خواندن، شتر را راندن.

(2) دعوت كنندگان، طلحه و زبير و عائشه مى‏باشند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 69

(1023)

ترجمه خطبه 23

1 تناسب نعمت‏ها با استعدادهاى گوناگون‏

پس از ستايش پروردگار، بدانيد كه تقديرهاى الهى چون قطرات باران از آسمان به سوى انسانها فرود مى‏آيد، و بهره هر كسى، كم يا زياد به او مى‏رسد (5258- 5236) پس اگر يكى از شما براى برادر خود، برترى در مال و همسر و نيروى بدنى مشاهده كند، مبادا فريب خورد و حسادت كند (5273- 5259)، زيرا مسلمان (تا زمانى كه دست به عمل پستى نزده كه از آشكار شدنش شرمنده باشد (5281- 5274) (5285- 5282) و مورد سرزنش مردم پست قرار گيرد) (5290- 5286) به مسابقه دهنده‏اى‏[[54]](#footnote-54) مى‏ماند (5293- 5291) كه دوست دارد در همان آغاز مسابقه پيروز گردد (5299- 5294) تا سودى به دست آورد (5302- 5300) و ضررى متوجه او نگردد. (5307- 5303) هم چنين مسلمانى كه از خيانت پاك است (5314- 5308) انتظار دارد و يكى از دو خوبى نصيب او گردد: (5319- 5315) يا دعوت حق را لبيك گفته عمر او پايان پذيرد «كه آنچه در نزد خداست براى او بهتر است» (5327- 5320)، و يا خداوند روزى فراوان به او دهد و صاحب همسر و فرزند و ثروت گردد، و هم چنان دين و شخصيت خود را نگاه‏دارد. (5342- 5328) همانا ثروت و فرزندان، محصول دنيا و فانى شدنى (5349- 5343)، و عمل صالح زراعت آخرت است (5354- 5350)، گر چه گاهى خداوند، هر دوى آن را به ملت‏هايى خواهد بخشيد. (5360- 5355) از خدا در آن چه اعلام خطر كرده است بر حذر باشيد! (5367- 5361) از خدا آنگونه بترسيد كه نيازى به عذر خواهى نداشته باشيد! (5372- 5368) عمل نيك انجام دهيد بدون آن كه به ريا و خود نمايى مبتلا شويد (5380- 5373)، زيرا هر كس، كارى براى غير خدا انجام دهد، خدا او را به همان غير واگذارد. (5390- 5381) از خدا، درجات شهيدان، و زندگى سعادتمندان، و هم نشينى با پيامبران را درخواست مى‏كنيم.

(5400- 5391)

2 ضرورت تعاون با خويشاوندان‏

اى مردم، انسان هر مقدار كه ثروتمند باشد، باز از خويشاوندان خود بى نياز نيست كه از او با زبان و دست دفاع كنند. (5421- 5401) خويشاوندان انسان، بزرگ‏ترين گروهى هستند كه از او حمايت مى‏كنند (5428- 5422) و اضطراب و ناراحتى او را مى‏زدايند (5431- 5429)، و در هنگام مصيبت‏ها نسبت به او، پر عاطفه‏ترين مردم مى‏باشند. (5439- 5432) نام نيكى (5442- 5440) كه خدا از شخصى در ميان مردم رواج دهد بهتر از ميراثى است كه ديگرى بردارد. (5453- 5443) (قسمت ديگرى از همين خطبه) آگاه باشيد، مبادا از بستگان تهيدست خود رو برگردانيد (5464- 5454)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) فالج ياسر: در دوران جاهليت شترى را مى‏كشتند و براى تقسيم گوشت آن به مسابقه تير اندازى متوسل مى‏شدند، ده تير بود كه هفت عدد آن علامتى مخصوص داشت و سه تاى آن بدون نشان بود هر كس كه تير او به هدف مى‏خورد سهم بيشترى از گوشت شتر داشت. از اين رو هر كسى دوست داشت كه همان آغازين تيرى را كه رها مى‏كند به هدف زده برنده مسابقه باشد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 71

و از آنان چيزى را دريغ داريد، كه نگاه داشتن مال دنيا، زيادى نياورد و از بين رفتنش كمبودى ايجاد نكند. (5476- 5465) آن كس كه دست دهنده خود را از بستگانش باز دارد (5482- 5477)، تنها يك دست را از آنها گرفته اما دست‏هاى فراوانى را از خويش دور كرده است (5494- 5483)، و كسى كه پر و بال محبت را بگستراند، دوستى خويشاوندانش تداوم خواهد داشت.

(5502- 5495) مى‏گويم: (غفيره، در اينجا به معناى فراوانى اموال است، چنانكه جمعيت فراوان را نيز «الجم الغفير» مى‏گويند (5520- 5503)، و نقل شد كه بجاى «الغفيره»، «عفوة من اهل او مال»، به كار مى‏بردند، و «عفوة» به معناى نمونه خوب از ميان يك جنس است (5532- 5521)، چنان كه گفته مى‏شود، «اكلت عفوة الطعام» يعنى قسمت‏هاى خوب غذا را خوردم. (5538- 5533) و چه زيباست معنايى كه امام عليه السلام از جمله‏

«و من يقبض يده عن عشيرته»

تا آخر كلام اراده فرمود (5555- 5539)، زيرا كسى كه خير و نيكى‏هاى خود را از خويشاوندان خود قطع كند، تنها سود يك تن را از آنها باز داشته (5565- 5556)، اما به هنگام احتياج شديد، يارى تمام آنها را از خود دور كرده (5573- 5566) (5576- 5574) كه آنها به نداى او پاسخ نمى‏گويند (5580- 5577) در اين صورت خود را از سود فراوان خويشاوندان محروم ساخته (5584- 5581) و گروهى را از يارى خود باز داشته است).

(5588- 5585) (1024)

ترجمه خطبه 24

(از خطبه‏هاى امام كه در شهر كوفه ايراد فرمود).

ضرورت آمادگى براى جهاد

سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق (5621- 5613)، و آنان كه در گمراهى و فساد غوطه‏ورند (5624- 5622)، يك لحظه مدارا و سستى نمى‏كنم. (5629- 5625) پس اى بندگان خدا! از خدا بترسيد (5633- 5630) و از خدا، به سوى خدا فرار كنيد (5639- 5634)، و از راهى كه براى شما گشوده برويد (5645- 5640)، و وظايف و مقرراتى كه براى شما تعيين كرده به پا داريد (5650- 5646) اگر چنين باشيد، على عليه السلام ضامن پيروزى شما در آينده مى‏باشد (5654- 5651)، گرچه هم اكنون به دست نياوريد.

(5658- 5655) (1025)

ترجمه خطبه 25

(اين خطبه را در سال 40 هجرى زمانى ايراد فرمود كه گزارش‏هاى پياپى از شكست ياران امام عليه السلام به كوفه مى‏رسيد (5673- 5659) و عبيد الله بن عباس و سعيد بن نمران، فرمانداران امام در يمن از بسر بن ابى ارطاة، شكست خورده به كوفه برگشتند. (5679- 5674) (5696- 5680) امام براى سرزنش ياران جهت كندى و ركود در جهاد (5705- 5697)، و مخالفت از دستورهاى رهبرى، خطبه را ايراد فرمود كه آخرين سخنرانى امام است) (5710- 5706)

1 علل شكست ملت‏ها (علل شكست كوفيان، و پيروزى شاميان)

اكنون جز شهر كوفه در دست من باقى نمانده است، كه آن را بگشايم يا ببندم (5718- 5711) اى كوفه اگر فقط تو براى من باشى، آنهم برابر اين همه مصيبت‏ها و طوفان‏ها چهره‏ات زشت باد!. (5727- 5719) آنگاه به گفته شاعر مثال آورد: (به جان پدرت سوگند اى عمرو[[55]](#footnote-55) كه سهم اندكى از ظرف و پيمانه داشتم). (5743- 5728) سپس ادامه داد:

به من خبر رسيده كه بسر بن ارطاة[[56]](#footnote-56) بر يمن تسلط يافته (5751- 5744)، سوگند به خدا مى‏دانستم كه مردم‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) شخص مورد نظر شاعر ابو جندب هذلى است.

(2) بسر بن ارطاة از فرماندهان خون ريز و سفاك معاويه بود كه به كسى رحم نمى‏كرد، به كاروان حاجيان خانه خدا حمله كرد، هر جا شيعيان امام على عليه السلام را مى‏يافت مى‏كشت، به شهر يمن حمله برد و كودكان ابن عباس را سر بريد و سر انجام ديوانه شد و مرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 73

شام به زودى بر شما غلبه خواهند كرد. (5761- 5752)[[57]](#footnote-57) زيرا آنها در يارى كردن باطل خود، وحدت دارند (5764- 5762)، و شما در دفاع از حق متفرقيد! (5768- 5765) شما امام خود را در حق نافرمانى كرده (5773- 5769) و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند!. (5778- 5774) آنها نسبت به رهبر خود امانت دار و شما خيانتكاريد (5785- 5779)، آنها در شهرهاى خود به اصلاح و آبادانى مشغولند و شما به فساد و خرابى (5791- 5786)، (آنقدر فرومايه‏ايد) اگر من كاسه چوبى آب را به يكى از شماها امانت دهم (5796- 5792) مى‏ترسم كه بند آن را بدزديد.

(5800- 5797)

2 نفرين به امت خيانتكار

خدايا، من اين مردم را با پند و تذكرهاى مداوم خسته كردم و آنها نيز مرا خسته نمودند (5806- 5801)، آنها از من به ستوه آمده، و من از آنان به ستوه آمده، دل شكسته‏ام (5810- 5807)، به جاى آنان افرادى بهتر به من مرحمت فرما (5814- 5811)، و به جاى من بدتر از من بر آنها مسلط كن. (5819- 5815) خدايا، دل‏هاى آنان را، آنچنان كه نمك در آب حل مى‏شود، آب كن!. (5827- 5820) به خدا سوگند، دوست داشتم، به جاى شما كوفيان، هزار سوار از بنى فراس بن غنم‏[[58]](#footnote-58) مى‏داشتم (5841- 5828) كه: «اگر آنان را مى‏خواندى، سوارانى از ايشان نزد تو مى‏آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانى» (5850- 5842) آنگاه امام از منبر فرود آمد.

(5855- 5851) مى‏گويم: «آرميه» جمع «رمى» به معناى ابر است (5865- 5856)، و «حميم» گرماى تابستان (5870- 5866)، كه شاعر ابر تابستانى را ياد كرده است (5877- 5871) از آن رو كه سبكبار و زود گذر است، و بارانى ندارد (5887- 5878) زيرا ابرهاى سنگين به جهت تراكم بخار و پر آب بودنشان به كندى حركت مى‏كنند (5895- 5888) كه چنين ابرهايى بيشتر در فصل زمستان يافت مى‏شود. (5904- 5896) در اينجا شاعر، سواران قبيله را به جهت شتاب آنان در پذيرفتن دعوت به هنگام فرياد رسى، به ابر تابستانى تشبيه كرده است (5916- 5905) كه گفت:

|  |
| --- |
| «هنا لك لو دعوت، أتاك منهم» |

.

(5926- 5917) (1026)

ترجمه خطبه 26

(پس از كشته شدن محمد بن ابى بكر در مصر در سال 38 هجرى امام اين سخنرانى را در كوفه ايراد كرد كه سيد رضى قسمت‏هايى از آن را آورده).

1 شناخت فرهنگ جاهليت‏

(5946- 5944) خداوند، پيامبر اسلام، حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم را هشدار دهنده جهانيان مبعوث فرمود (5953- 5947)، تا امين و پاسدار وحى الهى باشد (5957- 5954)، آنگاه كه شما ملت عرب، بدترين دين را داشته، و در بدترين خانه زندگى مى‏كرديد (5968- 5958)، ميان غارها، سنگهاى خشن (5972- 5969) و مارهاى سمى خطرناك فاقد شنوايى، به سر مى‏برديد (5975- 5973)، آب‏هاى آلوده مى‏نوشيديد (5977- 5976) و غذاهاى ناگوار مى‏خورديد (5980- 5978)، خون يكديگر را به ناحق مى‏ريختيد (5983- 5981)، و پيوند خويشاوندى را مى‏برديد (5986- 5984)، بت‏ها ميان شما پرستش مى‏شد (5989- 5987)، و مفاسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود.

(5993- 5990)

2 مظلوميت و تنهايى على عليه السلام‏

پس از وفات پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و بى وفايى ياران، به اطراف خود نگاه كرده ياورى جز اهل بيت خود نديدم (6007- 6000)، «كه اگر مرا يارى كنند، كشته خواهند شد» پس به مرگ آنان رضايت ندادم. (6011- 6008) چشم پر از خار و خاشاك را ناچار فرو به ستم (6015- 6012)، و با گلويى كه استخوان شكسته در آن گير كرده بود جام تلخ حوادث را نوشيدم (6019- 6016) و خشم خويش فرو خوردم (6024- 6020) و بر نوشيدن جام تلخ‏تر از گياه حنظل، شكيبايى نمودم. (6030- 6025) (قسمت ديگرى از همين خطبه)

3 معرفى عمرو عاص و ضرورت آمادگى نظامى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به: پاتولوژى‏PATHOLOCGY (آسيب شناسى اجتماعى) كه چگونه جامعه‏اى به كمال مى‏رسد يا سقوط مى‏كند.

(2) قبيله بنى فراس به دلاورى و جرأت مشهور بوده‏اند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 75

عمرو عاص با معاويه بيعت نكرد مگر آن كه شرط كرد تا براى بيعت، بهايى (حكومت مصر) دريافت دارد (6042- 6031)، كه در اين معامله شوم، دست فروشنده هرگز به پيروزى نرسد (6046- 6043) و سرمايه خريدار به رسوايى كشانده شود. (6050- 6047) اى مردم كوفه! آماده پيكار شويد (6053- 6051) و ساز و برگ جنگ فراهم آوريد (6057- 6054)، زيرا كه آتش جنگ زبانه كشيده (6060- 6058) و شعله‏هاى آن بالا گرفته است (6063- 6061)، صبر و استقامت را شعار خويش سازيد (6066- 6064) كه پيروزى مى‏آورد.

(6070- 6067) (1027)

ترجمه خطبه 27

(وقتى خبر تهاجم سربازان معاويه به شهر انبار در سال 38 هجرى، و سستى مردم به امام ابلاغ شد فرمود) (6090- 6071)[[59]](#footnote-59)

1 ارزش جهاد در راه خدا

(6110- 6109) پس از ستايش پروردگار، جهاد در راه خدا، درى از درهاى بهشت است (6118- 6111)، كه خدا آن را به روى دوستان مخصوص خود گشوده است. (6122- 6119) جهاد، لباس تقوا، و زره محكم (6130- 6123)، و سپر مطمئن خداوند است (6133- 6131)، كسى كه جهاد را ناخوشايند دانسته و ترك كند (6137- 6134)، خدا لباس ذلت و خوارى بر او مى‏پوشاند (6141- 6138)، و دچار بلا و مصيبت مى‏شود (6144- 6142) و كوچك و ذليل مى‏گردد (6149- 6145)، دل او در پرده گمراهى مانده (6154- 6150) و حق از او روى مى‏گرداند (6158- 6155)، به جهت ترك جهاد، به خوارى محكوم و از عدالت محروم است.

(6166- 6159)

2 دعوت به مبارزه و نكوهش از نافرمانى كوفيان‏

(6168- 6167) آگاه باشيد! من شب و روز، پنهان و آشكار، شما را به مبارزه با شاميان دعوت كردم (6184- 6169) و گفتم پيش از آن كه آنها با شما بجنگند با آنان نبرد كنيد (6191- 6185)، به خدا سوگند، هر ملتى كه درون خانه خود مورد هجوم قرار گيرد، ذليل خواهد شد. (6201- 6192) اما شما سستى به خرج داديد، و خوارى و ذلت پذيرفتيد، تا آنجا كه دشمن پى در پى به شما حمله كرد و سر زمين‏هاى شما را تصرف نمود. (6212- 6202) و اينك، فرمانده معاويه، (مرد غامدى)[[60]](#footnote-60) با لشكرش وارد شهر انبار شده (6221- 6213) و فرماندار من، «حسان بن حسان بكرى» را كشته و سربازان شما را از مواضع مرزى بيرون رانده است. (6233- 6222) به من خبر رسيده كه مردى از لشكر شام به خانه زنى مسلمان و زنى غير مسلمان كه در پناه حكومت اسلام بوده وارد شده (6247- 6234)، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره‏هاى آنها را به غارت برده (6251- 6248) (6255- 6252)، در حالى كه هيچ وسيله‏اى براى دفاع، جز گريه و التماس كردن، نداشته‏اند. (6262- 6256) لشكريان شام با غنيمت فراوان رفتند (6265- 6263) بدون اين كه حتى يك نفر آنان، زخمى بردارد، و يا قطره خونى از او ريخته شود (6275- 6266)، اگر براى اين حادثه تلخ، مسلمانى از روى تأسف بميرد، ملامت نخواهد شد (6288- 6276)، و از نظر من سزاوار است!. (6293- 6289) شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند، اين واقعيت قلب انسان را مى‏ميراند و دچار غم و اندوه مى‏كند كه شاميان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرقيد. (6313- 6294)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) انبار، شهرى مرزى بين عراق و شام در 72 كيلو مترى بغداد، در كرانه شرقى فرات، مقابل شهر (هيت) بود.

(2) سفيان بن عوف غامدى، از سرداران معاويه و اهل يمن بود، غامد نام قبيله‏اى در يمن است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 77

زشت باد روى شما و از اندوه رهايى نيابيد (6317- 6314) كه آماج تير بلا شديد!. (6321- 6318) به شما حمله مى‏كنند، شما حمله نمى‏كنيد؟! (6326- 6322) با شما مى‏جنگند، شما نمى‏جنگيد؟! (6331- 6327) اين گونه معصيت خدا مى‏شود و شما رضايت مى‏دهيد؟ (6336- 6332) وقتى در تابستان فرمان حركت به سوى دشمن مى‏دهم (6343- 6337)، مى‏گوييد هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد (6351- 6344)، و آنگاه كه در زمستان فرمان جنگ مى‏دهم، مى‏گوييد هوا خيلى سرد است (6362- 6352) بگذار سرما برود. (6366- 6363) همه اين بهانه‏ها براى فرار از سرما و گرما بود؟ (6373- 6367) وقتى شما از گرما و سرما فرار مى‏كنيد (6380- 6374)، به خدا سوگند كه از شمشير بيشتر گريزانيد!

(6386- 6381)

3 مظلوميت امام عليه السلام، و علل شكست كوفيان‏

اى مرد نمايان نامرد! (6394- 6389) اى كودك صفتان بى خرد (6396- 6395) كه عقل‏هاى شما به عروسان پرده نشين شباهت دارد! (6400- 6397) چقدر دوست داشتم كه شما را هرگز نمى‏ديدم و هرگز نمى‏شناختم! (6407- 6401) شناسايى شما- سوگند به خدا- كه جز پشيمانى حاصلى نداشت، و اندوهى غم بار سر انجام آن شد. (6415- 6408) خدا شما را بكشد كه دل من از دست شما پر خون (6421- 6416)، و سينه‏ام از خشم شما مالامال است! (6425- 6422) كاسه‏هاى غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشانديد (6430- 6426)، و با نافرمانى و ذلت پذيرى، رأى و تدبير مرا تباه كرديد (6437- 6431)، تا آنجا كه قريش در حق من گفت:

«بى ترديد پسر ابى طالب مردى دلير است (6447- 6438) ولى دانش نظامى ندارد» (6453- 6448) خدا پدرشان‏[[61]](#footnote-61) را مزد دهد (6455- 6454)، آيا يكى از آنها تجربه‏هاى جنگى سخت و دشوار مرا دارد؟ (6462- 6456) يا در پيكار توانست از من پيشى بگيرد؟ (6467- 6463) هنوز بيست سال نداشتم، كه در ميدان نبرد حاضر بودم (6474- 6468)، هم اكنون كه از شصت سال گذشته‏ام. (6482- 6475) اما دريغ، آن كس كه فرمانش را اجرا نكنند، رأيى نخواهد داشت.

(6489- 6483) (1028)

ترجمه خطبه 28

(اين خطبه را در يكى از روزهاى عيد فطر ايراد فرمود)

دنيا شناسى‏

پس از حمد و ستايش الهى، همانا دنيا روى گردانيده (6517- 6513)، و وداع خويش را اعلام داشته است (6520- 6518)، و آخرت به ما روى آورده، و پيشروان لشكرش نمايان شده. (6528- 6521) آگاه باشيد! امروز، روز تمرين و آمادگى (6533- 6529)، و فردا روز مسابقه است (6536- 6534)، پاداش برندگان، بهشت (6539- 6537)، و كيفر عقب ماندگان آتش است. (6542- 6540) آيا كسى هست كه پيش از مرگ، از اشتباهات خود، توبه كند؟ (6549- 6543) آيا كسى هست كه قبل از فرا رسيدن روز دشوار قيامت، اعمال نيكى انجام دهد؟. (6556- 6550) آگاه باشيد! هم اكنون در روزگار آرزوهاييد، كه مرگ را در پى دارد (6565- 6557)، پس هر كس در ايام آرزوها، پيش از فرا رسيدن مرگ، عمل نيكو انجام دهد (6573- 6566)، بهرمند خواهد شد (6576- 6574)، و مرگ او را زيانى نمى‏رساند (6580- 6577)، و آن كس كه در روزهاى آرزوها، پيش از فرارسيدن مرگ كوتاهى كند (6589- 6581)، زيانكار (6592- 6590) و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جمله دعائيه است كه گاه در نكوهش و كنايه زدن بكار مى‏رود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 79

مرگ او زيانبار است (6595- 6593)، همانگونه كه به هنگام ترس و ناراحتى براى خدا عمل مى‏كنيد، در روزگار خوشى و كاميابى نيز عمل كنيد. (6599- 6596) (6603- 6600) آگاه باشيد! هرگز چيزى مانند بهشت نديدم كه خواستاران آن در خواب غفلت باشند (6611- 6604)، و نه چيزى مانند آتش جهنم، كه فراريان آن چنين در خواب فرو رفته باشند! (6616- 6612) آگاه باشيد! آن كس را كه حق منفعت نرساند، باطل به او زيان خواهد رساند (6625- 6617)، و آن كس كه هدايت راهنماى او نباشد، (6631- 6626) گمراهى او را به هلاكت خواهد افكند. (6636- 6632) آگاه باشيد! به كوچ كردن فرمان يافتيد (6642- 6637) و براى جمع آورى توشه آخرت راهنمايى شديد. (6646- 6643) همانا، وحشتناك‏ترين چيزى كه بر شما مى‏ترسم، هواپرستى، و آرزوهاى دراز است. (6653- 6647) (6655- 6654) (6658- 6656) پس، از اين دنيا توشه برگيريد تا فردا خود را با آن حفظ نماييد.

(6668- 6659) مى‏گويم: (6676- 6669) (اگر سخنى باشد كه مردم را به سوى زهد بكشاند (6686- 6677) و به عمل آخرت وادار سازد (6691- 6687) همين سخن است (6694- 6692)، كه مى‏تواند علاقه انسان را از آرزوها قطع كند (6700- 6695)، و نور بيدارى و تنفر از اعمال زشت را در قلب ايجاد كند (6706- 6701)، و از شگفت آورترين جمله‏هاى مزبور اين جمله است كه فرمود: (6711- 6707)

«الا و ان اليوم المضمار و غدا السباق (6719- 6712) و السبقة الجنة و الغاية النار».

(6725- 6720) «آگاه باشيد امروز روز تمرين و آمادگى، و فردا روز مسابقه است و جايزه برندگان بهشت، و سرانجام عقب ماندگى، آتش خواهد بود». زيرا با اينكه در اين كلام الفاظ بلند (6730- 6726) و معانى گران قدر (3734- 6731) و تمثيل صحيح (6737- 6735)، و تشبيه واقعى مى‏باشد (6740- 6738) سرى عجيب (6742- 6741) و معنايى لطيف در آن نهفته شده است (6745- 6743) و آن جمله‏

«و السبقة الجنة و الغاية النار»

است (6755- 6746)، امام بين اين دو لفظ «السبقة» و «الغاية» بخاطر اختلاف معنا جدائى افكنده است (6760- 6756)، نگفته «السبقة النار» (6765- 6761) چنانكه‏

«السبقة الجنة»

گفته است (6769- 6766)، زيرا سبقت جستن در مورد امرى دوست داشتنى است (6776- 6770) (6779- 6777)، و اين از صفات بهشت است و اين معنا در آتش «كه از آن بخدا پناه مى‏بريم» وجود ندارد (6790- 6780) (6793- 6791)، امام جائز ندانسته كه بگويد:

«السبقة النار» (6800- 6794) بلكه فرموده است‏

الغاية النار

(6805- 6801)، زيرا مفهوم غايت (پايان) مفهوم وسيعى است كه در موضوعات مسرت بخش و غير مسرت بخش به كار مى‏رود (6815- 6806) (6826- 6816) و در حقيقت مرادف «مصير» و «مآل» است (6833- 6827) كه به معنى سر انجام مى‏آيد چنانكه خداوند مى‏فرمايد: و جعلوا لله أندادا ليضلوا عن‏ «به كافران بگو بهره بگيريد كه سرانجام شما به سوى آتش است». (6842- 6834) در اين خطبه دقت كنيد (6857- 6856) كه باطنى شگفت آور (6859- 6858) و عمقى زياد دارد (6863- 6860) و چنين است ديگر سخنان امام عليه السلام. (6868- 6864) و در بعضى نسخه‏هاى اين خطبه چنين آمده است‏

«و السبقة الجنة»

(به ضم سين) (6883- 6869) به جائزه‏اى گفته مى‏شود كه به پيشتازان و برندگان مسابقه داده مى‏شود (6890- 6884) خواه وجه نقد باشد يا جنس ديگرى (6896- 6891) و معنى هر دو كلمه به هم نزديك است (6899- 6897)، زيرا پاداش را برابر كار نيك مى‏پردازند نه بد)

(6908- 6900) (6916- 6909).

(1029)

ترجمه خطبه 29

(پس از آن كه ضحاك بن قيس از طرف معاويه در سال 38 هجرى به كاروان حجاج بيت الله، حمله كرد و اموال آنان را به غارت برد، فرمود) (6933- 6917) (6941- 6934)

علل شكست كوفيان‏

اى مردم كوفه! بدن‏هاى شما در كنار هم، اما افكار و خواسته‏هاى شما پراكنده است (6947- 6942)، سخنان ادعايى شما، سنگ‏هاى سخت را مى‏شكند (6951- 6948)، ولى رفتار سست شما دشمنان را اميدوار مى‏سازد (6956- 6952)، در خانه‏هايتان كه نشسته‏ايد، ادعاها و شعارهاى تند سر مى‏دهيد (6962- 6957)، اما در روز نبرد، مى‏گوييد اى جنگ، از ما دور شو، و فرار مى‏كنيد. (6968- 6963) آن كس كه از شما يارى خواهد، ذليل و خوار است (6973- 6969)، و قلب رها كننده شما آسايش ندارد. (6979- 6974) بهانه‏هاى نابخردانه مى‏آوريد (6981- 6980)، چون بدهكاران خواهان مهلت، از من مهلت مى‏طلبيد (6984- 6982) و براى مبارزه سستى مى‏كنيد. (6988- 6985)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 81

بدانيد كه افراد ضعيف و ناتوان هرگز نمى‏توانند ظلم و ستم را دور كنند (6992- 6989)، و حق جز با تلاش و كوشش به دست نمى‏آيد (6998- 6993)، شما كه از خانه خود دفاع نمى‏كنيد چگونه از خانه ديگران دفاع مى‏نماييد؟ (7003- 6999) و با كدام امام پس از من به مبارزه خواهيد رفت؟ (7009- 7004). به خدا سوگند! فريب خورده، آن كس كه به گفتار شما مغرور شود (7014- 7010)، كسى كه به اميد شما به سوى پيروزى رود، با كندترين پيكان به ميدان آمده است (7024- 7015)، و كسى كه بخواهد دشمن را به وسيله شما هدف قرار دهد، با تيرى شكسته، تيراندازى كرده است! (7032- 7025). به خدا سوگند! صبح كردم در حالى كه گفتار شما را باور ندارم (7038- 7033)، و به يارى شما اميدوار نيستم (7043- 7039)، و دشمنان را به وسيله شما تهديد نمى‏كنم. (7048- 7044) راستى شما را چه مى‏شود؟ (7050- 7049) دارويتان چيست؟ و روش درمانتان كدام است؟ (7054- 7051) مردم شام نيز همانند شمايند؟ (7057- 7055) آيا سزاوار است شعار دهيد و عمل نكنيد؟ (7061- 7058) و فراموش كارى بدون پرهيزكارى داشته (7066- 7062)، به غير خدا اميدوار باشيد؟

(7071- 7067).

(1030)

ترجمه خطبه 30

(پس از پخش شايعات دخالت امام در قتل عثمان در سال 35 هجرى اين خطبه افشاگرانه را ايراد كرد).

پاسخ به شايعات دشمن‏

اگر به كشتن او (عثمان) فرمان داده بودم، قاتل بودم (7103- 7099)، و اگر از آن باز مى‏داشتم از ياوران او به شمار مى‏آمدم (7108- 7104)، با اين همه، كسى كه او را يارى كرد، نمى‏تواند بگويد كه از كسانى كه دست از يارى‏اش برداشتند بهترم (7121- 7109)،[[62]](#footnote-62) و كسانى كه دست از يارى‏اش برداشتند نمى‏توانند بگويند، ياورانش از ما بهترند. (7133- 7122) من جريان عثمان را برايتان خلاصه مى‏كنم: (7138- 7134) عثمان استبداد و خودكامگى پيشه كرد (7141- 7139)، و شما بى‏تابى كرديد و از حد گذرانديد (7145- 7142)، و خدا در خود كامگى و ستمكارى، و در بى تابى و تندروى، حكمى دارد[[63]](#footnote-63) كه تحقق خواهد يافت.

(7153- 7146) (1031)

ترجمه خطبه 31

(در آغاز جنگ جمل در سال 36 هجرى، ابن عباس‏[[64]](#footnote-64) را براى پند دادن به سوى زبير فرستاد و فرمود) (7172- 7154)

روانشناسى طلحه و زبير[[65]](#footnote-65)

با طلحه، ديدار مكن (7175- 7173)، زيرا در برخورد با طلحه، او را چون گاو وحشى مى‏يابى كه شاخش را تابيده و آماده نبرد است (7182- 7176)، سوار بر مركب سركش مى‏شود و مى‏گويد، رام است. (7188- 7183) بلكه با زبير ديدار كن (7192- 7189) كه نرم‏تر است. (7195- 7193) به او بگو، پسر دايى تو مى‏گويد: در حجاز مرا شناختى، و در عراق مرا نمى‏شناسى؟! (7206- 7196) چه شد كه از پيمان خود باز گشتى؟!. (7210- 7207) (جمله كوتاه «فما عدا مما بدا» براى نخستين بار از امام على عليه السلام شنيده شده و پيش از امام از كسى نقل نگرديد).

(7227- 7211)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) آن شخص (مروان) است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم او را تبعيد كرد اما عثمان او را به مدينه آورد و داماد او شد و در انحراف و كشته شدن او نقش داشت.

(2) در سال 35 هجرى مخالفان عثمان با يكديگر مكاتبه كردند، و بر عزل عثمان هم داستان شدند، از مصر دو هزار نفر به فرماندهى ابو حرب غافقى، و از كوفه دو هزار نفر به رهبرى مالك اشتر و زيد بن صوحان، و از بصره گروه زيادى به فرماندهى حرقوص بن زهير، به طرف مدينه آمدند ابتداء در اطراف شهر جمع شدند و سپس در مسجد مدينه و آنگاه منزل عثمان را محاصره كردند، و پس از دروغ و عهد شكنى او را كشتند.

(3) عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است كه خلفاى عباسى به او منسوبند.

(4) زبير بن عوام پسر عمه امام بود زيرا مادرش صفيه، عمه امام على عليه السلام بود، و از خويشاوندان نسبى امام به شمار مى‏آمد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 83

(1032)

ترجمه خطبه 32

(در سال 37 هجرى در مسجد كوفه در شناخت مردم و روزگاران پس از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم ايراد كرد)

1 سير ارتجاعى امت اسلامى‏

اى مردم، در روزگارى كينه توز، و پر از ناسپاسى و كفران نعمت‏ها، صبح كرده‏ايم (7261- 7248)، كه نيكوكار، بدكار به شمار مى‏آيد (7265- 7262)، و ستمگر بر تجاوز و سركشى خود مى‏افزايد. (7270- 7266) نه از آن چه مى‏دانيم بهره مى‏گيريم (7274- 7271) و نه از آن چه نمى‏دانيم، مى‏پرسيم (7279- 7275)، و نه از حادثه مهمى تا بر ما فرود نيايد، مى‏ترسيم!

(7286- 7280)

2 اقسام مردم (روانشناسى اجتماعى مسلمين، پس از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم)

در اين روزگاران، مردم چهار گروه‏اند: (7293- 7287)- گروهى اگر دست به فساد نمى‏زنند، براى اين است كه، روحشان ناتوان، و شمشيرشان كند، و امكانات مالى، در اختيار ندارند. (7309- 7294)- گروه ديگر، آنان كه شمشير كشيده، و شر و فسادشان را آشكار كرده‏اند، لشكرهاى پياده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده كشتار ديگرانند. (7321- 7310) دين را براى به دست آوردن مال دنيا تباه كردند كه يا رييس و فرمانده گروهى شوند، يا به منبرى فرا رفته، خطبه بخوانند. (7335- 7322) چه بد تجارتى، كه دنيا را بهاى جان خود بدانى (7343- 7336)، و با آنچه كه در نزد خداست معاوضه نمايى. (7349- 7344)- گروهى ديگر، با اعمال آخرت، دنيا را مى‏طلبند، و با اعمال دنيا در پى كسب مقام‏هاى معنوى آخرت نيستند (7362- 7350)، خود را كوچك و متواضع جلوه مى‏دهند. (7366- 7363) گام‏ها را رياكارانه و كوتاه بر مى‏دارند (7370- 7367)، دامن خود را جمع كرده (7374- 7371)، خود را همانند مؤمنان واقعى مى‏آرايند (7379- 7375)، و پوشش الهى را وسيله نفاق و دو رويى و دنيا طلبى خود قرار مى‏دهند. (7386- 7380)- و برخى ديگر، با پستى و ذلت و فقدان امكانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده‏اند (7395- 7387) (7402- 7396)، كه خود را به زيور قناعت آراسته (7405- 7403)، و لباس زاهدان را پوشيده‏اند. (7410- 7406) اينان هرگز، در هيچ زمانى از شب و روز، از زاهدان راستين نبوده‏اند.

(7419- 7411)

3 وصف پاكان در جامعه مسخ شده‏

در اين ميان گروه اندكى باقى مانده‏اند كه ياد قيامت، چشم‏هايشان را بر همه چيز فرو بسته (7429- 7420)، و ترس رستاخيز، اشك‏هايشان را جارى ساخته است (7434- 7430)، برخى از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگى مى‏كنند (7438- 7435)، و برخى ديگر ترسان و سركوب شده (7441- 7439) يا لب فرو بسته و سكوت اختيار كرده‏اند (7444- 7442)، بعضى مخلصانه همچنان مردم را به سوى خدا دعوت مى‏كنند (7447- 7445)، و بعضى ديگر گريان و دردناكند (7450- 7448) كه تقيه و خويشتن دارى، آنان را از چشم مردم انداخته است (7453- 7451)، و ناتوانى وجودشان را فرا گرفته (7456- 7454) گويا در درياى نمك فرو رفته‏اند (7460- 7457)، دهن‏هايشان بسته (7462- 7461)، و قلب‏هايشان مجروح است (7465- 7463)، آنقدر نصيحت كردند كه خسته شدند (7469- 7466)، از بس سركوب شدند، ناتوانند (7473- 7470) و چندان كه كشته دادند، انگشت شمارند.

(7477- 7474)

4 روش برخورد با دنيا

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 85

اى مردم بايد دنياى حرام در چشمانتان از پر كاه خشكيده (7488- 7478)،[[66]](#footnote-66) و تفاله‏هاى قيچى شده دام داران، بى‏ارزش‏تر باشد (7491- 7489)، از پيشينيان خود پند گيريد، پيش از آن كه آيندگان از شما پند گيرند (7502- 7492)، اين دنياى فاسد نكوهش شده را رها كنيد (7505- 7503)، زيرا مشتاقان شيفته‏تر از شما را رها كرد.

(7513- 7506) مى‏گويم: بعضى از نادانان اين خطبه را به معاويه نسبت داده‏اند (7530- 7514)، ولى بدون ترديد اين خطبه از سخنان امير مؤمنان عليه السلام است. (7541- 7531) «طلا كجا و خاك كجا؟! (7546- 7542) آب گوارا و شيرين كجا و آب نمك كجا؟!» (7551- 7547) دليل بر اين مطلب سخن «عمرو بن بحر، جاحظ» است كه ماهر در ادب و نقاد بصير سخن مى‏باشد (7566- 7559)، او اين خطبه را در كتاب «البيان و التبيين» آورده (7575- 7567) و گفته است: آن را به معاويه نسبت داده‏اند. (7581- 7576) سپس اضافه كرده كه اين خطبه به سخن امام عليه السلام و به روش او در تقسيم مردم شبيه‏تر است. و اوست كه به بين حال مردم، از غلبه، ذلت، تقيه، و ترس واردتر است (7588- 7582) (7619- 7589)، سپس مى‏گويد: «تا كنون چه موقع ديده‏ايم كه معاويه در يكى از سخنانش مسير زهد پيش گيرد و راه و رسم بندگان خدا را انتخاب كند؟!»

(7636- 7620) (1033)

ترجمه خطبه 33

(در سال 36 هجرى به هنگام عزيمت به شهر بصره، جهت جنگ با ناكثين در سرزمين ذى قار، فرمود) «ابن عباس مى‏گويد در سرزمين «ذى قار»[[67]](#footnote-67)، خدمت امام رفتم كه داشت كفش خود را پينه مى‏زد (7676- 7658)، تا مرا ديد، فرمود: قيمت اين كفش چقدر است؟ (7682- 7677) گفتم بهايى ندارد. (7686- 7683) فرمود: به خدا سوگند، همين كفش بى ارزش نزد من از حكومت بر شما محبوب‏تر است مگر اينكه حقى را با آن به پا دارم، يا باطلى را دفع نمايم. (7702- 7687) آنگاه از خيمه بيرون آمد و براى مردم چنين خطبه خواند (7707- 7703)»

1 آثار بعثت پيامبر اسلام‏

همانا خداوند هنگامى محمد صلى الله عليه و آله و سلم را مبعوث فرمود (7715- 7708) كه هيچ كس از عرب، كتاب آسمانى نداشت (7722- 7716)،[[68]](#footnote-68) و ادعاى پيامبرى نمى‏كرد. (7726- 7723) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مردم جاهلى را تا به جايگاه كرامت انسانى پيش برد (7731- 7727) و به رستگارى رساند (7734- 7732)، كه سر نيزه‏هايشان كندى نپذيرفت و پيروز شدند (7736- 7735) و جامعه آنان استحكام گرفت.

(7739- 7737)

2 ويژگى‏هاى نظامى و اخلاقى امام على عليه السلام‏

به خدا سوگند! من از پيشتازان لشكر اسلام بودم (7748- 7740) تا آنجا كه صفوف كفر و شرك تار و مار شد. (7751- 7749) هرگز ناتوان نشدم و نترسيدم (7756- 7752)، هم اكنون نيز همان راه را مى‏روم (7761- 7757)، پرده باطل را مى‏شكافم تا حق را از پهلوى آن بيرون آورم.

(7768- 7762)

3 شكوه از فتنه گرى قريش‏

مرا با قريش چه كار. (7775- 7769) به خدا سوگند، آن روز كه كافر بودند با آنها جنگيدم، و هم اكنون كه فريب خورده‏اند، با آنها مبارزه مى‏كنم. (7783- 7776) ديروز با آنها زندگى مى‏كردم و امروز نيز گرفتار آنها مى‏باشم. (7791- 7784) به خدا سوگند! قريش از ما انتقام نمى‏گيرد جز به آن علت كه خداوند ما را از ميان آنان برگزيد و گرامى داشت. (7802- 7792) ما هم آنان را در زندگى خود پذيرفتيم (7805- 7803)، پس چنان بودند كه شاعر گفته است: (7809- 7806)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) قرظ، درختى است كه برگ آن را خشك كرده با آن پوست را دباغى مى‏كردند.

(2) ذى قار، محلى است در نزديكى شهر بصره، ميان كوفه، و واسط كه در گذشته جنگ مسلمانان با ايران نيز آنجا صورت گرفت. ابن عباس مى‏گويد 15 روز در آنجا مانديم و امام به ما خبر داد كه از كوفه 6560 نفر به كمك ما مى‏آيند. وقتى سپاه كوفه رسيد آنها را شمارش كردم ديدم درست است. بى اختيار گفتم: «الله اكبر صدق الله و رسوله» «شرح ابن ابى الحديد ج 2 ص 187»

(3) يا «سواد خواندن كتابى را نداشت» كنايه از آنكه عرب جاهلى بى فرهنگ بود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 87

«به جان خودم سوگند، هر صبح از شير صاف نوشيدى. (7814- 7810) و سر شير و خرماى بى هسته خوردى. (7819- 7815) ما اين مقام و عظمت را به تو بخشيديم در حالى كه بلند مرتبت نبودى. (7827- 7820) و در اطراف تو با سواران خود تا صبح نگهبانى داديم و تو را حفظ كرديم»

(7833- 7828) (1034)

ترجمه خطبه 34

(اين خطبه را پس از شكست شورشيان خوارج، در سال 38 هجرى براى بسيج كردن مردم جهت مبارزه با شاميان در «نخيله كوفه» ايراد فرمود) (7849- 7834) (7858- 7850)

1 نكوهش از سستى و نافرمانى كوفيان‏

نفرين بر شما كوفيان! كه از فراوانى سرزنش شما خسته شدم. (7863- 7859) آيا به جاى زندگى جاويدان قيامت به زندگى زود گذر دنيا رضايت داديد؟ (7870- 7864) و بجاى عزت و سر بلندى، بدبختى و ذلت را انتخاب كرديد؟ (7875- 7871) هر گاه شما را به جهاد با دشمنتان دعوت مى‏كنم، چشمانتان از ترس در كاسه مى‏گردد (7882- 7876)، گويا ترس از مرگ عقل شما را ربوده (7887- 7883) و چون انسان‏هاى مست از خود بيگانه شده (7892- 7888)، حيران و سرگردانيد. (7896- 7893) گويا عقل‏هاى خود را از دست داده و درك نمى‏كنيد. (7903- 7897) من ديگر هيچ گاه به شما اطمينان ندارم (7909- 7904)، و شما را پشتوانه خود نمى‏پندارم (7915- 7910)، شما ياران شرافتمندى نيستيد كه كسى به سوى شما دست دراز كند. (7921- 7916) به شتران بى ساربان مى‏مانيد كه هر گاه از يك طرف جمع آورى گرديد، از سوى ديگر پراكنده مى‏شويد.

(7934- 7922)

2 علل عقب ماندگى مردم كوفه‏

به خدا سوگند، شما بد وسيله‏اى براى افروختن آتش جنگ هستيد (7941- 7935)، شما را فريب مى‏دهند اما فريب دادن نمى‏دانيد (7945- 7942)، سرزمين شما را پياپى مى‏گيرند و شما پروا نداريد (7950- 7946)، چشم دشمن براى حمله شما خواب ندارد ولى شما در غفلت به سر مى‏بريد. (7958- 7951) بخدا سوگند، شكست براى كسانى است كه دست از يارى يكديگر مى‏كشند. (7962- 7959) سوگند بخدا، اگر جنگ سخت درگير شود (7972- 7963) و حرارت و سوزش مرگ شما را در برگيرد (7975- 7973)، از اطراف فرزند ابو طالب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراكنده مى‏شويد. (7983- 7976) به خدا سوگند! آن كه دشمن را بر جان خويش مسلط گرداند (7991- 7984) تا گوشتش را بخورد، و استخوانش را بشكند، و پوستش را جدا سازد (7999- 7992)، عجز و ناتوانى‏اش بسيار بزرگ (8001- 8000) و قلب او بسيار كوچك و ضعيف است. (8007- 8002) تو اگر مى‏خواهى اينگونه باش (8012- 8008)، اما من، به خدا سوگند از پاى ننشينم و قبل از آن كه دشمن فرصت يابد با شمشير آب ديده‏[[69]](#footnote-69) چنان ضربه‏اى بر پيكر او وارد سازم (8021- 8013) كه ريزه‏هاى استخوان سرش را بپراكند (8025- 8022)، و بازوها و قدم‏هايش جدا گردد (8030- 8026) و از آن پس خدا هر چه خواهد انجام دهد.

(8037- 8031)

3 حقوق متقابل مردم و رهبرى‏

اى مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقى واجب شده است (8045- 8038) (8049- 8046)، حق شما بر من، آن كه از خير خواهى شما دريغ نورزم (8054- 8050) و بيت المال را ميان شما عادلانه تقسيم كنم (8058- 8055)، و شما را آموزش دهم تا بى سواد و نادان نباشيد (8062- 8059)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ضرب بالمشرفيه: شمشيرى آب ديده است كه در يكى از شهرهاى يمن، (مشرف) مى‏ساختند و معروف بود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 89

و شما را تربيت كنم تا راه و رسم زندگى را بدانيد. (8066- 8063) و اما حق من بر شما اين است كه به بيعت با من وفادار باشيد (8072- 8067)، و در آشكار و نهان برايم خير خواهى كنيد (8078- 8073)، هر گاه شما را فرا خواندم اجابت نماييد (8082- 8079) و فرمان دادم اطاعت كنيد.

(8086- 8083) (1035)

ترجمه خطبه 35

(پس از اطلاع از ماجراى حكميت و نيرنگ عمرو عاص كه ابو موسى را فريب داد، و طبق شروطى كه براى حكميت قبول كردند عملى نشد امام اين خطبه را در سال 38 هجرى ايراد كرد). (8109- 8087)

1 ضرورت ستايش پروردگار

خدا را سپاس! هر چند كه روزگار دشوارى‏هاى فراوان و حوادثى بزرگ پديد آورد. (8123- 8110) شهادت مى‏دهم جز خداى يگانه و بى مانند خدايى نباشد و جز او معبودى نيست (8137- 8124)، و گواهى مى‏دهم محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست.

(8144- 8138)

2 علل شكست كوفيان‏

پس از حمد و ستايش خدا، بدانيد كه نافرمانى از دستور نصيحت كننده مهربان دانا و با تجربه، مايه حسرت و سرگردانى و سرانجامش پشيمانى است. (8159- 8145) من رأى و فرمان خود را نسبت به حكميت به شما گفتم (8167- 8160)، و نظر خالص خود را در اختيار شما گذاردم. (8172- 8168) (اى كاش كه از قصير پسر سعد اطاعت مى‏شد) (8177- 8173)[[70]](#footnote-70) ولى شما همانند مخالفانى ستمكار، و پيمان شكنانى نافرمان، از پذيرش آن سرباز زديد (8185- 8178)، تا آنجا كه نصيحت كننده در پند دادن به ترديد افتاد (8189- 8186)، و از پند دادن خوددارى كرد (8193- 8190)، داستان من و شما چنان است كه برادر هوازنى سروده است: (8201- 8194) «در سرزمين منعرج، دستور لازم را دادم اما نپذيرفتند، كه فردا سزاى سركشى خود را چشيدند.»

(8211- 8202)[[71]](#footnote-71) (1036)

ترجمه خطبه 36

(براى هشدار و نصيحت خوارج نهروان و تذكر اشتباهات آنان در ماه صفر سال 38 هجرى فرمود) (8220- 8212)

تلاش در هدايت دشمن‏

شما را از آن مى‏ترسانم! مبادا صبح كنيد در حالى كه جنازه‏هاى شما در اطراف رود نهروان‏[[72]](#footnote-72) و زمين‏هاى پست و بلند آن افتاده باشد (8233- 8221)، بدون آن كه برهان روشنى از پروردگار (8238- 8234)، و حجت و دليل قاطعى داشته باشيد. (8243- 8239) از خانه‏ها آواره گشته (8247- 8244) و به دام قضا گرفتار شده باشيد. (8250- 8248) من شما را از اين حكميت نهى كردم (8257- 8251) ولى با سر سختى مخالفت كرديد (8261- 8258)، تا به دلخواه شما كشانده شدم. (8266- 8262)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ضرب المثل است، شخصى بنام «قصير پسر سعد» از مشاوران مخصوص «جذيمه» بود و او را از ازدواج با ملكه الجزيره «زباء» منع كرد، اما به او حرف گوش نداد و به دست آن زن كشته شد، كه قصير از آن پس مى‏گفت اى كاش حرف مرا مى‏شنيد. «تاريخ طبرى»

(2) شعر بالا از «دريد بن صمه» است كه برادرى بنام عبد الله داشت، با طايفه بنى جسم و بنى نصر در قبيله منعرج اللوى «گذرگاه پر پيچ و خم شنى» جنگ كردند و غنائم فراوانى به دست آوردند. دريد، به برادر مى‏گفت زود از اين سرزمين برويم زيرا قبيله غطفان در پى ماست، اما برادرش نپذيرفت در آنجا ماند تا آنكه سواران غطفانى هجوم آوردند و برادر دريد كشته شد و او در حالى كه مجروح بود با تأسف شعر بالا را مى‏خواند. از آن پس هر جا كه فرصت‏ها را از دست مى‏دادند اين شعر را مطرح مى‏كردند.

(3) نهروان: نام دامنه رودخانه‏اى در نزديكى كوفه، در كنار صحراى «حروراء» ميان كوفه و بغداد است به همين علت خوارج را «حروريه» مى‏ناميدند، و رئيس آنها حرقوص بن زهير بود كه به «ذو الثديه» معروف شد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 91

شما اى بى‏خردان، و بى‏خردان (8271- 8267) (8273- 8272)، اى ناكسان و بى‏پدران، من كه اين فاجعه را به بار نياوردم (8280- 8274) و هرگز زيان شما را نخواستم!.

(8285- 8281) (1037)

ترجمه خطبه 37

(پس از فرونشاندن شورش نهروان در سال 38 هجرى در كوفه ايراد فرمود كه شبيه يك سخنرانى است) (8303- 8286)

1 ويژگى‏ها و فضائل امام على عليه السلام‏

آن گاه كه همه از ترس سست شده، كنار كشيدند، من قيام كردم (8307- 8304)، و آن هنگام كه همه خود را پنهان كردند من آشكارا به ميدان آمدم (8311- 8308)، و آن زمان كه همه لب فرو بستند، من سخن گفتم (8315- 8312)، و آن وقت كه همه باز ايستادند من با راهنمايى نور خدا به راه افتادم. (8321- 8316) در مقام حرف و شعار صدايم از همه آهسته‏تر بود (8325- 8322) اما در عمل برتر و پيشتاز بودم (8328- 8326)، زمام امور را به دست گرفتم، و جلوتر از همه پرواز كردم (8330- 8329)، و پاداش سبقت در فضيلت‏ها را بردم. (8333- 8331) همانند كوهى كه تند بادها آن را به حركت در نمى‏آورد (8337- 8334)، و طوفانها آن را از جاى بر نمى‏كند (8341- 8338)، كسى نمى‏توانست عيبى در من بيابد (8346- 8342)، و سخن چينى جاى عيب جويى در من نمى‏يافت. (8351- 8347) خوارترين افراد نزد من عزيز است تا حق او را باز گردانم (8358- 8352)، و نيرومند در نظر من پست و ناتوان است تا حق را از او باز ستانم.

(8366- 8359)

2 علت سكوت و كناره گيرى از خلافت‏

در برابر خواسته‏هاى خدا راضى (8370- 8367)، و تسليم فرمان او هستم (8374- 8371)، آيا مى‏پنداريد من به رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم دروغى روا دارم؟ (8381- 8375) به خدا سوگند، من نخستين كسى هستم كه او را تصديق كردم (8387- 8382)، و هرگز اول كسى نخواهم بود كه او را تكذيب كنم. (8393- 8388) در كار خود انديشيدم (8396- 8394)، ديدم پيش از بيعت، پيمان اطاعت و پيروى از سفارش رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را بر عهده دارم (8401- 8397)، كه از من براى ديگرى پيمان گرفت. (8407- 8402) (پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود اگر در امر حكومت كار به جدال و خونريزى كشانده شود، سكوت كن)

(1038)

ترجمه خطبه 38

(در سال 37 هجرى پس از جنگ صفين و ماجراى حكميت در تعريف «شبهه» فرمود (8423- 8408)، برخى خطبه (38 و 41 را يك خطبه مى‏دانند).

ضرورت شناخت شبهات‏

شبهه را براى اين شبهه ناميدند كه به حق شباهت دارد. (8431- 8424) اما نور هدايت كننده دوستان خدا، در شبهات يقين است (8437- 8432)، و راهنماى آنان مسير هدايت الهى است (8441- 8438)، اما دشمنان خدا، دعوت كننده‏شان در شبهات گمراهى است (8448- 8442)، و راهنماى آنان كورى است. (8451- 8449) آن كس كه از مرگ بترسد نجات نمى‏يابد (8457- 8452)، و آن كس كه زنده ماندن را دوست دارد براى هميشه در دنيا نخواهد ماند. (8463- 8458)[[73]](#footnote-73)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره است به آنان كه بى‏تفاوت شده خواهان زندگى و رفاه بودند، مانند سعد وقاص كه پس از آغاز فتنه‏ها در خانه نشستند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 93

(1039)

ترجمه خطبه 39

(پس از شنيدن تهاجم يكى از افسران معاويه، نعمان بن بشير به عين التمر، سرزمين آباد قسمت غربى فرات‏[[74]](#footnote-74) و كوتاهى كوفيان در سال 39 هجرى در كوفه فرمود)

1 نكوهش كوفيان‏

گرفتار كسانى شده‏ام كه چون امر مى‏كنم فرمان نمى‏برند (8493- 8488)، و چون آنها را فرا مى‏خوانم اجابت نمى‏كنند. (8498- 8494) اى مردم بى‏اصل و ريشه (8501- 8499)، در يارى پروردگارتان براى چه در انتظاريد؟ (8505- 8502) آيا دينى نداريد كه شما را گرد آورد؟ (8509- 8506) و يا غيرتى كه شما را به خشم وا دارد؟ (8513- 8510)[[75]](#footnote-75)

2 علل شكست و نابودى كوفيان‏

در ميان شما به پاخاسته فرياد مى‏كشم (8516- 8514)، و عاجزانه از شما يارى مى‏خواهم، (8519- 8517) اما به سخنان من گوش نمى‏سپاريد (8523- 8520)، و فرمان مرا اطاعت نمى‏كنيد (8528- 8524)، تا آن را كه پيامدهاى ناگوار آشكار شد (8534- 8529)، نه با شما مى‏توان انتقام خونى را گرفت (8538- 8535)، و نه با كمك شما مى‏توان به هدف رسيد. (8543- 8539) شما را به يارى برادرانتان مى‏خوانم، مانند شترى كه از درد بنالد، ناله و فرياد سر مى‏دهيد (8551- 8544)، و يا همانند حيوانى كه پشت آن زخم باشد، حركتى نمى‏كنيد. (8556- 8552) تنها گروه اندكى به سوى من آمدند كه آنها نيز ناتوان و مضطرب بودند (8563- 8557)، «گويا آنها را به سوى مرگ مى‏كشانند، و مرگ را با چشمانشان مى‏نگرند».

(8570- 8564) مى‏گويم: ( «متذائب» يعنى مضطرب (8579- 8571)، از «تذاء بت الريح» يعنى وزش باد گوناگون و مضطرب گشت (8586- 8580)، و ذئب (گرگ) را ذئب ناميدند چون در رفتن اضطراب دارد)

(8593- 8587) (1040)

ترجمه خطبه 40

(آنگاه كه شعار خوارج را شنيد كه مى‏گويند، لا حكم الا لله در سال 38 هجرى در مسجد كوفه فرمود) (8607- 8594)

ضرورت حكومت‏

سخن حقى است، كه از آن اراده باطل شد! (8614- 8608) آرى درست است، فرمانى جز فرمان خدا نيست (8620- 8615)، ولى اينها مى‏گويند زمامدارى جز براى خدا نيست (8628- 8621)، در حالى كه مردم به زمامدارى نيك يا بد، نيازمندند (8638- 8629)، تا مؤمنان در سايه حكومت، به كار خود مشغول (8642- 8639) و كافران هم بهرمند شوند (8646- 8643)، و مردم در استقرار حكومت، زندگى كنند (8651- 8647)، به وسيله حكومت بيت المال جمع آورى مى‏گردد (8655- 8652) و به كمك آن با دشمنان مى‏توان مبارزه كرد. (8659- 8656)[[76]](#footnote-76) جاده‏ها أمن و امان (8663- 8660)، و حق ضعيفان از نيرومندان گرفته مى‏شود (8669- 8664)، نيكوكاران در رفاه (8672- 8670) و از دست بدكاران، در امان مى‏باشند. (8676- 8673) [در روايت ديگرى آمده، چون سخن آنان را در باره حكميت شنيد فرمود]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در آنجا مالك بن كعب، فرماندار امام عليه السلام بود كه صد نفر نيرو در اختيار داشت و فرمانده مهاجم معاويه، نعمان با دو هزار سرباز به او حمله كرده بود، امير المؤمنين عليه السلام به همين جهت مردم را به يارى او فرا خواند و كوفيان را در بى‏تفاوتى هشدار داد و نكوهش كرد.

(2) نفى تفكر: آپوليتيسم‏APOLITISM (آپولوژيسم‏APOLOGISM (لا قيدى و عدم شركت در مسائل سياسى)

(3) نفى: آنارشيسم‏ANARCHISM (كه مى‏گويند جامعه بايد بدون حكومت اداره شود)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 95

منتظر حكم خدا در باره شما هستم. (8690- 8677) [و نيز فرمود:] اما در حكومت پاكان، پرهيزكار به خوبى انجام وظيفه مى‏كند (8698- 8691) ولى در حكومت بدكاران، ناپاك از آن بهرمند مى‏شود (8705- 8699) تا مدتش سر آيد (8709- 8706) و مرگ فرا رسد.

(8712- 8710) (1041)

ترجمه خطبه 41

(پس از جنگ صفين در سال 37 هجرى در كوفه ايراد فرمود)

پرهيز از حيله و نيرنگ‏

(8725- 8713) اى مردم! وفا همراه راستى است (8731- 8726)، كه سپرى محكم‏تر و نگهدارنده‏تر از آن سراغ ندارم. (8737- 8732) آن كس كه از بازگشت خود به قيامت آگاه باشد خيانت و نيرنگ ندارد. (8744- 8738) اما امروز در محيط و زمانه‏اى زندگى مى‏كنيم كه بيشتر مردم حيله و نيرنگ را، زيركى مى‏پندارند (8755- 8745)، و افراد جاهل آنان را اهل تدبير مى‏خوانند. (8763- 8756) چگونه فكر مى‏كنند؟ خدا بكشد آنها را! (8767- 8764) چه بسا شخصى تمام پيش آمدهاى آينده را مى‏داند، و راه‏هاى مكر و حيله را مى‏شناسد (8773- 8768) ولى امر و نهى پروردگار مانع اوست (8781- 8774)، و با اينكه قدرت انجام آن را دارد آن را به روشنى رها مى‏سازد (8787- 8782)، اما آن كس كه از گناه و مخالفت با دين پروا ندارد از فرصت‏ها براى نيرنگ بازى، استفاده مى‏كند.

(8796- 8788) (1042)

ترجمه خطبه 42

(پس از پايان جنگ جمل در 12 رجب سال 36 هجرى امام وارد كوفه شد، مردم به استقبال آمدند. آن حضرت وارد مسجد جامع شد دو ركعت نماز خواند و سخنرانى طولانى ايراد كرد كه بخشى از آن اين خطبه است.)

پرهيز از آرزوهاى طولانى و هوا پرستى‏

اى مردم! همانا بر شما از دو چيز مى‏ترسم: (8820- 8813) هوا پرستى و آرزوهاى طولانى. (8825- 8821) اما پيروى از خواهش نفس، انسان را از حق باز مى‏دارد (8831- 8826)، و آرزوهاى طولانى، آخرت را از ياد مى‏برد. (8837- 8832) آگاه باشيد! دنيا به سرعت پشت كرده (8844- 8838) و از آن جز باقى مانده اندكى از ظرف آبى كه آن را خالى كرده باشند، نمانده است. (8849- 8845) (8853- 8850) بهوش باشيد كه آخرت به سوى ما مى‏آيد (8859- 8854)، دنيا و آخرت، هر يك فرزندانى دارند. (8863- 8860) بكوشيد از فرزندان آخرت باشيد، نه دنيا (8867- 8864) (8873- 8868)، زيرا در روز قيامت، هر فرزندى به پدر و مادر خويش باز مى‏گردد. (8880- 8874) امروز هنگام عمل است نه حسابرسى (8887- 8881)، و فردا روز حسابرسى است نه عمل.

(8893- 8888) مى‏گويم: ( «حذاء» به معناى شتابان و «جذاء» به معناى بريده از نيك و بد، كه برخى نقل كردند)

(8904- 8894)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 97

(1043)

ترجمه خطبه 43

(وقتى نماينده خود جرير بن عبد الله را در سال 36 هجرى به طرف معاويه فرستاد و معاويه پاسخى روشن نمى‏داد ياران امام گفتند، وسائل جنگ را مهيا كن، فرمود)

1 واقع نگرى در برخورد با دشمن‏

مهيا شدن من براى جنگ با شاميان، در حالى است كه «جرير»[[77]](#footnote-77) را به رسالت به طرف آنان فرستاده‏ام (8941- 8934)، بستن راه صلح (8943- 8942) و باز داشتن شاميان از راه خير است، اگر آن را انتخاب كنند. (8950- 8944) من مدت اقامت «جرير» را در شام معين كردم، كه اگر تأخير كند يا فريبش دادند و يا از اطاعت من سرباز زده است. (8963- 8951) عقيده من اين است كه صبر نموده با آنها مدارا كنيد (8969- 8964)، گر چه مانع آن نيستم كه خود را براى پيكار آماده سازيد.

(8974- 8970)

2 ضرورت جهاد با شاميان‏

من بارها جنگ با معاويه را بررسى كرده‏ام (8982- 8975)، و پشت و روى آن را سنجيده (8987- 8983)، ديدم راهى جز پيكار، يا كافر شدن نسبت به آن چه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آورده باقى نمانده است (8999- 8988)، زيرا در گذشته كسى بر مردم حكومت مى‏كرد كه اعمال او [عثمان‏] حوادثى آفريد (9007- 9000) و باعث گفتگو و سر و صداهاى فراوان شد (9011- 9008)، مردم آنگاه اعتراض كردند و تغييرش دادند. (9015- 9012)[[78]](#footnote-78)

(1044)

ترجمه خطبه 44

(در سال 38 هجرى يكى از فرمانداران امام به نام مصقلة بن هبيرة، اسيران بنى ناجيه را از فرمانده لشكر آن حضرت خريد و آزاد كرد (9043- 9029) اما وقتى از او غرامت خواستند به طرف معاويه فرار كرد) (9052- 9044)

تأسف از فرار مصقله‏

خدا روى مصقله را زشت گرداند (9055- 9053)، كار بزرگواران را انجام داد (9058- 9056)، اما خود چونان بردگان فرار كرد (9062- 9059)، هنوز ثنا خوان به مداحى او برنخاسته بود كه او را ساكت كرد، هنوز سخن ستايشگر او به پايان نرسيده بود كه آنها را به زحمت انداخت. (9073- 9063) اما اگر مردانه ايستاده بود همان مقدار كه داشت از او مى‏پذيرفتيم (9078- 9074) و تا هنگام قدرت و توانايى به او مهلت مى‏داديم.

(9082- 9079) (1045)

ترجمه خطبه 45

(قسمتى از سخنرانى طولانى امام كه در روز عيد فطر در كوفه ايراد فرمود) (9095- 9083)

1 ضرورت ستايش پروردگار

ستايش خداوندى را سزاست كه كسى از رحمت او مأيوس نگردد (9110- 9103)، و از نعمت‏هاى فراوان او بيرون نتوان رفت (9115- 9111)، خداوندى كه از آمرزش او هيچ گنه كارى نا اميد نگردد (9120- 9116)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جرير، فرماندار همدان بود، پس از بيعت مردم با امير المؤمنين عليه السلام امام نامه‏اى بوسيله «زهر بن قيس» به او نوشت و ماجراهاى سياسى مدينه را توضيح داد، او از مردم همدان براى امام بيعت گرفت، و نامه‏اى به اشعث فرماندار آذربايجان نوشت كه از مردم براى امام بيعت بگيرد، سپس براى ملاقات با امام به كوفه رفت، و چون اكثر بستگان و هم شهرى‏هاى او در شام بودند از امام خواست او را بعنوان مذاكره به شام بفرستد، و پس از بحثهاى فراوان با معاويه مأيوس بازگشت. اما مردم عراق نسبت به او بد بين شده بودند كه ناچار باقى مانده عمر را در جزيره «قرقيسا» گذراند و در سال 45 هجرى وفات كرد. «شرح ابن ابى الحديد ج 3 ص 70»

(2) عثمان در سال 24 هجرى به خلافت رسيد و در سال 35 هجرى كشته شد. تنها يك مرحله از اسراف بازى‏هاى عثمان به شرح زير است: به دامادش، حارث بن حكم، هزار درهم و شترهاى فراوان زكات آن سال، و زمين بزرگى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم وقف مسلمانان كرده بود بخشيد. به سعيد بن عاص بن اميه، از طايفه خود صد هزار درهم داد. به داماد ديگرش مروان بن حكم، صد هزار درهم و به ابو سفيان دويست هزار درهم داد. به طلحه سى و دو مليون و دويست هزار درهم، و به زبير پنجاه و نه مليون و هشت صد هزار درهم داد.

براى خودش سى مليون و پانصد هزار درهم، و سيصد و پنجاه هزار دينار كنار گذاشت. به يعلى بن اميه پانصد هزار دينار، و به عبد الرحمن شوهر خواهرش دو مليون و پانصد و شصت هزار دينار داد. «الغدير ج 8 ص 286».

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 99

و از پرستش او نبايد سرپيچى كرد. (9125- 9121) خدايى كه رحمتش قطع نمى‏گردد (9130- 9126) و نعمت‏هاى او پايان نمى‏پذيرد.

(9135- 9131)

2 روش برخورد با دنيا

دنيا خانه آرزوهايى است كه زود نابود مى‏شود (9143- 9136)، و كوچ كردن از وطن حتمى است. (9147- 9144) دنيا شيرين و خوش منظر است (9151- 9148) كه به سرعت به سوى خواهانش مى‏رود (9155- 9152)، و بيننده را مى‏فريبد (9159- 9156)، سعى كنيد با بهترين زاد و توشه از آن كوچ كنيد (9166- 9160) و بيش از كفاف و نياز خود از آن نخواهيد (9172- 9167) و بيشتر از آنچه نياز داريد طلب نكنيد.

(9179- 9173) (1046)

ترجمه خطبه 46

(در سال 37 هجرى كه امام عليه السلام به سوى شام سفر آغاز كرد (9190- 9180)، اين نيايش را در حالى كه پا در ركاب نهاد مطرح فرمود) (9201- 9191)[[79]](#footnote-79)[[80]](#footnote-80)

**نهج البلاغة / ترجمه دشتى ؛ ؛ ص99**

دعاى سفر

خدايا! از سختى سفر (9208- 9202)، و اندوه بازگشتن (9211- 9209)، و روبرو شدن با مناظر ناگوار در خانواده و مال و فرزند، به تو پناه مى‏برم. (9220- 9212) پروردگارا! تو در سفر همراه ما (9225- 9221) و در وطن نسبت به بازماندگان ما سرپرست و نگهبانى (9230- 9226)، و جمع ميان اين دو را هيچ كس جز تو نتواند كرد (9234- 9231)، زيرا آن كس كه سرپرست بازماندگان است نمى‏تواند همراه مسافر باشد (9239- 9235) و آن كه همراه و هم سفر است سرپرست بازماندگان انسان نمى‏تواند باشد.

(9244- 9240) (چند جمله اول، از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم است كه على عليه السلام آن را با عباراتى رساتر به اتمام رساند)

(1047)

ترجمه خطبه 47

(در باره كوفه) (9288- 9281)

خبر از آينده كوفه‏

اى كوفه! تو را مى‏نگرم كه چونان چرم‏هاى بازار عكاظ[[81]](#footnote-81) كشيده مى‏شوى (9296- 9289)، زير پاى حوادث لگد كوب مى‏گردى (9298- 9297)، و حوادث فراوان تو را در بر مى‏گيرد (9301- 9299)، من به خوبى مى‏دانم، ستمگرى نسبت به تو قصد بد نمى‏كند مگر آن كه خداوند او را به بلايى گرفتار سازد (9314- 9302) يا قاتلى بر او مسلط گرداند. (9317- 9315)[[82]](#footnote-82)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) هرثمة بن سليم مى‏گويد: در سفر شام همراه امام به سرزمين كربلا رسيديم، نماز به جماعت خوانده شد، پس از نماز امام على عليه السلام مقدارى از خاك كربلا را بوييد و فرمود:

«واها لك يا تربة، ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب»

(آه اى زمين كربلا، مردانى از تو روز محشر مى‏آيند كه بدون حسابرسى وارد بهشت مى‏گردند). پس از جنگ صفين، اين خبر غيبى امام را به همسرم «جرداء» با شگفتى رساندم، و او گفت: امير المؤمنين عليه السلام جز حق سخن نمى‏گويد، روزگار سپرى شد، تا لشكرهاى ابن زياد به سوى كربلا مى‏رفت من هم با آنان به كربلا رسيدم كه سخن امام به يادم آمد. فورا خود را به امام حسين عليه السلام رسانده، و خبر غيبى امام على عليه السلام را به امام گفتم، فرمود به يارى ما آمدى يا جنگ با ما؟ گفتم هيچ كدام، فرمود پس دور شو زيرا هر كس كشته شدن ما را بنگرد و يارى ندهد در جهنم خواهد بود. «شرح ابن ابى الحديد، ج 3، ص 169»

(2) عكاظ، نام يكى از بازارهاى عرب در جاهليت بود كه بين «نخلة» و «طائف» قرار داشت و اعراب از اول ماه ذى القعدة در آن گرد مى‏آمدند كه يكى از اجناس معروف اين بازار، چرم‏هاى آن بود كه به خوبى و محكمى شهرت داشت، در همين بازار شعرا شاهكارهاى ادبى خود را مى‏خواندند، و بهترين آن را بر ديوار كعبه مى‏آويختند كه به «معلقات سبع» مشهور شد.

(3) زيرا كوفه همواره جايگاه شيعيان امام و مركز فعاليت‏هاى آنان بود كه فرمود:

هذه مدينتنا، و محلتنا و مقر شيعتنا

(كوفه شهر و جايگاه ما، و مركز شيعيان ماست) «شرح ابن ابى الحديد ج 3 ص 198»

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 101

(1048)

ترجمه خطبه 48

(به هنگام حركت براى جنگ با شاميان، در نخيله كوفه در 25 شوال سال 37 هجرى قمرى ايراد فرمود) (9326- 9318) (9338- 9327)

ضرورت آمادگى رزمى‏

ستايش خداوند را سزاست، هر لحظه كه شب فرا رسد، و پرده تاريكى فرو افتد (9345- 9339)، ستايش مخصوص پروردگار است هر زمان كه ستاره‏اى طلوع و غروب كند (9353- 9346)، ستايش خداوندى را سزاست كه نعمت‏هاى او پايان نمى‏پذيرد (9359- 9354)، و بخشش‏هاى او را جبران نتوان كرد (9363- 9360)، پس از ستايش پروردگار، پيشتازان لشكرم را از جلو فرستادم (9368- 9364)،[[83]](#footnote-83) و دستور دادم در كنار فرات توقف كنند (9373- 9369)، تا فرمان من به آنها برسد (9376- 9374)، زيرا تصميم گرفتم از آب فرات بگذرم و به سوى جمعيتى از شما كه در اطراف دجله مسكن گزيده‏اند رهسپار گردم (9386- 9377) (9389- 9387) و آنها را همراه شما بسيج نمايم (9393- 9390)، و از آنها براى كمك و تقويت شما يارى بطلبم.

(9399- 9394) مى‏گويم: (منظور امام از «ملطاط» آنجايى است كه دستور توقف داد (9411- 9400)، «كنار فرات» كه به كنار فرات يا دريا «ملطاط» هم مى‏گويند. (9421- 9412) و امام عليه السلام از كلمه «نطفه» آب فرات اراده كرده (9432- 9428) كه شگفت آور است)

(9439- 9433) (1049)

ترجمه خطبه 49

خدا شناسى‏

ستايش خداوندى را سزاست كه از اسرار نهان‏ها آگاه است (9459- 9445)، و نشانه‏هاى آشكارى در سراسر هستى بر وجود او شهادت مى‏دهند (9464- 9460)، هرگز برابر چشم بينندگان ظاهر نمى‏گردد. (9469- 9465) نه چشم كسى كه او را نديده مى‏تواند انكارش كند (9475- 9470)، و نه قلبى كه او را شناخت مى‏تواند مشاهده‏اش نمايد. (9481- 9476) در والايى و برترى از همه پيشى گرفته. پس، از او برتر چيزى نيست (9488- 9482)، و آنچنان به مخلوقات نزديك است كه از او نزديك‏تر چيزى نمى‏تواند باشد. (9496- 9489) مرتبه بلند او را از پديده‏هايش دور نساخته (9503- 9497)، و نزديكى او با پديده‏ها، او را مساوى چيزى قرار نداده است. (9510- 9504) عقل‏ها را بر حقيقت ذات خود آگاه نساخته (9516- 9511)، اما از معرفت و شناسايى خود باز نداشته است. (9522- 9517)[[84]](#footnote-84) پس اوست كه همه نشانه‏هاى هستى بر وجود او گواهى مى‏دهند (9528- 9523) و دل‏هاى منكران را بر اقرار به وجودش وا داشته است (9533- 9529)، خدايى كه برتر از گفتار تشبيه كنندگان و پندار منكران است.

(9539- 9534) (9544- 9540) (1050)

ترجمه خطبه 50

(پس از پايان جنگ صفين و ماجراى حكميت در سال 38 هجرى در شهر كوفه ايراد فرمود)

علل پيدايش فتنه‏ها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امام عليه السلام زياد بن نصر و شريح بن هانى را با دوازده هزار سرباز به سوى جبهه‏ها اعزام كرد.

(2) نقد تفكر: راسيوناليسم‏RATIONALISM (اصالت عقل) و اينكه شناخت عقل محدود است، با اينكه بايد از عقل بهره برد، اما نبايد به آن اصالت داد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 103

همانا آغاز پديد آمدن فتنه‏ها، هوا پرستى (9568- 9550)، و بدعت گذارى در احكام آسمانى است (9571- 9569)، نوآورى‏هايى كه قرآن با آن مخالف است (9575- 9572)، و گروهى «با دو انحراف ياد شده» بر گروه ديگر سلطه و ولايت يابند، كه بر خلاف دين خداست. (9584- 9576) پس اگر باطل با حق مخلوط نمى‏شد (9591- 9585)، بر طالبان حق پوشيده نمى‏ماند (9595- 9592)، و اگر حق از باطل جدا و خالص مى‏گشت (9603- 9596) زبان دشمنان قطع مى‏گرديد. (9607- 9604) اما قسمتى از حق (9613- 9608) و قسمتى از باطل را مى‏گيرند و به هم مى‏آميزند (9618- 9614)[[85]](#footnote-85)، آنجاست كه شيطان بر دوستان خود چيره مى‏گردد (9623- 9619) و تنها آنان كه مشمول لطف و رحمت پروردگارند نجات خواهند يافت.

(9631- 9624) (1051)

ترجمه خطبه 51

(در سال 37 هجرى پس از ورود به صحراى صفين براى در اختيار گرفتن آب فرات خطاب به خط شكنان سپاه فرمود)

فرمان خط شكستن و آزاد كردن آب فرات‏

شاميان با بستن آب شما را به پيكار دعوت كردند. (9652- 9650)[[86]](#footnote-86) اكنون بر سر دو راهى قرار داريد: يا به ذلت و خوارى بر جاى خود بنشينيد (9655- 9653) (9658- 9656)، و يا شمشيرها را از خون آنها سيراب سازيد تا از آب سيراب شويد. (9666- 9659) پس بدانيد كه مرگ در زندگى توأم با شكست (9670- 9667)، و زندگى جاويدان در مرگ پيروزمندانه شماست. (9675- 9671) آگاه باشيد! معاويه گروهى از گمراهان را همراه آورده (9683- 9676) و حقيقت را از آنان مى‏پوشاند (9687- 9684)، تا كور كورانه گلوهايشان را آماج تير و شمشير كنند.

(9692- 9688) (1052)

ترجمه خطبه 52

(در يكى از روزهاى عيد قربان اين خطبه را ايراد فرمود كه اكثر شارحان، خطبه 52 و 53 را يكى مى‏دانند كه در خطبه‏هاى قبل برگزيده مطالب آن آمده است)

1 تعريف دنيا

آگاه باشيد، گويا دنيا پايان يافته (9721- 9713)، و وداع خويش را اعلام داشته است (9724- 9722)، خوبى‏هايش ناشناخته مانده (9727- 9725) به سرعت پشت كرده مى‏گذرد (9730- 9728)، ساكنان خود را به سوى نابود شدن مى‏كشاند (9734- 9731)، و همسايگانش را به سوى مرگ مى‏راند. (9738- 9735) آنچه از دنيا شيرين بود تلخ شده (9745- 9739)، و آنچه صاف و زلال بود تيرگى پذيرفت (9751- 9746)، و بيش از ته مانده ظرف آب ريخته شده از آن باقى نمانده است (9758- 9752)، يا جرعه‏اى آب كه با آن عطش تشنگان دنيا فرو نخواهد نشست. (9762- 9759) (9767- 9763)[[87]](#footnote-87)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نقد تفكر التقاطى، آنانكه مى‏خواهند مكاتب شرقى يا غربى را با آب و رنگ اسلامى جلوه‏گر سازند، زيرا هر مكتبى و هر واژه‏اى جايگاه خاص خودش را دارد.

(2) عبد الله بن عوف نقل مى‏كند: پيش از آنكه سپاه كوفه به صحراى صفين برسد، سربازان معاويه به فرماندهى «ابو الأعور» رودخانه فرات را در اختيار گرفتند، امام على عليه السلام «صعصعة بن صوحان» را به سوى معاويه فرستاد كه چرا شريعه فرات را بستند؟ معاويه با ياران خود مشورت كرد. «وليد بن عقبه» و «عبد الله بن سعيد» گفتند آب را همچنان بسته نگهداريد تا سپاه كوفه از تشنگى بميرند، ولى «عمرو عاص» گفت «على مردى نيست كه تشنه بماند، او همان مردى است كه مى‏گفت اگر چهل نفر ياور داشتم حق خود را پس از سقيفه مى‏گرفتم، اكنون كه بزرگان عراق و حجاز همراه او مى‏باشند!» معاويه هم چنان دستور داد كه آب را بسته نگه دارند به فرمان امام عليه السلام خط شكنان سپاه به فرماندهى امام حسن عليه السلام حمله كردند، آب را در اختيار گرفته، سپاه معاويه را كنار زدند، اما امام على عليه السلام دستور داد كه آب براى هر دو لشكر آزاد باشد، اين عمل جوانمردانه امام، باعث بيدارى بسيارى از شاميان شد كه برخى از آنان به سپاه امام پيوستند.

(3) سملة: ته مانده آب در ظرف، اداوة: ظرف و مقله: سنگ‏ريزهايى كه در داخل ظرف آب مى‏كردند تا آب كمترى بگيرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 105

اى بندگان خدا! از سرايى كوچ كنيد (9774- 9768) كه سرانجام آن نابودى است (9778- 9775)، مبادا آرزوها بر شما چيره گردد (9783- 9779)، مپنداريد كه عمر طولانى خواهيد داشت!

(9789- 9784)

2 والايى نعمت‏هاى قيامت‏

به خدا سوگند! اگر مانند شتران بچه مرده ناله سر دهيد (9797- 9790)، و چونان كبوتران نوحه سرايى كنيد (9801- 9798)، و مانند راهبان زارى نماييد (9806- 9802)، و براى نزديك شدن به حق، و دسترسى به درجات معنوى (9821- 9815)، و آمرزش گناهانى كه ثبت شده (9826- 9822) و مأموران حق آن را نگه مى‏دارند (9829- 9827)، دست از اموال و فرزندان بكشيد سزاوار است (9814- 9807) زيرا: برابر پاداشى كه برايتان انتظار دارم (9836- 9830)، و عذابى كه از آن بر شما مى‏ترسم، اندك است. (9841- 9837) بخدا سوگند، اگر دل‏هاى شما از ترس آب شود (9849- 9842)، و از چشم‏هايتان با شدت شوق به خدا (9855- 9850)، يا ترس از او، خون جارى گردد (9859- 9856)، و اگر تا پايان دنيا زنده باشيد (9863- 9860) (9866- 9864) و تا آنجا كه مى‏توانيد در اطاعت از فرمان حق بكوشيد (9870- 9867)، در برابر نعمت‏هاى بزرگ پروردگار، بخصوص نعمت ايمان، ناچيز است.

(9880- 9871) (9884- 9881) (1053)

ترجمه خطبه 53

(مرحوم صدوق در من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 461، خطبه 52 و 53 را يك خطبه به حساب آورد)

وصف قربانى‏

كمال قربانى در اين است كه گوش و چشم آن سالم باشد (9902- 9897) (9905- 9903)، هر گاه گوش و چشم سالم بود (9910- 9906)، قربانى كامل و تمام است (9914- 9911)، گر چه شناخش شكسته باشد (9919- 9915) و با پاى لنگ به قربانگاه آيد (9923- 9920) (منظور امام از كلمه «منسك» در اينجا «قربانگاه است»

(9930- 9924) (1054)

ترجمه خطبه 54

(در سال 37 هجرى به هنگام شروع جنگ صفين اين سخنرانى را ايراد فرمود)[[88]](#footnote-88)

وصف روز بيعت‏

مردم همانند شتران تشنه‏اى كه به آب نزديك شده (9955- 9949)، و ساربان رهاشان كرده (9959- 9956)، و عقال (پاى بند) از آنها گرفته، بر من هجوم آوردند و به يكديگر پهلو مى‏زدند، فشار مى‏آوردند (9962- 9960)، چنان كه گمان كردم مرا خواهند كشت (9966- 9963)، يا بعضى به وسيله بعض ديگر مى‏ميرند و پايمال مى‏گردند. (9971- 9967) پس از بيعت عمومى مردم، مسئله جنگ با معاويه را ارزيابى كردم، همه جهات آن را سنجيدم تا آن كه مانع خواب من شد (9982- 9972)، ديدم چاره‏اى جز يكى از اين دو راه ندارم: يا با آنان مبارزه كنم (9987- 9983)، و يا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) شرح ابن ميثم ج 2 ص 144.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 107

آن چه را كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم آورده، انكار مى‏نمايم (9994- 9988)، پس به اين نتيجه رسيدم كه، تن به جنگ دادن آسانتر از تن به كيفر پروردگار دادن است (10002- 9995)، و از دست دادن دنيا آسان‏تر از رها كردن آخرت است.

(10010- 10003) (1055)

ترجمه خطبه 55

(در سال 37 هجرى در آستانه جنگ صفين، برخى مدارا كردن امام را ديده و علت را پرسيدند در پاسخ آنان فرمود)

توضيحاتى پيرامون جنگ صفين‏

اينكه مى‏گوييد، خويشتن دارى از ترس مرگ است (10031- 10025)، بخدا سوگند! باكى ندارم كه من به سوى مرگ روم يا مرگ به سوى من آيد (10041- 10032)، و اگر تصور مى‏كنيد در جنگ با شاميان ترديد دارم (10048- 10042)، بخدا سوگند! هر روزى كه جنگ را به تأخير مى‏اندازم (10053- 10049) براى آن است كه آرزو دارم عده‏اى از آنها به ما ملحق شوند و هدايت گردند. (10063- 10054) و در لابلاى تاريكى‏ها، نور مرا نگريسته به سوى من بشتابند (10067- 10064)، كه اين براى من از كشتار آنان در راه گمراهى بهتر است (10076- 10068)، گر چه در اين صورت نيز به جرم گناهانشان گرفتار مى‏گردند.

(10081- 10077) (1056)

ترجمه خطبه 56

(برخى اين خطبه را به آغاز سال 37 هجرى نسبت به تحركات معاويه در بصره، و برخى در يكى از روزهاى جنگ صفين نسبت مى‏دهند)

ياد مبارزات دوران پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در صفين‏

در ركاب پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم بوديم (10105- 10099) و با پدران و فرزندان و برادران و عموهاى خود جنگ مى‏كرديم (10113- 10106)، كه اين مبارزه برايمان و تسليم ما مى‏افزود (10120- 10114)، و ما را در جاده وسيع حق و صبر و برد بارى برابر ناگواريها (10124- 10121) (10129- 10125) و جهاد و كوشش برابر دشمن، ثابت قدم مى‏ساخت. (10134- 10130) گاهى يك نفر از ما و ديگرى از دشمنان ما (10143- 10135)، مانند دو پهلوان نبرد مى‏كردند (10146- 10144)، و هر كدام مى‏خواست كار ديگرى را بسازد و جام مرگ را به ديگرى بنوشاند (10148- 10147) (10153- 10149)، گاهى ما بر دشمن پيروز مى‏شديم (10157- 10154) و زمانى دشمن بر ما غلبه مى‏كرد. (10161- 10158) پس آنگاه كه خدا، راستى و اخلاص ما را ديد، خوارى و ذلت را بر دشمنان ما نازل (10168- 10162) و پيروزى را به ما عنايت فرمود (10172- 10169)، تا آنجا كه اسلام استحكام يافته فراگير شد (10177- 10173) و در سرزمين‏هاى پهناورى نفوذ كرد. (10180- 10178) به جانم سوگند! اگر ما در مبارزه مثل شما بوديم (10187- 10181) هرگز پايه‏اى براى دين استوار نمى‏ماند (10191- 10188)، و شاخه‏اى از درخت ايمان سبز نمى‏گرديد. (10196- 10192) به خدا سوگند، شما هم اكنون از سينه شتر خون مى‏دوشيد (10201- 10197) و سرانجامى جز پشيمانى نداريد.

(10204- 10202)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 109

(1057)

ترجمه خطبه 57

(در سال 40 هجرى، روزهاى آخر عمر شريف خود در نكوهش و هشدار كوفيان ايراد فرمود)

خبر از سلطه ستمگرى بى باك‏

آگاه باشيد! پس از من مردى با گلوى گشاده (10226- 10219)، و شكمى بزرگ بر شما مسلط خواهد شد (10228- 10227)، كه هر چه بيابد مى‏خورد (10231- 10229)،[[89]](#footnote-89) و تلاش مى‏كند آنچه ندارد به دست آورد (10236- 10232) او را بكشيد! (10237- 10237) ولى هرگز نمى‏توانيد او را بكشيد. (10240- 10238) آگاه باشيد! به زودى معاويه شما را به بيزارى و بدگويى من وادار مى‏كند (10248- 10241)،[[90]](#footnote-90) بدگويى را به هنگام اجبار دشمن اجازه مى‏دهم (10251- 10249) كه مايه بلندى درجات من (10254- 10252) و نجات شماست (10257- 10255)، اما هرگز در دل از من بيزارى نجوييد (10263- 10258) كه من بر فطرت توحيد تولد يافته‏ام (10267- 10264) و در ايمان و هجرت از همه پيش قدم‏تر بوده‏ام.

(10273- 10268) (1058)

ترجمه خطبه 58

(در سال 38 هجرى پس از ماجراى حكميت، و شنيدن شايعات فراوان در نكوهش خوارج فرمود)

خبر از آينده شوم خوارج‏

سنگ حوادث و بلا بر شما ببارد (10293- 10282)، چنانكه اثرى از شما باقى نگذارد!. (10298- 10294) آيا پس از ايمانم به خدا (10302- 10299)، و جهاد كردنم در ركاب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم (10308- 10303) به كفر خويش گواهى دهم؟ (10312- 10309) اگر چنين كنم گمراه شده و از هدايت شدگان نخواهم بود. (10321- 10313) پس به بدترين جايگاه رهسپار شويد (10324- 10322)، و به راه گذشتگان باز گرديد. (10329- 10325) آگاه باشيد! به زودى پس از من، به خوارى و ذلت گرفتار مى‏شويد (10335- 10330) و شمشير برنده بر شما مسلط مى‏گردد (10338- 10336)، و به استبدادى دچار خواهيد شد كه براى ديگر ستمگران راه و رسم حكومت قرار خواهد گرفت.

(10344- 10339) مى‏گويم: (سخن امام على عليه السلام كه فرمود

«و لا بقى منكم آبر»

سه گونه روايت شده است (10357- 10345)، اول- آنگونه كه ما آورده‏ايم (10362- 10358)، آبر، از باب «يأبر النخل» به معناى اصلاح كننده آمده. (10371- 10363) دوم- «آثر» نقل شد (10374- 10372) يعنى باز گو كننده حديث (10383- 10375)، و اين نقل به نظر من بهتر است (10388- 10384)، گويا امام عليه السلام مى‏فرمايد، از شما خبر دهنده‏اى باقى نماند. (10395- 10389) سوم- «آبز» با «ز» نيز روايت شد به معناى هلاك شونده، پرش كننده، كه به هلاك شونده «آبز» گويند).

(10403- 10396) (10409- 10404) (1059)

ترجمه خطبه 59

(در سال 38 هجرى به هنگامى حركت براى جنگ با خوارج، شخصى گفت، خوارج از پل نهروان‏[[91]](#footnote-91) عبور كردند، امام فرمود) (10425- 10410)

خبر از قتلگاه خوارج‏

قتلگاه خوارج اين سوى نهر است (10428- 10426)، به خدا سوگند از آنها جز ده نفر باقى نمى‏ماند (10434- 10429)، و از شما نيز ده نفر كشته نخواهد شد.

(10439- 10435) (منظور امام از «نطفه» آب نهر است (10445- 10440) كه از فصيحترين كنايه در رابطه با آب هر چند زياد و فراوان باشد)

(10456- 10446)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) فرد مورد نظر معاويه است، كه هر چه مى‏خورد سير نمى‏شد، او نفرين شده پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بود، زيرا چند بار او را فراخواند جواب داد مشغول غذا خوردن است، حضرت فرمود:

«اللهم لا تشبع بطنه»

«خدايا هرگز شكم او را سير مكن» از آن پس معاويه فراوان مى‏خورد و مى‏گفت: «مللت و ما اشبعت» «از خوردن خسته شدم ولى سير نشدم»

(2) پس از آن كه معاويه به عراق تسلط يافت، به تمام شهرهاى اسلامى آن روز دستور العملى را فرستاد كه در خطبه‏ها و نماز به امام على عليه السلام ناسزا بگويند و به تدريج براى بنى اميه عادت شد تا آن كه عمرو بن عبد العزيز در دوران خلافت خود اين عادت ناپسند را ريشه كن كرد.

(3). در پاورقى خطبه 36 در باره نهروان توضيح داده شد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 111

(1060)

ترجمه خطبه 60

(در پايان جنگ با خوارج، در سال 38 هجرى شخصى گفت، اى امير المؤمنين عليه السلام! خوارج همه نابود شدند. فرمود) (10481- 10468)

خبر از تداوم تفكر انحرافى خوارج‏

نه، سوگند به خدا هرگز! (10484- 10482) آنها نطفه‏هايى در پشت پدران (10489- 10485) و رحم مادران وجود خواهند داشت (10492- 10490)، هر گاه كه شاخى از آنان سر برآورد قطع مى‏گردد (10497- 10493) تا اينكه آخرينشان به راهزنى و دزدى تن در مى‏دهند.

(10502- 10498) (1061)

ترجمه خطبه 61

(در سال 38 هجرى، پس از پايان جنگ نهروان، نسبت به آينده خوارج فرمود)

نهى از كشتار خوارج‏

بعد از من با خوارج نبرد نكنيد (10509- 10503)، زيرا كسى كه در جستجوى حق بوده و خطا كرد (10514- 10510) مانند كسى نيست كه طالب باطل بوده و آن را يافته است.

(10518- 10515) (منظور امام از گروه دوم معاويه و ياران او هستند)

(10524- 10519) (1062)

ترجمه خطبه 62

(در سال 40 هجرى، روزهاى آخر عمر شريف امام عليه السلام در كوفه در پاسخ به برخى از تهديدها و كشته شدن ناگهانى فرمود) (10533- 10525)

موضع گيرى امام عليه السلام برابر تهديد به ترور

پروردگار براى من پوششى استوار قرار داد كه مرا حفظ نمايد (10540- 10534)، هنگامى كه عمرم بسر آيد، از من دور شده و مرا تسليم مرگ مى‏كند (10547- 10541)، كه در آن روز نه تير خطا مى‏رود (10551- 10548) و نه زخم بهبود مى‏يابد.

(10555- 10552) (1063)

ترجمه خطبه 63

روش برخورد با دنيا

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 113

آگاه باشيد! دنيا خانه‏اى است كه كسى در آن ايمنى ندارد جز آنكه به جمع آورى توشه آخرت پردازد (10573- 10565) و از كارهاى دنيايى كسى نجات نمى‏يابد. (10579- 10574) مردم به وسيله دنيا آزمايش مى‏شوند (10583- 10580)، پس هر چيزى از دنيا را براى دنيا به دست آورند از كفشان بيرون مى‏رود، و بر آن محاسبه خواهند شد (10592- 10584)، و آنچه را در دنيا براى آخرت تهيه كردند به آن خواهند رسيد، و با آن خواهند ماند (10602- 10593)، دنيا در نظر خردمندان چونان سايه‏اى است (10608- 10603) كه هنوز گسترش نيافته، كوتاه مى‏گردد (10613- 10609)، و هنوز فزونى نيافته كاهش مى‏يابد.

(10617- 10614) (1064)

ترجمه خطبه 64

شتافتن به سوى اعمال پسنديده‏

(10628- 10618) اى بندگان خدا! از خدا بپرهيزيد. (10631- 10628) و با اعمال نيكو به استقبال أجل برويد (10635- 10632)، با چيزهاى فانى شدنى دنيا آنچه كه جاويدان مى‏ماند خريدارى كنيد. (10643- 10636) از دنيا كوچ كنيد كه براى كوچ دادنتان تلاش مى‏كنند. (10648- 10644) آماده مرگ باشيد كه بر شما سايه افكنده است. (10653- 10649) چون مردمى باشيد كه بر آنها بانگ زدند و بيدار شدند (10659- 10654)، و دانستند دنيا خانه جاويدان نيست و آن را با آخرت مبادله كردند. (10667- 10660) خداى سبحان شما را بيهوده نيافريد (10673- 10668)، و به حال خود وا نگذاشت (10677- 10674)، ميان شما تا بهشت يا دوزخ، فاصله اندكى جز رسيدن مرگ نيست. (10691- 10678) زندگى كوتاهى كه گذشتن لحظه‏ها از آن مى‏كاهد (10696- 10692)، و مرگ آن را نابود مى‏كند (10699- 10697)، سزاوار است كه كوتاه مدت باشد. (10702- 10700) زندگى كه شب و روز آن را به پيش مى‏راند (10710- 10703) به زودى پايان خواهد گرفت. (10713- 10711) مسافرى كه سعادت يا شقاوت همراه مى‏برد (10720- 10714) بايد بهترين توشه را با خود بردارد. (10723- 10721) از اين خانه دنيا زاد و توشه برداريد كه فرداى رستاخيز نگهبانتان باشد. (10733- 10724) بنده خدا بايد از پروردگار خود بپرهيزد (10736- 10734)، خود را پند دهد (10738- 10737) و توبه را پيش فرستد (10741- 10739)، و بر شهوات غلبه كند (10744- 10742)، زيرا مرگ او پنهان و پوشيده است (10748- 10745)، و آرزوها فريبنده‏اند (10752- 10749)، و شيطان، همواره با اوست (10756- 10753) و گناهان را زينت و جلوه مى‏دهد تا بر او تسلط يابد (10760- 10757)، انسان را در انتظار توبه نگه مى‏دارد كه آن را تأخير اندازد (10764- 10761)، و تا زمان فرا رسيدن مرگ از آن غفلت نمايد. (10772- 10765) واى بر غفلت زده‏اى كه عمرش بر ضد او گواهى دهد (10784- 10773)، و روزگار او را به شقاوت و پستى كشاند. (10790- 10785) از خدا مى‏خواهيم كه ما و شما را برابر نعمت‏ها مغرور نسازد (10801- 10791)، و چيزى ما را از اطاعت پروردگار باز ندارد (10809- 10802)، و پس از فرا رسيدن مرگ دچار پشيمانى و اندوه نگرداند.

(10819- 10810)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 115

(1065)

ترجمه خطبه 65

(در سال 38 هجرى پس از پايان جنگ صفين در مسجد كوفه اين سخنرانى را ايراد كرد)

خدا شناسى «شناخت صفات خدا»

ستايش خداوندى را سزاست كه صفتى بر صفت ديگرش پيشى نگرفته (10839- 10832) تا بتوان گفت: پيش از آن كه آخر باشد اول است (10845- 10840) و قبل از آن كه باطن باشد ظاهر است. (10852- 10846) هر واحد و تنهايى جز او، اندك است (10857- 10853)، هر عزيزى جز او ذليل (10862- 10858)، و هر نيرومندى جز او ضعيف و ناتوان است (10867- 10863)، هر مالكى جز او بنده (10872- 10868)، و هر عالمى جز او دانش آموز است (10877- 10873)، هر قدرتمندى جز او، گاهى توانا و زمانى ناتوان است (10884- 10878)، هر شنونده‏اى جز خدا در شنيدن صداهاى ضعيف كر (10892- 10885) و برابر صداهاى قوى، ناتوان است (10895- 10893) و آوازهاى دور را نمى‏شنود. (10901- 10896)[[92]](#footnote-92) هر بيننده‏اى جز خدا، از مشاهده رنگ‏هاى ناپيدا و اجسام بسيار كوچك ناتوان است (10912- 10902)،[[93]](#footnote-93) هر ظاهرى غير از او پنهان (10917- 10913)، و هر پنهانى جز او آشكار است. (10923- 10918) مخلوقات را براى تقويت فرمانروايى (10929- 10924)، و يا براى ترس از آينده (10935- 10930)، يا يارى گرفتن در مبارزه با همتاى خود (10941- 10936)، و يا براى فخر و مباهات شريكان (10945- 10942)، و يا ستيزه جويى مخالفان نيافريده است. (10949- 10946) بلكه همه، آفريده‏هاى او هستند و در سايه پرورش او (10953- 10950)، بندگانى فروتن و فرمانبردارند. (10956- 10954) خدا در چيزى قرار نگرفته تا بتوان گفت در آن جاست (10963- 10957)، و دور از پديده‏ها نيست تا بتوان گفت از آنها جداست. (10971- 10964) آفرينش موجودات او را در آغاز ناتوان نساخته (10976- 10972)، و از تدبير پديده‏هاى آفريده شده باز نمانده است (10981- 10977)، نه به خاطر آنچه آفريده قدرتش پايان گرفته (10988- 10982) و نه در آنچه فرمان داد و مقدر ساخت دچار ترديد شد. (10997- 10989) بلكه فرمانش استوار (11000- 10998)، و علم او مستحكم (11003- 11001)، و كارش بى تزلزل است. (11006- 11004) خدايى كه به هنگام بلا و سختى به او اميدوار (11009- 11007)، و در نعمت‏ها از او بيمناكند.

(11012- 11010) (1066)

ترجمه خطبه 66

(در يكى از روزهاى آغازين جنگ صفين در سال 37 هجرى براى لشكريان خود ايراد فرمود)

آموزش تاكتيك‏هاى نظامى‏

اى گروه مسلمانان (11035- 11034)، لباس زيرين را ترس خدا (11037- 11036)، و لباس رويين را آرامش و خونسردى قرار دهيد. (11040- 11038) دندان‏ها را بر هم بفشاريد (11044- 11041) تا مقاومت شما برابر ضربات شمشير دشمن بيشتر گردد (11049- 11045)، زره نبرد خود را كامل كنيد (11052- 11050)، پيش از آن كه شمشير را از غلاف بيرون كشيد چند بار تكان دهيد (11059- 11053)، با گوشه چشم به دشمن بنگريد (11062- 11060) و ضربت را از چپ و راست فرود آوريد (11065- 11063)، و با تيزى شمشير بزنيد (11068- 11066)، و با گام برداشتن به پيش، شمشير را به دشمن برسانيد (11072- 11069)، و بدانيد كه در پيش روى خدا (11077- 11073) و پسر عموى پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم قرار داريد. (11083- 11078)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: آكوستيك‏AKUSTIK (صوت شناسى)

(2) چشم انسان همه رنگ‏ها را نمى‏بيند، مانند رنگ‏هاى موجود در نور خورشيد، و انواع اشعه‏ها كه بايد با وسائل الكترونيك پيشرفته مشاهده كرد، و گوش‏ها محدودند كه ارتعاشات خاصى را مى‏شنوند، گوش انسان تا 2000 ارتعاش و گوش سگ تا 7000 ارتعاش صوتى را درك مى‏كند، اينها نكات علمى دقيقى است كه در عصر ما دانشمندان علوم به آن رسيده‏اند، شگفت آور آن كه امام على عليه السلام چهارده قرن قبل به اينگونه از واقعيت‏ها اشاره فرموده است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 117

پى در پى حمله كنيد (11085- 11084) و از فرار شرم داريد (11089- 11086)، زيرا فرار در جنگ، لكه ننگى براى نسل‏هاى آينده (11093- 11090) و مايه آتش روز قيامت است (11097- 11094)، از شهادت خرسند باشيد (11102- 11098) و به آسانى از آن استقبال كنيد. (11108- 11103) به آن گروه فراوان اطراف خيمه پر زرق و برق (11113- 11109) و طناب در هم افكنده (فرماندهى معاويه) به سختى حمله كنيد (11116- 11114)، و به قلب آنها هجوم بريد (11118- 11117) كه شيطان در كنار آن پنهان شده (11123- 11119)، دستى براى حمله در پيش (11128- 11124)، و پايى براى فرار آماده دارد (11132- 11129)، مقاومت كنيد (11134- 11133) تا ستون حق بر شما آشكار گردد. (11142- 11135) «شما برتريد، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمى‏كاهد».

(11149- 11143) (1067)

ترجمه خطبه 67

(وقتى در 28 صفر سال 11 هجرى ماجراى سقيفه را به امام رساندند (11168- 11150) پرسيد: انصار چه گفتند؟ (11173- 11169) پاسخ شنيد كه انصار گفتند: زمامدارى از ما، و رهبرى از شما مهاجرين انتخاب گردد. پس امام عليه السلام فرمود) (11182- 11174)

رد استدلال انصار و قريش نسبت به امامت در سقيفه‏[[94]](#footnote-94)

چرا با آنها به اين سخن رسول خدا استدلال نكرديد كه آن حضرت در باره انصار سفارش فرمود: با نيكان آنها به نيكى رفتار كنيد (11194- 11183) و از بدكاران آنها در گذريد! (11198- 11195) [پرسيدند چگونه اين حديث انصار[[95]](#footnote-95) را از زمامدارى دور مى‏كند؟ (11206- 11199) پاسخ داد:] اگر زمامدارى و حكومت در آنان بود، سفارش كردند در باره آنها معنايى نداشت (11216- 11207) [سپس پرسيد، قريش در سقيفه چه گفتند؟ (11223- 11217) جواب دادند: قريش مى‏گفتند ما از درخت رسالتيم، (11229- 11224) امام عليه السلام فرمود] به درخت رسالت استدلال كردند! (11233- 11230) اما ميوه‏اش را ضايع ساختند.

(11236- 11234) (1068)

ترجمه خطبه 68

(پس از آنكه محمد بن ابى بكر در مصر در سال 38 هجرى شهيد شد فرمود:) (11252- 11237)

ستودن هاشم بن عتبه براى فرماندارى مصر «پس از شهادت محمد بن ابى بكر»

مى‏خواستم هاشم بن عتبه را فرماندار مصر كنم (11260- 11253)، اگر او را انتخاب مى‏كردم ميدان را براى دشمنان خالى نمى‏گذارد (11268- 11261)، و به عمرو عاص و لشكريانش فرصت نمى‏داد (11272- 11269)، نه اينكه بخواهم محمد بن ابى بكر را نكوهش كنم (11278- 11273)، كه او مورد علاقه و محبت من بوده (11282- 11279) و در دامنم پرورش يافته بود.

(11286- 11283)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) سقيفه، خانه‏اى بود در شهر مدينه كه قريش براى حل اختلافات خود در آنجا گرد مى‏آمدند و به (سقيفه بنى ساعده) معروف شد، كه ابا بكر و عمر، و هم پيمان‏هاى آنان كودتاى نظامى خود را از آنجا سامان دادند.

(2) آنها را كه از مكه هجرت كرده و در مدينه مسكن گزيدند «مهاجر» و آنها كه اهل شهر مدينه بودند و پيامبر و يارانش را كمك مى‏كردند «انصار» مى‏ناميدند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 119

(1069)

ترجمه خطبه 69

(در سال 39 هجرى پس از شنيدن غارتگرى‏هاى فرماندهان معاويه در «عين التمر» در نكوهش كوفيان فرمود) (11295- 11287)

علل نكوهش كوفيان‏

چه مقدار با شما كوفيان مدارا كنم؟ چونان مدارا كردن با شتران نو بارى كه از سنگينى بار، پشتشان زخم شده است (11301- 11296)، و مانند وصله زدن جامه فرسوده‏اى كه هر گاه از جانبى آن را بدوزند، از سوى ديگر پاره مى‏گردد؟ (11304- 11302) (11311- 11305) هر گاه دسته‏اى از مهاجمان شام به شما يورش آوردند، هر كدام از شما به خانه رفته، درب خانه را مى‏بنديد (11324- 11312)، و چون سوسمار در سوراخ خود مى‏خزيد (11330- 11325)، و چون كفتار در لانه مى‏آرميد. (11334- 11331) سوگند به خدا! ذليل است آن كس كه شما يارى دهندگان او باشيد (11339- 11335)، كسى كه با شما تير اندازى كند گويا تيرى بدون پيكان رها ساخته است. (11347- 11340) به خدا سوگند، شما در خانه‏ها فراوان (11353- 11348)، و زير پرچم‏هاى ميدان نبرد اندكيد (11356- 11354)، و من مى‏دانم كه چگونه بايد شما را اصلاح (11361- 11357) و كجى‏هاى شما را راست كرد (11364- 11362)، اما اصلاح شما را با فاسد كردن روح خويش جايز نمى‏دانم. (11371- 11365) خدا بر پيشانى شما داغ ذلت بگذارد (11374- 11372)، و بهره شما را اندك شمارد (11377- 11375)، شما آنگونه كه باطل را مى‏شناسيد از حق آگاهى نداريد (11382- 11378)، و در نابودى باطل تلاش نمى‏كنيد آن سان كه در نابودى حق كوشش داريد.

(11388- 11383) (1070)

ترجمه خطبه 70

(در سال 40 هجرى سحر گاهى كه ضربت خورد، فرمود) (11397- 11389)

شكوه‏ها با پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

همان گونه كه نشسته بودم، خواب چشمانم را ربود (11402- 11398)،[[96]](#footnote-96) رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را ديدم (11407- 11403)، پس گفتم اى رسول خدا، از امت تو چه تلخى‏ها ديدم و از لجبازى و دشمنى آنها چه كشيدم! (11420- 11408) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: نفرينشان كن. (11423- 11421) گفتم:

خدا بهتر از آنان را به من بدهد (11429- 11424)، و به جاى من شخص بدى را بر آنها مسلط گرداند.

(11435- 11430) (كلمه «أود» يعنى كجى و انحراف (11440- 11436) و «لدد» يعنى دشمنى و خصومت، و اين از فصيح‏ترين كلمات است)

(11448- 11441)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجرى‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 121

(1071)

ترجمه خطبه 71

(در سال 38 هجرى و پس از فريب خوردن كوفيان از مكر و حيله عمرو عاص و معاويه، هشدار گونه فرمود)

علل نكوهش اهل عراق‏

پس از ستايش پروردگار! اى مردم عراق! (11475- 11471) همانا شما به زن بار دارى مى‏مانيد[[97]](#footnote-97) كه در آخرين روزهاى بار دارى جنين خود را سقط كند (11483- 11476)، و سرپرستش بميرد (11486- 11484)، و زمانى طولانى بى شوهر ماند (11489- 11487)، و ميراث او را خويشاوندان دور غارت كنند. (11492- 11490) آگاه باشيد! من با اختيار خود به سوى شما نيامدم (11498- 11493) بلكه به طرف ديار شما كشانده شدم (11503- 11499)، به من خبر دادند كه مى‏گوييد على دروغ مى‏گويد! (11510- 11504) خدا شما را بكشد (11513- 11511)، بر چه كسى دروغ روا داشته‏ام؟ (11516- 11514) آيا به خدا دروغ روا داشتم؟ (11519- 11517) در حالى كه من نخستين كسى هستم كه به خدا ايمان آوردم،[[98]](#footnote-98) يا بر پيامبرش؟ (11527- 11520) در حالى كه من اول كسى بودم كه او را تصديق كردم! (11531- 11528) نه به خدا هرگز! (11534- 11532) آنچه گفتم واقعيتى است كه شما از دانستن آن دوريد (11538- 11535)، و شايستگى درك آن را نداريد (11543- 11539)، مادرتان در سوگ شما زارى كند «واى، واى، سر دهد» (11545- 11544) پيمانه علم را به شما به رايگان بخشيدم (11548- 11546)، اگر ظرفيت داشته باشيد (11552- 11549)، و به زودى خبر آن را خواهيد فهميد.

(11557- 11553) (1072)

ترجمه خطبه 72

(مردم را آموزش داد تا چگونه بر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم درود فرستند) (11569- 11558)

1\* ويژگى‏هاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

بار خدايا! اى گستراننده هر گسترده (11586- 11582)، و اى نگهدارنده آسمان‏ها (11589- 11587)، و اى آفريننده دل‏ها بر فطرت‏هاى خويش: دل‏هاى رستگار و دل‏هاى شقاوت زده. (11597- 11590) گرامى‏ترين درودها و افزون‏ترين بركات خود را بر محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده‏ات اختصاص ده (11610- 11598)، كه خاتم پيامبران گذشته (11613- 11611)، و گشاينده درهاى بسته (11617- 11614) و آشكار كننده حق با برهان است. (11621- 11618) دفع كننده لشكرهاى باطل (11625- 11622)، و درهم كوبنده شوكت گمراهان است (11629- 11626)، آن گونه كه بار سنگين رسالت را بر دوش كشيد (11632- 11630)، و به فرمانت قيام كرد (11634- 11633)، و به سرعت در راه خشنودى تو گام برداشت (11637- 11635)، حتى يك قدم به عقب برنگشت (11641- 11638)، و اراده او سست نشد (11646- 11642)، و در پذيرش و گرفتن وحى، نيرومند بود (11648- 11647)، حافظ و نگهبان عهد و پيمان تو بود (11650- 11649)، و در اجراى فرمانت تلاش كرد (11654- 11651) تا آنجا كه نور حق را آشكار (11658- 11655)، و راه را براى جاهلان روشن ساخت (11662- 11659)، و دل‏هايى كه در فتنه و گناه فرو رفته بودند هدايت شدند. (11671- 11663) پرچم‏هاى حق را بر افراشت. (11675- 11672)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ضرب المثل است: زيرا كوفيان پس از تحمل فراوان سختى‏هاى جنگ صفين در آخرين لحظه‏هاى پيروزى، فريب قرآنهاى بالاى نيزه را خوردند.

(2) علامه امينى در ج 3 الغدير در صفحات 219 تا 247 با يك صد حديث از كتب اهل سنت اين حقيقت را اثبات مى‏كند. نويسندگان بزرگ اهل سنت و اصحاب رسول خدا اين روايت «بريده اسلمى» را نقل كردند و قبول دارند كه:

«اوحى الى رسول الله يوم الإثنين و صلى على يوم الثلاثا»

روز دوشنبه بر پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم وحى نازل شد و روز سه‏شنبه على صلى الله عليه و آله و سلم نماز خواند». صحيح ترمذى ج 2 ص 214- و مستدرك حاكم ج 3 ص 112.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 123

و احكام نورانى را بر پا كرد (11678- 11676)، پس او پيامبر امين، و مورد اعتماد (11681- 11679)، و گنجينه‏دار علم نهان تو (11685- 11682)، و شاهد روز رستاخيز (11689- 11686)، و بر انگيخته تو براى بيان حقائق (11692- 11690)، و فرستاده تو به سوى مردم است.

(11696- 11693)

2\* دعا براى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

پروردگارا! براى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در سايه لطف خود جاى با وسعتى بگشاى (11704- 11697)، و از فضل و كرمت پاداش او را فراوان گردان. (11710- 11705) خداوندا! كاخ آيين او را از هر بنايى برتر (11717- 11711) و مقام او را در پيشگاه خود گرامى‏تر گردان (11721- 11718) و، نورش را كامل گردان (11725- 11722)، و پاداش رسالت او را پذيرش گواهى و شفاعت (11732- 11726) و قبول گفتار او قرار ده (11734- 11733)، زيرا كه داراى منطقى عادلانه (11737- 11735)، و راه جدا كننده حق از باطل بود. (11740- 11738) بار خدايا! بين ما و پيغمبرت در نعمت‏هاى جاويدان، و زندگانى خوش (11751- 11741)، و آرزوهاى بر آورده (11754- 11752)، و خواسته‏هاى به انجام رسيده (11757- 11755)، در كمال آرامش (11760- 11758)، و در نهايت اطمينان (11763- 11761)، همراه با مواهب و هداياى با ارزش، جمع گردان!

(11766- 11764) (1073)

ترجمه خطبه 73

(در باره مروان بن حكم در بصره فرمود) (11776- 11767) [گويند در سال 36 هجرى وقتى مروان بن حكم، داماد عثمان، در جنگ جمل اسير شد (11784- 11777)، امام حسين عليه السلام و امام حسين عليه السلام نزد پدر عذر او خواستند (11793- 11785) (11795- 11794) و امام على عليه السلام او را رها كرد. (11797- 11796) گفتند: پدر، مروان با شما بيعت مى‏كند: فرمود] (11805- 11798)

خبر غيبى از حكومت چهار فرمانرواى فاسد، از پسران مروان‏

مگر پس از كشته شدن عثمان با من بيعت نكرد؟ (11812- 11806) مرا به بيعت او نيازى نيست! (11817- 11813) دست او دست يهودى‏[[99]](#footnote-99) است (11820- 11818)، اگر با دست خود بيعت كند، در نهان بيعت را مى‏شكند (11825- 11821)، آگاه باشيد، او حكومت كوتاه مدتى خواهد داشت، مانند فرصت كوتاه سگى كه با زبان بينى خود را پاك كند. (11832- 11826) او پدر چهار فرمانرواست «قوچ‏هاى چهار گانه» (11837- 11833) و امت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونينى خواهند داشت.

(11846- 11838)[[100]](#footnote-100) (1074)

ترجمه خطبه 74

(در ذى الحجه سال 23 هجرى پس از قتل عمر، در روز شورا آن هنگام كه مردم به ناحق، براى بيعت كردن با عثمان جمع شدند، فرمود) (11856- 11847)

ويژگى‏هاى امام على عليه السلام از زبان خود

همانا مى‏دانيد كه سزاوارتر از ديگران به خلافت من هستم. (11864- 11857) سوگند به خدا! به آنچه انجام داده‏ايد گردن مى‏نهم، تا هنگامى كه اوضاع مسلمين رو براه باشد، و از هم نپاشد (11872- 11865)، و جز من به ديگرى ستم نشود (11880- 11873)، و پاداش اين گذشت و سكوت و فضيلت را از خدا انتظار دارم (11885- 11881)، و از آن همه زر و زيورى كه به دنبال آن حركت مى‏كنيد، پرهيز مى‏كنم.

(11893- 11886)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) دست يهودى، كنايه از عهد شكنى مروان است، مروان هم يهودى زاده بود، و هم يهوديان در آن روزگاران معروف به پيمان شكنى بودند.

(2) چهار فرزند مروان كه به خلافت رسيدند 1- عبد الملك مروان: حاكم مطلق العنان امت اسلامى بود 2- عبد العزيز: كه حاكم مصر شد 3- بشر بن مروان: حاكم عراق شد 4- محمد بن مروان كه حاكم الجزيره گرديد، بنى اميه براى اينكه فرزندان يزيد «عبد الله و خالد» بزرگ شوند و حكومت در خاندان ابو سفيان باقى بماند با مروان بيعت كردند كه سرانجام پس از ازدواج مروان با همسر يزيد «ام خالد» و پديد آمدن اختلافات داخلى به دست او خفه شد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 125

(1075)

ترجمه خطبه 75

(در سال 36 هجرى وقتى شنيد كه بنى اميه با تهمت‏هاى فراوان آن حضرت را در خون عثمان شريك مى‏پندارند، فرمود) (11908- 11894)

دفاعيات امام برابر تهمت‏ها

آيا شناختى كه بنى اميه از روحيات من دارند آنان را از عيب جويى بر من باز نمى‏دارد؟ (11918- 11909) و آيا سوابق مبارزات من، نادان را بر سر جاى خود نمى‏شناسند كه به من تهمت نزنند؟ (11926- 11919) آنچه خدا آنان را بدان پند داد از بيان من رساتر است. (11934- 11927) من مارقين (از دين خارج شدگان) را با حجت و برهان مغلوب مى‏كنم (11937- 11935) و دشمن ناكثين «پيمان شكنان» و ترديد دارندگان در اسلام مى‏باشم (11941- 11938)، شبهات را بايد در پرتو كتاب خدا، قرآن، شناخت (11947- 11942) و بندگان خدا به آنچه در دل دارند پاداش داده مى‏شوند.

(11953- 11948) (1076)

ترجمه خطبه 76

(برخى از شارحان خطبه 76 را با خطبه 63 يكى دانستند)

صفات بنده پرهيزكار

خدا رحمت كند كسى را كه چون سخن حكيمانه بشنود، خوب فرا گيرد (11969- 11964)، و چون هدايت شود بپذيرد (11974- 11970)، دست به دامن هدايت كننده زند و نجات يابد (11979- 11975)، مراقب خويش در برابر پروردگار باشد (11981- 11980)، از گناهان خود بترسد (11984- 11982)، خالصانه گام بردارد (11986- 11985)، عمل نيكو انجام دهد (11989- 11987)، ذخيره‏اى براى آخرت فراهم آورد (11991- 11990)، و از گناه بپرهيزد (11994- 11992)، همواره اغراض دنيايى را از سر دور كند (11997- 11995)، و درجات آخرت به دست آورد (12000- 11998)، با خواسته‏هاى دل مبارزه كند (12002- 12001)، آرزوهاى دروغين را طرد (12005- 12003)[[101]](#footnote-101) و استقامت را مركب نجات خود قرار دهد. (12009- 12006) و تقوا را زاد و توشه روز مردن گرداند (12013- 12010)، در راه روشن هدايت قدم بگذارد (12016- 12014)، و از راه روشن هدايت فاصله نگيرد. (12020- 12017) چند روز زندگى دنيا را غنيمت شمارد (12022- 12021) و پيش از آن كه مرگ او فرا رسد خود را آماده سازد (12025- 12023)، و از اعمال نيكو، توشه آخرت برگيرد.

(12029- 12026) (1077)

ترجمه خطبه 77

(آنگاه كه در زمان عثمان در سال 33 هجرى، سعيد بن عاص، حق مسلم امام على عليه السلام را جهت محاصره اقتصادى، از آن حضرت منع كرد، فرمود) (12042- 12030)

هشدار به غاصبان بنى اميه‏

بنى اميه، از ميراث پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم جز اندك چيزى، به من نمى‏پردازند (12050- 12043)، سوگند به خدا اگر زنده ماندم، بنى اميه را از حكومت دور مى‏كنم چونان قصابى كه شكمبه خاك آلوده را دور مى‏افكند.

(12060- 12051)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى تفكر: ايده آليسم‏IDEALISM خيال پرستى.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 127

مى‏گويم: (و «التراب الوذمة» نيز روايت شد، كه درست نيست و قلب در عبارت است. (12070- 12061) سخن امام كه فرمود

«ليفوقوننى»

(12076- 12071) يعنى اندك اندك از مال به من مى‏دهند، چونان كه بچه شتر را اندك اندك شير مى‏خورانند (12083- 12077) و يك بار شير از شتر مى‏دوشند. (12089- 12084) و «وذام» جمع «و ذمة» (12093- 12090) پاره‏اى از شكمبه (12098- 12094) يا جگر است كه در خاك بيفتد و سپس آن را بردارند).

(12104- 12099) (1078)

ترجمه خطبه 78

(از دعاهاى آن حضرت است) (12110- 12105)

نيايش امام‏

خدايا! از من در گذر آنچه را از من بدان داناترى (12118- 12111)،[[102]](#footnote-102) و اگر بار ديگر به آن باز گردم تو نيز به بخشايش باز گرد. (12123- 12119) خدايا، آنچه از اعمال نيكو كه تصميم گرفتم و انجام ندادم ببخشاى (12130- 12124) (12136- 12131) خدايا، ببخشاى آنچه را كه با زبان به تو نزديك شدم (12144- 12137) ولى با قلب آن را ترك كردم. (12147- 12145) خدايا، ببخشاى نگاه‏هاى اشارت آميز (12152- 12148)، و سخنان بى‏فايده (12155- 12153)، و خواسته‏هاى بى مورد دل (12158- 12156)، و لغزش هاى زبان.

(12161- 12159) (1079)

ترجمه خطبه 79

(به هنگام حركت براى نبرد با خوارج، در ماه صفر سال 38 هجرى، شخصى با پيشگويى از راه شناخت ستارگان گفت: (12175- 12162) اگر در اين ساعت حركت كنيد (12187- 12176)، پيروز نمى‏شويد و من از راه علم ستاره شناسى اين محاسبه را كردم (12195- 12188)، امام فرمود)

1\* پرهيز از توجه به غير خدا

گمان مى‏كنى تو از آن ساعتى آگاهى كه اگر كسى حركت كند زيان نخواهيد ديد؟ (12210- 12196) و مى‏ترسانى از ساعتى كه اگر كسى حركت كند ضررى دامنگير او خواهد شد؟ (12221- 12211) كسى كه گفتار تو را تصديق كند، قرآن را تكذيب كرده است (12227- 12222)، و از يارى طلبيدن خدا در رسيدن به هدف‏هاى دوست داشتنى، و محفوظ ماندن از ناگواريها، بى‏نياز شده است! (12238- 12228) گويا مى‏خواهى به جاى خداوند، تو را ستايش كنند! (12249- 12239) چون به گمان خود مردم را به ساعتى آشنا كردى كه منافعشان را به دست مى‏آورند (12259- 12250) و از ضرر و زيان در امان مى‏مانند.

(12262- 12260)

2\* پرهيز دادن مردم از ستاره شناسى‏

اى مردم، از فرا گرفتن علم ستاره شناسى براى پيشگويى‏هاى دروغين، بپرهيزيد (12274- 12269)، جز آن مقدار از علم نجوم كه در دريا نوردى و صحرا نوردى به آن نياز داريد (12282- 12275)، چه اينكه ستاره شناسى شما را به غيب گويى و غيب گويى به جادوگرى مى‏كشاند (12286- 12283)، و ستاره شناس چون غيب گو (12289- 12287)، و غيب گو چون جادوگر (12292- 12290) و جادوگر چون كافر (12295- 12293) و كافر[[103]](#footnote-103) در آتش جهنم است. (12299- 12296) با نام خدا حركت كنيد.

(12303- 12300)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امام على عليه السلام معصوم است، اما آنچه را كه در دعاها بيان مى‏دارد، يا جهت تعليم «چگونه سخن گفتن» با خداست و يا خارج از محدوده گناهانى است كه براى انسان‏هاى عادى مطرح مى‏باشد، امام از آنچه كه بين خود و خداى خود روا نمى‏دارد طلب بخشش مى‏فرمايد. كه با مطالعه موارد ياد شده، در دعا اين حقيقت روشن مى‏شود. مانند ميزبانى كه همه تلاش‏ها را مى‏كند، و همه غذاها را براى مهمان مى‏آورد، باز هم پياپى از مهمان عزيز عذر خواهى مى‏كند.

(2) منجم، از طريق ستاره شناسى پيشگويى مى‏كند و كاهن (غيب گو) با كمك گرفتن از شيطان و جن خبر مى‏دهد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 129

(1080)

ترجمه خطبه 80

(پس از جنگ جمل و فرونشاندن شورش بصره در سال 36 هجرى ماه جمادى الثانى در مسجد شهر بصره فرمود)

1\* بيان تفاوت‏هاى زنان و مردان‏

اى مردم! همانا زنان در مقايسه با مردان، در ايمان، و بهره‏ورى از اموال، و عقل متفاوتند (12324- 12319) (12326- 12325) (12328- 12327)،[[104]](#footnote-104) اما تفاوت ايمان بانوان، بر كنار بودن از نماز و روزه در ايام «عادت حيض» آنان است (12339- 12329)، و اما تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت كه شهادت دو زن برابر شهادت يك مرد است (12348- 12340)، و علت تفاوت در بهره ورى از اموال آن كه ارث بانوان نصف ارث مردان است.

(12358- 12349)

2\* مديريت خانوادگى‏

پس، از زنان بد، بپرهيزيد و مراقب نيكانشان باشيد (12367- 12359)، در خواسته‏هاى نيكو، همواره فرمانبردارشان نباشيد (12372- 12368)، تا در انجام منكرات طمع ورزند.

(12377- 12373)[[105]](#footnote-105) (1081)

ترجمه خطبه 81

(برخى از شارحان گفتند اين خطبه در شهر كوفه ايراد شد)

تعريف زهد و پارسايى‏

(12384- 12378) اى مردم، زهد يعنى كوتاه كردن آرزو (12389- 12385)[[106]](#footnote-106)، و شكرگزارى برابر نعمت‏ها (12393- 12390)، و پرهيز در برابر محرمات. (12397- 12394) پس اگر نتوانستيد همه اين صفات را فراهم سازيد، تلاش كنيد كه حرام بر صبر شما غلبه نكند (12405- 12398)، و در برابر نعمت‏ها، شكر يادتان نرود. (12411- 12406) چه اينكه خداوند با دلائل روشن و آشكار، عذرها را قطع (12418- 12412)، و با كتاب‏هاى آسمانى روشنگر، بهانه‏ها را از بين برده است.

(12423- 12419) (1082)

ترجمه خطبه 82

(برخى از شارحان گفتند اين خطبه در شهر كوفه در شناساندن دنيا ايراد شد)

دنيا شناسى‏

چگونه خانه دنيا را توصيف كنم كه ابتداى آن سختى و مشقت (12438- 12433)، و پايان آن نابودى است؟ (12441- 12439) در حلال دنيا حساب (12444- 12442)، و در حرام آن عذاب است. (12448- 12445) كسى كه ثروتمند گردد فريب مى‏خورد (12452- 12449)، و آن كس كه نيازمند باشد اندوهناك است (12457- 12453)، و تلاش كننده دنيا به آن نرسد (12461- 12458)، و به رها كننده آن، روى آورد. (12466- 12462) كسى كه با چشم بصيرت به آن بنگرد او را آگاهى بخشد، (12471- 12467) و آن كس كه چشم به دنيا دوزد كور دلش مى‏كند.

(12476- 12472)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ظاهر اين خطبه، و كلمه «نواقص» مخالف آيات قرآن كريم، و عقائد و فلسفه اسلامى است، اگر بگوئيم كه خدا نيمى از انسانها «زنان» را ناقص آفريد) تنها راه جمع آن است كه در واژه «نواقص» تصرف كنيم و معناى آن را «تفاوت» و «اختلاف» بدانيم كه در لغت و واژه‏هاى قرآن نيز به جاى يكديگر استعمال شده‏اند، آنگاه تضاد ظاهرى اين خطبه با قرآن كريم و مبانى اعتقادى بر طرف مى‏شود، كلمه «نواقص» در اينجا يعنى تفاوت و تفاوت در آيه 3 ملك‏ «ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت» يعنى نقص و كاستى، امام مى‏خواهد بفرمايد كه زن و مرد هر كدام روحيات و صفات مخصوص به خود را دارند، و جايگاه هر كدام بايد حفظ گردد، پس عائشه را كه يك زن است، سوار بر شتر، فرمانده خود قرار ندهيد كه شورش بصره را به پا كند، و آن همه خون مسلمانان را بر زمين ريزد.

(2) اشاره به علم: و من لوژى‏WOMANLOGY (زن شناسى)

(3) اشاره به علم: استيسيسم‏ASCETICISM (زهد شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 131

مى‏گويم: (اگر صاحب انديشه‏اى درست در كلام امام كه فرمود:

«من أبصر بها بصرته»

انديشه كند (12490- 12477) در آن معناى شگرف (12495- 12491)، و بينشى ژرف مى‏نگرد (12498- 12496)، كه هرگز به پايان آن نتوان رسيد، و ژرفاى كلام امام را نخواهد ديد. (12506- 12499) بخصوص كه جمله‏

«و من أبصر اليها أعمته»

را هماهنگ با جمله قبل، به خوبى ارزيابى كند (12517- 12507) خواهد ديد كه تفاوت اين دو كلام تا كجاست. (12526- 12518) تفاوتى روشن و شگفتى‏آور و آشكار (12531- 12527) درود خدا و سلام او بر امام على عليه السلام باد).

(1083)

ترجمه خطبه 83

(از خطبه هاى شگفت آور امام عليه السلام كه به آن خطبه «غرا» گويند.) (12542- 12532)

شناخت صفات الهى‏

ستايش خداوندى را سزاست، كه به قدرت، والا و برتر (12584- 12577)، و با عطا و بخشش نعمت‏ها به پديده‏ها نزديك است. (12587- 12585) اوست بخشنده تمام نعمت‏ها (12592- 12588)، و دفع كننده تمام بلاها و گرفتارى‏ها. (12598- 12593) او را مى‏ستايم در برابر مهربانى‏ها (12602- 12599) و نعمت‏هاى فراگيرش. (12605- 12603) به او ايمان مى‏آورم چون مبدأ هستى و آغاز كننده خلقت آشكار است. (12610- 12606) از او هدايت مى‏طلبم چون راهنماى نزديك است (12614- 12611)، و از او يارى مى‏طلبم كه توانا و پيروز است (12618- 12615)، و به او توكل مى‏كنم چون تنها ياور و كفايت كننده است. (12623- 12619) و گواهى مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. (12631- 12624) او را فرستاده تا فرمان‏هاى خدا را اجرا كند (12634- 12632) و بر مردم حجت را تمام كرده (12637- 12635)، آنها را در برابر اعمال ناروا بترساند.

(12640- 12638)

2\* سفارش به پرهيزكارى‏

سفارش مى‏كنم شما بندگان خدا را به تقواى الهى، كه براى بيدارى شما مثل‏هاى پند آموز آورده (12650- 12641)، و سر آمد زندگانى شما را معين فرمود (12654- 12651)، و لباس‏هاى رنگارنگ بر شما پوشانده (12657- 12655)، و زندگى پر وسعت به شما بخشيده (12661- 12658)، و با حسابگرى دقيق خود، بر شما مسلط است. (12665- 12662) در برابر كارهاى نيكو، به شما پاداش مى‏دهد (12669- 12666)، و با نعمت‏هاى گسترده و بخشش‏هاى بى‏حساب، شما را گرامى داشته است (12673- 12670) (12676- 12674)، و با اعزام پيامبران و دستورات روشن، از مخالفت با فرمانش شما را بر حذر داشته است. (12680- 12677) تعداد شما را مى‏داند (12682- 12681)، و چند روزى جهت آزمايش و عبرت براى شما مقرر داشته (12686- 12683) (12689- 12687) (12692- 12690)، كه در اين دنيا آزمايش مى‏گرديد (12695- 12693)، و برابر اعمال خود محاسبه مى‏شويد.

(12698- 12696)

3\* دنيا شناسى‏

آب دنياى حرام همواره تيره (12705- 12699)، و گل آلود است. (12707- 12706) منظره‏اى دل فريب (12709- 12708) و سر انجامى خطرناك دارد. (12712- 12710) فريبنده و زيباست اما دوامى ندارد. (12714- 12713) نورى است در حال غروب كردن (12717- 12715)، سايه‏اى است نابود شدنى (12720- 12718)، ستونى است در حال خراب شدن (12723- 12721)، آن هنگام كه نفرت دارندگان به آن دل بستند (12727- 12724) و بيگانگان به آن اطمينان كردند (12730- 12728)، چونان اسب چموش پاها را بلند كرده، سوار را بر زمين مى‏كوبد (12732- 12731)، و با دام‏هاى خود آنها را گرفتار مى‏كند (12735- 12733)، و تيرهاى خود را به سوى آنان، پرتاب مى‏نمايد (12738- 12736)، طناب مرگ به گردن انسان مى‏افكند (12743- 12739)، به سوى گور تنگ (12748- 12744) و جايگاه وحشتناك مى‏كشاند (12751- 12749) تا در قبر، محل زندگى خويش، بهشت يا دوزخ را بنگرد (12754- 12752)، و پاداش اعمال خود را مشاهده كند. (12757- 12755)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 133

و همچنان آيندگان به دنبال رفتگان خود گام مى‏نهند (12762- 12758)، نه مرگ از نابودى انسان دست مى‏كشد (12766- 12763) و نه مردم از گناه فاصله مى‏گيرند! (12771- 12767) كه تا پايان زندگى و سر منزل فنا و نيستى آزادانه به پيش مى‏تازند.

(12775- 12772) (12776- 12774) (12782- 12777)

4\* وصف رستاخيز

تا آنجا كه امور زندگانى پياپى بگذرد (12789- 12783)، و روزگاران سپرى شود، (12792- 12790) و رستاخيز بر پا گردد (12795- 12793)، در آن زمان، انسانها را از شكاف گورها (12799- 12796)، و لانه‏هاى پرندگان (12802- 12800)، و خانه درندگان (12805- 12803)، و ميدان‏هاى جنگ (12808- 12806)، بيرون مى‏آورد كه با شتاب به سوى فرمان پروردگار مى‏روند (12811- 12809) (12814- 12812)، و به صورت دسته‏هايى خاموش (12816- 12815)، وصف‏هاى آرام و ايستاده حاضر مى‏شوند (12818- 12817)، چشم بيننده خدا آنها را مى‏نگرد (12820- 12819)، و صداى فرشتگان به گوش آنها مى‏رسد. (12823- 12821) لباس نياز و فروتنى پوشيده (12831- 12824) درهاى حيله و فريب بسته شده و آرزوها قطع گرديده است. دل‏ها آرام (12841- 12832)، صداها آهسته (12845- 12842)، عرق از گونه‏ها چنان جارى است كه امكان حرف زدن نمى‏باشد (12848- 12846)، اضطراب و وحشت همه را فرا گرفته (12851- 12849)، بانگى رعد آسا و گوش خراش، همه را لرزانده (12856- 12852)، به سوى پيشگاه عدالت (12859- 12857) (12862- 12860)، براى دريافت كيفر (12865- 12863) و پاداش مى‏كشاند.

(12868- 12866)

5\* وصف احوال بندگان خدا

بندگانى كه با دست قدرتمند خدا آفريده شدند (12873- 12869)، و بى اراده خويش پديد آمده، پرورش يافتند (12876- 12874)، سپس در گهواره گور آرميده متلاشى مى‏گردند. (12879- 12877) (12882- 12880) (12885- 12883) و روزى به تنهايى سر از قبر بر مى‏آورند (12888- 12886)، و براى گرفتن پاداش به دقت حساب رسى مى‏گردند (12891- 12889) (12894- 12892)، در اين چند روزه دنيا مهلت داده شدند تا در راه صحيح قدم بر دارند، راه نجات نشان داده شده تا رضايت خدا را بجويند (12903- 12895) (12907- 12904)، تاريكى‏هاى شك و ترديد از آنها برداشته شد (12912- 12908)، و آنها را آزاد گذاشته‏اند تا براى مسابقه در نيكوكارى‏ها، خود را آماده سازند (12916- 12913)، تا فكر و انديشه خود را به كار گيرند (12919- 12917) و در شناخت نور الهى در زندگانى دنيا تلاش كنند.

(12929- 12920)

6\* مثل‏هاى پند آموز (سمبل‏هاى تقوى)

وه! چه مثال‏هاى بجا، و پندهاى رسايى وجود دارد (12935- 12930) (12938- 12936) اگر در دل‏هاى پاك بنشيند (12942- 12939)، و در گوش‏هاى شنوا جاى گيرد (12945- 12943)، و با انديشه‏هاى مصمم و عقل‏هاى با تدبير بر خورد كند. (12948- 12946) (12951- 12949) پس، از خدا چونان كسى پروا كنيد كه سخن حق را شنيد و فروتنى كرد (12957- 12952)، گناه كرد و اعتراف كرد (12960- 12958)، ترسيد و به اعمال نيكو پرداخت (12963- 12961)، پرهيز كرد و پيش تاخت (12966- 12964)، يقين پيدا كرد و نيكوكار شد (12969- 12967)، پند داده شد و آن را به گوش جان خريد (12972- 12970)، او را ترساندند و نافرمانى نكرد (12975- 12973)، به او اخطار شد و به خدا روى آورد (12978- 12976)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 135

پاسخ مثبت داد و نيايش و زارى كرد (12981- 12979)، بازگشت و توبه كرد، (12984- 12982) در پى راهنمايان الهى رفت و پيروى كرد (12987- 12985)، راه نشانش دادند و شناخت (12990- 12988)، شتابان به سوى حق حركت كرده (12992- 12991) و از نافرمانى‏ها گريخت، سود طاعت را ذخيره كرد (12997- 12993)، و باطن را پاكيزه نگاه داشت (13000- 12998)، آخرت را آبادان (13003- 13001) و زاد و توشه براى روز حركت، هنگام حاجت و جايگاه نيازمندى، آماده ساخت (13011- 13004) (13017- 13012)، و آن را براى اقامتگاه خويش، پيشاپيش فرستاد. (13022- 13018) اى بندگان خدا! براى هماهنگى با اهداف آفرينش خود، از خدا پروا كنيد (13030- 13023)، و آن چنان كه شما را پرهيز داد از مخالفت و نافرمانى خدا بترسيد (13038- 13031)، تا استحقاق وعده‏هاى خدا را پيدا كنيد (13047- 13039)، و از بيم روز قيامت بر كنار باشيد.

(13052- 13048)

7\* راه‏هاى پند پذيرى (راههاى شناخت)

خدا گوش‏هايى براى پند گرفتن از شنيدنى‏ها (13063- 13053)، و چشم‏هايى براى كنار زدن تاريكى‏ها، به شما بخشيده است (13068- 13064)، و هر عضوى از بدن را اجزاء متناسب (13072- 13069) و هماهنگ عطا فرموده تا در تركيب ظاهرى صورت‏ها و دوران عمر با هم سازگار باشند (13080- 13073)، با بدن‏هايى كه منافع خود را تأمين مى‏كنند (13083- 13081)، و قلب‏هايى كه روزى را به سراسر بدن با فشار مى‏رسانند (13087- 13084)، و از نعمت‏هاى شكوهمند خدا برخوردارند (13090- 13088)، و در برابر نعمت‏ها شكر گزارند (13093- 13091)، و از سلامت خدادادى بهره مندند. (13096- 13094) مدت زندگى هر يك از شماها را مقدر فرمود، و از شما پوشيده داشت (13102- 13097)، و از آثار گذشتگان عبرت‏هاى پند آموز براى شما ذخيره كرد (13110- 13103)، لذت‏هايى كه از دنيا چشيدند (13113- 13111)، و خوشى‏ها و زندگى راحتى كه پيش از مرگ داشتند (13116- 13114)، سر انجام دست مرگ گريبان آنها را گرفت و ميان آنها و آرزوهايشان جدايى افكند: (13120- 13117) (13125- 13121) آنها كه در روز سلامت چيزى براى خود ذخيره نكردند (13130- 13126)، و در روزگاران خوش زندگى عبرت نگرفتند. (13136- 13131) آيا خوشى‏هاى جوانى را جز ناتوانى پيرى در انتظار است؟ (13144- 13137) و آيا سلامت و تندرستى را جز حوادث بلا و بيمارى در راه است؟ (13151- 13145) و آيا آنان كه زنده‏اند جز فنا و نيستى را انتظار دارند؟ (13158- 13152) با اينكه هنگام جدايى (13161- 13159) و تپش دل‏ها نزديك است (13164- 13162) (13167- 13165) كه سوزش درد را چشيده (13170- 13168)، و شربت غصه را نوشيده (13173- 13171)، و فرياد يارى خواستن برداشته، و از فرزندان و خويشاوندان خود، در خواست كمك كرده است. (13184- 13174) آيا خويشاوندان مى‏توانند مرگ را از او دفع كنند؟ (13187- 13185) و آيا گريه و زارى آنها نفعى براى او دارد؟

(13190- 13188)

8\* عبرت از مرگ‏

او را در سرزمين مردگان مى‏گذارند (13197- 13191)، و در تنگناى قبر تنها خواهد ماند. (13202- 13198) حشرات درون زمين، پوستش را مى‏شكافند (13206- 13203)، و خشت و خاك گور بدن او را مى‏پوساند (13210- 13207)، تند بادهاى سخت آثار او را نابود مى‏كند (13214- 13211)، و گذشت شب و روز، نشانه‏هاى او را از ميان بر مى‏دارد (13218- 13215)، بدن‏ها پس از آن همه طراوت متلاشى مى‏گردند (13224- 13219)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 137

و استخوان‏ها بعد از آن همه سختى و مقاومت، پوسيده مى‏شوند. (13229- 13225) و ارواح در گرو سنگينى بار گناهانند (13234- 13230)، و در آنجاست كه به اسرار پنهان يقين مى‏كنند (13237- 13235)، اما نه بر اعمال درستشان چيزى اضافه مى‏شود (13242- 13238) و نه از اعمال زشت مى‏توانند توبه كنند. (13248- 13243) آيا شما فرزندان و پدران و خويشاوندان همان مردم نيستيد؟ (13259- 13249) كه بر جاى پاى آنها قدم گذاشته‏ايد؟ (13261- 13260) و از راهى كه رفتند مى‏رويد؟ (13264- 13262) و روش آنها را دنبال مى‏كنيد؟ (13267- 13265) اما افسوس كه دلها سخت شده، پند نمى‏پذيرد (13271- 13268)، و از رشد و كمال باز مانده (13274- 13272)، و راهى كه نبايد برود مى‏رود (13278- 13275)، گويا آنها هدف پندها و اندرزها نيستند (13281- 13279) و نجات و رستگارى را در به دست آوردن دنيا مى‏دانند. (13287- 13282) بدانيد كه بايد از صراط عبور كنيد، گذرگاهى كه عبور كردن از آن خطرناك است، با لغزش‏هاى پرت كننده (13300- 13288)، و پرتگاه‏هاى وحشت‏زا (13303- 13301)، و ترس‏هاى پياپى!.

(13306- 13304)

9\* معرفى الگوى پرهيزگارى‏

از خدا چون خردمندان بترسيد كه دل را به تفكر مشغول داشته (13316- 13307)، و ترس از خدا بدنش را فرا گرفته (13320- 13317)، و شب زنده دارى خواب از چشم او ربوده (13325- 13321)، و به اميد ثواب، گرمى روز را با تشنگى گذارنده (13330- 13326)، با پارسايى شهوات را كشته (13334- 13331)، و نام خدا زبانش را همواره به حركت در آورده. (13338- 13335) ترس از خدا را براى ايمن ماندن در قيامت پيش فرستاده (13342- 13339)، از تمام راه‏هاى جز راه حق چشم پوشيده (13348- 13343)، و بهترين راهى كه انسان را به حق مى‏رساند مى‏پيمايد. (13355- 13349) چيزى او را مغرور نساخته (13360- 13356)، و مشكلات و شبهات او را نابينا نمى‏سازد (13366- 13361)، مژده بهشت (13369- 13367)، و زندگى كردن در آسايش (13372- 13370) و نعمت سراى جاويدان (13375- 13373) و ايمن‏ترين روزها، او را خشنود ساخته است. (13378- 13376) با بهترين روش از گذرگاه دنيا عبور كرده (13384- 13379)، توشه آخرت را پيش فرستاده (13389- 13385)، و از ترس قيامت در انجام اعمال صالح پيش قدم شده است (13393- 13390)، ايام زندگى را با شتاب در اطاعت پروردگار گذرانده (13397- 13394)، و در فراهم آوردن خشنودى خدا با رغبت تلاش كرده (13401- 13398)، از زشتى‏ها فرار كرده (13405- 13402)، امروز رعايت زندگى فردا كرده (13410- 13406)، و هم اكنون آينده خود را ديده است. (13414- 13411) پس بهشت براى پاداش نيكوكاران سزاوار (13419- 13415) و جهنم براى كيفر بدكاران مناسب است (13425- 13420)، و خدا براى انتقام گرفتن از ستمگران كفايت مى‏كند (13431- 13426)، و قرآن براى حجت آوردن و دشمنى كردن، كافى است.

(13437- 13432)

10\* هشدار از دشمنى شيطان‏

سفارش مى‏كنم شما را به پروا داشتن از خدا، خدايى كه با ترساندن‏هاى مكرر، راه عذر را بر شما بست (13446- 13438)، و با دليل و برهان روشن، حجت را تمام كرد (13450- 13447)، و شما را پرهيز داد از دشمنى شيطانى كه پنهان در سينه‏ها راه مى‏يابد (13457- 13451)، و آهسته در گوش‏ها راز مى‏گويد، گمراه و پست است (13465- 13458)، وعده‏هاى دروغين داده، در آرزوى آنها به انتظار مى‏گذارد (13468- 13466)، زشتى‏هاى گناهان را زينت مى‏دهد (13472- 13469)، گناهان بزرگ را كوچك مى‏شمارد (13476- 13473)، و آرام آرام دوستان خود را فريب داده (13480- 13477)، راه رستگارى را بر روى در بند شدگانش مى‏بندد (13483- 13481)، و در روز قيامت آنچه را كه زينت داده انكار مى‏كند (13486- 13484)، و آنچه را كه آسان كرده، بزرگ مى‏شمارد (13490- 13487)، و از آنچه كه پيروان خود را ايمن داشته بود سخت مى‏ترساند.

(13494- 13491)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 139

11\* شگفتى‏هاى آفرينش انسان‏

مگر انسان، همان نطفه و خون نيم بند نيست كه خدا او را در تاريكى‏هاى رحم و خلاف‏هاى تو در تو، پديد آورد؟ (13507- 13495) (13510- 13508) (13512- 13511) (13515- 13513) تا به صورت چنين در آمد، سپس كودكى شيرخوار شد، بزرگتر و بزرگتر شده تا نوجوانى رسيده گرديد (13523- 13516)، سپس او را دلى فراگير (13527- 13524)، و زبانى گويا (13530- 13528)، و چشمى بينا عطا فرمود (13533- 13531) تا عبرت‏ها را درك كند (13535- 13534)، و از بدى‏ها بپرهيزد (13538- 13536)، و آنگاه كه جوانى در حد كمال رسيد (13542- 13539)، و بر پاى خويش استوار ماند (13545- 13543)، گردن كشى آغاز كرد (13547- 13546)، و روى از خدا گرداند (13550- 13548)، و در بيراهه گام نهاد، در هوا پرستى غرق شد (13554- 13551)، و براى به دست آوردن لذت‏هاى دنيا تلاش فراوان كرد، و سر مست شادمانى دنيا شد (13563- 13555)، هرگز نمى‏پندارد مصيبتى پيش آيد! (13567- 13564) و بر اساس تقوى فروتنى ندارد (13571- 13568)، ناگهان سرمست و مغرور در اين آزمايش چند روزه، مرگ او را مى‏ربايد (13575- 13572)، او را كه در دل بد بختى‏ها، اندكى زندگى كرده (13580- 13576)، و آنچه را كه از دست داده عوضى به دست نياورده است (13583- 13581)، و آنچه از واجبات را كه ترك كرد، قضايش را بجا نياورد (13587- 13584)، كه درد مرگ او را فراگرفت (13593- 13588)، روزها در حيرت و سرگردانى، و شب‏ها با بيدارى و نگرانى مى‏گذراند.

(13593- 13588) (13596- 13594)

12\* عبرت از مرگ‏

هر روز به سختى درد مى‏كشد (13598- 13597)، و هر شب رنج و بيمارى به سراغش مى‏رود (13604- 13599) (13609- 13605)، در ميان برادرى غم خوار (13612- 13610)، و پدرى مهربان (13615- 13613) و ناله كننده‏اى بى طاقت (13619- 13616) و بر سينه كوبنده‏اى گريان افتاده است. (13623- 13620) اما او در حالت بيهوشى و سكرات مرگ، و غم و اندوه بسيار (13631- 13624)، و ناله دردناك (13634- 13632)، و درد جان كندن (13637- 13635)، با انتظارى رنج آور (13640- 13638)، دست به گريبان است.

پس از مرگ او را مأيوس وار در كفن پيچانده (13645- 13641)، در حالى كه تسليم و آرام است (13649- 13646)، بر مى‏دارند، و بر تابوت مى‏گذارند. (13655- 13650) خسته و لاغر به سفر آخرت مى‏رود (13658- 13656)، كه فرزندان و برادران او را به دوش كشيده تا سر منزل غربت، آنجا كه ديگر او را نمى‏بينند، و آنجا كه جايگاه وحشت است، پيش مى‏برند. (13661- 13659) (13673- 13662) اما هنگامى كه تشييع كنندگان بروند (13677- 13674) و مصيبت زندگان باز گردند (13680- 13678)، در گودال قبر نشانده، براى پرستش حيرت آور (13686- 13681)، و امتحان لغزش‏زا، زمزمه غم آلود دارد. (13689- 13687) و بزرگ‏ترين بلاى آنجا، فرود آمدن در آتش سوزان دوزخ (13696- 13690) (13699- 13697) و بر افروختگى شعله‏ها (13702- 13700) و نعره‏هاى آتش است (13705- 13703)، كه نه يك لحظه آرام گيرد تا استراحت كند (13708- 13706)، و نه آرامشى وجود دارد كه از درد او بكاهد (13712- 13709)، و نه قدرتى كه مانع كيفر او شود (13716- 13713)، نه مرگى كه او را از اين همه ناراحتى برهاند (13720- 13717)، و نه خوابى كه اندوهش را بر طرف سازد (13724- 13721)، در ميان انواع مرگ‏ها (13727- 13725) و ساعت‏ها مجازات گوناگون گرفتار است. (13730- 13728) به خدا پناه مى‏بريم.

(13733- 13731)

13\* پند آموزى از گذشتگان‏

اى بندگان خدا! كجا هستند آنان كه ساليان طولانى در نعمت‏هاى خدا عمر گذراندند؟ (13739- 13734) تعليمشان دادند و دريافتند (13742- 13740)، مهلتشان دادند و بيهوده روزگار گذراندند؟ (13745- 13743) از آفات و بلاها دورشان داشتند اما فراموش كردند (13748- 13746)، زمانى طولانى آنها را مهلت دادند (13750- 13749)، نعمت‏هاى فراوان بخشيدند (13753- 13751)، از عذاب دردناك پرهيزشان دادند (13756- 13754)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 141

و وعده‏هايى بزرگ از بهشت جاويدان به آنها دادند. (13759- 13757) اى مردم! از گناهانى كه شما را به هلاكت افكند (13762- 13760)، از عيب‏هايى كه خشم خدا را در پى دارد، بپرهيزيد. (13765- 13763) دارندگان چشمهاى بينا، و گوش‏هاى شنوا (13769- 13766)، و سلامت و كالاى دنيا! (13773- 13770) آيا گريزگاهى هست؟ يا رهايى (13778- 13774) و جاى امنى، پناهگاهى (13782- 13779) و جاى فرارى هست؟ آيا باز گشتى براى جبران وجود دارد؟ (13788- 13783) نه چنين است؟ پس كى باز مى‏گرديد؟ (13790- 13789) به كدام سو مى‏رويد؟ (13793- 13791) و به چه چيز مغرور مى‏شويد؟ (13797- 13794) همانا بهره هر كدام از شما زمين به اندازه طول و عرض قامت شماست،! (13809- 13798) آنگونه كه خاك آلوده بر آن خفته باشد. (13812- 13810) اى بندگان خدا! هم اكنون به اعمال نيكو پردازيد، تا ريسمان‏هاى مرگ بر گلوى شما سخت نشده (13818- 13813)، و روح شما براى كسب كمالات آزاد است (13824- 13819)، و بدن‏ها راحت (13827- 13825)، و در حالتى قرار داريد كه مى‏توانيد مشكلات يكديگر را حل كنيد. (13830- 13828) هنوز مهلت داريد (13833- 13831)، و جاى تصميم (13836- 13834) و توبه (13839- 13837) و باز گشت از گناه باقى مانده است. (13842- 13840) عمل كنيد پيش از آن كه در شدت تنگناى وحشت و ترس و نابودى قرار گيريد (13850- 13843)، پيش از آن كه مرگ در انتظار مانده، فرا رسد (13855- 13851)، و دست قدرتمند خداى توانا شما را برگيرد.

(13859- 13856) (وقتى كه امام اين خطبه را ايراد فرمود، بدنها به لرزه در آمد (13873- 13860)، اشكها سرازير و دل‏ها ترسان شد (13879- 13874)، كه جمعى آن را غراء ناميدند)

(13887- 13880) (1084)

ترجمه خطبه 84

(پس از جنگ صفين در سال 38 هجرى در شهر كوفه در شناساندن عمرو عاص و رد شايعات بيهوده او فرمود) (13897- 13888)

روانشناسى عمرو عاص:

شگفتا از عمرو عاص پسر نابغه! (13900- 13898)[[107]](#footnote-107) ميان مردم شام گفت كه من اهل شوخى (13906- 13901) (13910- 13907) و خوشگذرانى بوده، و عمر بيهوده مى‏گذرانم! (13913- 13911) حرفى از روى باطل گفت (13916- 13914) و گناه در ميان شاميان از انتشار داد (13919- 13917)، مردم آگاه باشيد! بدترين گفتار دروغ است. (13924- 13920) عمرو عاص سخن مى‏گويد، پس دروغ مى‏بندد (13927- 13925)، وعده مى‏دهد و خلاف آن مرتكب مى‏شود (13930- 13928)، در خواست مى‏كند و اصرار مى‏ورزد (13936- 13934)، اما اگر چيزى از او بخواهند، بخل مى‏ورزد (13933- 13931)، به پيمان خيانت مى‏كند (13939- 13937)، و پيوند خويشاوندى را قطع مى‏نمايد (13942- 13940)، پيش از آغاز نبرد در هياهو و امر و نهى بى مانند است تا آنجا كه دست‏ها به سوى قبضه شمشيرها نرود. (13956- 13943) اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشيرها، بزرگ‏ترين نيرنگ او اين است كه عورت خويش آشكار كرده، فرار نمايد. (13967- 13957)[[108]](#footnote-108)

ويژگيهاى امام على عليه السلام:

آگاه باشيد! به خدا سوگند كه ياد مرگ مرا از شوخى و كارهاى بيهوده باز مى‏دارد (13976- 13968)، ولى عمرو عاص را فراموشى آخرت از سخن حق باز داشته است (13984- 13977)، با معاويه بيعت نكرد مگر بدان شرط كه به او پاداش دهد (13993- 13985)، و در برابر ترك دين خويش، رشوه‏اى تسليم او كند.

(14000- 13994)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نابغه: زن معروفه، آلوده دامن، كه اسم مادر عمرو عاص بود، زن اسيرى كه عبد الله بن جدعان او را خريد چون فاسد و بى پروا بود او را رها كرد. وقتى عمرو عاص متولد شد، ابو لهب، امية بن خلف، هشام بن مغيره، ابو سفيان و عاص بن وائل، هر كدام ادعا داشتند كه عمرو، فرزند اوست. سرانجام عاص او را برداشت كه از دشمنان سر سخت رسول خدا بود، او بود كه پيامبر (ص) را ابتر ناميد كه خدا در سوره كوثر در جواب فرمود: إن شانئك هو الأبتر (همانا دشمن تو ابتر است) و آيه‏ إنا كفيناك المستهزئين‏ در باره او و يارانش نازل شد، و عمرو عاص، در مكه سر راه پيامبر (ص) سنگ و خار مى‏ريخت! و او بود كه به كجاوه دختر پيامبر (ص) «زينب» حمله كرد و او را طورى كتك زد كه دچار سقط جنين شد، و پيامبر (ص) به او نفرين كرد، و او بود كه اشعار فراوانى بر ضد رسول خدا (ص) مى‏سرود و بچه‏هاى مكه را تحريك مى‏كرد كه با صداى بلند براى آزار آن حضرت بخوانند، و او بود كه از طرف قريش مكه به دربار سلطان حبشه رفت تا مهاجران مسلمان را به مكه برگرداند. (كتاب ربيع الأبرار زمخشرى)

(2) عمرو عاص در اين فكر بود كه در ميدان صفين روزى خودى نشان دهد، تا آن كه سوار نقاب دارى از سپاه امام على (ع) به ميدان آمد، عمرو فكر كرد حريف اوست، با سرعت در مقابل سرباز نقاب دار ايستاد و گرد و خاك كرد، وقتى حمله آغاز شد دانست كه آن نقاب دار، على (ع) است، در مانده شد چه كند؟ مقاومت كند كشته مى‏شود، فرار كند آبرويش مى‏رود، هنوز انتخاب نكرده بود كه حمله سريع و ناگهانى امام به او مهلت نداد از روى اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود ديد، ناگاه زشت‏ترين حيله را به كار گرفت، كه عورت خود را آشكار كرد، و امام او را در پستى و رسواييش واگذارد، عمرو عاص با سرعت فرار كرد و خود را نجات داد، و در ميان دو لشكر آن روز، و تاريخ بشريت آبروى خود را برد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 143

(1085)

ترجمه خطبه 85

1\* خدا شناسى‏

و گواهى مى‏دهم كه خدايى نيست جز خداى يكتا (14023- 14013)، آغاز، اوست كه پيش از او چيزى نيست (14027- 14024)، و پايان همه اوست كه بى نهايت است. (14032- 14028) پندارها براى او صفتى نمى‏توانند فراهم آورند (14038- 14033)، و عقل‏ها از درك كيفيت او درمانده‏اند (14045- 14039)، نه جزئى براى او مى‏تواند تصور كرد و نه تبعيض پذير است (14051- 14046)، و نه چشم‏ها و قلب‏ها مى‏توانند او را به درستى فرا گيرند.

(14058- 14052)

2\* ضرورت پند پذيرى‏

اى بندگان خدا! از عبرت‏هاى سودمند پند پذيريد (14065- 14059)، و از آيات روشنگر عبرت آموزيد. (14069- 14066) و از آنچه با بيان رسا شما را ترسانده‏اند، بپرهيزيد (14073- 14070)، و از ياد آورى‏ها و اندرزها سود ببريد (14078- 14074)، آن چنان كه گويا چنگال مرگ در پيكر شما فرو رفته (14083- 14079)، و رشته آرزوها و دلبستگى‏ها قطع گرديده (14088- 14084) و سختى‏هاى مرگ (14092- 14089) و آغاز حركت به سوى قيامت به شما هجوم آورده است. (14097- 14093) آن روز كه «همراه هر كسى گواه و سوق دهنده‏اى است» (14104- 14098)، سوق دهنده‏اى كه تا صحنه رستاخيز او را مى‏كشاند (14108- 14105)، و شاهدى كه بر اعمال او گواهى مى‏دهد.

(14113- 14109) (و قسمتى از اين خطبه)

3\* وصف بهشت‏

(14118- 14114) در بهشت، درجاتى از يكديگر برتر (14120- 14119)، و جايگاه‏هايى گوناگون و متفاوت وجود دارد (14123- 14121) كه نعمت‏هايش پايان ندارد (14126- 14124)، و ساكنان آن هرگز خارج نگردند (14130- 14127)، ساكنان بهشت جاويد، هرگز پير و فرسوده نگردند (14134- 14131)، و گرفتار شدائد و سختى ها نخواهند شد.

(1086)

ترجمه خطبه 86

1\* علم الهى‏

خدا به تمام اسرار نهان آگاه (14159- 14157) و از باطن همه با خبر است (14162- 14160)، به همه چيز احاطه دارد (14166- 14163)، و بر همه چيز غالب و پيروز (14170- 14167)، و بر همه چيز تواناست.

(14175- 14171)

2\* پندهاى ارزشمند

(14177- 14176)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 145

هر كس از شما در روزگارانى كه مهلت دارد به اعمال نيكو بپردازد (14183- 14178) پيش از آن كه مرگ فرا رسد (14186- 14184)، و در ايام فراغت پاك باشد، پيش از آن كه گرفتار شود (14192- 14187)، و در ايام رهايى نيكوكار باشد، پيش از آن كه مرگ گلوگاه او را بفشارد (14199- 14193)، پس براى خود و جايى كه مى‏رود آماده باشد (14204- 14200)، و در اين دنيا كه محل كوچ كردن است براى منزلگاه ابدى، توشه‏اى بردارد. (14211- 14205) پس اى مردم! خدا را! پروا كنيد، براى حفظ قرآن، كه از شما خواسته، (14219- 14212) و حقوقى كه نزد شما سپرده است (14223- 14220)، پس همانا خداى سبحان شما را بيهوده نيافريد (14229- 14224)، و به حال خود وا نگذاشت (14233- 14230)، و در گمراهى و كورى رها نساخته است (14241- 14234)، كردارتان را بيان فرموده (14244- 14242)، و از اعمال شما با خبر است (14247- 14245) و سر آمد زندگى شما را مشخص كرد (14250- 14248) و «كتابى بر شما نازل كرد كه روشنگر همه چيز است» (14257- 14251) پيامبرش را مدتى در ميان شما قرار داد (14262- 14258) تا براى او و شما، دين را به اكمال رساند، و آنچه در قرآن نازل شد و مايه رضاى الهى است تحقق بخشد. (14275- 14263) و با زبان پيامبرش، كارهاى خوشايند و ناخوشايند، بايدها و نبايدها را ابلاغ كرد (14281- 14276) (14285- 14282)، و اوامر و نواهى را آموزش داد (14289- 14286)، و راه عذر را بر شما بست (14293- 14290) و حجت را تمام كرد. (14297- 14294) پيش از كيفر، شما را تهديد كرد (14301- 14298)، و از عذاب‏هاى سختى كه در پيش روى داريد ترساند. (14307- 14302) پس باز مانده ايام خويش را دريابيد (14310- 14308)، و صبر و بردبارى در برابر ناروايى‏ها پيشه كنيد (14314- 14311)، چرا كه عمر باقى مانده برابر روزهاى زيادى كه به غفلت گذرانديد و روى گردان از پندها بوديد، بسيار كم است. (14319- 14315) (14324- 14320) (14328- 14325) به خودش بيش از اندازه آزادى ندهيد (14332- 14329)، كه شما را به ستمگرى مى‏كشاند (14337- 14333)، و با نفس سازشكارى و سستى روا مداريد (14340- 14338) كه ناگهان در درون گناه سقوط مى‏كنيد.

(14345- 14341)

3\* ياد آورى ارزش‏هاى اخلاقى‏

اى بندگان خدا! (14347- 14346) آن كس كه نسبت به خود خير خواهى او بيشتر است، در برابر خدا، از همه كس فرمانبردارتر است (14353- 14348)، و آن كس كه خويشتن را بيشتر مى‏فريبد، نزد خدا گناه كارترين انسان‏ها است (14359- 14354)، زيانكار واقعى كسى است كه خود را بفريبد. (14364- 14360) و آن كس مورد غبطه است و بر او رشك مى‏برند كه دين او سالم باشد. (14370- 14365) سعادتمند كسى است كه از زندگى ديگران عبرت آموزد (14375- 14371)، و شقاوتمند كسى است كه فريب هوا و هوس‏ها را بخورد. (14382- 14376) آگاه باشيد! رياكارى و تظاهر، و هر چند اندك باشد شرك است (14388- 14383)، و همنشينى با هوا پرستان ايمان را به دست فراموشى مى‏سپارد (14394- 14389)، و شيطان را حاضر مى‏كند. (14397- 14395) از دروغ بر كنار باشيد كه با ايمان فاصله دارد. (14402- 14398) راستگو در راه نجات و بزرگوارى است (14408- 14403)، اما دروغگو بر لب پرتگاه هلاك و خوارى است (14415- 14409)، حسد نورزيد (14418- 14416) كه حسد ايمان را چونان آتشى كه هيزم را خاكستر كند، نابود مى‏سازد. (14422- 14419) (14426- 14423) با يكديگر دشمنى و كينه توزى نداشته باشيد كه نابود كننده هر چيزى است. (14431- 14427) بدانيد كه آرزوهاى دور و دراز عقل را غافل (14437- 14432) و ياد خدا را به فراموشى مى‏سپارد. (14440- 14438) آرزوهاى ناروا را دروغ انگاريد كه آرزوها فريبنده‏اند (14444- 14441) و صاحبش فريب خورده.

(14447- 14445)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 147

(1087)

ترجمه خطبه 87

(برخى از شارحان گفتند كه اين خطبه در شهر كوفه ايراد شد)

1\* معرفى بهترين بنده خدا (الگوى انسان كامل)

اى بندگان خدا! (14474- 14473) همانا بهترين و محبوب‏ترين بنده نزد خدا، بنده‏اى است كه خدا او را در پيكار با نفس يارى داده است (14485- 14475)، آن كس كه جامعه زيرين او اندوه (14487- 14486)، و لباس رويين او ترس از خداست (14490- 14488)، چراغ هدايت در قلبش روشن شده (14495- 14491) و وسائل لازم براى روزى او فراهم آمده و دورى‏ها و دشوارى‏ها را بر خود نزديك و آسان ساخته است. (14505- 14496) (14508- 14506) حقايق دنيا را با چشم دل نگريسته (14510- 14509)، همواره به ياد خدا بوده و اعمال نيكو، فراوان انجام داده است. (14513- 14511) از چشمه گواراى حق سيراب گشته، چشمه‏اى كه به آسانى به آن رسيد و از آن نوشيده سيراب گرديد. (14521- 14514) (14523- 14522) راه هموار و راست قدم برداشته (14527- 14524)، پيراهن شهوات را از تن بيرون كرده (14531- 14528)، و جز يك غم، از تمام غم‏ها خود را مى‏رهاند (14540- 14532)، و از صف كور دلان (14544- 14541) و مشاركت با هواپرستان خارج شد (14548- 14545)، كليد باز كننده درهاى هدايت شد (14554- 14549) و قفل درهاى گمراهى و خوارى گرديد. (14558- 14555) راه هدايت را با روشن دلى ديد (14561- 14559)، و از همان راه رفت (14564- 14562)، و نشانه‏هاى آن را شناخت (14567- 14565) و از امواج سركش شهوات گذشت. (14570- 14568) به استوارترين دستاويزها (14575- 14571) و محكم‏ترين طناب‏ها چنگ انداخت (14579- 14576)، چنان به يقين و حقيقت رسيد كه گويى نور خورشيد بر او تابيد (14586- 14580)، در برابر خداوند خود را به گونه‏اى تسليم كرد كه هر فرمان او را انجام مى‏دهد (14594- 14587) (14599- 14595) و هر فرعى را به اصلش باز مى‏گرداند. (14605- 14600) چراغ تاريكى‏ها (14607- 14606)، و روشنى بخش تيرگى‏ها (14609- 14608)، كليد درهاى بسته (14611- 14610) و بر طرف كننده دشوارى‏ها (14613- 14612)، و راهنماى گمراهان در بيابان‏هاى سرگردانى است. (14615- 14614) سخن مى‏گويد، خوب مى‏فهماند (14617- 14616)، سكوت كرده به سلامت مى‏گذرد (14620- 14618)، براى خدا اعمال خويش را خالص كرده آن چنان كه خدا پذيرفته است (14624- 14621)، از گنجينه‏هاى آيين خدا (14628- 14625) و اركان زمين است. (14631- 14629) خود را به عدالت واداشته (14635- 14632) و آغاز عدالت او آن كه هواى نفس را از دل بيرون رانده است (14642- 14636)، حق را مى‏شناساند و به آن عمل مى‏كند. (14647- 14643) كار خيرى نيست مگر كه به آن قيام مى‏كند (14653- 14648)، و در هيچ جا گمان خيرى نبرده جز آن كه به سوى آن شتافته. (14658- 14654) اختيار خود را به قرآن سپرده (14663- 14659)، و قرآن را راهبر و پيشواى خود قرار داده است (14667- 14664)، هر جا كه قرآن بار اندازد فرود آيد (14671- 14668)، و هر جا كه قرآن جاى گيرد مسكن گزيند.

(14676- 14672)

2\* وصف زشت‏ترين انسان «عالم نمايان»

(14678- 14677) و ديگرى كه او را دانشمند نامند اما از دانش بى‏بهره است (14686- 14679)، يك دسته از نادانى‏ها را از جمعى نادان فرا گرفته (14690- 14687)، و مطالب گمراه كننده را از گمراهان آموخته، و به هم بافته (14694- 14691)، و دام‏هايى از طناب‏هاى غرور (14701- 14695) و گفته‏هاى دروغين بر سر راه مردم افكنده (14704- 14702)، قرآن را بر اميال و خواسته‏هاى خود تطبيق مى‏دهد (14709- 14705)، و حق را به هوس‏هاى خود تفسير مى‏كند. (14714- 14710)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 149

مردم را از گناهان بزرگ ايمن مى‏سازد (14718- 14715)، و جرائم بزرگ را سبك جلوه مى‏دهد. (14722- 14719) ادعا مى‏كند از ارتكاب شبهات پرهيز دارد اما در آنها غوطه مى‏خورد. (14729- 14723) مى‏گويد: از بدعت‏ها دورم، ولى در آنها غرق شده است. (14736- 14730) چهره ظاهر او چهره انسان (14739- 14737)، و قلبش قلب حيوان درنده است (14743- 14740)، راه هدايت را نمى‏شناسد كه از آن سو برود (14748- 14744)، و راه خطا و باطل را نمى‏داند كه از آن بپرهيزد (14754- 14749)، پس مرده‏اى است در ميان زندگان.

(14758- 14755)

3\* شناساندن عترت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و امامان راستين عليه السلام‏

(14760- 14759) مردم! كجا مى‏رويد؟ (14762- 14761) چرا از حق منحرف مى‏شويد؟ (14765- 14763) پرچم‏هاى حق بر (14768- 14766) و نشانه‏هاى آن آشكار است (14771- 14769)، با اينكه چراغهاى هدايت روشنگر راهند (14774- 14772)، چون گمراهان به كجا مى‏رويد؟ (14777- 14775) چرا سرگردانيد؟ (14780- 14778) در حالى كه عترت پيامبر شما در ميان شماست (14784- 14781)، آنها زمامداران حق و يقينند (14788- 14785)، پيشوايان دين (14791- 14789)، و زبان‏هاى راستى و راستگويانند (14794- 14792)، پس بايد در بهترين منازل قرآن جايشان دهيد (14798- 14795) و همانند تشنگانى كه به سوى آب شتابانند، به سويشان هجوم ببريد. (14803- 14799) اى مردم (14805- 14804) اين حقيقت را از خاتم پيامبران بياموزيد كه فرمود: (14810- 14806) هر كه از ما مى‏ميرد، در حقيقت نمرده است (14818- 14811) و چيزى از ما كهنه نمى‏شود. (14826- 14819) پس آنچه نمى‏دانيد، نگوييد (14831- 14827)، زيرا بسيارى از حقايق در امورى است كه نا آگاهانه انكار مى‏كنيد.

(14836- 14832)

4\* ويژگى‏هاى امام على عليه السلام‏

مردم! عذر خواهى كنيد از كسى كه دليلى بر ضد او نداريد، و آن كس من مى‏باشم (14846- 14837)، مگر من در ميان شما بر اساس «ثقل اكبر» كه قرآن است عمل نكردم؟ (14852- 14847) و ثقل اصغر «عترت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم» را در ميان شما باقى نگذاردم؟ (14857- 14853) مگر من پرچم ايمان را در بين شما استوار نساختم؟ (14862- 14858) و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهيتان ندادم؟ (14869- 14863) مگر پيراهن عافيت را با عدل خود به اندام شما نپوشاندم؟ (14874- 14870) و نيكى‏ها را با اعمال و گفتار خود در ميان شما رواج ندادم؟ (14881- 14875) و ملكات اخلاق انسانى را به شما نشان ندادم؟ (14887- 14882) پس وهم و گمان خود را در آنجا كه چشم دل ژرفاى آن را مشاهده نمى‏كند (14895- 14888)، و فكرتان توانايى تاختن در آن راه ندارد، به كار نگيريد (14900- 14896)، برخى از همين خطبه است:

5\* اخبار غيبى نسبت به آينده بنى اميه‏

تا آن كه برخى از شما گمان مى‏برند كه دنيا به كام بنى اميه شد (14913- 14903)، و همه خوبى‏ها را افزون به آنها سپرده (14915- 14914) و آنها را از سرچشمه خود سيراب كرده (14918- 14916)، و تازيانه و شمشيرشان از سر اين امت كنار نخواهد رفت. (14928- 14919) كسانى كه چنين مى‏انديشند در اشتباهند (14932- 14929)، زيرا سهم بنى اميه تنها جرعه‏اى از زندگى لذت بخش است كه مدتى آن را مى‏مكند (14940- 14933) سپس همه آنچه را كه نوشيدند بيرون مى‏ريزند.

(14943- 14941)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 151

(14943- 14941) (1088)

ترجمه خطبه 88

(به نقل برخى از شارحان، اين خطبه در سال 36 هجرى پس از قتل عثمان در مدينه ايراد شد)[[109]](#footnote-109)

عوامل هلاكت انسانها

(14955- 14944) پس از ستايش پروردگار، خدا هرگز جباران دنيا را در هم نشكسته (14964- 14956) مگر پس از آن كه مهلت‏هاى لازم و نعمت‏هاى فراوان بخشيد (14969- 14965)، و هرگز استخوان شكسته ملتى را باز سازى نفرمود مگر پس از آزمايش‏ها و تحمل مشكلات. (14981- 14970) مردم! در سختى‏هايى كه با آن روبرو هستيد (14988- 14982) و مشكلاتى كه پشت سر گذارديد، درس‏هاى عبرت فراوان وجود دارد. (14994- 14989) نه هر كه صاحب قلبى است خردمند است (15000- 14995)، و نه هر دارنده گوشى شنواست (15006- 15001)، و نه هر دارنده چشمى بيناست. (15011- 15007) در شگفتم (15013- 15012)، چرا در شگفت نباشم؟! از خطاى گروه‏هاى پراكنده با دلايل مختلف كه هر يك در مذهب خود دارند! (15027- 15014) نه گام بر جاى گام پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مى‏نهند (15031- 15028)، و نه از رفتار جانشين او پيروى مى‏كنند (15036- 15032)، نه به غيب ايمان مى‏آورند (15040- 15037) و نه خود را از عيب بر كنار مى‏دارند، (15045- 15041) به شبهات عمل مى‏كنند (15048- 15046) و در گرداب شهوات غوطه‏ورند (15052- 15049)، نيكى در نظرشان همان است كه مى‏پندارند (15056- 15053)، و زشتى‏ها همان است كه آنها منكرند. (15061- 15057) در حل مشكلات به خود پناه مى‏برند (15066- 15062)، و در مبهمات تنها به رأى خود تكيه مى‏كنند (15072- 15067)، گويا هر كدام، امام و راهبر خويش مى‏باشند (15078- 15073) كه به دستگيره‏هاى مطمئن (15085- 15079) و اسباب محكمى كه خود باور دارند چنگ مى‏زنند.

(15088- 15086) (1089)

ترجمه خطبه 89

(اين خطبه طبق نقل برخى از شارحان در شهر كوفه ايراد شد)

1\* وصف روزگاران بعثت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

خدا پيامبر اسلام را هنگامى مبعوث فرمود كه از زمان بعثت پيامبران پيشين مدت‏ها گذشته (15111- 15106)، و ملت‏ها در خواب عميقى فرو خفته بودند. (15116- 15112) فتنه و فساد جهان را فرا گرفته (15120- 15117) و اعمال زشت رواج يافته بود. (15124- 15121) آتش جنگ همه جا زبانه مى‏كشيد (15128- 15125) و دنيا، بى‏نور (15132- 15129) و پر از مكر و فريب گشته بود. (15134- 15133) برگ‏هاى درخت زندگى به زردى گراييده (15139- 15135) و از ميوه آن خبرى نبود (15143- 15140)، آب حيات فروخشكيده (15147- 15144) و نشانه‏هاى هدايت كهنه و ويران شده بود. (15151- 15148) پرچم‏هاى هلاكت و گمراهى آشكار (15155- 15152) و دنيا با قيافه زشتى به مردم مى‏نگريست (15158- 15156)، و با چهره‏اى عبوس و غم آلود با اهل دنيا روبرو مى‏گشت. (15162- 15159) ميوه درخت دنيا در جاهليت فتنه (15164- 15163)، و خوراكش مردار بود (15167- 15165)، در درونش وحشت و اضطراب (15170- 15168)، و بر بيرون شمشيرهاى ستم حكومت داشت.

(15173- 15171)

2\* عبرت آموزى از روزگار جاهليت‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ارشاد شيخ مفيد و شرح منهاج البراعة خوئى ج 6 ص 251 و 249.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 153

اى بندگان خدا عبرت گيريد (15176- 15174)، و همواره به ياد زندگانى پدران و برادران خود در جاهليت باشيد، كه از اين جهان رفتند و در گرو اعمال خود بوده (15185- 15177)، برابر آن محاسبه مى‏گردند. (15188- 15186) به جان خودم سوگند! پيمانى براى زندگى و مرگ و نجات از مجازات الهى بين شما و آنها بسته نشده است (15197- 15189)، و هنوز روزگار زيادى نگذشته (15207- 15198)، و از آن روزگارانى كه در پشت پدران خود بوديد زياد دور نيست. (15217- 15208)[[110]](#footnote-110) به خدا سوگند، پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم چيزى به آنها گوشزد نكرد جز آن كه من همان را به شما مى‏گويم (15229- 15218)، شنوايى امروز شما از شنوايى آنها كمتر نيست (15236- 15230)، همان چشم‏ها و قلب‏هايى كه به پدرانتان دادند به شما نيز بخشيدند. (15241- 15237) (15249- 15242) (15257- 15250) به خدا سوگند، شما پس از آنها مطلبى را نديده‏ايد كه آنها نمى‏شناختند (15265- 15258)، و شما به چيزى اختصاص داده نشديد كه آنها محروم باشند (15271- 15266)، راستى حوادثى به شما روى آورده مانند شترى كه مهار كردنش مشكل است (15278- 15272)، و ميان بندش سست و سوارى بر آن دشوار است. (15280- 15279) مبادا آنچه كه مردم دنيا را فريفت شما را بفريبد! (15287- 15281) كه دنيا [دامى است مانند] سايه‏اى گسترده و كوتاه، [كه‏] تا سر انجامى روشن و معين [يعنى مرگ آدميان را رها نمى‏كند.]

(15294- 15288) (1090)

ترجمه خطبه 90

1\* خدا شناسى‏

سپاس خداوندى را، كه بى آن كه ديده شود شناخته شده (15316- 15311)، و بى آنكه انديشه‏اى به كار گيرد آفريننده است (15321- 15317)، خدايى كه هميشه بوده و تا ابد خواهد بود (15326- 15322)، آنجا كه نه از آسمان داراى برج‏هاى زيبا خبرى بود (15331- 15327)، و نه از پرده‏هاى فرو افتاده اثرى به چشم مى‏خورد (15336- 15332)، نه شبى تاريك (15340- 15337) و نه دريايى آرام (15344- 15341)، نه كوهى با راه‏هاى گشوده (15349- 15345)، نه دره‏اى پر پيچ و خم (15354- 15350)، نه زمين گسترده (15359- 15355)، و نه آفريده‏هاى پراكنده وجود داشت. (15364- 15360) خدا پديد آورنده پديده‏ها و وارث همگان است (15369- 15365)، خداى آنان و روزى دهنده ايشان است (15374- 15370)، آفتاب و ماه به رضايت او مى‏گردند (15381- 15375) كه هر تازه‏اى را كهنه (15384- 15382)، و هر دورى را نزديك مى‏گردانند (15388- 15385)، خدا، روزى مخلوقات را تقسيم كرد (15390- 15389)، و كردار و رفتارشان را بر شمرد (15395- 15391)، از نفس‏ها كه مى‏زنند (15398- 15396)، و نگاه‏هاى دزديده كه دارند (15401- 15399)، و رازهايى كه در سينه‏ها پنهان كردند. (15407- 15402) و جايگاه پديده‏ها را در شكم مادران (15413- 15408) و پشت پدران تا روز تولد و سر آمد زندگى و مرگ، همه را مى‏داند. (15420- 15414) اوست خدايى كه با همه وسعتى كه رحمتش دارد، كيفرش بر دشمنان سخت است (15429- 15421) و با سختگيرى كه دارد، رحمتش همه دوستان را فرا گرفته است (15436- 15430)، هر كس كه با او به مبارزه بر خيزد بر او غلبه مى‏كند (15439- 15437)، و هر كس دشمنى ورزد هلاكش مى‏سازد، (15443- 15440) هر كس با او كينه و دشمنى ورزد تيره روزش كند (15447- 15444)، و بر دشمنانش پيروز است (15451- 15448)، هر كس به او توكل نمايد او را كفايت كند (15455- 15452)، و هر كس از او بخواهد، مى‏پردازد (15459- 15456)، و هر كس براى خدا به محتاجان قرض دهد وامش را بپردازد (15463- 15460)، و هر كه او را سپاس گويد، پاداش نيكو دهد.

(15467- 15464)

2\* اندرزهاى حكيمانه‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) يك ربع قرن (25 سال) نگذشته بود كه مردم دگرگون شدند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 155

بندگان خدا! (15469- 15468) خود را بسنجيد قبل از آن كه مورد سنجش قرار گيريد (15475- 15470)، پيش از آن كه حسابتان را برسند حساب خود را برسيد (15481- 15476)، و پيش از آن كه راه گلو گرفته شود نفس راحت بكشيد (15486- 15482)، و پيش از آن كه با زور شما را به اطاعت وادارند، فرمانبردار باشيد. (15491- 15487) بدانيد همانا آن كس كه خود را يارى نكند و پند دهنده و هشدار دهنده خويش نباشد (15506- 15492)، ديگرى هشدار دهنده و پند دهنده او نخواهد بود.

(15516- 15507) (1091)

ترجمه خطبه 91

«خطبه اشباح» (15524- 15517) (مسعدة بن صدقه از امام صادق عليه السلام نقل كرد (15542- 15531)، روزى در مسجد كوفه شخصى به امام على عليه السلام گفت خدا را آنگونه توصيف كن كه گويا با چشم سر او را ديده‏ايم (15550- 15543) (15573- 15551)، امام به خطابه برخاست، مسجد پر از مردم شد (15578- 15574) (15584- 15579)، در حالى كه خشمناك بود و رنگ صورت امام تغيير كرده بود فرمود) (15591- 15585)[[111]](#footnote-111)

1\* خدا شناسى‏

ستايش خدايى را سزاست كه نبخشيدن بر مال او نيفزايد، (15614- 15607) و بخشش او را فقير نسازد (15620- 15615)، زيرا هر بخشنده‏اى جز او، اموالش كاهش يابد (15625- 15621)، و جز او هر كس از بخشش دست كشد مورد نكوهش قرار گيرد. (15631- 15626) اوست بخشنده انواع نعمت‏ها (15636- 15632) و بهره‏هاى فزاينده و تقسيم كننده روزى پديده‏ها (15641- 15637)، مخلوقات همه جيره خوار سفره اويند (15643- 15642)، كه روزى همه را تضمين (15645- 15644)، و اندازه‏اش را تعيين فرمود. (15648- 15646) به مشتاقان خويش و خواستاران آنچه در نزد اوست راه روشن را نشان داد (15653- 15649) (15657- 15654)، سخاوت او را در آنجا كه از او بخواهند، با آنجا كه از او درخواست نكنند، بيشتر نيست. (15666- 15658) خدا اولى است كه آغاز ندارد، تا پيش از او چيزى بوده باشد (15675- 15667)، و آخرى است كه پايان ندارد تا چيزى پس از او وجود داشته باشد. (15684- 15676) مردمك چشم‏ها را از مشاهده خود باز داشته است. (15693- 15685) زمان بر او نمى‏گذرد تا دچار دگرگونى گردد (15700- 15694)، و در مكانى قرار ندارد تا پندار جابجايى نسبت به او روا باشد. (15708- 15701) اگر آنچه از درون معادن كوه‏ها بيرون مى‏آيد (15716- 15709)، و يا آنچه از لبان پر از خنده صدف‏هاى دريا خارج مى‏شود (15721- 15717)، از نقره‏هاى خالص، و طلاهاى ناب (15726- 15722)[[112]](#footnote-112)، درهاى غلطان (15729- 15727)، و مرجان‏هاى دست چين، همه را ببخشد (15732- 15730)، در سخاوت او كمتر اثرى نخواهد گذاشت (15737- 15733)، و گستردگى نعمت‏هايش را پايان نخواهد داد (15743- 15738)، در پيش او آنقدر از نعمت‏ها وجود دارد كه هر چه انسان‏ها درخواست كنند تمامى نپذيرد (15752- 15744) (15754- 15753)، چون او بخشنده‏اى است كه درخواست نيازمندان چشمه جود او را نمى‏خشكاند (15761- 15755)، و اصرار و درخواست‏هاى پياپى او را به بخل ورزيدن نمى‏كشاند.

(15766- 15762)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) توحيد شيخ صدوق ص 48.

(2) اشاره به علم: تلژلوژى‏TELTGLOGY (فلز شناسى) و متالوژى‏METALIOGY (استخراج فلزات)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 157

2\* صفات خدا در قرآن‏

(15770- 15767) اى پرسش كننده، درست بنگر (15773- 15771)، آنچه را كه قرآن از صفات خدا بيان مى‏دارد، به آن اعتماد كن (15781- 15774)، و از نور هدايتش بهره گير (15785- 15782)، و آنچه را كه شيطان تو را به دانستن آن وامى‏دارد، و كتاب خدا آن را بر تو واجب نكرده (15796- 15786)، و در سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و امامان هدايتگر عليه السلام نيامده، رها كن (15806- 15797) و علم آن را به خدا واگذار (15811- 15807)، كه اين نهايت حق پروردگار بر تو است. (15817- 15812) بدان، آنها كه در علم دين استوارند (15823- 15818)، خدا آنها را از فرو رفتن در آنچه كه بر آنها پوشيده است و تفسير آن را نمى‏دانند، و از فرو رفتن در اسرار نهان بى نياز ساخته است (15829- 15824) (15832- 15830) (15840- 15833)، و آنان را از اين رو كه به عجز و ناتوانى خود در برابر غيب و آنچه كه تفسير آن را نمى‏دانند اعتراف مى‏كنند، ستايش فرمود (15852- 15841)، و ترك ژرف نگرى آنان در آنچه كه خدا بر آنان واجب نساخته را راسخ بودن در علم شناسانده است. (15863- 15853) پس به همين مقدار بسنده كن! (15866- 15864) و خدا را با ميزان عقل خود ارزيابى مكن (15875- 15867)، تا از تباه شدگان نباشى. (15878- 15876)[[113]](#footnote-113) اوست خداى توانايى كه (15881- 15879) اگر وهم و خيال انسانها بخواهد براى درك اندازه قدرتش تلاش كند (15887- 15882)، و افكار بلند و دور از وسوسه‏هاى دانشمندان (15894- 15888)، بخواهد ژرفاى غيب ملكوتش را در نوردد (15901- 15895)، و قلب‏هاى سراسر عشق مشتاقان (15905- 15902)، براى درك كيفيت صفات او كوشش نمايد (15909- 15906)، و عقل‏ها با تلاش وصف ناپذير از راه‏هاى بسيار ظريف و باريك بخواهند ذات او را درك كنند، دست قدرت بر سينه همه نواخته بازگرداند (15922- 15910)، در حالى كه در تاريكى‏هاى غيب براى رهايى خود به خداى سبحان پناه مى‏برند (15928- 15923) و با نا اميدى و اعتراف به عجز از معرفت ذات خدا، باز مى‏گردند، كه با فكر و عقل نارساى بشرى نمى‏توان او را درك كرد (15934- 15929) (15942- 15935)، و اندازه جلال و عزت او در قلب انديشمندان راه نمى‏يابد. (15953- 15943) خدايى كه پديده‏ها را از هيچ آفريد، نمونه‏اى در آفرينش نداشت تا از آن استفاده كند (15960- 15954)، و يا نقشه‏اى از آفريننده‏اى پيش از خود، كه از آن در آفريدن موجودات بهره گيرد (15970- 15961)، و نمونه‏هاى فراوان از ملكوت قدرت خويش (15975- 15971)، و شگفتى‏هاى آثار رحمت خود، كه همه با زبان گويا به وجود پروردگار گواهى مى‏دهند را به ما نشان داده (15982- 15976) (15992- 15983) كه بى اختيار ما را به شناخت پروردگار مى‏خوانند. (16000- 15993) در آنچه آفريده آثار صنعت (16006- 16001) و نشانه‏هاى حكمت او پديدار است (16009- 16007)، كه هر يك از پديده‏ها حجت و برهانى بر وجود او مى‏باشند (16018- 16010)، گرچه برخى مخلوقات، به ظاهر ساكت‏اند (16023- 16019)، ولى بر تدبير خداوندى گويا (16026- 16024)، و نشانه‏هاى روشنى بر قدرت و حكمت اويند! (16031- 16027) خداوندا! گواهى مى‏دهم، آن كس كه تو را به اعضاى گوناگون پديده‏ها (16038- 16032) و مفاصل به هم پيوسته‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اثبات اين حقيقت كه عقل يكى از ابزارهاى شناخت است و نبايد به آن اصالت داد كه اشاره به نقد راسيوناليسم (اصالت عقل) دارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 159

كه به فرمان حكيمانه تو در لابلاى عضلات پديد آمده، تشبيه مى‏كند (16045- 16039)، هرگز در ژرفاى ضمير خود تو را نشناخته (16051- 16046)، و قلب او با يقين انس نگرفته است، و نمى‏داند كه هرگز براى تو همانندى نيست. (16060- 16052) و گويا بيزارى پيروان گمراه از رهبران فاسد خود را نشنيده‏اند (16068- 16061) كه مى‏گويند: «به خدا سوگند ما در گمراهى آشكار بوديم. (16076- 16069) كه شما را با خداى جهانيان مساوى پنداشتيم» (16080- 16077) دروغ گفتند مشركان كه تو را با بت‏هاى خود همانند پنداشتند (16083- 16081) (16086- 16084)، و با وهم و خيال خود گفتند پيكرى چون بتهاى ما دارد (16091- 16087)، و با پندار نادرست تو را تجزيه كرده (16096- 16092)، و با اعضاى گوناگون مخلوقات تشبيه كردند. (16104- 16097) خدايا! گواهى مى‏دهم آنان كه تو را با چيزى از آفريده‏هاى تو مساوى شمارند از تو روى بر تافته‏اند (16115- 16105) و آن كه از تو روى گردان شود بر اساس آيات محكم قرآن (16124- 16116)، و گواهى براهين روشن تو، كافر است. (16130- 16125) تو همان خداى نامحدودى هستى كه در انديشه‏ها نگنجى (16139- 16131) تا چگونگى ذات تو را درك كنند (16144- 16140)، و در خيال و وهم نيايى تا تو را محدود و داراى حالات گوناگون پندارند.

(16152- 16145)

3\* وصف پروردگار در آفرينش موجودات گوناگون‏

آنچه را آفريد با اندازه گيرى دقيقى استوار كرد (16159- 16153)، و با لطف و مهربانى نظمشان داد، و به خوبى تدبير كرد. (16163- 16160) هر پديده را براى همان جهت كه آفريده شد به حركت در آورد (16166- 16164)، چنانكه نه از حد و مرز خويش تجاوز نمايد (16170- 16167) و نه در رسيدن به مراحل رشد خود كوتاهى كند (16177- 16171)، و اين حركت حساب شده را بدون دشوارى به سامان رساند تا بر اساس اراده او زندگى كند. (16185- 16178) پس چگونه ممكن است سرپيچى كند؟ در حالى كه همه موجودات از اراده خدا سرچشمه مى‏گيرند (16192- 16186)، خدايى كه پديد آورنده موجودات گوناگون است، بدون احتياج به انديشه و فكرى كه به آن روى آورد (16200- 16193)، يا غريزه‏اى كه در درون پنهان داشته باشد (16206- 16201)، و بدون تجربه از حوادث گذشته (16213- 16207)، و بدون شريكى كه در ايجاد امور شگفت انگيز ياريش كند، موجودات را آفريد (16221- 16214)، پس آفرينش كامل گشت (16224- 16222) و به عبادت و اطاعت او پرداختند (16227- 16225)، دعوت او را پذيرفتند (16231- 16228) و در برابر فرمان الهى سستى و درنگ نكردند (16236- 16232) و در اجراى فرمان الهى توقف نپذيرفتند. (16240- 16237) پس كجى‏هاى هر چيزى را راست (16244- 16241)، و مرزهاى هر يك را روشن ساخت، (16247- 16245) و با قدرت خداوندى بين اشياء متضاد هماهنگى ايجاد كرد (16252- 16248)، و وسايل ارتباط آنان را فراهم ساخت (16256- 16253)، و موجودات را از نظر حدود، اندازه (16264- 16257)، و غرائز، و شكل‏ها، و قالب‏ها، و هيأتهاى گوناگون، تقسيم و استوار فرمود (16268- 16265)، و با حكمت و تدبير خويش هر يكى را به سرشتى كه خود خواست در آورد.

(16272- 16269) (16279- 16273)

4\* چگونگى آفرينش آسمان‏ها

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 161

فضاى باز و پستى و بلندى و فاصله‏هاى وسيع آسمان‏ها را بدون اينكه بر چيزى تكيه كند، نظام بخشيد (16290- 16285) و شكاف‏هاى آن را به هم آورد (16294- 16291)، و هر يك را با آنچه كه تناسب داشت و جفت بود پيوند داد (16300- 16295)، و دشوارى فرود آمدن و برخاستن را بر فرشتگانى كه فرمان او را به خلق رسانند يا اعمال بندگان را بالا برند آسان كرد. (16304- 16301) (16310- 16305) در حالى كه آسمان را به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد (16316- 16311)، پس رابطه‏هاى آن را بر قرار ساخت (16319- 16317)، سپس آنها را از هم جدا كرد و بين آنها فاصله انداخت (16325- 16320)، و بر هر راهى و شكافى از آسمان، نگهبانى از شهاب‏هاى روشن گماشت (16333- 16326)، و با دست قدرت آنها را از حركت ناموزون در فضا نگهداشت (16342- 16334)، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسليم باشند. (16348- 16343) و آفتاب را نشانه روشنى بخش روز (16354- 16349)، و ماه را، با نورى كم رنگ براى تاريكى شب‏ها قرار داد (16360- 16355)، و آن دو را در مسير حركت خويش به حركت در آورد (16365- 16361)، و حركت آن دو را دقيق اندازه گيرى كرد[[114]](#footnote-114) تا در درجات تعيين شده حركت كنند (16371- 16366) كه بين شب و روز تفاوت باشد، و قابل تشخيص شود (16377- 16372)، و با رفت و آمد آن‏ها شماره سالها، و اندازه گيرى زمان ممكن باشد. (16384- 16378) پس در فضاى هر آسمان فلك آن را آفريد (16389- 16385)، و زينتى از گوهرهاى تابنده و ستارگان درخشنده بياراست (16396- 16390) (16399- 16397)، و آنان را كه خواستند اسرار آسمان‏ها را دزدانه دريابند، با شهاب‏هاى درخشنده سوزان تير باران كرد (16405- 16400)، و تمامى ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بى قرار، فرود آينده و بالا رونده، و نگران كننده و شادى آفرين‏[[115]](#footnote-115) را، تسليم اوامر خود فرمود.

(16413- 16411) (16416- 16414) (16420- 16417) (16424- 16421):

5\* ويژگى‏هاى فرشتگان‏

(16429- 16425) سپس، خداوند سبحان براى سكونت بخشيدن در آسمان‏ها (16434- 16430)، و آباد ساختن بالاترين قسمت از ملكوت خويش (16440- 16435)، فرشتگانى شگفت آفريد (16444- 16441)، و تمام شكاف‏ها و راه‏هاى گشاده آسمان‏ها را با فرشتگان پر كرد (16449- 16445)، و فاصله جو آسمان را از آنها گستراند (16454- 16450)، كه هم اكنون صداى تسبيح آنها فضاى آسمان‏ها را پر كرده: در بارگاه قدس (16465- 16455)، درون پرده‏هاى حجاب (16468- 16466) و صحنه‏هاى مجد و عظمت پروردگار، طنين انداز است. (16475- 16469) در ما وراى آنها زلزله‏هايى است كه گوش‏ها را كر مى‏كند (16479- 16476) و شعاع‏هاى خيره كننده نور، كه چشم‏ها را از ديدن باز مى‏دارد (16485- 16480)، و ناچار خيره بر جاى خويش مى‏ماند. (16489- 16486) خدا فرشتگان را در صورت‏هاى مختلف (16494- 16490) و اندازه‏هاى گوناگون آفريد (16497- 16495)، و بال و پرهايى براى آنها قرار داد (16499- 16498)، آنها كه همواره در تسبيح جلال و عزت پروردگار به سر مى‏برند (16502- 16500)، و چيزى از شگفتى‏هاى آفرينش پديده‏ها را به خود نسبت نمى‏دهند (16510- 16503) و در آنچه از آفرينش پديده‏ها كه خاص خداست، ادعايى ندارند: (16520- 16511)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به: مترولوژى‏METROLOGY (شناخت پديده‏هاى جوى)

(2) امروزه دانشمندان، اين حقيقت را به اثبات رسانده‏اند كه حركت ستارگان و انفجارهائى كه در كرات بالا به وجود مى‏آيد در شادى و نگرانى، و وضع روانى و عصبى مردم روى زمين أثر مى‏گذارد، كه در پديد آمدن اضطراب‏هاى روانى، درگيريها، و جنگ و زود خوردهاى اجتماعى مؤثر است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 163

«بلكه بندگانى بزرگوارند (16523- 16521)، كه در سخن گفتن از او پيشى نمى‏گيرند و به فرمان الهى عمل مى‏كنند» (16530- 16524) خدا فرشتگان را امين وحى خود قرار داد (16538- 16531)، و براى رساندن پيمان امر و نهى خود به پيامبران، از آنها استفاده كرد، و روانه زمين كرده (16546- 16539)، آنها را از ترديد شبهات مصونيت بخشيد (16551- 16547)، كه هيچ كدام از فرشتگان از راه رضاى حق منحرف نمى‏گردند. (16557- 16552) آنها را از يارى خويش بهرمند ساخت (16561- 16558)، و دل‏هايشان را در پوششى از تواضع و فروتنى و خشوع و آرامش در آورد (16567- 16562)، درهاى آسمان را بر رويشان گشود تا خدا را به بزرگى بستايند (16574- 16568)، و براى آنها نشانه‏هاى روشن قرار داد تا به توحيد او بال گشايند. (16582- 16575) سنگينى‏هاى گناهان هرگز آنها را در انجام وظيفه دل سرد نساخت (16586- 16583)، و گذشت شب و روز آنها را به سوى مرگ سوق نداد (16593- 16587)، تيرهاى شك و ترديد خلل در ايمانشان ايجاد نكرد (16600- 16594)، و شك و گمان در پايگاه يقين آنها راه نيافت (16607- 16601)، و آتش كينه در دل‏هايشان شعله‏ور نگرديد (16614- 16608)، حيرت و سرگردانى آنها را از ايمانى كه دارند (16623- 16615) و آنچه از هيبت و جلال خداوندى كه در دل نهادند جدا نساخت (16634- 16624) و وسوسه‏ها در آنها راه نيافته، تا شك و ترديد بر آنها تسلط يابد.

(16643- 16635)

6\* اقسام فرشتگان‏[[116]](#footnote-116)

گروهى از فرشتگان در آفرينش ابرهاى پر آب (16651- 16644)، و در آفرينش كوه‏هاى عظيم و سر بلند (16656- 16652)، و خلقت ظلمت و تاريكى‏ها نقش دارند (16661- 16657)، و گروهى ديگر، قدم‏هايشان تا ژرفاى زمين پايين رفته (16670- 16662)، و چونان پرچمهاى سفيدى (16673- 16671) دل فضا را شكافته‏اند (16678- 16674)، و در زير آن بادهايى است كه به نرمى حركت كرده و در مرزهاى مشخصى نگاهش مى‏دارد.

(16689- 16679)

7\* صفات والاى فرشتگان‏

اشتغال به عبادت پروردگار، فرشتگان را از ديگر كارها باز داشته (16693- 16690)، و حقيقت ايمان ميان آنها و معرفت حق، پيوند لازم ايجاد كرد (16701- 16694)، نعمت يقين آنها را شيداى حق گردانيد كه به غير خدا هيچ علاقه‏اى ندارند. (16708- 16702) (16718- 16709) شيرينى معرفت خدا را چشيده (16722- 16719) و از جام محبت پروردگار سيراب شدند (16728- 16723)، ترس و خوف الهى در ژرفاى جان فرشتگان راه يافته (16732- 16729) (16735- 16733)، و از فراوانى عبادت قامتشان خميده (16740- 16736) و شوق و رغبت فراوان،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) با طرح موجوداتى غير مادى چون فرشته، فرشتگان، روح و ارواح، تفكر اصالت ماده (ماترياليسم) را مورد نقد قرار مى‏دهد و اين حقيقت به اثبات مى‏رسد كه موجوداتى غير مادى و جهانى فراسوى ماديات وجود دارند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 165

از زارى و گريه‏شان نكاسته است. (16748- 16741) مقام والاى فرشتگان، از خشوع و فروتنى آنان كم نكرد (16756- 16749)، و غرور و خود بينى دامنگيرشان نگرديد، تا اعمال نيكوى گذشته را شماره كنند، و سهمى از بزرگى و بزرگوارى براى خود تصور نمايند. (16764- 16757) (16774- 16765) گذشت زمان آنان را از انجام وظائف پياپى نرنجانده (16782- 16775) و از شوق و رغبتشان نكاسته تا از پروردگار خويش نا اميد گردند. (16790- 16783) از مناجات‏هاى طولانى، خسته نشده (16797- 16791)، و اشتغال به غير خدا آنها را تحت تسلط خود در نياورده است، و از فرياد استغاثه و زارى آنها فروكش نكرده (16806- 16798) و در مقام عبادت و نيايش دوش به دوش هم همواره ايستاده‏اند (16813- 16807)، راحت طلبى آنها را به كوتاهى در انجام دستوراتش وادار نساخته (16822- 16814)، و كودنى و غفلت و فراموشى بر تلاش و كوشش و عزم راسخ فرشتگان راه نمى‏يابد (16830- 16823)، و فريب‏هاى شهوت، همت‏هاى بلندشان را تيرباران نمى‏كند. (16837- 16831) فرشتگان، ايمان به خداى صاحب عرش را ذخيره روز بى نوايى خود قرار داده (16844- 16838) و آن هنگام كه خلق به غير خدا روى مى‏آورد آنها تنها متوجه پروردگار خويشند (16852- 16845)، هيچ گاه عبادت خدا را پايان نمى‏دهند (16857- 16853)، و شوق و علاقه خود را از انجام اوامر الهى و اطاعت پروردگار سست نمى‏كنند (16864- 16858)، آنچه آنان را شيفته اطاعت خدا كرده بذر محبت است كه در دل مى‏پرورانند، و هيچ گاه دل از بيم و اميد او بر نمى‏دارند. (16875- 16865) عوامل ترس آنها را از مسؤوليت باز نمى‏دارد (16880- 16876) تا در انجام وظيفه سستى ورزند (16883- 16881)، طمع‏ها به آنان شبيخون نزده تا تلاش دنيا را بر كار آخرت مقدم دارند (16892- 16884)، اعمال گذشته خود را بزرگ نمى‏شمارند (16898- 16893)، و اگر بزرگ بشمارند اميدوارند، و اميد فراوان نمى‏گذارد تا از پروردگار ترسى در دل داشته باشند.

(16907- 16899)

8\* پاك بودن فرشتگان از رذايل اخلاقى‏

فرشتگان در باره پروردگار خويش به جهت وسوسه‏هاى شيطانى اختلاف نكرده‏اند (16915- 16908)، و برخوردهاى بد با هم نداشته و راه جدايى نگيرند. (16920- 16916) كينه‏ها و حسادت‏ها در دلشان راه نداشته (16925- 16921) و عوامل شك و ترديد و خواهش‏هاى نفسانى، آنها را از هم جدا نساخته (16930- 16926)، و افكار گوناگون آنان را به تفرقه نكشانده است. (16935- 16931) فرشتگان بندگان ايمانند (16938- 16936)، و طوق بندگى به گردن افكنده و هيچ گاه با شك و ترديد و سستى، آن را بر زمين نمى‏گذارند. (16952- 16939) در تمام آسمان‏ها جاى پوستينى خالى نمى‏توان يافت مگر آن كه فرشته‏اى به سجده افتاده (16964- 16953)، يا در كار و تلاش است. (16967- 16965) اطاعت فراوان آنها بر يقين و معرفتشان نسبت به پروردگار مى‏افزايد (16973- 16968)، و عزت خداوند عظمت او را در قلبشان بيشتر مى‏نمايد.

(16980- 16974)

9\* چگونگى آفرينش زمين‏

(16989- 16981) زمين را به موج‏هاى پر خروش (16995- 16990)، و درياهاى مواج فرو پوشاند (16999- 16996)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 167

موج‏هايى كه بالاى آن‏ها به هم مى‏خورد و در تلاطمى سخت، هر يك ديگرى را واپس مى‏زد (17002- 17000) (17006- 17003)، چونان شتران نر مست، فرياد كنان و كف بر لب، به هر سوى روان بودند. (17012- 17007)[[117]](#footnote-117) پس، قسمت‏هاى سركش آب از سنگينى زمين فرو نشست (17018- 17013) و هيجان آنها بر اثر تماس با سينه زمين آرام گرفت. (17025- 17019) زيرا زمين با پشت بر آن مى‏غلطيد و آن همه سر و صداى امواج ساكن و آرام شده، چون اسب افسار شده رام گرديد. (17032- 17029) (17036- 17033) (17038- 17037) (17044- 17039) خشكى‏هاى زمين در دل امواج، گسترد (17051- 17045)، و آب را از كبر و غرور و سركشى و خروش باز داشت (17058- 17052) (17064- 17059)، و از شدت حركتش كاسته شد (17069- 17065)، و بعد از آن همه حركت‏هاى تند ساكت شد (17072- 17070)، و پس از آن همه خروش و سركشى متكبرانه به جاى خويش ايستاد. (17077- 17073) پس هنگامى كه هيجان آب در اطراف زمين فرو نشست (17084- 17078)، و كوه‏هاى سخت و مرتفع را بر دوش خود حمل كرد (17092- 17085)، چشمه‏هاى آب از فراز كوه‏ها بيرون آورد (17098- 17093) و آب‏ها را در شكاف بيابان‏ها و زمين‏هاى هموار روان كرد (17105- 17099)، و حركت زمين را با صخره‏هاى عظيم و قله كوه‏هاى بلند نظم داد (17111- 17106) (17117- 17112)، و زمين به جهت نفوذ كوه‏ها در سطح آن، فرو رفتن ريشه كوه‏ها در شكاف‏هاى آن و سوار شدن بر پشت دشت‏ها و صحراها، از لرزش و اضطراب باز ايستاد.

(17127- 17118) (17131- 17128) (17138- 17132)

10\* نقش پديده‏هاى جوى در زمين‏

و بين زمين و جو فاصله افكند (17144- 17139)، و وزش بادها را براى ساكنان آن آماده ساخت (17149- 17145)، تمام نيازمنديها و وسائل زندگى را براى اهل زمين استخراج و مهيا فرمود (17156- 17150)، آنگاه هيچ بلندى از بلندى‏هاى زمين را كه آب چشمه‏ها و نهرها به آن راه ندارد وانگذاشت (17167- 17157) (17175- 17168)، بلكه ابرهايى را آفريد تا قسمت‏هاى مرده آن احيا شود (17182- 17176)، و گياهان رنگارنگ برويند. (17185- 17183) قطعات بزرگ و پراكنده ابرها را به هم پيوست (17190- 17186) (17193- 17191) تا سخت به حركت در آمدند، و با به هم خوردن ابرها، برق‏ها درخشيدن گرفت، و از درخشندگى ابرهاى سفيد كوه پيكر، و متراكم چيزى كاسته نشد. (17199- 17194) (17204- 17200) (17211- 17205) (17214- 17212) ابرها را پى در پى فرستاد (17217- 17215) تا زمين را احاطه كردند (17220- 17218)، و بادها شير باران را از ابرها دوشيدند (17224- 17221)، و به شدت به زمين فرو ريختند (17227- 17225)، ابرها پايين آمده سينه بر زمين ساييدند (17232- 17228)، و آنچه بر پشت داشتند فرو ريختند (17241- 17233) كه در بخش‏هاى بى گياه زمين انواع گياهان روييدن گرفت (17247- 17242)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به: ژئولوژى‏GEROLOGY (زمين شناسى) و گرولوژى‏GEROLOGY (شناخت طبقات زمين)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 169

و در دامن كوه‏ها، سبزه‏ها پديد آمد.

(17252- 17248)

11\* زيبايى‏هاى زمين‏

پس زمين به وسيله باغ‏هاى زيبا، همگان را به سرور و شادى دعوت كرده (17256- 17253)، با لباس نازك گل برگ‏ها كه بر خود پوشيد، هر بيننده‏اى را به شگفتى واداشت. (17263- 17257)[[118]](#footnote-118) و با زينت و زيورى كه از گلو بند گل‏هاى گوناگون، فخر كنان خود را آراست، هر بيننده‏اى را به وجد آورد (17271- 17264)، كه فرآورده‏هاى نباتى را، توشه و غذاى انسان (17276- 17272)، و روزى حيوانات قرار داد. (17279- 17277) در گوشه و كنار آن دره‏هاى عميق آفريد (17284- 17280)، و راه‏ها و نشانه‏ها براى آنان كه بخواهند از جاده‏هاى وسيع آن عبور كنند، تعيين كرد.

(17291- 17285)

12\* داستان زندگى آغازين آدم عليه السلام و اعزام پيامبران عليهم السلام‏

هنگامى كه خدا زمين را آماده زندگى انسان ساخت (17294- 17292) و فرمان خود را صادر فرمود (17297- 17295)، آدم عليه السلام را از ميان مخلوقاتش برگزيد (17303- 17298)، و او را نخستين و برترين مخلوق خود در زمين قرار داد. (17307- 17304) ابتدا آدم را در بهشت جاى داده (17310- 17308) و خوراكى‏هاى گوارا به او بخشيد (17314- 17311) و از آنچه كه او را منع كرد پرهيز داد (17320- 17315) و آگاهش ساخت كه اقدام بر آن، نافرمانى بوده (17328- 17321) و مقام و ارزش او را به خطر خواهد افكند. (17331- 17329) اما آدم عليه السلام به آنچه نهى شد، اقدام كرد (17336- 17332)[[119]](#footnote-119) و علم خداوند در باره او تحقق يافت (17339- 17337)، تا آن كه پس از توبه، او را از بهشت به سوى زمين فرستاد، تا با نسل خود زمين را آباد كند (17345- 17340)، و بدين وسيله حجت را بر بندگان تمام كرد (17351- 17346)، و پس از وفات آدم عليه السلام زمين را از حجت خالى نگذاشت (17357- 17352) و ميان فرزندان آدم عليه السلام و خود، پيوند شناسايى برقرار فرمود (17362- 17358) (17368- 17363)، و قرن به قرن، حجت‏ها و دليل‏ها را بر زبان پيامبران برگزيده آسمانى و حاملان رسالت خويش جارى ساخت (17376- 17369) (17380- 17377) (17382- 17381)، تا اينكه سلسله انبياء با پيامبر اسلام، حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم به اتمام رسيد (17388- 17383) و بيان احكام و انذار و بشارت الهى به سر منزل نهايى راه يافت.

(17394- 17389)

13\* آفرينش امكانات زندگى‏

روزى انسان‏ها را اندازه گيرى و مقدر فرمود، گاهى كم و زمانى زياد (17400- 17395)، و به تنگى و وسعت به گونه‏اى عادلانه تقسيم كرد (17408- 17401) تا هر كس را كه بخواهد با تنگى روزى يا وسعت آن بيازمايد (17414- 17409)، و با شكر و صبر، غنى و فقير را مورد آزمايش قرار دهد. (17424- 17415) پس روزى گسترده را با فقر و بيچارگى در آميخت (17429- 17425)، و تندرستى را با حوادث دردناك پيوند داد (17433- 17430)، دوران شادى و سرور را با غصه و اندوه نزديك ساخت (17438- 17434)، اجل و سر آمد زندگى را مشخص كرد، آن را گاهى طولانى و زمانى كوتاه قرار داد (17444- 17439)، مقدم يا مؤخر داشت (17448- 17445)، و براى مرگ، اسباب و وسائلى فراهم ساخت (17452- 17449)، و با مرگ، رشته‏هاى زندگى را در هم پيچيد (17456- 17453) و پيوندهاى خويشاوندى را از هم گسست تا آزمايش گردند.

(17460- 17457)

14\* تعريف علم خداوند

خداوند از اسرار پنهانى مردم (17465- 17461) و از نجواى آنان كه آهسته سخن مى‏گويند (17468- 17466) و از آنچه كه در فكرها بواسطه گمان خطور مى‏كند (17472- 17469)، و تصميم‏هايى كه به يقين مى‏پيوندد (17476- 17473)، و از نگاه‏هاى رمزى چشم كه از لابلاى پلك‏ها خارج مى‏گردد، آگاه است. (17480- 17477) خدا از آنچه در مخفى گاه‏هاى دل‏ها قرار دارد (17485- 17481)، و از امورى كه پشت پرده غيب پنهان است (17488- 17486)، و آنچه را كه پرده‏هاى گوش مخفيانه مى‏شنود (17494- 17489)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: ايستسكس‏AESTHEICS (زيبا شناسى)

(2) زندگى كوتاه مدت حضرت آدم عليه السلام در بهشت بود، كه امر و نهى الهى در آنجا همانند دنيا نيست تا گناه باشد، چون پيامبران از هر گونه گناه و اشتباهى مصون بوده و معصومند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 171

و از اندرون لانه‏هاى تابستانى مورچگان (17497- 17495)، و خانه‏هاى زمستانى حشرات (17500- 17498)، از آهنگ اندوهبار زنان غم ديده (17505- 17501) و صداى آهسته قدم‏ها، آگاهى دارد. (17508- 17506) خداى سبحان از جايگاه پرورش ميوه در درون پرده‏هاى شكوفه‏ها (17515- 17509)، و از مخفى‏گاه غارهاى حيوانات وحشى در دل كوه‏ها، و اعماق دره‏ها (17523- 17516)، از نهانگاه پشه‏ها بين ساقه‏ها و پوست درختان (17531- 17524)، از محل پيوستگى برگ‏ها به شاخسارها (17536- 17532)، و از جايگاه نطفه‏ها در پشت پدران، آگاه است. (17542- 17537) خدا از آنچه پرده ابر را به وجود مى‏آورد و به هم مى‏پيوندند (17547- 17543)، و از قطرات بارانى كه از ابرهاى متراكم مى‏بارند (17553- 17548)، و از آنچه كه گرد بادها از روى زمين برمى‏دارند (17558- 17554)، و باران‏ها با سيلاب آن را فرو مى‏نشانند و نابود مى‏كنند (17562- 17559)، از ريشه گياهان زمين كه ميان انبوه شن و ماسه پنهان شده است (17569- 17563)، از لانه پرندگانى كه در قله بلند كوه‏ها جاى گرفته (17576- 17570)، و از نغمه‏هاى مرغان در آشيانه‏هاى تاريك (17583- 17577)، از لؤلؤهايى كه در دل صدف‏ها پنهان است (17587- 17584)، و امواج درياهايى كه آنها را در دامن خويش پروراندند آگاهى دارد. (17592- 17588) خدا از آنچه كه تاريكى شب آن را فرا گرفته (17597- 17593)، و يا نور خورشيد بر آن تافته (17602- 17598)، و آنچه تاريكى‏ها و امواج نور، پياپى آن را در بر مى‏گيرد (17608- 17603) (17611- 17609)، از اثر هر قدمى (17615- 17612)، از احساس هر حركتى (17619- 17616)، و آهنگ هر سخنى (17623- 17620)، و جنبش هر لبى (17627- 17624)، و مكان هر موجود زنده‏اى (17631- 17628)، و وزن هر ذره‏اى، و ناله هر صاحب اندوهى اطلاع دارد. (17640- 17632) خدا هر آنچه از ميوه شاخسار درختان (17646- 17641) و برگ‏هايى كه روى زمين ريخته (17649- 17647) و از قرارگاه نطفه (17652- 17650) و بسته شدن خون و جنين كه به شكل پاره‏اى گوشت است (17657- 17653)، و پرورش دهنده انسان و نطفه آگاهى دارد (17662- 17658)، و براى اين همه آگاهى، هيچ گونه زحمت و دشوارى براى او وجود ندارد (17667- 17663) و براى نگهدارى اين همه از مخلوقات رنگارنگ كه پديد آورده دچار نگرانى نمى‏شود (17677- 17668)، و در تدبير امور مخلوقات، سستى و ملالى در او راه نمى‏يابد (17690- 17678)، بلكه علم پروردگار در آنها نفوذ يافته (17693- 17691) و همه آنها را شماره كرده است (17696- 17694)، و عدالتش همه را در بر گرفته (17699- 17697) و با كوتاهى كردن مخلوقات در ستايش او، باز فضل و كرمش تداوم يافته است.

(17702- 17700) (17709- 17703)

15\* نيايش امير المؤمنين عليه السلام‏

خدايا! تويى سزاوار ستايش‏هاى نيكو (17715- 17710)، و بسيار و بى شمار تو را ستودن (17718- 17716) اگر تو را آرزو كنند پس بهترين آرزويى (17722- 17719)، و اگر به تو اميد بندند، بهترين اميدى. (17727- 17723) خدايا! درهاى نعمت بر من گشودى كه زبان به مدح غير تو نگشايم. (17737- 17728) و بر اين نعمت‏ها غير از تو را ستايش نكنم (17744- 17738)، و زبان را در مدح نوميد كنندگان،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 173

و آنان كه مورد اعتماد نيستند باز نكنم. (17753- 17745) (17759- 17754) (17764- 17760) خداوندا! هر ثناگويى از سوى ستايش شده پاداشى دارد (17775- 17765) (17779- 17776)، به تو اميد به ستم كه مرا به سوى ذخائر رحمت و گنج‏هاى آمرزش آشنا كنى. (17789- 17780) خدايا! اين بنده توست كه تو را يگانه مى‏خواند، و توحيد و يگانگى تو را سزاست (17799- 17790)، و جز تو كسى را سزاوار اين ستايش‏ها نمى‏داند. (17808- 17800) خدايا! مرا به درگاه تو نيازى است كه جز فضل تو جبران نكند (17817- 17809)، و آن نيازمندى را جز عطا و بخشش تو به توانگرى مبدل نگرداند (17826- 17818)، پس در اين مقام رضاى خود را به ما عطا فرما (17832- 17827)، و دست نياز ما را از دامن غير خود كوتاه گردان (17839- 17833) كه «تو بر هر چيزى توانايى».

(17844- 17840) (1092)

ترجمه خطبه 92

(پس از قتل عثمان آنگاه كه مردم هجوم آوردند تا با امام على عليه السلام بيعت كنند، در روز جمعه 25 ذى الحجه سال 35 هجرى در مدينه فرمود) (17860- 17845)

علل نپذيرفتن خلافت‏

مرا واگذاريد و ديگرى را به دست آريد (17864- 17861)،[[120]](#footnote-120) زيرا ما به استقبال حوادث و امورى مى‏رويم كه رنگارنگ و فتنه آميز است، و چهره‏هاى گوناگون دارد (17871- 17865) و دل‏ها بر اين بيعت ثابت (17875- 17872) و عقل‏ها بر اين پيمان استوار نمى‏ماند (17880- 17876)، چهره افق حقيقت را (در دوران خلافت سه خليفه) ابرهاى تيره فساد گرفته (17885- 17881)، و راه مستقيم حق ناشناخته ماند. (17889- 17886) آگاه باشيد، اگر دعوت شما را بپذيرم، بر أساس آنچه كه مى‏دانم با شما رفتار مى‏كنم (17898- 17890) و به گفتار اين و آن، و سر زنش سرزنش كنندگان گوش فرا نمى‏دهم. (17907- 17899) اگر مرا رها كنيد چون يكى از شما هستم (17912- 17908) كه شايد شنواتر، و مطيع‏تر از شما نسبت به رييس حكومت باشم (17920- 17913)، در حالى كه من وزير و مشاورتان باشم بهتر است كه امير و رهبر شما گردم.

(17928- 17921) (1093)

ترجمه خطبه 93

(برخى از مورخان نقل كرده‏اند كه اين سخنرانى امام عليه السلام پس از حادثه جنگ نهروان در سال 38 هجرى ايراد شد).

1\* ويژگى‏هاى علمى و سياسى امام على عليه السلام‏

پس از حمد و ستايش پروردگار (17954- 17948)، اى مردم! (17956- 17955) من بودم كه چشم فتنه را كندم (17960- 17957)، و جز من هيچ كس جرأت چنين كارى را نداشت (17967- 17961)، آنگاه كه امواج سياهى‏ها بالا گرفت و به آخرين درجه شدت خود رسيد. (17974- 17968) پس از من بپرسيد پيش از آن كه مرا نيابيد. (17978- 17975)[[121]](#footnote-121) سوگند به خدايى كه جانم در دست اوست، نمى‏پرسيد از چيزى كه ميان شما تا روز قيامت مى‏گذرد (17991- 17979)، و نه از گروهى كه صد نفر[[122]](#footnote-122) را هدايت يا گمراه مى‏سازد، جز آن كه شما را آگاه مى‏سازم و پاسخ مى‏دهم.

و از آن كه مردم را بدان مى‏خواند (18003- 17992) و آن كه رهبريشان مى‏كند و آن كه آنان را مى‏راند (18007- 18004)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) شكى نيست كه امام على عليه السلام از طرف خدا به امامت منصوب شد و 120 هزار حاجى از سراسر بلاد اسلامى در غدير خم به امر خدا و ابلاغ پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم با امام بيعت كردند، اما پس از 25 سال انحراف سياسى مردم در خلافت، و تغيير ارزش‏ها، امام در اين سخنرانى اتمام حجت مى‏كند، كه مى‏فرمايد: «مرا واگذاريد» يعنى شما تحمل حكومت عدل را نداريد. امام، طلحه و زبير را در پيشاپيش جمعيت مى‏ديد كه فرياد بيعت سر مى‏دهند، و مى‏دانست آنان از اولين گروه‏هاى آشوب طلبى هستند كه پس از چند ماه، جنگ جمل را بر آن حضرت تحميل خواهند كرد.

(2) همه مورخان و صاحب نظران اعتراف كردند، در طول تاريخ اسلام كسى جز امام على عليه السلام به هر پرسشى پاسخ نداد، و هر كس ادعا كرد و گفت از من بپرسيد تا پاسخ دهم، رسوا شد و نتوانست به هر سؤالى جواب لازم گويد.

(3) ابن ابى الحديد مى‏گويد چون كمتر از عدد «صد» چيزى بحساب نمى‏آمد، امام اين عدد را مطرح فرمود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 175

و آنجا كه فرود مى‏آيند و آنجا كه بار گشايند (18013- 18008) و آن كه از آنها كشته شود (18019- 18014) و آن كه بميرد، خبر مى‏دهم. (18024- 18020) آن روز كه مرا از دست داديد، و نگرانى‏ها و مشكلات بر شما باريدن گرفت (18036- 18025)، و بسيارى از پرسش كنندگان به حيرت فرو رفته مى‏گويند سر انجام چه خواهد شد؟ (18040- 18037) كه گروه بسيارى از پرسش شوندگان از پاسخ دادن فرو مانند.

(18045- 18041)

2\* خبر از فتنه‏هاى آينده‏

اين حوادث هنگامى رخ نشان مى‏دهد كه جنگ در ميان شما طولانى شود (18050- 18046) (18054- 18051)، و دنيا چنان بر شما تنگ گردد كه (18059- 18055) ايام بلا را طولانى پنداريد (18064- 18060)، تا روزى كه خداوند پرچم فتح و پيروزى را براى باقى مانده نيكان شما به اهتزاز در آورد (زمان ظهور حضرت حجت عجل الله تعالى فرجه الشريف) (18070- 18065) فتنه‏ها آنگاه كه روى آورند با حق شباهت دارند (18075- 18071)، و چون پشت كنند حقيقت چنانكه هست، نشان داده مى‏شود (18079- 18076)، فتنه‏ها چون مى‏آيند شناخته نمى‏شوند (18081- 18080)، و چون مى‏گذرند، شناخته مى‏شوند (18084- 18082)، فتنه‏ها چون گرد بادها مى‏چرخند (18087- 18085)، از همه جا عبور مى‏كنند، در بعضى از شهرها حادثه مى‏آفرينند و از برخى شهرها مى‏گذرند.

(18092- 18088)

3\* خبر از فتنه‏هاى بنى اميه‏

آگاه باشيد! همانا ترسناكترين فتنه‏ها در نظر من، فتنه بنى اميه بر شما است (18102- 18093)، فتنه‏اى كور و ظلمانى كه سلطه‏اش همه جا را فرا گرفته (18108- 18103) و بلاى آن دامنگير نيكوكاران است. (18111- 18109) هر كس آن فتنه‏ها را بشناسد نگرانى و سختى آن دامنگيرش گردد (18117- 18112)، و هر كس كه فتنه‏ها را نشناسد، حادثه‏اى براى او رخ نخواهد داد.

(18123- 18118) به خدا سوگند بنى اميه بعد از من براى شما زمامداران بدى خواهند بود (18133- 18124)، آنان چونان شتر سركشى كه دست به زمين كوبد و لگد زند و با دندان گاز گيرد (18137- 18134) (18140- 18138) (18143- 18141) و از دوشيدن شير امتناع ورزد (18146- 18144)، با شما چنين برخوردارى دارند، و از شما كسى باقى نگذارند، جز آن كس كه براى آنها سودمند باشد (18156- 18147) يا آزارى بدانها نرساند. (18160- 18157) و بلاى فرزندان بنى اميه، بر شما طولانى خواهد ماند چندان كه يارى خواستن شما از ايشان چون يارى خواستن بنده باشد از مولاى خويش (18176- 18161) يا تسليم شده از پيشواى خود. (18180- 18177) فتنه‏هاى بنى اميه پياپى با چهره‏اى زشت و ترس آور (18185- 18181)، و ظلمتى با تاريكى عصر جاهليت، بر شما فرود مى‏آيد. (18188- 18186) نه نور هدايتى در آن پيدا (18192- 18189)، و نه پرچم نجاتى در آن روزگاران بچشم مى‏خورد.

(18196- 18193)

4\* سرانجام تلخ و دردناك بنى اميه‏

ما اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از آن فتنه‏ها در امانيم (18201- 18197) و مردم را بدان نمى‏خوانيم (18205- 18202)، سپس خدا فتنه‏هاى بنى اميه را نابود، و از شما جدا خواهد ساخت مانند جدا شدن پوست از گوشت، كه با دست قصابى انجام پذيرد! (18211- 18206) خدا با دست افرادى، خوارى و ذلت را به فرزندان اميه مى‏چشاند كه به سختى آنها را كنار مى‏زنند (18217- 18212)، و جام تلخ بلا و ناراحتى و مصيبت را در كامشان مى‏ريزند، و جز شمشير چيزى به آنها نمى‏دهند (18225- 18218)، و جز لباس ترس بر آنها نپوشانند. (18230- 18226) در آن هنگام، قريش دوست دارد آنچه در دنياست بدهد تا يك بار مرا بنگرد (18242- 18231)، گر چه لحظه كوتاهى (به اندازه كشتن شترى) باشد (18247- 18243)، تا با اصرار چيزى را بپذيرم كه امروز پاره‏اى از آن را مى‏خواهم نمى‏دهند.

(18255- 18248)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 177

(1094)

ترجمه خطبه 94

1 وصف خداى سبحان‏

برتر و بزرگ است خدايى كه انديشه‏هاى ژرف، حقيقت ذات او را نمى‏توانند درك كنند (18285- 18277)، و گمان زيرك‏ها آن را نمى‏يابد (18290- 18286)، آغازى است كه نهايتى ندارد تا به آخر رسد (18296- 18291)، و پايانى ندارد تا ايام او سپرى گردد.

(18301- 18297)

2 وصف پيامبران آسمانى‏

(18306- 18302) پيامبران را در بهترين جايگاه به وديعت گذارد (18310- 18307)، و در بهترين مكان‏ها استقرارشان داد. (18315- 18311) از صلب كريمانه پدران به رحم پاك مادران منتقل فرمود (18321- 18316)، كه هرگاه يكى از آنان درگذشت، ديگرى براى پيش برد دين خدا به پاخاست.

(18330- 18322)

3 وصف پيامبر اسلام و اهل بيت عليهم السلام‏

(18335- 18331) تا اينكه كرامت اعزام نبوت از طرف خداى سبحان به حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم رسيد. (18345- 18336) نهاد اصلى وجود او را از بهترين معادن استخراج كرد (18350- 18346)، و نهال وجود او را در اصيل‏ترين و عزيزترين سرزمين‏ها كاشت و آبيارى كرد (18354- 18351)، او را از همان درختى كه ديگر پيامبران و امينان خود را از آن آفريد به وجود آورد (18360- 18355) (18364- 18361)، كه عترت او بهترين عترت‏ها (18367- 18365)، و خاندانش بهترين خاندانها (18371- 18368)، و درخت وجودش از بهترين درختان است (18375- 18372)، در حرم أمن خدا روييد (18378- 18376)، و در آغوش خانواده كريمى بزرگ شد (18382- 18379)، شاخه‏هاى بلند آن سر به آسمان كشيده (18385- 18383) كه دست كسى به ميوه آن نمى‏رسيد. (18389- 18386) پس، پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم پيشواى پرهيزكاران (18393- 18390)، و وسيله بينايى هدايت خواهان است (18397- 18394)، چراغى با نور درخشان (18400- 18398)، و ستاره‏اى فروزان (18404- 18401)، و شعله‏اى با برق‏هاى خيره كننده و تابان است (18408- 18405)، راه و رسم او با اعتدال (18410- 18409)، و روش زندگى او صحيح و پايدار (18413- 18411)، و سخنانش روشنگر حق (18416- 18414) و باطل، و حكم او عادلانه است. (18419- 18417) خدا او را زمانى مبعوث فرمود كه با زمان پيامبران گذشته فاصله طولانى داشت (18425- 18420) و مردم از نيكوكارى فاصله گرفته (18429- 18426)، و امت‏ها به جهل و نادانى گرفتار شده بودند.

(18433- 18430)

4 نصيحت به مردم‏

(18435- 18434) خدا شما را بيامرزد، اعمال نيكو بر أساس نشانه‏هاى روشن‏[[123]](#footnote-123) انجام دهيد (18441- 18436)، زيرا كه راه، روشن است، و شما را به خانه أمن و أمان دعوت مى‏كند. (18447- 18442) هم اكنون در دنيايى زندگى مى‏كنيد كه مى‏توانيد رضايت خدا را به دست آوريد. با مهلت و آسايش خاطرى كه داريد. (18456- 18448) اكنون نامه عمل سرگشاده (18459- 18457)، و قلم فرشتگان نويسنده در حركت است (18462- 18460)، بدن‏ها سالم (18465- 18463) و زبان‏ها گوياست (18468- 18466)، توبه مورد قبول (18471- 18469) و اعمال نيكو را مى‏پذيرند.

(18474- 18472)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) راه و رسم آشكار عترت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 179

(1095)

ترجمه خطبه 95

دوران جاهليت و نعمت بعثت‏

خدا پيامبر اسلام را به هنگامى مبعوث فرمود كه مردم در حيرت و سرگردانى بودند (18489- 18484)، در فتنه‏ها به سر مى‏بردند (18493- 18490)، هوى و هوس بر آنها چيره شده (18496- 18494)، و خود بزرگ بينى و تكبر به لغزش‏هاى فراوانشان كشانده بود (18499- 18497)، و نادانيهاى جاهليت پست و خوارشان كرده (18503- 18500)، و در امور زندگى حيران و سرگردان بودند (18508- 18504)، و بلاى جهل و نادانى دامنگيرشان بود. (18512- 18509) پس پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در نصيحت و خيرخواهى نهايت تلاش را كرد (18516- 18513)، و آنان را به راه راست راهنمايى (18520- 18517)، و از راه حكمت و موعظه نيكو، مردم را به خدا دعوت فرمود.

(18524- 18521) (18527- 18525) (1096)

ترجمه خطبه 96

1 خدا شناسى‏

سپاس خدا را كه اول است، و چيزى پيش از او وجود نداشت (18546- 18539)، و آخر است و پس از او موجودى نخواهد بود (18551- 18547)، چنان آشكار است كه فراتر از او چيزى نيست (18556- 18552)، و چنان مخفى و پنهان است كه مخفى‏تر از او يافت نمى‏شود.

(18561- 18557)

2 ويژگى‏هاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

(18567- 18562) قرارگاه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بهترين قرارگاه (18570- 18568) و محل پرورش و خاندان او شريف‏ترين پايگاه است. (18574- 18571) در معدن بزرگوارى (18577- 18575) و گاهواره سلامت رشد كرد (18580- 18578)، دل‏هاى نيكوكاران شيفته او گشته (18585- 18581)، توجه ديده‏ها به سوى اوست. (18590- 18586) خدا به بركت وجود او كينه‏ها را دفن كرد (18594- 18591) و آتش دشمنى‏ها را خاموش كرد. (18598- 18595) با او ميان دلها الفت و مهربانى ايجاد كرد (18601- 18599) و نزديكانى را از هم دور ساخت. (18605- 18602) انسان‏هاى خوار و ذليل و محروم در پرتو او عزت يافتند (18608- 18606)، و عزيزانى خود سر ذليل شدند. (18612- 18609) گفتار او روشنگر واقعيت‏ها (18614- 18613)، و سكوت او زبانى گويا بود.

(18617- 18615) (1097)

ترجمه خطبه 97

(پس از جنگ نهروان در نكوهش لشكريان خود در سال 38 هجرى، كه براى نبرد نهايى با معاويه سستى مى‏ورزيدند ايراد كرد)

1 علل نكوهش و شكست كوفيان‏

اگر خداوند، ستمگر را چند روزى مهلت دهد، از باز پرسى و عذاب او غفلت نمى‏كند (18637- 18629)، و او بر سر راه، در كمين گاه ستمگران است (18644- 18638)، و گلوى آنها را در دست گرفته تا از فرو رفتن آب دريغ دارد. (18650- 18645) آگاه باشيد! به خدايى كه جانم در دست اوست (18655- 18651)، شاميان بر شما پيروز خواهند شد (18659- 18656)، نه از آن رو كه از شما به حق سزاوارترند. (18664- 18660)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 181

بلكه در راه باطلى كه زمامدارشان مى‏رود شتابان فرمان بردارند. (18670- 18665) و شما در گرفتن حق من سستى مى‏ورزيد (18674- 18671)، و هر آينه، ملت‏هاى جهان صبح مى‏كنند در حالى كه از ستم زمامدارانشان در ترس و وحشتند (18681- 18675)، من صبح مى‏كنم در حالى كه از ستمگرى پيروان خود وحشت دارم. (18686- 18682) شما را براى جهاد با دشمن بر انگيختم، اما كوچ نكرديد (18690- 18687)، حق را به گوش شما خواندم ولى نشنيديد (18694- 18691)، و در آشكار و نهان شما را دعوت كردم، اجابت نكرديد (18701- 18695)، پند و اندرزتان دادم، قبول نكرديد. (18706- 18702) آيا حاضران غائب مى‏باشيد؟ (18709- 18707) و يا بردگانى در شكل مالكان؟! (18712- 18710) فرمان خدا را بر شما مى‏خوانم از آن فرار مى‏كنيد (18717- 18713)، و با اندرزهاى رسا و گويا شما را پند مى‏دهم از آن پراكنده مى‏شويد (18723- 18718)، شما را به مبارزه با سركشان ترغيب مى‏كنم، هنوز سخنانم به آخر نرسيده، چون مردم سبا،[[124]](#footnote-124) متفرق شده (18739- 18724)، به جلسات خود باز مى‏گرديد (18742- 18740)، و در لباس پند و اندرز، يكديگر را فريب مى‏دهيد تا أثر تذكرات مرا از بين ببريد. (18746- 18743) صبحگاهان كجى‏هاى شما را راست مى‏كنم، شامگاهان به حالت اول بر مى‏گرديد (18752- 18747)، چونان كمان سختى كه (18754- 18753) نه كسى قدرت راست كردن آن را دارد (18756- 18755) و نه خودش قابليت راست شدن را دارا است. (18759- 18757) اى مردم كه بدن‏هاى شما حاضر (18763- 18760) و عقل‏هاى شما پنهان (18766- 18764) و افكار و آراء شما گوناگون است (18768- 18767) و زمامداران شما دچار مشكلات شمايند (18771- 18769)، رهبر شما از خدا اطاعت مى‏كند، شما با او مخالفت مى‏كنيد (18777- 18772)، اما رهبر شاميان خداى را معصيت مى‏كند، از او فرمانبردارند. (18786- 18778) به خدا سوگند دوست دارم معاويه شما را با نفرات خود مانند مبادله درهم و دينار با من سودا كند (18796- 18787)، ده نفر از شما را بگيرد و يك نفر از آنها را به من بدهد!

(18804- 18797)

2 روانشناسى اجتماعى مردم كوفه‏

اى اهل كوفه! (18807- 18805) گرفتار شما شده‏ام كه سه چيز داريد و دو چيز نداريد: (18812- 18808) كرهايى با گوش‏هاى شنوا (18815- 18813)، گنگ‏هايى با زبان گويا (18819- 18816)، كورانى با چشمهاى بينا. (18823- 18820) نه در روز جنگ از آزادگانيد (18828- 18824)، و نه به هنگام بلا و سختى برادران يك رنگ مى‏باشيد. (18834- 18829) تهى دست مانيد (18836- 18835)[[125]](#footnote-125) اى مردم! شما چونان شتران دور مانده از ساربان مى‏باشيد (18842- 18837)، كه اگر از سويى جمع آورى شوند از ديگر سو، پراكنده مى‏گردند. (18849- 18843) به خدا سوگند، مى‏بينم كه اگر جنگ سخت شود و آتش آن شعله گيرد و گرمى آن سوزان (18855- 18850) (18859- 18856) (18862- 18860)، پسر ابو طالب را رها مى‏كنيد و مانند جدا شدن زن حامله پس از زايمان از فرزندش، هر يك به سويى مى‏گريزيد. (18872- 18863) و من در پى آن نشانه‏ها روانم كه پروردگارم مرا رهنمون شده (18878- 18873) و آن راه را مى‏روم كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم گشوده (18882- 18879)، و همانا من به راه روشن حق گام به گام ره مى‏سپارم.

(18889- 18883)[[126]](#footnote-126)

**نهج البلاغة / ترجمه دشتى ؛ ؛ ص181**

3 ضرورت اطاعت (از اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم «اهل بيت عليهم السلام»

مردم! به اهل بيت پيامبرتان بنگريد، از آن سو كه گام بر مى‏دارند برويد (18898- 18890)، قدم جاى قدمشان بگذاريد (18901- 18899)، آنها شما را هرگز از راه هدايت بيرون نمى‏برند (18905- 18902)، و به پستى و هلاكت باز نمى‏گردانند. (18910- 18906) اگر سكوت كردند سكوت كنيد (18913- 18911)، و اگر قيام كردند قيام كنيد (18917- 18914)، از آنها پيشى نگيريد كه گمراه مى‏شويد (18921- 18918)، و از آنان عقب نمانيد كه نابود مى‏گرديد.

(18926- 18922)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ضرب المثل است، سبأ پدر اعراب يمن بود كه ده پسر داشت، قبل از جنگ آنها را در طرف راست و چپ خود قرار داد تا با نظم خاصى بجنگند، اما وقتى جنگ شروع شد همه فرار كردند و پدر را تنها گذاشتند از آن پس «تفرقوا ايادى سبأ» ضرب المثل شد.

(2) ضرب المثل است، «تربت ايديكم» (دستهايتان خاك آلوده باد» يعنى تهى دست و فقير بمانيد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 183

4 وصف اصحاب پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

من اصحاب محمد صلى الله عليه و آله و سلم را ديدم (18931- 18927)، اما هيچ كدام از شما را همانند آنان نمى‏نگرم (18936- 18932)، آنها صبح مى‏كردند در حالى كه موهاى ژوليده و چهره‏هاى غبار آلوده داشتند (18941- 18937)، شب را تا صبح در حال سجده و قيام به عبادت مى‏گذراندند (18947- 18942)، و پيشانى و گونه‏هاى صورت را در پيشگاه خدا بر خاك مى‏ساييدند (18952- 18948)، با ياد معاد چنان نا آرام بودند گويا بر روى آتش ايستاده‏اند. (18960- 18953) بر پيشانى آنها از سجده‏هاى طولانى پينه بسته بود (چون پينه زانوهاى بزها) (18968- 18961) اگر نام خدا برده مى‏شد چنان مى‏گريستند كه گريبان‏هاى آنان تر مى‏شد. (18976- 18969) و چون درخت در روز تند باد مى‏لرزيدند (18984- 18977)، از كيفرى كه از آن بيم داشتند (18987- 18985)، يا براى پاداشى كه به آن اميدوار بودند.

(18990- 18988) (1098)

ترجمه خطبه 98

(پس از جنگ نهروان در سال 38 هجرى در افشاى جنايات بنى اميه و معاويه ايراد كرد) (19001- 18991)

خبر از ستمگرى و فساد بنى اميه‏

سوگند به خدا، بنى اميه چنان به ستمگرى و حكومت ادامه دهند كه حرامى باقى نماند جز آن كه حلال شمارند (19012- 19002)، و پيمانى نمى‏ماند جز آن كه همه را بشكنند (19017- 19013)، و هيچ خيمه و خانه‏اى وجود ندارد (19026- 19018) جز آن كه ستمكارى آنان در آنجا راه يابد، و ظلم و فسادشان مردم را از خانه‏ها كوچ دهد (19034- 19027)، تا آن كه در حكومتشان دو دسته بگريند: (19039- 19035) دسته‏اى براى دين خود كه آن را از دست داده‏اند (19042- 19040)، و دسته‏اى براى دنياى خود كه به آن نرسيده‏اند. (19046- 19043) و يارى خواستن يكى از ديگرى، چون يارى خواستن برده از ارباب خويش است (19057- 19047) كه در حضور ارباب اطاعت دارد (19060- 19058) و در غيبت او بدگويى مى‏كند. (19064- 19061) در حكومت بنى اميه هر كس به خدا اميدوارتر باشد بيش از همه رنج و مصيبت بيند. (19073- 19065) پس اگر خداوند عافيت و سلامتى بخشيد، قدر شناس باشيد (19078- 19074) و اگر به بلا و گرفتارى مبتلا گشتيد شكيبا باشيد (19082- 19079) كه سر انجام، پيروزى با پرهيزكاران است.

(19085- 19083) (1099)

ترجمه خطبه 99

(زيد بن وهب، از اصحاب امام است، نقل مى‏كند كه اين خطبه در روز جمعه در شهر كوفه ايراد شد)[[127]](#footnote-127) خدا را بر نعمت‏هايى كه عطا فرمود ستايش مى‏كنيم (19098- 19095) و در كارهاى خود از او يارى مى‏جوييم. (19105- 19099) از او سلامت در دين را خواهانيم (19110- 19106) آنگونه كه تندرستى بدن را از او درخواست داريم. (19115- 19111)

1 پرهيز از دنيا پرستى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 427- و- مستدرك الوسائل، ج 1، ص 411.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 185

اى بندگان خدا (19117- 19116)، شما را به ترك دنيايى سفارش مى‏كنم كه شما را رها مى‏سازد، گر چه شما جدايى از آن را دوست نداريد (19128- 19118)، دنيايى كه بدن‏هاى شما را كهنه و فرسوده مى‏كند با اينكه دوست داريد همواره تازه و پاكيزه بمانيد. (19136- 19129) شما و دنيا به مسافرانى مانيد (19141- 19137) كه تا گام در آن نهند، احساس دارند كه به پايان راه رسيده‏اند (19146- 19142)، و تا قصد رسيدن به نشانى كرده‏اند، گويا بدان دست يافتند (19152- 19147)، در حالى كه تا رسيدن به هدف نهايى هنوز فاصله‏هاى زيادى است. (19163- 19153) چگونه مى‏تواند به مقصد رسد كسى كه روز معينى در پيش دارد؟ و از آن تجاوز نخواهد كرد! (19174- 19164) مرگ به سرعت او را مى‏راند، و عوامل مختلف او را بر خلاف خواسته خود از دنيا جدا مى‏سازد.

(19180- 19175) (19187- 19181)

2 روش برخورد با دنيا

پس در عزت و ناز دنيا بر يكديگر پيشى نگيريد (19194- 19188)، و فريب زينت‏ها و نعمت‏ها را نخوريد و مغرور نشويد (19200- 19195) و از رنج و سختى آن نناليد و ناشكيبا نباشيد (19207- 19201)، زيرا عزت و افتخارات دنيا پايان مى‏پذيرد (19213- 19208)، و زينت و نعمت‏هايش نابود مى‏گردد (19220- 19214)، و رنج و سختى آن تمام مى‏شود (19226- 19221)، و هر مدت و مهلتى در آن به پايان مى‏رسد (19232- 19227)، و هر موجود زنده‏اى به سوى مرگ مى‏رود. (19238- 19233) آيا نشانه‏هايى از زندگى گذشتگان كه بر جا مانده شما را از دنيا پرستى باز نمى‏دارد؟ (19246- 19239) و اگر خردمنديد آيا در زندگانى پدرانتان آگاهى و عبرت آموزى نيست؟ (19256- 19247) مگر نمى‏بينيد كه گذشتگان شما باز نمى‏گردند؟ (19265- 19257) و فرزندان شما باقى نمى‏مانند؟ (19271- 19266) مگر مردم دنيا را نمى‏نگريد كه در گذشت شب و روز حالات گوناگونى دارند: (19283- 19272) يكى مى‏ميرد و بر او مى‏گريند (19285- 19284)، و ديگرى باقى مانده به او تسليت مى‏گويند (19288- 19286)، يكى ديگر بر بستر بيمارى افتاده (19291- 19289) ديگرى به عيادت او مى‏آيد (19294- 19292)، و ديگرى در حال جان كندن است (19298- 19295)، و دنيا طلبى در جستجوى دنياست كه مرگ او را در مى‏يابد (19304- 19299)، و غفلت زده‏اى كه مرگ او را فراموش نكرده است (19310- 19305)، و آيندگان نيز راه گذشتگان را مى‏پويند. (19317- 19311) بهوش باشيد! مرگ را كه نابود كننده لذت‏ها (19321- 19318) و شكننده شهوت‏ها (19324- 19322) و قطع كننده آرزوهاست، به هنگام تصميم بر كارهاى زشت، به ياد آوريد (19331- 19325)، و براى انجام واجبات (19338- 19332)، و شكر در برابر نعمت‏ها و احسان بى شمار الهى، از خدا يارى خواهيد.

(19347- 19339) (1100)

ترجمه خطبه 100

(نوشته‏اند كه اين سخنرانى را در جمعه سوم ايام خلافت خود در سال 35 هجرى در روز جمعه ايراد فرمود)

1 شناخت خدا

ستايش خداوندى را سزاست كه احسان فراوانش بر آفريده‏ها گسترده (19364- 19359) و دست كرم او براى بخشش گشوده است. (19369- 19365)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 187

او را بر همه كارهايش مى‏ستاييم (19373- 19370) و براى نگهدارى حق الهى از او يارى مى‏طلبيم (19378- 19374) و گواهى مى‏دهيم جز او خدايى نيست.

(19384- 19379)

2 ويژگى‏هاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

و گواهى مى‏دهيم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. (19390- 19385) او را فرستاد تا فرمان وى را آشكار (19393- 19391) و نام خدا را بر زبان راند. (19396- 19394) پس با امانت، رسالت خويش را به انجام رساند (19398- 19397)، و با راستى و درستى به راه خود رفت (19401- 19399)، و پرچم حق را در ميان ما به يادگار گذاشت (19406- 19402)، هر كس از آن پيشى گيرد از دين خارج (19409- 19407) و آن كس كه از آن عقب ماند هلاك گردد (19414- 19410) و هر كس همراهش باشد رستگار شود. (19418- 19415) راهنماى اين پرچم، با درنگ و آرامش سخن مى‏گفت (19421- 19419)، و دير و حساب شده به پا مى‏خاست (19423- 19422)، و آنگاه كه بر مى‏خاست سخت و چالاك، به پيش مى‏رفت (19426- 19424)، پس چون در اطاعت او در آمديد (19431- 19427)، و او را بزرگ داشتيد (19435- 19432)، مرگ او فرارسيد و خدا او را از ميان شما برد. (19439- 19436) پس از او چندان كه خدا خواهد زندگانى مى‏گذرانيد تا آن كه خدا شخصى را بر انگيزاند كه شما را متحد سازد (19450- 19440)، و پراكندگى شما را جبران نمايد. (19453- 19451)[[128]](#footnote-128) مردم! به چيزى كه نيامده دل نبنديد (19458- 19454)، و از آن كه در گذشت مأيوس نباشيد (19463- 19459)، كه آن پشت كرده اگر يكى از پاهايش بلغزد، و ديگرى برقرار باشد (19474- 19464) شايد هر دو پا به جاى خود برگشته و استوار ماند.

(19478- 19475)

3 تداوم امامت تا ظهور امام زمان عليه السلام‏

آگاه باشيد، مثل آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم چونان ستارگان آسمان است (19487- 19479)، اگر ستاره‏اى غروب كند، ستاره ديگرى طلوع خواهد كرد (تا ظهور صاحب الزمان عليه السلام). (19492- 19488) گويا مى‏بينم در پرتو خاندان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نعمت‏هاى خدا بر شما تمام شده (19499- 19493) و شما به آنچه آرزو داريد رسيده‏ايد.

(19504- 19500) (1101)

ترجمه خطبه 101

(از خطبه‏هايى است كه در آن حوادث سخت آينده را بيان مى‏دارد، كه در شهر كوفه ايراد شد) (19516- 19505)

1 ستايش و اندرز

ستايش خداوندى را كه اول هر نخستين است (19522- 19517) و آخر هر گونه آخرى (19527- 19523)، چون پيش از او چيزى نيست بايد كه ابتدايى نداشته باشد (19534- 19528)، و چون پس از او چيزى نيست پس پايانى نخواهد داشت (19541- 19535)، و گواهى مى‏دهم كه جز او خدايى نيست، و خدا يكى است، آن گواهى كه با درون و برون و قلب و زبان، هماهنگ باشد. (19553- 19542) (19556- 19554) اى مردم! دشمنى و مخالفت با من، شما را تا مرز گناه نراند (19561- 19557)، و نافرمانى از من شما را به پيروى از هواى نفس نكشاند (19565- 19562)، و به هنگام شنيدن سخن من، به گوشه چشم، يكديگر را ننگريد.

(19573- 19566)

2 خبر از حوادث خونين آينده‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) بسيارى نوشته‏اند كه امام در اين قسمت از سخنرانى خود به ظهور حضرت مهدى عليه السلام توجه دارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 189

سوگند به آن كس كه دانه را شكافت (19576- 19574)، و جانداران را آفريد (19579- 19577)، آنچه به شما خبر مى‏دهم از پيامبر امى صلى الله عليه و آله و سلم است (19587- 19580)[[129]](#footnote-129) نه گوينده دروغ گفت و نه شنونده‏[[130]](#footnote-130) نا آگاه بود. (19594- 19588) گويا مى‏بينم شخص سخت گمراهى‏[[131]](#footnote-131) را كه (19598- 19595) از شام فرياد زند و بتازد (19601- 19599) و پرچم‏هاى خود را در اطراف كوفه بپراكند (19607- 19602)، و چون دهان گشايد (19610- 19608) و سركشى كند (19613- 19611) و جاى پايش بر زمين محكم گردد (19618- 19614)، فتنه فرزند خويش را به دندان گيرد (19622- 19619) و آتش جنگ شعله‏ور شود. (19626- 19623) روزها با چهره عبوس و گرفته ظاهر شوند (19631- 19627) و شب و روز با رنج و اندوه بگذرند. (19635- 19632) و آنگاه كه كشتزار او به بار نشست، و ميوه او آب دار شد (19642- 19636)، و چون شتر مست خروشيد (19645- 19643)، و چون برق درخشيد (19648- 19646)، پرچم‏هاى سپاه فتنه از هر سو به اهتزاز در آيد (19652- 19649) (19652- 19649)، و چونان شب تار (19656- 19653) و درياى متلاطم به مردم روى آورند. (19659- 19657) از آن بيشتر (19660- 19660)، چه طوفانهاى سختى كه شهر كوفه را بشكافد (19666- 19661)، و چه تند بادهايى كه بر آن وزيدن گيرد (19671- 19667)، و به زودى دستجات مختلف به جان يكديگر يورش آورند: (19677- 19672) آنها كه بر سر پا ايستاده‏اند درو شوند (19680- 19678)، و آنها كه بر زمين افتادند لگد مال گردند.

(19683- 19681) (1102)

ترجمه خطبه 102

(از سخنان امام است كه چونان خطبه‏اى جداگانه است و پس از جنگ جمل در سال 36 هجرى در شهر بصره ايراد شد) (19691- 19684)

1 وصف روز قيامت‏

(19702- 19692) قيامت روزى است كه خداوند همه انسان‏هاى گذشته و آينده را براى رسيدگى دقيق حساب (19713- 19703) و رسيدن به پاداش اعمال، گرد آورد (19716- 19714)، همه فروتنانه به پاخيزند (19718- 19717)، عرق از سر و رويشان و كنار دهانشان جارى است (19721- 19719)، و زمين زير پايشان لرزان است (19725- 19722)، نيكو حال ترين آنان كسى است كه جاى گذاشتن دو پايش را پيدا كند (19731- 19726) يا جايى براى آسوده ماندن بيابد. (19734- 19732)[[132]](#footnote-132)

2 خبر از آينده خونين بصره و رزم مجاهدانى پيروز

فتنه‏هايى چون تاريكى شب (19744- 19739) كه نيرويى نمى‏تواند برابر آن بايستد (19748- 19745)، و كسى نتواند پرچمهاى آن را پايين كشد (19753- 19749)، به سوى شما مى‏آيد چونان شترى كه مهار شده و جهاز بر پشت آن نهاده (19756- 19754) و ساربان آن را كشانده (19758- 19757) و به سرعت مى‏راند. (19761- 19759) فتنه جويان كسانى هستند كه ضربات آنها شديد (19765- 19762) و غارتگرى آنان اندك است. (19767- 19766) مردمى با آنان جهاد مى‏كنند كه در چشم متكبران خوار (19775- 19768) و در روى زمين گمنام (19778- 19776) و در آسمان‏ها معروفند. (19782- 19779) در اين هنگام، واى بر تو اى بصره! از سپاهى كه نشانه خشم و انتقام الهى است (19793- 19783)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امى: يعنى كسى كه به مدرسه‏اى نرفت و از كسى علمى نياموخت (كه علوم او از طرف خداست)

(2) شنونده شخص امام است.

(3) برخى از شارحان نهج البلاغه، و مورخين گفته‏اند كه آن شخص عبد الملك مروان است.

(4) نفى نظريه: فتاليزم‏msilataF (جبر عملى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 191

بى گرد و غبار و صدايى به تو حمله خواهند كرد (19799- 19794)[[133]](#footnote-133) و چه زود ساكنانت به مرگ سرخ (19804- 19800) و گرسنگى غبار آلود دچار مى‏گردند. (19807- 19805)[[134]](#footnote-134)

(1103)

ترجمه خطبه 103

1 روش برخورد با دنيا

اى مردم! به دنيا چونان زاهدان روى گردان از آن، بنگريد. (19824- 19817) (19826- 19825) به خدا سوگند، دنيا به زودى ساكنان خود را از ميان مى‏برد (19834- 19827) و رفاه زدگان ايمن را به درد مى‏آورد (19838- 19835) آنچه از دست رفت و پشت كرد هيچ گاه بر نمى‏گردد (19844- 19839)، و آينده به روشنى معلوم نيست تا در انتظارش باشند (19852- 19845)، شادى و سرور دنيا با غم و اندوه آميخته (19855- 19853)، و توانايى انسان به ضعف و سستى مى‏گرايد. (19863- 19856) زيبايى‏ها و شگفتى‏هاى دنيا شما را مغرور نسازد (19869- 19864)، زيرا زمان كوتاهى دوام ندارد. (19873- 19870) خدا بيامرزد كسى را كه بدرستى فكر كند، و پند گيرد (19878- 19874)، و آگاهى يابد، و بينا شود (19881- 19879)[[135]](#footnote-135) پس به زودى خواهيد دانست كه آنچه از دنيا وجود داشت از آن چيزى نمانده (19891- 19882)، و آنچه از آخرت است جاويدان خواهد ماند (19902- 19892)، هر چيز كه به شمارش آيد پايان پذيرد (19906- 19903)، و هر چه انتظارش را مى‏كشيديد خواهد آمد (19910- 19907)،[[136]](#footnote-136) و آنچه آمدنى است نزديك باشد. (19915- 19911) (و از همين خطبه است)

2 ارزش عالم و بى ارزشى جاهل‏

(19917- 19916) دانا كسى است كه قدر خود را بشناسد (19923- 19918)، و در نادانى انسان اين بس كه ارزش خويش نداند. (19930- 19924) دشمن روى‏ترين افراد نزد خدا كسى است كه خدا او را به حال خود واگذاشته (19943- 19931) تا از راه راست منحرف گردد (19947- 19944)، و بدون راهنما برود (19950- 19948)، اگر به محصولات دنيا دعوت شود تا مرز جان تلاش كند (19956- 19951) اما چون به آخرت و نعمتهاى گوناگونش دعوت شود، سستى ورزد (19963- 19957)، گويا آنچه براى آن كار مى‏كند بر او واجب (19969- 19964) و آنچه نسبت به آن كوتاهى و تنبلى مى‏كند، از او نخواسته‏اند.

(19976- 19970)

3 سخنى از آينده‏

(19978- 19977) و اين روزگارى است كه جز مؤمن بى نام و نشان از آن رهايى نيابد: (19990- 19979) در ميان مردم است او را نشناسند (19994- 19991)، و در ميان جمعيت كه نباشد كسى سراغ او را نگيرد (19999- 19995)، آنها چراغ‏هاى هدايت (20002- 20000)، و نشانه‏هاى رستگارى‏اند (20005- 20003)، نه فتنه انگيزند و اهل فساد (20007- 20006)، و نه سخنان ديگران و زشتى اين و آن را به مردم رسانند (20011- 20008)، خدا درهاى رحمت را به روى آنان باز كرده (20017- 20012) و سختى عذاب خويش را از آنان گرفته است. (20022- 20018) اى مردم! بزودى زمانى بر شما خواهد رسيد كه اسلام چونان ظرف واژگون شده، آنچه در آن است ريخته مى‏شود. (20035- 20023)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) مى‏توان فرازهاى آخر را به غواصان رزمنده ايران در عمليات كربلاى پنج تفسير كرد كه زير آب، بى گرد و غبار و صدايى به بصره حمله مى‏كردند.

(2) اغبر، غبار آلود كه چهره‏ها از شدت گرسنگى بى درنگ و گرد آلود مى‏نمايند.

(3) اشاره به: آپولوژى‏APOLOGY (عبرت آموزى و پند گيرى)

(4) و آن مرگ حتمى است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 193

اى مردم! خداوند به شما ظلم نخواهد كرد و از اين جهت تأمين داده است (20045- 20036) اما هرگز شما را ايمن نساخت كه آزمايش نفرمايد (20051- 20046)، كه اين سخن از آن ذات برتر است كه فرمود:

(در جريان نوح، نشانه‏هايى است و ما مردم را مى‏آزماييم.)

(20065- 20052) مى‏گويم: (كلام امام عليه السلام كه فرمود:

«كل مؤمن نومة»

(20075- 20066) يعنى كسى كه گمنام و شر او اندك است (20082- 20076) و «المساييح» جمع «مسياح» كسى است كه ميان مردم فساد كرده و سخن چين است (20095- 20083)، و «مذاييع» جمع «مذياع» كسى است كه چون بدى كسى را شنيد در ميان مردم رواج مى‏دهد (20110- 20096)، و «بذر» جمع «بذور» كسى است كه بسيار نادان است و سخن بيهوده گويد)

(20122- 20111) (1104)

ترجمه خطبه 104

(در سال 36 هجرى وقتى امام به سوى شهر بصره حركت مى‏كرد در صحراى ربذه هنگامى كه برخى از حجاج بيت الله نيز به سخنان آن حضرت گوش فرا مى‏دادند ايراد فرمود)

ره آورد بعثت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

پس از ستايش پروردگار، همانا خداوند سبحان، حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم را مبعوث فرمود، در روزگارانى كه عرب كتابى نخوانده (20142- 20128) و ادعاى وحى و پيامبرى نداشت. (20149- 20143) پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم با يارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت (20154- 20150) تا آنان را به سر منزل نجات كشاند (20157- 20155)، و پيش از آن كه مرگشان فرا رسد آنان را به رستگارى رساند. (20164- 20158) با خستگان مدارا كرد (20166- 20165)، و شكسته حالان را زير بال گرفت (20169- 20167) تا همه را به راه راست هدايت فرمود، جز آنان كه راه گمراهى پيمودند. و در آنها خيرى نبود. (20179- 20170) همه را نجات داد (20182- 20180)، و در جايگاه مناسب رستگارى، استقرارشان بخشيد (20185- 20183)، تا آن كه آسياب زندگى آنان به چرخش در آمد (20187- 20186)، و نيزه‏شان تيز شد. (20190- 20188) به خدا سوگند! من در دنباله آن سپاه بودم، تا باطل شكست خورد و عقب نشست (20200- 20191)، و همه رهبرى اسلام را فرمانبردار شدند (20204- 20201)، در اين راه هرگز ناتوان نشدم، و نترسيدم، و خيانت نكردم، و سستى در من راه نيافت. (20215- 20205) به خدا سوگند! درون باطل را مى‏شكافم تا حق را از پهلويش بيرون كشم.

(20225- 20216) مى‏گويم: (جملات برگزيده اين خطبه را در خطبه 33 نيز آورده‏ايم (20235- 20226)، چون در اين نقل اندك تفاوتى وجود داشت (20249- 20236) بار ديگر جداگانه آن را آورده‏ام)

(20253- 20250) (1105)

ترجمه خطبه 105

(نوشته‏اند كه امام اين سخنرانى را 5 روز پس از بدست گرفتن قدرت سياسى كشور در آخر ذى الحجه سال 35 هجرى ايراد فرمود)

1 ويژگى‏هاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

تا اينكه خدا محمد صلى الله عليه و آله و سلم را برانگيخت، گواهى دهنده، بشارت دهنده، هشدار دهنده. (20282- 20271) پيامبرى كه بهترين آفريدگان در خردسالى (20285- 20283)، و در سن پيرى نجيب‏ترين و بزرگوارترين مردم بود (20288- 20286)، اخلاقش از همه پاكان پاك‏تر (20292- 20289) و باران كرمش از هر چيزى با دوامتر بود.

(20296- 20293)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 195

2 هشدار از آينده تلخ فرزندان اميه‏

شما اى فرزندان اميه! زمانى از لذت و شيرينى دنيا بهره‏مند شديد، و از پستان آن نوشيديد (20304- 20297) (20310- 20305) (20315- 20311) كه افسارش رها (20317- 20316)، و بند جهازش محكم نبود (در حكومت عثمان) (20319- 20318)، تا آنجا كه حرام دنيا نزد گروهى چونان ميوه درخت سدر بى خار، آسان (20327- 20320)، و حلال آن دشوار و غير ممكن شد. (20332- 20328) به خدا سوگند، دنيايى كه در دست شماست چونان سايه‏اى است گسترده كه زود به سر آمد خود نزديك مى‏شود. (20341- 20333) امروز زمين براى شما خالى و گسترده (20344- 20342)، و دستهايتان براى انجام هر رفتار نادرستى باز (20348- 20345)، و دست‏هاى رهبران واقعى بسته است. (20353- 20349) شمشير شما بر آنان مسلط (20357- 20354) و شمشير آنان از شما باز گرفته شده است. (20361- 20358) آگاه باشيد! هر خونى، خونخواهى دارد (20367- 20362)، و هر حقى را جستجوگرى است (20371- 20368)، انتقام گيرنده خون‏هاى ما، چونان حاكمى است كه براى خود داورى كند (20380- 20372)، و او خداوندى است كه از گرفتن كسى ناتوان نگردد (20388- 20381)، و كسى از پنجه عدالت او نمى‏تواند بگريزد. (20393- 20389) اى فرزندان اميه! سوگند به خدا! زود باشد كه اين خلافت و دولت را در دست ديگران‏[[137]](#footnote-137) و در خانه دشمنان خود بنگريد (20408- 20394)، آگاه باشيد! بيناترين چشمها آن است كه در دل نيكى‏ها نفوذ كند (20417- 20409)، و شنواترين گوش‏ها آن كه پندها و تذكرات سودمند را در خود جاى دهد.

(20426- 20418)

3 اندرزهاى جاودانه، و توجه دادن مردم به اهل بيت عليهم السلام‏

(20428- 20427) اى مردم! چراغ دل را از نور گفتار گوينده با عمل روشن سازيد (20436- 20429) و ظرف‏هاى جان را از آب زلال چشمه‏هايى كه از آلودگى‏ها پاك است پر نماييد. (20445- 20437) اى بندگان خدا! به نادانى‏هاى خود تكيه نكنيد (20451- 20446)، و تسليم هواى نفس خويش نباشيد (20455- 20452)، كه چنين كسى بر لبه پرتگاه قرار دارد (20463- 20456)، و بار سنگين هلاكت و فساد را بر دوش مى‏كشد، و از جايى به جاى ديگر مى‏برد (20469- 20464) (20475- 20470)، تا آنچه را كه ناچسب است بچسباند (20481- 20476)، و آنچه را كه دور مى‏نمايد نزديك جلوه دهد. (20486- 20482) خدا را، مبادا شكايت نزد كسى بريد كه نمى‏تواند آن را بر طرف سازد (20495- 20487)، و توان گره گشايى از كارتان ندارد. (20503- 20496) همانا بر امام واجب نيست جز آنچه را كه خدا امر فرمايد (20513- 20504)، و آن، كوتاهى نكردن در پند و نصيحت (20516- 20514)، تلاش در خير خواهى (20520- 20517)، زنده نگهداشتن سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم (20523- 20521)، جارى ساختن حدود الهى بر مجرمان (20528- 20524)[[138]](#footnote-138)، رساندن سهم‏هاى بيت المال به طبقات مردم، است. (20533- 20529) پس در فراگيرى علم و دانش پيش از آن كه درختش بخشكد تلاش كنيد (20539- 20534)، و پيش از آن كه به خود مشغول گرديد از معدن علوم (اهل بيت عليهم السلام) دانش استخراج كنيد. (20551- 20540) مردم را از حرام و منكرات باز داريد، و خود هم مرتكب نشويد (20558- 20552)، زيرا دستور داده شديد كه ابتدا خود محرمات را ترك و سپس مردم را باز داريد.

(20563- 20559)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) بنى اميه تا سال 132 هجرى حكومت كردند، كه آخرين آنها «مروان حمار» به دست ابو مسلم خراسانى و «احمد سفاح» نابود و دودمانشان بر باد رفت، آنگاه بنى العباس قدرت را به دست گرفتند، كه سفاح تنها در يك مرحله، هفتاد هزار نفر از رجال و بزرگان بنى اميه را قتل عام كرد.

(2) اشاره به مكتب: لگاليسم‏LEGALISM (اصالت دادن به قانون) كه همه افراد جامعه در مرز قانون اداره شوند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 197

(1106)

ترجمه خطبه 106

(اين خطبه در شهر كوفه در نكوهش و هشدار كوفيان ايراد شد)

1\* ره آورد اسلام‏

ستايش خداوندى را سزاست كه راه اسلام را گشود (20587- 20581)، و راه نوشيدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود. (20591- 20588) ستون‏هاى اسلام را در برابر ستيزه جويان استوار كرد (20597- 20592) و آن را پناهگاه أمنى براى پناه برندگان (20601- 20598)، و مايه آرامش براى وارد شوندگان قرار داد. (20605- 20602) اسلام، حجت و برهان براى گويندگان (20610- 20606)، و گواه روشن براى دفاع كنندگان (20615- 20611)، و نور هدايتگر براى روشنى خواهان (20620- 20616)، و مايه فهميدن براى خردمندان (20624- 20621)، و عقل و درك براى تدبير كنندگان (20628- 20625)، و نشانه گويا براى جويندگان حق (20632- 20629)، و روشن بينى براى صاحبان عزم و اراده (20636- 20633)، پند پذيرى براى عبرت گيرندگان (20640- 20637)، عامل نجات و رستگارى براى تصديق كنندگان (20644- 20641)، و آرامش دهنده تكيه كنندگان (20648- 20645)، راحت و آسايش توكل كنندگان (20652- 20649)، و سپرى نگهدارنده براى استقامت دارندگان است. (20656- 20653) اسلام روشن‏ترين راه‏ها است (20659- 20657)، جاده‏هايش درخشان (20662- 20660)، نشانه‏هاى آن در بلندترين جايگاه (20664- 20663)، چراغ‏هايش پرفروغ و سوزان (20666- 20665) (20668- 20667)، ميدان مسابقه آن پاكيزه براى پاكان (20670- 20669)، سرانجام مسابقه‏هاى آن روشن و بى پايان (20672- 20671) (20674- 20673)، مسابقه دهندگان آن پيشى گيرنده (20676- 20675) و چابك سوارانند. (20678- 20677) برنامه اين مسابقه، تصديق كردن به حق (20680- 20679)، راهنمايان آن، اعمال صالح (20683- 20681)، پايان آن، مرگ (20686- 20684)، ميدان مسابقه، دنيا (20689- 20687)، مركز گرد آمدن مسابقه دهندگان، قيامت (20692- 20690)، و جايزه آن بهشت است.

(20695- 20693)

2\* دعا براى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

(20701- 20696) تا آن كه خداوند با دست پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم شعله‏اى از نور براى طالبان آن بر افروخت (20705- 20702)، و بر سر راه گمشدگان چراغى پرفروغ قرار داد. (20709- 20706) خداوندا! پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم امين و مورد اطمينان (20712- 20710) و گواه روز قيامت است (20716- 20713)، نعمتى است كه بر انگيخته (20719- 20717) و رحمتى است كه به حق فرستاده‏اى. (20723- 20720) خداوندا! بهره فراوانى از عدل خود به او اختصاص ده (20729- 20724)، و از احسان و كرم خود فراوان به او ببخش. (20735- 20730) خدايا! بناى دين او را از آنچه ديگران بر آورده‏اند، عالى‏تر قرار ده. (20741- 20736) او را بر سر خان كرمت گرامى‏تر دار (20745- 20742)، و بر شرافت مقام او در نزد خود بيفزا (20749- 20746)، و وسيله تقرب خويش را به او عنايت فرما (20752- 20750)، و بلندى مقام و فضيلت او را بى مانند گردان (20757- 20753)، و ما را از ياران او محشور فرما، چنانكه نه زيانكار باشيم (20763- 20758) و نه پشيمان (20766- 20764)، نه دور از راه حق باشيم (20769- 20767) و نه شكننده پيمان (20772- 20770)، نه گمراه باشيم (20775- 20773) و نه گمراه كننده بندگان (20778- 20776)، نه فريب هواى نفس خوريم و نه وسوسه شيطان.

(20781- 20779)

3\* ره آورد بعثت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

مردم! از سر نعمت بعثت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و لطف خداوند بزرگ به مقامى رسيده‏ايد كه حتى كنيزان شما را گرامى مى‏دارند (20816- 20805)، و به همسايگان شما محبت مى‏كنند (20820- 20817)، كسانى براى شما احترام قائلند كه شما از آنها برترى نداشته (20827- 20821) و بر آنها حقى نداريد (20832- 20828)؛

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 199

كسانى از شما مى‏ترسند كه نه ترس از حكومت شما دارند (20839- 20833) و نه شما بر آنها حكومتى داريد.

(20844- 20840) مى‏گويم: (اين كلمات در خطبه 72 نيز وجود داشت، اما بدان جهت كه اضافات مفيدى داشت در اينجا نيز آورده‏ايم).

4\* علل سقوط و سير ارتجاعى امت‏

با آن همه بزرگوارى و كرامت، هم اكنون مى‏نگريد كه قوانين و پيمان‏هاى الهى شكسته شده اما خشم نمى‏گيريد (20852- 20845)، در حالى كه اگر پيمان پدرانتان نقض مى‏شد ناراحت مى‏شديد (20858- 20853)، شما مردمى بوديد كه دستورات الهى ابتدا به دست شما مى‏رسيد (20864- 20859) و از شما به ديگران ابلاغ مى‏شد (20867- 20865) و آثار آن باز به شما بر مى‏گشت. (20870- 20868) اما امروز جايگاه خود را به ستمگران واگذارديد (20874- 20871)، و زمام امور خود را به دست بيگانگان سپرديد (20878- 20875)، و امور الهى را به آنان تسليم كرديد! (20884- 20879) آنهايى كه به شبهات عمل مى‏كنند (20886- 20885)، و در شهوات غوطه ورند (بنى اميه) (20890- 20887) به خدا سوگند! اگر دشمنان، شما را در زير ستارگان آسمان بپراكنند (20898- 20891)، باز خداوند شما را براى انتقام گرفتن از ستمگران گرد مى‏آورد.

(20903- 20899) (1107)

ترجمه خطبه 107

(در برخى از روزهاى نبرد صفين در سال 37 هجرى براى تشكر و تقويت روحيه سربازانش ايراد فرمود) (20912- 20904)

وصف نبرد ياران در صفين‏

از جاى كنده شدن و فرار شما را از صف‏ها ديدم (20920- 20913)، فرومايگان گمنام، و بيابان نشينانى از شام، شما را پس مى‏راندند (20923- 20921) (20927- 20924)، در حالى كه شما از بزرگان و سرشناسان عرب (20931- 20928) و از سران شرف مى‏باشيد (20934- 20932)، برازندگى چشمگيرى داريد (20937- 20935) و قله‏هاى سر فراز و بلند قامتيد (20940- 20938)، سر انجام سوزش سينه‏ام با مقاومت و حملات دلاورانه شما، تسكين يافت (20945- 20941)، كه ديدم شاميان را هزيمت داديد وصف‏هاى آنان را در هم شكستيد (20948- 20946) (20951- 20949)، و آنان را از لشكرگاه خود رانديد، آنگونه كه آنها شما را كنار زدند. (20957- 20952) مى‏ديدم با نيزه‏ها آنان را كوفتيد (20959- 20958) و با تيرها، آنها را هدف قرار داديد (20962- 20960)، كه فراريان و كشتگان دشمن روى هم ريختند، و بر دوش هم سوار مى‏شدند، چونان شتران تشنه‏اى كه از آبشخورشان برانند و به هر سو گريزان باشند.

(20975- 20963) (1108)

ترجمه خطبه 108

(يكى از سخنرانى‏هاى امام در شهر كوفه كه حوادث سخت آينده را بيان فرمود) (20985- 20976)

1\* خدا شناسى‏

ستايش خدايى را سزاست كه با آفرينش مخلوقات، بر انسان‏ها تجلى كرد (20992- 20986)، و با برهان و دليل خود را بر قلب‏هايشان آشكار كرد. (20996- 20993) مخلوقات را بدون نياز به فكر و انديشه آفريد (21001- 20997)، كه فكر و انديشه مخصوص كسانى است كه دلى درون سينه داشته باشند و او چنين نيست (21015- 21002)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 201

كه علم خداوندى ژرفاى پرده‏هاى غيب را شكافته است (21020- 21016)، و به افكار و عقايد پنهان احاطه دارد. (21025- 21021) (و از همين خطبه است كه پيرامون پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:)

(21031- 21026)

2\* وصف پيامبر اسلام (ص)

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را از درخت تنومند پيامبران (21413- 21410)، از سرچشمه نور هدايت (21038- 21032)، از جايگاه بلند و بى‏همانند (21041- 21039)، از سرزمين بطحاء (21044- 21042)،[[139]](#footnote-139) از چراغ‏هاى بر افروخته در تاريكى‏ها (21047- 21045)، و از سر چشمه‏هاى حكمت برگزيد. (21050- 21048) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم طبيبى است كه براى درمان بيماران سيار است. (21058- 21051) مرهم‏هاى شفا بخش او آماده (21061- 21059)، و ابزار داغ كردن زخم‏ها را گداخته. (21064- 21062) براى شفاى قلب‏هاى كور و گوش‏هاى ناشنوا و زبان‏هاى لال، آماده (21078- 21065)، و با داروى خود در پى يافتن بيماران فراموش شده و سرگردان است.

(21082- 21079) (21085- 21083)

3\* علل انحراف فرزندان اميه‏

بنى اميه، با نور حكمت، جان و دل خود را روشن نساخته (21089- 21086)، و با شعله‏هاى فروزان دانش، قلب خود را نورانى نكرده‏اند (21095- 21090)، چونان چهارپايان صحرايى (21100- 21096) و سنگ‏هاى سخت و نفوذ ناپذيرند. (21103- 21101) به تحقيق رازهاى درون براى صاحبان آگاهى آشكار (21108- 21104)، و راه حق براى گمراهان نيز روشن است (21113- 21109)، و رستاخيز نقاب از چهره بر انداخت. (21118- 21114) و نشانه‏هاى خود را براى زيركان و آنان كه طالب حقند نماياند.

(21122- 21119)

4\* نكوهش كوفيان‏

مردم كوفه! چرا شما را پيكرهاى بى روح (21128- 21123)، و روح‏هاى بدون جسد مى‏نگرم؟ (21132- 21129) چرا شما را عبادت كنندگانى بدون صلاحيت (21136- 21133)، و بازرگانانى بدون سود و تجارت (21140- 21137)، و بيدارانى خفته (21143- 21141)، و حاضرانى غايب از صحنه (21146- 21144)، بينندگانى نابينا (21149- 21147)، شنوندگانى كر (21152- 21150)، و سخن گويانى لال، مشاهده مى‏كنم؟ (21155- 21153) پرچم گمراهى بر پايه‏هاى خود بر افراشته شده (21161- 21156) و طرفداران آن فراوان گشته (21164- 21162)؛ شما را با پيمانه خود مى‏سنجند و سركوب مى‏كنند (21166- 21165) (21169- 21167)، پرچمدارشان (معاويه)، از ملت اسلام خارج (21173- 21170) و بر راه گمراهى ايستاده است.

(21176- 21174)

5\* خبر از كشتار و فساد بنى اميه‏

پس آن روز كه بر شما دست يابند جز تعداد كمى از شما باقى نگذارند، چونان باقى مانده غذايى اندك در ته ديگ (21184- 21177) يا دانه‏هاى غذاى چسبيده در اطراف ظرف (21188- 21185) شما را مانند پوست‏هاى چرمى به هم پيچانده مى‏فشارند (21191- 21189)، و همانند خرمن شما را به شدت مى‏كوبند (21195- 21192)، و چونان پرنده‏اى كه دانه‏هاى درشت را از لاغر جدا كند، اين گمراهان، مؤمنان را از ميان شما جدا ساخته نابود مى‏كنند (21208- 21196).

6\* هشدار و سفارش به اطاعت از اهل بيت عليهم السلام‏

با توجه به اين همه خطرات، روشهاى گمراه كننده شما را به كجا مى‏كشاند؟ (21212- 21209) تاريكى‏ها و ظلمتها، تا كى شما را متحير مى‏سازد؟ (21216- 21213)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) سرزمين بطحا، بين دو كوه ابو قيس و احمر را مى‏گفتند كه محل زندگى قريش بود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 203

دروغ پردازيها تا چه زمانى شما را مى‏فريبد؟ (21219- 21217) از كجا دشمن در شما نفوذ كرده به اينجا آورده (21223- 21220) و به كجا باز مى‏گرداند؟ (21226- 21224) آگاه باشيد كه هر سر آمدى را پرونده‏اى (21230- 21227)، و هر غيبتى را بازگشت دو باره‏اى است. (21234- 21231) مردم! به سخن عالم خداشناس خود گوش فرا دهيد (21237- 21235)، دل‏هاى خود را در پيشگاه او حاضر كنيد (21240- 21238)، و با فريادهاى او بيدار شويد! (21245- 21241) رهبر جامعه بايد با مردم به راستى سخن گويد (21249- 21246) و پراكندگى مردم را به وحدت تبديل (21252- 21250)، و انديشه خود را براى پذيرفتن حق آماده گرداند. (21255- 21253) پيشواى شما چنان واقعيت‏ها را براى شما شكافت چونان شكافتن مهره‏هاى ظريف (21261- 21256)، و حقيقت را از باطل چون شيره درختى كه از بدنه آن خارج شود، بيرون كشيد.

(21265- 21262)

7\* خبر از مسخ ارزش‏ها در حكومت بنى اميه‏

پس در آن هنگام كه امويان بر شما تسلط يابند، باطل بر جاى خود استوار شود (21270- 21266)، و جهل و نادانى بر مركب‏ها سوار (21274- 21271)، و طاغوت زمان عظمت يافته (21277- 21275)، و دعوت كنندگان به حق اندك و بى مشترى خواهند شد. (21280- 21278) روزگار چونان درنده خطرناكى حمله‏ور شده (21286- 21281)، و باطل پس از مدت‏ها سكوت، نعره مى‏كشد (21292- 21287)، مردم در شكستن قوانين خدا دست در دست هم مى‏گذارند (21297- 21293)، و در جدا شدن از دين متحد مى‏گردند (21301- 21298)، و در دروغ پردازى با هم دوست (21305- 21302) و در راستگويى دشمن يكديگرند. (21309- 21306) و چون چنين روزگارى مى‏رسد، فرزند با پدر دشمنى ورزد (21315- 21310)، و باران خنك كننده، گرمى و سوزش آورد (21318- 21316)، پست فطرتان همه جا را پر مى‏كنند (21322- 21319)، نيكان و بزرگواران كمياب مى‏شوند (21326- 21323)، مردم آن روزگار چون گرگان (21332- 21327)، و پادشاهان چون درندگان (21335- 21333)، تهيدستان طعمه آنان (21338- 21336)، و مستمندان چونان مردگان خواهند بود (21341- 21339)، راستى از ميانشان رخت بر مى‏بندد (21344- 21342)، و دروغ فراوان مى‏شود. (21347- 21345) با زبان تظاهر به دوستى دارند (21351- 21348) اما در دل دشمن هستند (21355- 21352)، به گناه افتخار مى‏كنند (21359- 21356)، و از پاكدامنى به شگفت مى‏آيند (21362- 21360)، و اسلام را چون پوستينى واژگونه مى‏پوشند.

(21368- 21363) (1109)

ترجمه خطبه 109

(اين خطبه با نام الزهراء معروف است)

1\* وصف قدرت پروردگار

همه چيز برابر خدا خاشع (21389- 21386)، و همه چيز با يارى او، بر جاى مانده است. (21394- 21390) خدا بى نياز كننده هر نيازمند (21397- 21395)، و عزت بخش هر خوار و ذليل (21401- 21398)، نيروى هر ناتوان (21405- 21402)، و پناهگاه هر مصيبت زده است. (21409- 21406) هر كس سخن گويد مى‏شنود (21413- 21410)، و هر كه ساكت باشد اسرار درونش را مى‏داند (21418- 21414)، روزى زندگان بر اوست (21423- 21419) و هر كه بميرد به سوى او باز مى‏گردد. (21428- 21424) خدايا! چشم‏ها تو را نديده تا از تو خبر دهند (21433- 21429)، كه پيش از توصيف كنندگان از موجودات، بوده‏اى. (21439- 21434) آفرينش براى ترس از وحشت تنهايى نبود (21443- 21440)، و براى سودجويى آنها را نيافريدى. (21447- 21444) كسى از قدرت تو نتواند بگريزد (21452- 21448)، و هر كس را بگيرى از قدرت تو نتواند خارج گردد (21457- 21453)، گناهكاران از عظمت تو نكاهند (21463- 21458)، و اطاعت كنندگان بر قدرت تو نيفزايند. (21470- 21464)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 205

آن كس كه از قضاى تو به خشم آيد نتواند فرمانت را برگرداند (21477- 21471)، و هر كس كه به فرمان تو پشت كند از تو بى نياز نگردد. (21485- 21478) هر سرى نزد تو آشكار (21489- 21486) و هر پنهانى نزد تو هويداست. (21494- 21490) تو خداى هميشه‏اى و بى پايان (21499- 21495)، و تو پايان هر چيزى، كه گريزى از آن نيست. (21505- 21500) وعده‏گاه همه، محضر توست، و رهايى از تو جز به تو ممكن نيست (21513- 21506)، و زمام هر جنبنده‏اى به دست تو است (21517- 21514)، و به سوى تو بازگشت هر آفريده‏اى است. (21522- 21518) پاك و منزهى اى خدا! چقدر بزرگ و والاست قدر و عظمت تو (21526- 21523)، و چه بزرگ است آنچه را كه از خلقت تو مى‏نگرم! (21533- 21527) و چه كوچك است هر بزرگى در برابر قدرت تو (21541- 21534)، و چه با عظمت است آنچه را كه از ملكوت تو مشاهده مى‏كنم (21548- 21542)، و چه ناچيز است برابر آنچه كه بر ما نهان است از سلطنت تو (21557- 21549)، و چه فراگير است در اين جهان نعمت‏هاى تو (21563- 21558)، و چه كوچك است نعمت‏هاى فراوان دنيا در برابر نعمتهاى آخرت.

(21569- 21564)

2\* وصف فرشتگان‏

(21571- 21570) شگفت آور است آفرينش فرشتگان تو كه گروهى از آنها را در آسمان‏ها سكونت دادى (21577- 21572) و از زمين بالا برده‏اى. (21581- 21578) آنها از همه آفريدگان نسبت به تو آگاه ترند (21585- 21582)، و بيشتر از همه نسبت به تو بيمناكند (21588- 21586)، و به تو نزديك‏ترند. (21591- 21589) فرشتگانى كه در پشت پدران قرار نگرفته (21594- 21592) و در رحم مادران پرورش نيافته‏اند (21598- 21595)، و از آبى پست خلق نشده‏اند (21604- 21599)، و ناراحتى و مشكلات زندگى آنان را پراكنده نساخته. (21609- 21605) آنها با مقام و مرتبتى كه دارند (21614- 21610)، و از ارزشى كه در نزد تو برخوردارند (21617- 21615)، و آنگونه كه تو را دوست دارند (21621- 21618)، فراوان تو را اطاعت مى‏كنند (21625- 21622) كه اندك غفلتى در فرمان تو ندارند. (21630- 21626) اگر آنچه بر آنان پوشيده است بدانند، همه كارهاى خود را كوچك و ناچيز مى‏شمارند (21639- 21631)، و بر خويش ايراد مى‏گيرند (21643- 21640)، و مى‏دانند آنگونه كه بايد، تو را عبادت نكرده‏اند (21650- 21644)، و آن چنان كه سزاوار توست فرمانبردار نبودند.

(21655- 21651)

3\* نعمتهاى خداوند و سوء استفاده‏ها

(21657- 21656) خدايا ستايش تو را سزاست، كه آفريننده و معبودى (21661- 21658)، و بندگان را به درستى آزمايش كردى. (21665- 21662) خانه آخرت را آفريدى (21667- 21666) و سفره رنگارنگ نعمت‏ها را گستراندى (21671- 21668)، و در آن انواع نوشيدنى، خوردنى (21674- 21672)، همسران، ميهمانداران، قصرها، نهرهاى روان، ميوه‏ها و كشتزاران، قراردادى. (21686- 21675) سپس پيامبرى را فرستادى تا انسان‏ها را به آن خانه و نعمت‏ها دعوت كند. (21691- 21687) افسوس كه مردم نه آن دعوت كننده را اجابت كردند (21694- 21692)، و نه به آنچه تو ترغيبشان كردى رغبت نشان دادند (21699- 21695)، و نه به آنچه تو تشويقشان كردى مشتاق شدند. (21706- 21700) بر لاشه مردارى روى آوردند كه با خوردن آن رسوا شدند (21712- 21707)، و در دوستى آن همداستان گرديدند.

(21716- 21713)

4\* خطر عشق و وابستگى‏هاى دروغين‏

هركس به چيزى عشق ناروا ورزد، نابينايش مى‏كند (21722- 21717)، و قلبش را بيمار كرده (21725- 21723)، با چشمى بيمار مى‏نگرد (21730- 21726)، و با گوشى بيمار مى‏شنود. (21735- 21731) خواهش‏هاى نفس پرده عقلش را دريده (21739- 21736)، دوستى دنيا دلش را ميرانده است (21743- 21740)، شيفته بى اختيار دنيا (21747- 21744) و برده آن است (21750- 21748) و برده كسانى است كه چيزى از دنيا در دست دارند. (21756- 21751)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 207

دنيا به هر طرف برگردد او نيز بر مى‏گردد (21760- 21757) (21765- 21761)، و هرچه هشدارش دهند از خدا نمى‏ترسد. (21770- 21766) از هيچ پند دهنده‏اى شنوايى ندارد (21775- 21771)، با اينكه گرفتار آمدگان دنيا را مى‏نگرد كه (21781- 21776) راه پس و پيش ندارند و در چنگال مرگ اسيرند. (21787- 21782) مى‏بيند كه آنها بلاهايى را كه انتظار آن را نداشتند بر سرشان فرود آمد (21793- 21788) و دنيايى را كه جاويدان مى‏پنداشتند از آنها جدا شده (21801- 21794) و به آنچه در آخرت وعده داده شده بودند خواهند رسيد (21809- 21802)، و آنچه بر آنان فرود آيد وصف ناشدنى است.

(21814- 21810)

5\* وصف چگونگى مرگ و مردن‏

سختى جان كندن و حسرت از دست دادن دنيا، به دنيا پرستان هجوم آورد. (21821- 21815) بدن‏ها در سختى جان كندن سست شده (21824- 21822) و رنگ باختند (21828- 21825)، مرگ آرام آرام همه اندامشان را فرا گرفته (21833- 21829)، زبان را از سخن گفتن باز مى‏دارد (21839- 21834)، و او در ميان خانواده‏اش افتاده با چشم خود مى‏بيند (21845- 21840) و با گوش مى‏شنود (21848- 21846) و با عقل درست مى‏انديشد كه عمرش را در پى چه كارهايى تباه كرده؟ (21852- 21849) (21856- 21853) (21860- 21857) و روزگارش را چگونه سپرى كرده؟ (21864- 21861) به ياد ثروت‏هايى كه جمع كرده مى‏افتد (21868- 21865)، همان ثروت‏هايى كه در جمع آورى آنها چشم بر هم گذاشته (21871- 21869) و از حلال و حرام و شبهه ناك گرد آورده (21877- 21872) و اكنون گناه جمع آورى آن همه بر دوش اوست (21881- 21878) كه هنگام جدايى از آنها فرا رسيده (21885- 21882)، و براى وارثان باقى مانده است تا از آن بهرمند گردند (21890- 21886)، و روزگار خود گذرانند (21893- 21891).

راحتى و خوشى آن براى ديگرى (21896- 21894) و كيفر آن بر دوش اوست (21900- 21897)، و او در گرو اين اموال است (21906- 21901) كه دست خود را از پشيمانى مى‏گزد به خاطر واقعيت‏هايى كه هنگام مرگ مشاهده كرده است. (21918- 21907) در اين حالت از آنچه كه در زندگى دنيا به آن علاقمند بود بى اعتنا شده (21926- 21919) آرزو مى‏كند، اى كاش آن كس كه در گذشته بر ثروت او رشك مى‏برد، اين اموال را جمع كرده بود. (21939- 21927) اما مرگ هم چنان بر اعضاى بدن او چيره مى‏شود، تا آن كه گوش او مانند زبانش از كار مى‏افتد (21949- 21940)، پس در ميان خانواده‏اش افتاده نه مى‏تواند با زبان سخن بگويد (21955- 21950) و نه با گوش بشنود (21959- 21956)، پيوسته به صورت آنان نگاه مى‏كند (21964- 21960)، و حركات زبانشان را مى‏نگرد (21967- 21965) اما صداى كلمات آنان را نمى‏شنود (21972- 21968)، سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا مى‏گيرد (21977- 21973)، و چشم او نيز مانند گوشش از كار مى‏افتد (21982- 21978)، و روح از بدن او خارج مى‏شود (21987- 21983)، و چون مردارى در بين خانواده خويش بر زمين مى‏ماند (21991- 21988) كه از نشستن در كنار او وحشت دارند (21995- 21992)، و از او دور مى‏شوند. (21999- 21996) نه سوگواران را يارى مى‏كند (22002- 22000) و نه خواننده‏اى را پاسخ مى‏دهد (22006- 22003)، سپس او را به سوى منزلگاهش در درون زمين مى‏برند (22012- 22007)، و به دست عملش مى‏سپارند (22016- 22013) و براى هميشه از ديدارش چشم مى‏پوشند.

(22020- 22017)

6\* وصف رستاخيز و زنده شدن دوباره‏

تا آن زمان كه پرونده اين جهان بسته شود (22026- 22021)، و خواست الهى فرا رسد (22029- 22027)، و آخر آفريدگان به آغاز آن بپيوندد (22034- 22030)، و فرمان خدا در آفرينش دوباره در رسد. (22044- 22035)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 209

آنگاه آسمان را به حركت آورد و از هم بشكافد (22048- 22045)، و زمين را به شدت بلرزاند (22053- 22049)، و تكان سخت دهد، كه كوه‏ها از جا كنده شده (22058- 22054) و در برابر هيبت و جلال پروردگارى بر يكديگر كوبيده و متلاشى شده و با خاك يكسان گردد. (22068- 22059) سپس هر كس را كه در زمين به خاك سپرده شده، در آورد (22072- 22069)، و پس از فرسودگى تازه‏شان گرداند (22075- 22073)، و پس از پراكنده شدن، همه را گرد آورد (22079- 22076)، سپس براى حسابرسى و روشن شدن اعمال از هم جدا سازد. (22091- 22080) آنها را به دو دسته تقسيم فرمايد: (22094- 22092) به گروهى نعمت‏ها دهد (22097- 22095) و از گروه ديگر انتقام گيرد. (22101- 22098) اما فرمانبرداران را در جوار رحمت خود جاى دهد و در بهشت جاويدان قرار دهد (22110- 22102)[[140]](#footnote-140)، خانه‏اى كه مسكن گزيدگان آن هرگز كوچ نكنند (22114- 22111) و حالات زندگى آنان تغيير نپذيرد (22119- 22115)، در آنجا دچار ترس و وحشت نشوند (22123- 22120)، و بيمارى‏ها در آنها نفوذ نخواهد كرد (22127- 22124)، خطراتى دامنگيرشان نمى‏شود (22132- 22128)، و سفرى در پيش ندارند تا از منزلى به منزل ديگر كوچ كنند. (22136- 22133) و اما گنه كاران را در بدترين منزلگاه در آورد (22143- 22137)، و دست و پاى آنها را با غل و زنجير به گردنشان در آويزد (22148- 22144)، چنانكه سرهايشان به پاها نزديك گردد (22152- 22149)، جامه‏هاى آتشين بر بدنشان پوشاند (22156- 22153)، و در عذابى كه حرارت آتش آن بسيار شديد (22159- 22157) (22164- 22160) و بر روى آنها بسته (22170- 22165)، و صداى شعله‏ها هراس انگيز است قرار دهد. (22176- 22171) (22179- 22177) (22182- 22180) جايگاهى كه هرگز از آن خارج نگردند، و براى اسيران آن غرامتى نپذيرند (22189- 22183)، و زنجيرهاى آن گسسته نمى‏شود (22193- 22190)، مدتى براى عذاب آن تعيين نشده تا پايان پذيرد (22197- 22194) و نه سر آمدى تا فرا رسد.

(22202- 22198)

7\* پارسايى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

(22204- 22203) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم دنيا را كوچك شمرد و در چشم ديگران آن را ناچيز جلوه داد. (22215- 22211) آن را خوار مى‏شمرد و در نزد ديگران خوار و بى مقدار معرفى فرمود. (22220- 22216) و مى‏دانست كه خداوند براى احترام به ارزش او دنيا را از او دور ساخت (22227- 22221) و آن را براى ناچيز بودنش به ديگران بخشيد. (22231- 22228) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از جان و دل به دنيا پشت كرد (22235- 22232)، و ياد آن را در دلش ميراند. (22240- 22236) دوست مى‏داشت كه زينت‏هاى دنيا از چشم او دور نگهداشته شود (22247- 22241)، تا از آن لباس فاخرى تهيه نسازد (22251- 22248)، يا اقامت در آن را آرزو نكند (22255- 22252)، و براى تبليغ احكامى كه قطع كننده عذرهاست تلاش كرد (22259- 22256)، و امت اسلامى را با هشدارهاى لازم نصيحت كرد (22263- 22260)، و با بشارت‏ها مردم را به سوى بهشت فراخواند (22268- 22264)، و از آتش جهنم پرهيز داد.

(22273- 22269)

8\* ويژگيهاى اهل بيت عليهم السلام‏

ما از درخت سرسبز رسالتيم (22278- 22274)، و از جايگاه رسالت (22281- 22279) و محل آمد و شد فرشتگان برخاستيم (22284- 22282)، ما معدنهاى دانش (22287- 22285) و چشمه سارهاى حكمت الهى هستيم (22290- 22288).

ياران و دوستان ما در انتظار رحمت پروردگارند (22295- 22291) و دشمنان و كينه توزان ما در انتظار كيفر و لعنت خداوند به سر مى‏برند.

(22301- 22296)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: پنولوژى‏PENOLOGY (كيفر شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 211

(1110)

ترجمه خطبه 110

(اين خطبه قبل از سيد رضى در ميان دانشمندان به خطبه ديباج معروف بود).

1 ره آورد برخى از مبانى اعتقادى‏

همانا بهترين چيزى كه انسان‏ها مى‏توانند با آن به خداى سبحان نزديك شوند (22321- 22310)، ايمان به خدا و ايمان به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم (22325- 22322) و جهاد در راه خداست (22329- 22326)، كه جهاد قله بلند اسلام (22332- 22330)، و يكتا دانستن خدا (22335- 22333) بر اساس فطرت انسانى است. (22337- 22336) بر پاداشتن نماز آيين ملت اسلام (22342- 22338)، و پرداختن زكات تكليف واجب الهى (22348- 22343)، و روزه ماه رمضان، سپرى برابر عذاب الهى است (22356- 22349)، و حج و عمره، نابود كننده فقر و شستشو دهنده گناهان است. (22367- 22357) و صله رحم مايه فزونى مال (22374- 22368) و طول عمر (22378- 22375)، و صدقه‏هاى پنهانى نابود كننده گناهان است (22384- 22379)، و صدقه آشكارا، مرگ‏هاى ناگهانى و زشت را باز مى‏دارد (22391- 22385)، و نيكوكارى، از ذلت و خوارى نگه مى‏دارد. (22398- 22392) به ياد خدا باشيد كه نيكوترين ذكر است (22405- 22399)، و آنچه پرهيزكاران را وعده دادند آرزو كنيد (22410- 22406) كه وعده خدا راست‏ترين وعده‏هاست (22414- 22411)، از راه و رسم پيامبرتان پيروى كنيد (22418- 22415) كه بهترين راهنماى هدايت است (22421- 22419)، رفتارتان را با روش پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم تطبيق دهيد كه هدايت كننده‏ترين روش‏هاست.

(22427- 22422)

2 ارزش قرآن‏

و قرآن را بياموزيد، كه بهترين گفتار است (22435- 22428)، و آن را نيك بفهميد كه بهار دل‏هاست. (22441- 22436) از نور آن شفا و بهبودى خواهيد كه شفاى سينه‏هاى بيمار است (22447- 22442)، و قرآن را نيكو تلاوت كنيد كه سود بخش‏ترين داستان‏هاست (22453- 22448)، زيرا عالمى كه به غير علم خود عمل كند، چونان جاهل سرگردانى است كه از بيمارى نادانى شفا نخواهد گرفت (22466- 22454)، بلكه حجت بر او قويتر (22470- 22467) و حسرت و اندوه بر او استوارتر (22474- 22471) و در پيشگاه خدا سزاوارتر به نكوهش است.

(22479- 22475) (1111)

ترجمه خطبه 111

1 هشدار از دنيا پرستى‏

(22487- 22480) پس از ستايش پروردگار، همانا من شما را از دنياى حرام مى‏ترسانم (22492- 22488)، زيرا در كام شيرين، و در ديده انسان سبز و رنگارنگ است (22495- 22493)، در شهوات و خواهش‏هاى نفسانى پوشيده شده (22497- 22496)، و با نعمت‏هاى زود گذر دوستى مى‏ورزد (22500- 22498)، با متاع اندك زيبا جلوه مى‏كند (22503- 22501)، و در لباس آرزوها خود را نشان مى‏دهد (22506- 22504)، و با زينت غرور خود را مى‏آرايد (22509- 22507)، شادى آن دوام ندارد (22512- 22510)، و كسى از اندوه آن ايمن نيست.

(22516- 22513)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 213

2 شناخت ماهيت دنيا

دنياى حرام بسيار فريبنده و بسيار زيان رساننده است (22518- 22517)، دگرگون شونده و ناپايدار (22520- 22519)، فنا پذير و مرگبار (22522- 22521)، و كشنده‏اى تبهكار است (22524- 22523)، و آنگاه كه به دست آرزومندان افتاد و با خواهش‏هاى آنان دمساز شد مى‏نگرند كه جز سرابى بيش نيست (22536- 22525) كه خداى سبحان فرمود: (22543- 22537) «زندگى چون آبى ماند كه از آسمان فرو فرستاديم و به وسيله آن گياهان فراوان روييد سپس خشك شده (22553- 22544)، باد آنها را پراكنده كرد (22555- 22554) و خدا بر همه چيز قادر و تواناست». (22562- 22556) كسى از دنيا شادمانى نديد جز آن كه پس از آن با اشك و آه روبرو شد (22572- 22563)، هنوز با خوشى‏هاى دنيا روبرو نشده است (22578- 22573) كه با ناراحتيها و پشت كردن آن مبتلا مى‏گردد (22583- 22579)، شبنمى از رفاه و خوشى دنيا بر كسى فرود نيامده (22589- 22584) جز آن كه سيل بلاها همه چيز را از بيخ و بن مى‏كنند. (22594- 22590) هر گاه صبحگاهان به يارى كسى برخيزد، شامگاهان خود را به ناشناسى مى‏زند (22604- 22595)، اگر از يك طرف شيرين و گوارا باشد از طرف ديگر تلخ و ناگوار است. (22615- 22605) كسى از فراوانى نعمت‏هاى دنيا كام نگرفت (22621- 22616) جز آن كه مشكلات و سختى‏ها دامنگير او شد (22626- 22622)، شبى را در آغوش امن دنيا به سر نبرده (22633- 22627) جز آن كه صبحگاهان بال‏هاى ترس و وحشت بر سر او كوبيد (22638- 22634)، بسيار فريبنده است و آنچه در دنياست نيز فريبندگى دارد (22642- 22639)، فانى و زودگذر است، و هر كس در آن زندگى مى‏كند فنا مى‏پذيرد. (22646- 22643)[[141]](#footnote-141)

3 روش برخورد با دنيا

در زاد و توشه آن جز تقوا خيرى نيست. (22654- 22647) كسى كه به قدر كفايت از آن بردارد در آرامش به سر مى‏برد (22660- 22655)، و آن كس كه در پى به دست آوردن متاع بيشترى از دنيا باشد وسائل نابودى خود را فراهم كرده (22667- 22661)، و به زودى از دست مى‏رود. (22672- 22668) بسا افرادى كه به دنيا اعتماد كردند، ناگهان مزه تلخ مصيبت را بدانها چشاند (23262- 23257) و بسا صاحب اطمينانى كه به خاك و خونش كشيد. (22678- 22673) چه انسان‏هاى با عظمتى را كه خوار و كوچك ساخت (22690- 22685)، و بسا فخر فروشانى را كه به خاك ذلت افكند. (22696- 22691) حكومت دنيا نا پايدار (22698- 22697)، عيش و زندگانى آن تيره و تار (22701- 22699)، گواراى آن شور (22704- 22702)، و شيرينى آن تلخ (22707- 22705)، غذاى آن زهر (22710- 22708)، و اسباب و وسائل آن پوسيده است (22713- 22711)، زنده آن در معرض مردن (22716- 22714)، و تندرست آن گرفتار بيمارى است (22720- 22717)، حكومت آن بر باد رفته (22722- 22721)، و عزيزان آن شكست خورده (22725- 22723)، متاع آن نكبت آلود (22728- 22726) و پناه آورنده آن و غارت زده خواهد بود.

(22731- 22729)

4 عبرت از گذشتگان‏

آيا شما در جاى گذشتگان خود به سر نمى‏بريد؟ كه عمرشان از شما طولانى‏تر (22740- 22732) و آثارشان با دوام‏تر (22743- 22741) و آرزويشان درازتر (22746- 22744) و افرادشان بيشتر (22749- 22747) و لشكريانشان انبوه‏تر بودند؟ (22752- 22750) دنيا را چگونه پرستيدند؟ (22756- 22753) و آن را چگونه بر خود گزيدند؟ (22760- 22757)[[142]](#footnote-142) و سپس از آن رخت بر بستند و رفتند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) با طرح اصل فنا پذيرى دنيا و زندگى، اصل دوم ترموديناميك (تبديل ماده به انرژى) و آنتروپى‏ENTROPY سير جهان وجود بطرف پيرى و نابود شدن) تأييد مى‏گردد، و اصالت ماده (ماترياليسم) و اصالت طبيعت (ناتوراليسم) و اصالت انرژى (انرژيسم) ضربه پذير مى‏گردد.

(2) اشاره به: كرونولوژى‏CHRONOLOGY (تاريخ شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 215

بى توشه‏اى كه آنان را براى رسيدن به منزلگاه كفايت كند (22766- 22761) و بى مركبى كه آنان را به منزلشان رساند. (22770- 22767) آيا شنيده‏ايد كه دنيا خود را فداى آنان كرده باشد؟ (22778- 22771) يا به گونه‏اى يارى شان داده (22781- 22779) يا با آنان به نيكى به سر برده باشد؟ (22785- 22782) نه هرگز!! بلكه سختى و مشكلات دنيا چنان به آنها رسيد كه پوست و گوشتشان را دريد (22788- 22786)، با سختى‏ها آنان را سست (22791- 22789) و با مصيبت‏ها ذليل و خوارشان كرد (22794- 22792) و بينى آنان را به خاك ماليد (22797- 22795) و لگد مال كرد (22800- 22798) و گردش روزگار را بر ضد آنها برانگيخت. (22805- 22801) شما ديديد كه دنيا آن كس را كه برابر آن فروتنى كرد (22811- 22806)، و آن را برگزيد، و بر همه چيز مقدم داشت (22816- 22812)، كه گويا جاودانه مى‏ماند، نشناخت و روى خوش نشان نداد تا آن كه از دنيا رفت! (22816- 22812) (22821- 22817) آيا جز گرسنگى توشه‏اى به آنها سپرد؟ (22826- 22822) آيا جز در سختى فرودشان نياورد؟ (22830- 22827) و آيا روشنى دنيا جز تاريكى (22835- 22831) و سرانجامش جز پشيمانى بود؟

(22839- 22836)

5 پرهيز از دنياى حرام‏

آيا شما چنين دنيايى را بر همه چيز مقدم مى‏داريد و بدان اطمينان مى‏كنيد؟ (22845- 22840) يا در آرزوى آن به سر مى‏بريد؟ (22848- 22846) پس دنيا بد خانه‏اى است براى كسى كه خوشبين باشد (22853- 22849)، و يا از خطرات آن نترسد. (22860- 22854) پس بدانيد- و مى‏دانيد (22864- 22861)- كه آن را ترك مى‏كنيد و از آن رخت بر مى‏بنديد! (22869- 22865) و پند گيريد از آنها كه گفتند:

«چه كسى از ما نيرومندتر است؟» (22878- 22870) سپس آنان را به گورهايشان سپردند بى آن كه سواره كارانشان خوانند (22884- 22879)، و در قبرها فرود آوردند (22887- 22885) بى آن كه همسايگانشان نامند (22890- 22888)، از سطح زمين، قبرها (22896- 22891)، و از خاك كفن‏ها (22900- 22897)، و از استخوان‏هاى پوسيده همسايگانى پديد آمدند (22904- 22901) كه هيچ خواننده‏اى را پاسخ نمى‏دهند (22909- 22905) و هيچ ستمى را باز نمى‏دارند (22913- 22910) و نه به نوحه‏گرى توجهى دارند. (22917- 22914) نه از باران خوشحال (22921- 22918) و نه از قحط سالى نوميد مى‏گردند. (22926- 22922) گرد هم قرار دارند و تنهايند (22930- 22927)، همسايه يكديگرند اما از هم دورند (22935- 22931)، فاصله‏اى با هم ندارند ولى هيچ گاه به ديدار يكديگر نمى‏روند. (22938- 22936) نزديكان از هم دورند (22942- 22939) بردبارانى هستند كه كينه‏ها از دل آنان رفته (22946- 22943)، بى خبرانى كه حسد در دلشان فرو مرده است. (22951- 22947) نه از زيان آنها ترسى (22954- 22952)، و نه به دفاع آنها اميدى وجود دارد. (22958- 22955) درون زمين را به جاى سطح آن براى ماندن انتخاب كردند (22962- 22959) و خانه‏هاى تنگ و تاريك را به جاى خانه‏هاى وسيع برگزيدند. (22965- 22963) به جاى زندگى با خويشاوندان، غربت را (22968- 22966)، و به جاى نور، ظلمت را برگزيدند (22971- 22969)، به زمين باز گشتند چونان كه در آغاز آن را پا برهنه و عريان ترك گفتند (22974- 22972) (22976- 22975)، و با اعمال خود به سوى زندگى جاويدان و خانه هميشگى كوچ كردند (22986- 22977)، آنسان كه خداى سبحان فرمود:

«چنانكه آفرينش را آغاز كرديم، آن را باز مى‏گردانيم، وعده‏اى بر ماست و همانا اين كار را انجام خواهيم داد».

(23001- 22987)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 217

(1112)

ترجمه خطبه 112

(در اين خطبه از فرشته مرگ و كيفيت گرفتن ارواح سخن ايراد كرد)

عجز انسان از درك فرشتگان (فرشته مرگ)

(23019- 23002) آيا هنگامى كه فرشته مرگ به خانه‏اى در آمد، از آمدن او آگاه مى‏شوى؟ (23025- 23020) آيا هنگامى كه يكى را قبض روح مى‏كند او را مى‏بينى؟ (23031- 23026) بچه را چگونه در شكم مادر مى‏ميراند؟ (23038- 23032) آيا از راه اندام مادر وارد مى‏شود؟ (23044- 23039) يا روح به اجازه خداوند به سوى او مى‏آيد؟ (23049- 23045) يا همراه كودك در شكم مادر به سر مى‏برد؟ (23055- 23050)[[143]](#footnote-143) آن كس كه آفريده‏اى چون خود را نتواند وصف كند، چگونه مى‏تواند خداى خويش را وصف نمايد؟

(23064- 23056) (1113)

ترجمه خطبه 113

1 پرهيز دادن از دنيا پرستى‏

(23071- 23065) شما را از دنيا پرستى مى‏ترسانم، زيرا منزلگاهى است براى كوچ كردن (23078- 23072)، نه منزلى براى هميشه مانده است. (23082- 23079) دنيا خود را با غرور زينت داده (23085- 23083) و با زينت و زيبايى مى‏فريبد. (23088- 23086) خانه‏اى است كه نزد خداوند بى مقدار است (23092- 23089)، زيرا كه حلال آن با حرام (23095- 23093)، و خوبى آن با بدى (23098- 23096)، و زندگى در آن با مرگ (23101- 23099)، و شيرينى آن با تلخى‏ها در آميخته است (23104- 23102)، خداوند آن را براى دوستانش انتخاب نكرد. (23109- 23105) و در بخشيدن آن به دشمنانش دريغ نفرمود. (23115- 23110) خير دنيا اندك (23117- 23116)، و شر آن آماده (23120- 23118)، و فراهم آمده‏اش پراكنده (23123- 23121)، و ملك آن غارت شده (23126- 23124)، و آبادانى آن رو به ويرانى نهاده است. (23129- 23127) چه ارزشى دارد خانه‏اى كه پايه‏هاى آن در حال فروريختن (23135- 23130) و عمر آن چون زاد و توشه پايان مى‏پذيرد؟ (23141- 23136) و چه لذتى دارد زندگانى كه چونان مدت سفر به آخر مى‏رسد؟

(23146- 23142)

2 روش برخورد با دنيا

مردم! آنچه را خدا واجب كرده جزو خواسته‏هاى خود بدانيد (23153- 23147)، و در پرداختن حقوق الهى از او يارى طلبيد (23160- 23154)، و پيش از آن كه مرگ شما را بخواند گوش به دعوت او دهيد. (23169- 23161) همانا زاهدان اگر چه خندان باشند، قلبشان مى‏گريد (23178- 23170) و اگر چه شادمان باشند اندوه آنان شديد است (23184- 23179) و اگر چه براى نعمت‏هاى فراوان مورد غبطه ديگران قرار گيرند اما با نفس خود در دشمنى بسيارى قرار دارند.

(23193- 23185)

3 نكوهش از غفلت زدگان‏

ياد مرگ از دل‏هاى شما رفته (23199- 23194)، و آرزوهاى فريبنده جاى آن را گرفته است. (23203- 23200)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به: ميستى سيسم‏MYSTICISM (اعتقاد به هر چيز اسرار آميز كه عقل بشرى و علوم از درك آن عاجزند)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 219

و دنيا بيش از آخرت شما را تصاحب كرده (23209- 23204) و متاع زودرس دنيا بيش از متاع جاويدان آخرت در شما نفوذ كرده است و دنيا زدگى قيامت را از يادتان برده است. (23215- 23210) همانا شما برادران دينى يكديگريد (23222- 23216)، چيزى جز درون پليد و نيت زشت، شما را از هم جدا نساخته است (23231- 23223)، نه يكديگر را يارى مى‏دهيد، نه خير خواه يكديگريد (23236- 23232) و نه چيزى به يكديگر مى‏بخشيد و نه به يكديگر دوستى مى‏كنيد. (23242- 23237) شما را چه شده است كه با به دست آوردن متاعى اندك از دنيا شادمان مى‏گرديد! (23249- 23243) و از متاع بسيار آخرت كه از دست مى‏دهيد اندوهناك نمى‏شويد! (23256- 23250) اما با از دست دادن چيزى اندك از دنيا مضطرب شده (23262- 23257) كه آثار پريشانى در چهره‏ها آشكار مى‏گردد (23267- 23263) و بى تابى مى‏كنيد (23274- 23268)، گويا اين دنيا محل زندگى جاودان شما (23277- 23275) و وسائل آن براى هميشه از آن شماست. (23282- 23278) چيزى شما را از عيب جويى برادر دينى باز نمى‏دارد جز آن كه مى‏ترسيد مانند آن عيب را در شما به رختان كشند. (23298- 23283) در بى اعتنايى به آخرت و دوستى دنيا يك دل شده‏ايد (23306- 23299)، و هر يك از شما دين را تنها بر سر زبان مى‏آوريد (23313- 23307)، و از اين كار خشنوديد همانند كارگرى كه كارش را به پايان رسانده (23319- 23314) و خشنودى مولاى خود را فراهم كرده است.

(23323- 23320) (1114)

ترجمه خطبه 114

1 ارزش ستايش و شهادت به يگانگى خدا

ستايش خداوندى را سزاست كه حمد و ستايش را به نعمت‏ها (23337- 23333)، و نعمت‏ها را به شكرگزارى پيوند داد! (23340- 23338) خداى را بر نعمت‏هايش آنگونه ستايش مى‏كنيم (23343- 23341) كه بر بلاهايش. (23347- 23344) و براى به راه آوردن نفس سركش كه در برابر اوامر الهى سستى مى‏كند و در ارتكاب زشتى‏ها كه نهى فرمود شتاب دارد، از خدا يارى مى‏خواهيم (23361- 23348)، و از گناهانى كه علم خدا به آنها احاطه دارد (23367- 23362) و كتابش آنها را بر شمرده و ثبت كرده، طلب آمرزش مى‏كنيم: (23370- 23368) علم خداوندى كه كمترين نارسايى نداشته (23373- 23371)، و كتابى كه چيزى را وانگذاشته است. (23377- 23374) به خدا ايمان داريم، ايمان كسى كه غيب‏ها را به چشم خود ديده (23384- 23378)، و بر آنچه وعده داده‏اند آگاه است (23388- 23385)، ايمانى كه اخلاص آن شرك را زدوده، (23392- 23389) و يقين آن شك را نابود كرده است. (23395- 23393) و گواهى مى‏دهيم كه خدايى نيست جز خداى يكتا، نه شريكى دارد و نه همتايى (23406- 23396)، و گواهى مى‏دهيم كه حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست «كه درود خدا بر او و خاندانش باد» (23419- 23407) اين دو گواهى (شهادتين) گفتار را بالا مى‏برند (23422- 23420)، و كردار و عمل را به پيشگاه خدا مى‏رسانند (23425- 23423)، ترازويى كه اين دو گواهى را در آن نهند سبك نباشد (23430- 23426)، و اگر بردارند با چيزى ديگرى سنگين نخواهد شد.

(23436- 23431)

2 سفارش به تقوى‏

اى بندگان خدا! شما را به تقواى الهى سفارش مى‏كنم، كه زاد و توشه سفر قيامت است. (23447- 23437) تقوا توشه‏اى است كه به منزل رساند، پناهگاهى است كه ايمن مى‏گرداند. (23452- 23448) بهترين گوينده آن را به گوش مردم خوانده (23456- 23453) و بهترين شنونده آن را فرا گرفت، پيامبرى كه بهتر از هر كس سخن را به گوش مردم رساند. (23460- 23457) پس خواننده، دعوت خود را به خوبى شنواند، و شنونده خود را رستگار گرداند. (23465- 23461) اى بندگان خدا! همانا تقواى الهى دوستان خدا را از انجام محرمات باز مى‏دارد (23474- 23466)، و قلب‏هايشان را پر از ترس خدا مى‏سازد (23478- 23475)، تا آن كه شب‏هاى آنان با

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 221

بى خوابى (23481- 23479) و روزهايشان با تحمل تشنگى و روزه‏دارى، سپرى مى‏گردد (23484- 23482)، كه آسايش آخرت را با رنج دنيا (23487- 23485) و سيراب شدن آنجا را با تحمل تشنگى دنيا به دست آوردند. (23490- 23488) اجل و مرگ را نزديك ديده و در اعمال نيكو شتاب كرده‏اند (23495- 23491)، آرزوهاى دنيايى را دروغ خواندند و مرگ به درستى نگريستند.

(23500- 23496)

3 شناخت دنيا

آرى همانا دنيا خانه نابود شدن، رنج بردن (23507- 23501) از دگرگونى‏ها، و عبرت گرفتن است (23511- 23508)، و از نشانه نابودى، آن كه: روزگار كمان خود را به زه كرده، تيرش به خطا نمى‏رود (23520- 23512)، و زخمش بهبودى ندارد (23524- 23521)، زنده را با تير مرگ هدف قرار مى‏دهد (23527- 23525)، و تندرست را با بيمارى از پا در مى‏آورد (23530- 23528)، و نجات يافته را به هلاكت مى‏كشاند. (23533- 23531) دنيا خورنده ايست كه سيرى ندارد (23536- 23534)، و نوشنده‏اى است كه سيراب نمى‏شود (23540- 23537)، و نشانه رنج دنيا آن كه آدمى جمع آورى مى‏كند آنچه را كه نمى‏خورد (23549- 23541)، و مى‏سازد بنايى كه خود در آن مسكن نمى‏كند (23554- 23550)، پس به سوى پروردگار خود مى‏رود نه مالى برداشته (23562- 23555) و نه خانه‏اى به همراه برده است. (23566- 23563) و نشانه دگرگونى دنيا آن كه، كسى كه ديروز مردم به او ترحم مى‏كردند امروز حسرت او را مى‏خورند (23573- 23567) و آن كس را كه حسرت او مى‏خوردند امروز به او ترحم مى‏كنند (23576- 23574)، و اين نيست مگر براى نعمت‏هايى كه به سرعت دگرگون مى‏شود، و بلاهايى كه ناگهان نازل مى‏گردد. (23584- 23577) و نشانه عبرت انگيز بودن دنيا، آن كه، آدمى پس از تلاش و انتظار تا مى‏رود به آرزوهايش برسد، ناگهان مرگ او فرا رسيده، اميدش را قطع مى‏كند (23595- 23585)، نه به آرزو رسيده (23598- 23596)، و نه آنچه را آرزو داشته باقى مى‏ماند. (23602- 23599) سبحان الله! شادى دنيا چه فريبنده (23607- 23603) و سيراب شدن از آن، چه تشنگى زاست! (23610- 23608) و سايه آنچه سوزان است! (23613- 23611) نه زمان آمده را مى‏شود رد كرد (23616- 23614) و نه گذشته را مى‏توان باز گرداند (23620- 23617)، پس منزه و پاك است خداوند! چقدر زنده به مرده نزديك است براى پيوستن به آن (23629- 23621) و چه دور است مرده از زنده كه از آنان جدا گشته؟

(23636- 23630)

4 ارزيابى دنيا و آخرت‏

چيزى بدتر از شر و بدى نيست جز كيفر و عذاب آن (23644- 23637)، و چيزى نيكوتر از خير و نيكى وجود ندارد جز پاداش آن. (23652- 23645) همه چيز دنيا شنيدن آن بزرگتر از ديدن آن است (23661- 23653)، و هر چيز از آخرت ديدن آن بزرگتر از شنيدن آن است. (23670- 23662) پس كفايت مى‏كند شما را شنيدن از ديدن (23674- 23671)، و خبر دادن از پنهانى‏هاى آخرت (23678- 23675). آگاه باشيد، هر گاه از دنياى شما كاهش يابد و به آخرت افزوده گردد بهتر از آن است كه از پاداش آخرت شما كاسته و بر دنياى شما افزوده شود. (23698- 23679) چه بسا كاهش يافته‏هايى كه سود آور است، و افزايش داشته‏هايى كه زيان آور بود (23705- 23699)، همانا به آنچه فرمان داده شديد گسترده‏تر از چيزى است كه شما را از آن باز داشتند (23714- 23706)، و آنچه بر شما حلال است، بيش از چيزى است كه بر شما حرام كرده‏اند (23722- 23715)، پس آنچه را اندك است براى آنچه كه بسيار است ترك كنيد (23727- 23723)، و آنچه را بر شما تنگ گرفته‏اند به خاطر آنچه كه شما را در گشايش قرار دادند انجام ندهيد. (23732- 23728) خداوند روزى شما را ضمانت كرده (23736- 23733) و شما را به كار و تلاش امر فرموده (23739- 23737)، پس نبايد روزى تضمين شده را بر آنچه كه واجب شده مقدم داريد (23750- 23740)، با اينكه به خدا سوگند آنچنان نادانى و شك و يقين به هم آميخته است (23760- 23751) كه گويا روزى تضمين شده بر شما واجب است (23768- 23761)، و آنچه را كه واجب كرده‏اند، برداشتند. (23776- 23769)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 223

پس در اعمال نيكو شتاب كنيد (23778- 23777)[[144]](#footnote-144)، و از فرارسيدن مرگ ناگهانى بترسيد (23782- 23779)، زيرا آنچه از روزى كه از دست رفته، اميد بازگشت آن وجود دارد، اما عمر گذشته را نمى‏شود باز گرداند (23793- 23783)، آنچه را امروز از بهره دنيا كم شده مى‏توان فردا به دست آورد (23801- 23794) اما آنچه ديروز از عمر گذشته، اميد به بازگشت آن نيست (23811- 23802)، به آينده اميدوار (23814- 23812) و از گذشته نا اميد باشيد. (23818- 23815) (از خدا بترسيد و جز بر مسلمانى نميريد)

(23830- 23819) (1115)

ترجمه خطبه 115

(در خواستن باران از خدا در شهر كوفه ايراد فرمود)

دعا براى طلب باران‏

(23837- 23831) خداوندا! كوه‏هاى ما از بى آبى شكاف خورده (23841- 23838) و زمين ما غبار آلود (23844- 23842) و دام‏هاى ما در آغل‏هاى خود سرگردانند (23847- 23845) (23851- 23848) و چون زن بچه مرده فرياد مى‏كشند (23857- 23852)، و از رفت و آمد بى حاصل به سوى چراگاه‏ها و آبشخورها، خسته شده‏اند! (23862- 23858) (23866- 23863) بار خدايا! بر ناله گوسفندان (23870- 23867) و فرياد و آه شتران ماده رحمت آور (23873- 23871)، خدايا به سرگردانى آنها در راه‏ها (23878- 23874) و ناله‏هايشان در خوابگاه‏ها رحمت آور. (23882- 23879) بار خدايا! هنگامى به سوى تو بيرون آمديم كه خشكسالى پياپى هجوم آورده (23890- 23883)، و ابرهاى پر باران از ما پشت كرده و خشك و نامهربان بدون بارش قطره‏اى باران گذشتند. (23894- 23891) خدايا! تو اميد هر بيچاره (23897- 23895) و حل كننده مشكلات هر طلب كننده مى‏باشى (23900- 23898)، خدايا تو را مى‏خوانيم، در اين هنگام كه همه نا اميد شده‏اند (23904- 23901)، و ابر رحمت بر ما نمى‏بارد (23907- 23905) و حيوانات ما نابود گرديدند (23910- 23908)، ما را به كردار ما عذاب نكنى (23913- 23911)، و به گناهان ما كيفر ندهى. (23917- 23914) خدايا! رحمت خود را با ابر پر باران (23923- 23918) و بهار پر آب (23926- 23924) و گياهان خوش منظر شاداب بر ما نازل فرما، بارانى درشت قطره بر ما فرو فرست (23931- 23927) كه مردگان را زنده (23936- 23932) و آنچه از دست ما رفته به ما باز گرداند. (23942- 23937)[[145]](#footnote-145) خدايا! ما را با بارانى سيراب كن كه زنده كننده، سيراب سازنده (23947- 23943)، فراگير و به همه جا رونده، پاكيزه و با بركت، گوارا و پر نعمت (23953- 23948)، گياه آن بسيار (23955- 23954)، شاخه‏هاى آن به بار نشسته (23957- 23956) و برگ‏هايش تازه و آب دار باشد (23959- 23958) تا با چنان بارانى بنده ناتوان را توان بخشى (23964- 23960)، و شهرهاى مرده‏ات را زنده سازى (23970- 23965)، خدايا! بارانى ده كه بسيار ببارد تا زمين‏هاى بلند ما پر گياه شود (23976- 23971)، و در زمين‏هاى پست روان گردد (23980- 23977) و نعمت‏هاى فراوان در اطراف ما گسترش يابد (23984- 23981)، تا با آن ميوه‏هاى ما بسيار (23988- 23985)، گله‏هاى ما زنده و فراوان (23992- 23989)، و سرزمينهاى دورتر از ما نيز بهرمند گردند (23996- 23993)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نقد مكتب ولونتاريسم‏VOLUNTARISM (مكتب اصالت اراده و اختيار) كه هر گونه جبرى را نفى مى‏كند، زيرا در اسلام انسان با كمك خدا عمل مى‏كند.

(2) با طرح اين حقيقت كه زنده كننده خداست، علم بيوژنسيزBIOGENESISM تأييد مى‏كند كه زنده از زنده و حيات از حيات پديد مى‏آيد و از ماده خود بخود چيزى بوجود نخواهد آمد، مثل وجود كرم در سيب كه انگلهاى كرم در شكوفه‏ها مانده‏اند و رشد كردند و سپس تبديل به كرم شده‏اند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 225

و روستاهاى ما از آن نيرومند شوند. (24000- 23997) اينها همه از بركات گسترده و بخشش‏هاى فراوان تو باشد كه بر سرزمين‏هاى فقر زده (24009- 24001) و حيوانات وحشى ما نازل مى‏گردد. (24012- 24010) خداوندا! بارانى ده! (24017- 24013) دانه درشت كه پياپى براى سيراب شدن گياهان ما ببارد (24019- 24018)، چنانكه قطرات آن يكديگر را برانند (24023- 24020)، و دانه‏هاى آن به شدت برهم كوبيده شوند (24028- 24024)، نه رعد و برقى بى‏باران (24031- 24029)، و ابرى بى ثمر (24035- 24032)، و كوچك و پراكنده (24039- 24036)، و نه دانه‏هاى ريز باران همراه با بادهاى سرد. (24043- 24040) خدايا بارانى پر آب فرو فرست كه قحطى زدگان به نعمت‏هاى فراوان رسند (24047- 24044) و آثار خشكسالى از ميان برود (24051- 24048) كه همانا، تويى خداوندى كه پس از نا اميد شدن مردم باران را فرو مى‏فرستى و رحمت خود را همه جا گسترش مى‏دهى و تويى سرپرست نظام آفرينش كه به ستودن سزاوارى.

(24065- 24052) مى‏گويم: (

«انصاحت جبالنا»

يعنى كوهها بر اثر خشكى از هم شكافته است (24086- 24079)، و «انصاح الثوب» وقتى گفته مى‏شود كه لباس از هم شكافته باشد (24091- 24087) «انصاح النبت و صاح و صوح» به هنگامى كه گياه خشك گردد مى‏گويند (24104- 24092) و همه اين چند واژه به يك معنا است. (24106- 24105) و جمله‏

«و هامت دوابنا»

از ماده «هيام» به معنى عطش است. (24116- 24107) و

«حدابير السنين»

جمع «حدبار» به معناى شترى است كه بر اثر راه رفتن ناتوان شده است. (24128- 24117) امام صلى الله عليه و آله و سلم سال‏هاى قحطى را به چنين شترى تشبيه كرده است. (24135- 24129) «ذو الرمه» شاعر مى‏گويد: (24138- 24136)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حدا بير ما تنفك الا مناخة |  | على الخسف او نرمى بها بلدا قفرا |
|  |  |  |

شتران ناتوانى كه هيچ گاه از هم جدا نمى‏گردند جز در خوابگاه‏ها يا اينكه آنها را در محيطهاى بى آب و علف قرار دهند. (24150- 24139) و جمله‏

«و لا قزع ربابها»

(24156- 24151) يعنى از قطعات كوچك و پراكنده ابر نباشد (24162- 24157) و جمله‏

«و لا شفان ذهابها»

(24168- 24163) در تقدير «و لا ذات شفان ذهابها» است (24175- 24169) «شفان» به معنى باد سرد (24179- 24176) و «ذهاب» به معنى بارانهاى نرم مى‏باشد. (24183- 24180) و كلمه «ذات» حذف گرديد زيرا شنونده به ان آگاه بود).

(24188- 24184) (1116)

ترجمه خطبه 116

(اين خطبه در شهر كوفه در سال 38 هجرى براى تشويق كوفيان به نبرد نهايى ايراد شد) (24197- 24189)

1 ويژگى‏هاى پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم‏

خداوند پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را فرستاد تا دعوت كننده به حق، و گواه اعمال خلق باشد. (24205- 24198) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بدون سستى و كوتاهى، رسالت پروردگارش را رسانيد (24213- 24206)، و در راه خدا با دشمنانش بدون عذر تراشى جنگيد. (24223- 24214) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم پيشواى پرهيزكاران (24226- 24224)، و روشنى بخش چشم هدايت شدگان است.

(24230- 24227) (و از همين خطبه است)

2 اندرز ياران‏

مردم! اگر شما همانند من از آنچه بر شما پنهان است با خبر بوديد (24240- 24231)، از خانه‏ها كوچ مى‏كرديد، در بيابان‏ها سرگردان مى‏شديد (24244- 24241)، و بر كردارتان اشك مى‏ريختيد (24247- 24245) و چونان زنان مصيبت ديده بر سر و سينه مى‏زديد (24251- 24248) سرمايه خود را بدون نگهبان و جانشين رها مى‏كرديد (24261- 24252) و هر كدام از شما تنها به كار خود مى‏پرداختيد، و به ديگرى توجهى نداشتيد. (24271- 24262) افسوس، آنچه را به شما تذكر دادند فراموش كرديد (24276- 24272)، و از آنچه شما را ترساندند، ايمن گشتيد! (24280- 24277) گويا عقل از سرتان پريده (24283- 24281)، و كارهاى شما آشفته شده است.

(24287- 24284)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 227

3 تعريف يارانى كه به شهادت رسيدند

به خدا سوگند، دوست داشتم كه خدا ميان من و شما جدايى اندازد، (24295- 24288) و مرا به كسى كه نسبت به من سزاوارتر است ملحق فرمايد. (24302- 24296) به خدا سوگند، آنان مردمى بودند، نيك انديش (24307- 24303)، ترجيح دهنده بردبارى (24309- 24308)، گويندگان حق (24311- 24310)، و ترك كنندگان ستم. (24313- 24312) پيش از ما به راه راست قدم گذاشته (24317- 24314) و شتابان رفتند (24321- 24318) و در به دست آوردن زندگى جاويدان آخرت و كرامت گوارا، پيروز شدند.

(24324- 24322) (24327- 24325)

4 خبر از خونريزى و شكمبارگى حجاج بن يوسف ثقفى‏

آگاه باشيد، به خدا سوگند پسركى از طايفه ثقيف (حجاج بن يوسف) بر شما مسلط مى‏گردد كه هوسباز و گردن كش و ستمگر است (24336- 24328)، سبزه زارهاى «اموال و داراييها» شما را مى‏چرد (24338- 24337) و چربى شما را آب مى‏كند. (24341- 24339) ابو وذحه: بس كن. (24344- 24342)[[146]](#footnote-146)

(وذحه، نوعى سوسك است (24348- 24345)، چون ماجرايى با حجاج دارد، او را «ابو وذحه» خطاب فرمود، كه اينجا جاى آوردن آن نيست (24355- 24349) (24364- 24356) «مى‏گويند وذحه، سوسك مخصوصى است حجاج را گزيد كه بدنش ورم كرد و مرد»)

(1117)

ترجمه خطبه 117

سرزنش انسان‏هاى خود پرست‏

نه اموال خود را در راه خدايى كه آن مال‏ها را روزى شما كرد مى‏بخشيد (24379- 24375)، نه جان‏ها را در راه خداى جان آفرين به خطر مى‏افكنيد! (24386- 24380) دوست داريد مردم براى خدا شما را گرامى دارند (24390- 24387) اما خودتان مردم را در راه خدا گرامى نمى‏داريد! (24396- 24391) از فرود آمدن در خانه‏هاى گذشتگان عبرت گيريد (24402- 24397)، و از جدايى با نزديك‏ترين برادران و دوستان پند پذيريد.

(24407- 24403) (1118)

ترجمه خطبه 118

(پس از جنگ جمل در سال 36 هجرى در ستايش از ياران ايراد كرد)

ستودن ياران نيكوكار.

(24416- 24408) شما ياران حق (24420- 24417) و برادران دينى من مى‏باشيد (24424- 24421)، در روز جنگ چون سپر محافظ دور كننده ضربت‏ها (24428- 24425)، و در خلوت‏ها محرم اسرار منيد (24432- 24429)، با كمك شما پشت كنندگان به حق را مى‏كوبم و به راه مى‏آورم (24435- 24433)، و فرمانبردارى استقبال كنندگان را اميدوارم (24439- 24436)، پس مرا، با خير خواهى خالصانه (24444- 24440)، و سالم از هر گونه شك و ترديد، يارى كنيد. (24447- 24445)[[147]](#footnote-147) به خدا سوگند! من به مردم از خودشان سزاوارترم.

(24452- 24448)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حجاج بن يوسف ثقفى است كه در سال 41 هجرى متولد و مرگ او در سال 95 هجرى است.

(2) بر اساس نقل طبرى و واقدى اين سخنان را پس از جنگ جمل خطاب به اصحاب خود ايراد فرمود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 229

(1119)

ترجمه خطبه 119

(پس از جنگ صفين و نهروان، در سال 38 هجرى مردم را براى سركوبى معاويه فراخواند، سكوت كردند. (24467- 24453) فرمود شما را چه شده، آيا لال هستيد؟ (24474- 24468) گروهى گفتند اى امير المؤمنين، اگر تو حركت كنى با تو حركت مى‏كنيم). (24654- 24652)

1 علل نكوهش كوفيان.

شما را چه مى‏شود؟ هرگز ره رستگارى نپوييد! (24484- 24475) و به راه عدل هدايت نگرديد! (24491- 24485) آيا در چنين شرايطى سزاوار است كه من از شهر خارج شوم؟ (24495- 24492) هم اكنون بايد مردى از شما كه من از شجاعت و دلاورى او راضى و به او اطمينان داشته باشم، به سوى دشمن كوچ كند.

(24503- 24496)

2 مسئوليت‏هاى رهبرى‏

و براى من سزاوار نيست كه لشكر و شهر و بيت المال و جمع آورى خراج و قضاوت بين مسلمانان (24536- 24518)، و گرفتن حقوق درخواست كنندگان را رها سازم (24541- 24537)، آنگاه با دسته‏اى بيرون روم، و به دنبال دسته‏اى به راه افتم (24547- 24542)، و چونان تير نتراشيده در جعبه‏اى خالى به اين سو و آن سو سرگردان شوم! (24553- 24548) من چونان محور سنگ آسياب (24558- 24554)، بايد بر جاى خود استوار بمانم تا همه امور كشور، پيرامون من و به وسيله من به گردش در آيد (24563- 24559)، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد (24567- 24564) و سنگ زيرين آن فرو ريزد! (24570- 24568) به حق خدا سوگند كه اين پيشنهاد بدى است! (24575- 24571) به خدا سوگند! اگر اميدوارى به شهادت در راه خدا را نداشتم، پاى در ركاب كرده از ميان شما مى‏رفتم، و شما را نمى‏طلبيدم چندان كه باد شمال و جنوب مى‏وزد (24602- 24576)، زيرا شما بسيار طعنه زن، عيب جو (24604- 24603)، رويگردان از حق، و پر مكر و حيله‏ايد. (24606- 24605) ما دام كه افكار شما پراكنده است فراوانى تعداد شما سودى ندارد (24612- 24607) (24616- 24613)، من شما را به راه روشنى بردم كه جز هلاك خواهان، هلاك نگردند (24627- 24617)، آن كس كه استقامت كرد به سوى بهشت شتافت (24631- 24628) و آن كس كه لغزيد در آتش سرنگون شد.

(24636- 24632) (1120)

ترجمه خطبه 120

ياد آورى ويژگى‏هاى اهل بيت عليه السلام و اندرز ياران‏

(24646- 24637) به خدا سوگند! تبليغ رسالت‏ها (24651- 24647)، وفاى به پيمان‏ها (24654- 24652)، و تفسير اوامر و هشدارهاى الهى به من آموزش داده شده (24657- 24655)، درهاى دانش و روشنايى امور انسان‏ها نزد ما اهل بيت پيامبر عليهم السلام است. (24663- 24658) (24666- 24664) آگاه باشيد كه قوانين دين يكى (24672- 24667) و راههاى آن آسان و راست است (24675- 24673)، كسى كه از آن برود به قافله و سر منزل رسد، و غنيمت برد (24681- 24676)، و هر كس كه از آن راه نرود گمراه شده پشيمان گردد. (24688- 24682) مردم! براى آن روز كه زاد و توشه ذخيره مى‏كنند، و اسرار آدميان فاش مى‏گردد، عمل كنيد. (24697- 24689)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 231

كسى كه از خرد خويش بهرمند نگردد براى پند گرفتن از عقل و فكر ديگران عاجزتر است، كه آن غائب براى كمك كردن از عقل حاضر او ناتوان تر است. (24709- 24698) از آتشى بپرهيزيد كه حرارتش شديد (24714- 24710)، و عمق آن ناپيدا (24717- 24715)، و زيور آن غل و زنجير (24720- 24718)، آشاميدنى آن زرد آب و چرك جوشان است. (24723- 24721) آگاه باشيد! نام نيكى كه خدا براى كسى ميان مردم قرار دهد، بهتر از مالى است كه براى ديگران باقى مى‏گذارد كه او را ستايش نمى‏كنند. (24742- 24724)[[148]](#footnote-148)

(1121)

ترجمه خطبه 121

(پس از پذيرش «حكميت» در صفين، يكى از ياران‏[[149]](#footnote-149) گفت: ما را از حكميت نهى فرمودى، سپس پذيرفتى و داور تعيين كردى! (24764- 24751) ما نمى‏دانيم كدام يك از اين دو كار درست است؟ (24769- 24765) امام دست بر روى دست كوبيد و با تأسف فرمود) (24777- 24770)

1 علل شكست كوفيان و پذيرش «حكميت»

اين سزاى كسى است كه بيعت با امام خود را ترك گويد، و پيمان بشكند. (24782- 24778) به خدا سوگند، هنگامى كه شما را به جنگ با معاويه فراخواندم، خوشايندتان نبود، ولى خداوند خير شما را در آن قرار داده بود (24798- 24783)، اگر مقاومت مى‏كرديد، شما را راهنمايى مى‏كردم (24801- 24799) و اگر به انحراف مى‏رفتيد شما را به راه راست برمى‏گرداندم (24805- 24802)، اگر سر باز مى‏زديد، دوباره شما را براى مبارزه آماده مى‏كردم (24809- 24806)، در آن صورت وضعيتى مطمئن داشتيم. (24811- 24810) اما دريغ، با كدام نيرو بجنگم؟ و به چه كسى اطمينان كنم؟ (24817- 24812) شگفتا، مى‏خواهم به وسيله شما بيمارى‏ها را درمان كنم ولى شما درد بى درمان من شده‏ايد (24824- 24818)، كسى را مى‏مانم كه خار در پايش رفته و با خار ديگرى مى‏خواهد آن را بيرون كشد (24827- 24825)،[[150]](#footnote-150) در حالى كه مى‏داند خار در تن او بيشتر شكند و بر جاى ماند. (24833- 24828) خدايا! طبيب اين درد مرگبار به جان آمده (24840- 24834)، و آب رسان اين شوره زار ناتوان شده است.

(24845- 24841)

2 وصف ياران شهيدى كه وفادار بودند

كجا هستند مردمى كه به اسلام دعوت شده و پذيرفتند (24852- 24846)، قرآن تلاوت كردند و معانى آيات را شناختند (24856- 24853)، به سوى جهاد بر انگيخته شده چونان شترى كه به سوى بچه خود روى مى‏آورد شيفته جهاد گرديدند (24865- 24857)، شمشيرها از نيام بر آوردند (24869- 24866)، و گرداگرد زمين را گروه گروه، صف به صف، احاطه كردند (24878- 24870)، بعضى شهيد، و برخى نجات يافتند. (24883- 24879) هيچ گاه از زنده ماندن كسى در ميدان جنگ شادمان نبودند (24886- 24884)، و در مرگ شهيدان نيازى به تسليت نداشتند (24891- 24887)، با گريه‏هاى طولانى از ترس خدا، چشم‏هايشان ناراحت (24895- 24892)، و از روزه‏دارى فراوان، شكم‏هايشان لاغر و به پشت چسبيده بود. (24899- 24896) لب‏هايشان از فراوانى دعا خشك (24903- 24900)، و رنگ‏هاى صورت از شب زنده‏دارى‏ها زرد (24907- 24904)، و بر چهره‏هايشان غبار خشوع و فروتنى نشسته بود. (24911- 24908) آنان برادران من هستند كه رفته‏اند (24914- 24912)، و بر ماست كه تشنه ملاقاتشان باشيم (24919- 24915)، و از اندوه و فراقشان انگشت حسرت به دندان بگيريم.

(24924- 24920)

3 هشدار از فريب كارى شيطان‏

همانا شيطان،[[151]](#footnote-151) راه‏هاى خود را به شما آسان جلوه مى‏دهد (24929- 24925)، تا گره‏هاى محكم دين شما را يكى پس از ديگرى بگشايد (24936- 24930)، و به جاى وحدت و هماهنگى، بر پراكندگى شما بيفزايد. (24940- 24937)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نام نيكو گر بماند ز آدمى‏ |  | به كز او ماند سراى زرنگار |
|  |  |  |

(2) اين شخص أشعث بن قيس بود كه همه جا، همواره روحيه اعتراض داشت و خود از عوامل پذيرش حكميت بود.

(3) ضرب المثل است براى كسانى كه بيهوده تلاش مى‏كنند.

(4) مقصود امام در اينجا از شيطان، معاويه است كه با مكر و حيله عمرو عاص لشكر اسلام را پريشان ساخت.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 233

از وسوسه و زمزمه و فريب كارى شيطان روى گردانيد (24948- 24944)، و نصيحت آن كس را كه خيرخواه شماست گوش كنيد، (24954- 24949) و به جان و دل بپذيريد.

(24958- 24955) (1122)

ترجمه خطبه 122

(پس از پافشارى خوارج در شورشگرى، امام عليه السلام به قرارگاهشان رفت و خطاب به جمع خوارج فرمود:) (24976- 24959) آيا همه شما در جنگ صفين بوديد؟ (24983- 24977) گفتند بعضى بوديم و برخى حضور نداشتيم. (24992- 24984) فرمود: به دو گروه تقسيم شويد، تا متناسب با هر كدام سخن گويم. (24995- 24993) (25000- 24996) (25005- 25001) (25010- 25006) دو دسته شدند، امام ندا در داد كه: (25014- 25011) ساكت باشيد، به حرفهايم گوش فرا دهيد (25020- 25015) و با جان و دل به سوى من توجه كنيد (25024- 25021)، و هر كس را براى گواهى سوگند دادم با علم گواهى دهد. (25030- 25025) آنگاه سخنان طولانى مطرح فرمود (25035- 25031) كه (برخى از آن خطبه اين است) (25040- 25036)

1 سياست استعمارى قرآن بر سر نيزه كردن‏

آنگاه كه شاميان در گرما گرم جنگ، و در لحظه‏هاى پيروزى ما، با حيله و نيرنگ، و مكر و فريب كارى قرآن‏ها را بر سر نيزه بلند كردند شماها نگفتيد كه: (25053- 25041) «شاميان، برادران ما و هم آيين ما هستند؟ (25057- 25054) از ما مى‏خواهند از خطاى آنان بگذريم. و راضى به حاكميت كتاب خدا شده‏اند (25064- 25058)، نظر ما اين است كه حرفشان را قبول كنيم و از آنان دست برداريم؟» (25070- 25065) اما من به شما گفتم كه:

اين توطئه، ظاهرش ايمان و باطن آن دشمنى و كينه توزى است (25079- 25071)، آغاز آن رحمت و پايان آن پشيمانى است (25085- 25080)، پس در همين حال به مبارزه ادامه دهيد (25088- 25086)، و از راهى كه در پيش گرفته‏ايد منحرف نشويد (25091- 25089)، و در جنگ دندان بر دندان فشاريد (25096- 25092)، و به نداى ندا دهند اى گوش ندهيد، زيرا اگر پاسخ داده شوند گمراه كننده‏اند، و اگر رها گردند خوار و ذليل شوند، كه همواره چنين بود. (25109- 25097) اما دريغ! شماها را ديدم كه به خواسته‏هاى شاميان گردن نهاديد، و حكميت را پذيرفتيد (25118- 25110) سوگند به خدا! اگر از آن سرباز مى‏زدم مسئول پى‏آمدهاى آن نبودم (25126- 25119)، و خدا گناه آن را در پرونده من نمى‏افزود. (25131- 25127) به خدا سوگند! اگر هم حكميت را مى‏پذيرفتم به اين كار سزاوار پيروى بودم (25140- 25132) زيرا قرآن با من است، از آن هنگام كه يار قرآن گشتم از آن جدا نشدم.

(25148- 25141)

2 وصف ياران جهادگر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

ما با پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بوديم (25154- 25149)، و همانا جنگ و كشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خويشاوندان ما دور مى‏زد (25166- 25155)، اما از وارد شدن هر مصيبت و شدتى جز بر ايمان خود نمى‏افزوديم (25175- 25167)، و بيشتر در پيمودن راه حق، و تسليم بودن برابر اوامر الهى، و شكيبايى بر درد جراحت‏هاى سوزان، مصمم مى‏شديم.

(25187- 25176)

3 هدف مبارزه با شاميان‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 235

اما امروز با پيدايش زنگارها در دين، كژى‏ها و نفوذ شبهه‏ها در افكار، تفسير و تأويل دروغين در دين، با برادران مسلمان خود به جنگ خونين كشانده شديم (25207- 25188)، پس هر گاه احساس مى‏كنيم چيزى باعث وحدت ماست (25215- 25208) و به وسيله آن با يكديگر نزديك مى‏شويم، و شكاف‏ها را پر و باقى مانده پيوندها را محكم مى‏كنيم (25222- 25216)، به آن تمايل نشان مى‏دهيم، آن را گرفته و ديگر راه را ترك مى‏گوييم.

(25228- 25223) (1123)

ترجمه خطبه 123

(به هنگام نبرد در جنگ صفين خطاب به سربازان خويش فرمود) (25239- 25229)

1 آموزش روانى در جنگ‏

هر كدام از شما در صحنه نبرد با دشمن، در خود شجاعت و دلاورى احساس كرد (25250- 25240)، و برادرش را سست و ترسو يافت (25257- 25251)، به شكرانه اين برترى بايد از او دفاع كند، آنگونه كه از خود دفاع مى‏كند (25270- 25258)، زيرا اگر خدا بخواهد او را چون شما دلاور و شجاع گرداند. (25275- 25271) همانا مرگ به سرعت در جستجوى شماست، آنها كه در نبرد مقاومت دارند (25282- 25276)، و آنها كه فرار مى‏كنند، هيچ كدام را از چنگال مرگ رهايى نيست (25286- 25283) و همانا گرامى‏ترين مرگها كشته شدن در راه خداست. (25290- 25287) سوگند به آن كس كه جان پسر ابو طالب در دست اوست، هزار ضربت شمشير بر من آسانتر است از مرگ در بستر استراحت، در مخالفت با خداست.

(25310- 25291)

2 هشدار از كوتاهى در نبرد

گويى شما را در برخى از حمله‏ها، در حال فرار، ناله كنان چون گله‏اى از سوسمار مى‏نگرم (25317- 25311) كه نه حقى را باز پس مى‏گيريد، و نه ستمى را باز مى‏داريد (25324- 25318)، اينك اين شما و اين راه گشوده (25328- 25325)، نجات براى كسى است كه خود را به ميدان افكنده به مبارزه ادامه دهد (25330- 25329)، و هلاكت از آن كسى است كه سستى ورزد.

(25333- 25331) (1124)

ترجمه خطبه 124

(در سال 37 هجرى در جنگ صفين براى تشويق ياران به جهاد فرمود) (25343- 25334)

1 آموزش نظامى (تاكتيك‏هاى رزم انفرادى)

زره پوشيده‏ها را در پيشاپيش لشكر قرار دهيد (25345- 25344)، و آنها كه كلاه خود ندارند، در پشت سر قرار گيرند (25348- 25346)، دندان‏ها را در نبرد روى هم بفشاريد (25352- 25349)، كه تأثير ضربت شمشير را بر سر كمتر مى‏كند (25357- 25353)، در برابر نيزه‏هاى دشمن، پيچ و خم به خود دهيد (25362- 25358) كه نيزه‏ها را مى‏لغزاند و كمتر به هدف اصابت مى‏كند (25365- 25363)، چشم‏ها را فرو خوابانيد، كه بر دليرى شما مى‏افزايد. (25371- 25366) و دل را آرام مى‏كند (25374- 25372)، صداها را آهسته و خاموش سازيد كه سستى را مى‏زدايد. (25380- 25375) پرچم لشكر را بالا داريد و پيرامون آن را خالى مگذاريد (25387- 25381) و جز به دست دلاوران (25393- 25388) و مدافعان سر سخت خود نسپاريد (25397- 25394)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 237

زيرا آنان كه در حوادث سخت ايستادگى مى‏كنند، از پرچم‏هاى خود بهتر پاسدارى مى‏نمايند (25406- 25398) و آن را در دل لشكر نگاه مى‏دارند (25409- 25407)، و از هر سو، از پيش و پس و اطراف، مراقب آن مى‏باشند (25413- 25410)، نه از آن عقب مى‏مانند كه تسليم دشمن كنند (25417- 25414) و نه از آن پيشى مى‏گيرند كه تنها رهايش سازند. (25422- 25418) هر كس بايد برابر حريف خود بايستد و كار او را بسازد (25425- 25423) و به يارى برادر خود نيز بشتابد (25429- 25426)، و مبارزه با حريف خود را به برادر مسلمان خود وامگذارد (25435- 25430) كه او در برابر دو حريف، قرار گيرد، حريف خود، و حريف برادرش.

(25441- 25436)

2 آموزش معنوى سربازان‏

به خدا سوگند! اگر از شمشير دنيا فرار كنيد از شمشير آخرت سالم نمى‏مانيد (25454- 25442)، شما بزرگان عرب و شرافتمندان برجسته‏ايد (25461- 25455)، در فرار از جنگ، خشم و غضب الهى (25466- 25462) و ذلت هميشگى (25469- 25467) و ننگ جاويدان قرار دارد (25472- 25470)، فرار كننده بر عمر خود نمى‏افزايد (25479- 25473) و بين خود و روز مرگش مانعى ايجاد نخواهد كرد. (25486- 25480) كيست كه شتابان و با نشاط با جهاد خويش به سوى خدا حركت كند؟

چونان تشنه كامى كه به سوى آب مى‏رود؟ (25493- 25487) بهشت در سايه نيزه‏هاى دلاوران است (25497- 25494)، امروز در هنگامه نبرد آنچه در دل‏ها و سر زبان‏هاست آشكار مى‏شود. (25500- 25498) به خدا سوگند كه من به ديدار شاميان در ميدان نبرد شيفته‏ترم تا آنان بر بازگشت به خانه‏هاشان! كه انتظار آن را مى‏كشند. (25509- 25501) بار خدايا! اگر شاميان از حق روى گرداندند جمعشان را پراكنده (25515- 25510)، و در ميانشان اختلاف و تفرقه بيفكن (25518- 25516)، و آنان را براى خطاكاريشان به هلاكت رسان.

(25521- 25519)

3 ضرورت جنگ بى امان براى شكست شاميان‏

همانا شاميان، بدون ضربت نيزه‏هايى پياپى هرگز از جاى خود خارج نشوند، ضرباتى كه بدنهايشان را سوراخ نمايد، چنانكه وزش باد از اين سو فرو شده بدان سو در آيد (25532- 25522)، ضربتى كه كاسه سر را بپراكند (25536- 25533)، و استخوانهاى بدن را خرد (25539- 25537)، و بازوها و پاها را قطع و به اطراف پخش كند! (25544- 25540) آنان دست بر نمى‏دارند تا آنگاه كه دسته‏هاى لشكر پياپى بر آنان حمله كنند و آنها را تيرباران نمايند (25550- 25545)، و سواران ما هجوم آورند، و صف‏هايشان را درهم شكنند، و لشكرهاى عظيم، پشت سر لشكرهاى انبوه (25555- 25551)،[[152]](#footnote-152) آنها را تا شهرهايشان عقب برانند (25562- 25556)، و تا اسب‏ها، سرزمينشان را كه روى در روى يكديگر قرار دارد، و اطراف چراگاهايشان، و راه‏هاى آنان را، زير سم بكوبند.

(25574- 25570) (1125)

ترجمه خطبه 125

(در پاسخ خوارج كه ماجراى حكميت را نمى‏پذيرفتند قبل از ورود به شهر در نزديكى كوفه فرمود) (25610- 25598)

1 علل پذيرش حكميت در صفين‏

ما افراد را داور قرار نداديم، تنها قرآن را به حكميت «داروى» انتخاب كرديم! (25618- 25611) (كه آنها بر سر نيزه كرده و داورى آن را مى‏خواستند) اين قرآن، خطى است نوشته شده كه ميان دو جلد پنهان است (25626- 25619)، زبان ندارد تا سخن گويد (25629- 25627)، و نيازمند به كسى است كه آن را ترجمه كند (25635- 25630)، و همانا انسانها مى‏توانند از آن سخن گويند (25640- 25636)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) الخميس: لشكرى كه از پنج جهت آراسته باشد. عقب، جلو، راست، چپ، و قلب سپاه.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 239

و هنگامى كه شاميان ما را دعوت كردند تا قرآن را ميان خويش داور گردانيم، ما گروهى نبوديم كه به كتاب خداى سبحان پشت كنيم (25659- 25641)، در حالى كه خداى بزرگ فرمود: «اگر در چيزى خصومت كرديد آن را به خدا و رسول باز گردانيد» (25673- 25660) باز گرداندن آن به خدا اين است كه كتاب او را به داورى بپذيريم (25679- 25674)، و باز گرداندن به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم اين است كه سنت او را انتخاب كنيم (25686- 25680)، پس اگر از روى راستى به كتاب خدا داورى شود، ما از ديگر مردمان به آن سزاوارتريم (25696- 25687)، و اگر در برابر سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم تسليم باشند ما بدان اولى و برتريم. (25709- 25697) اما سخن شما كه چرا ميان خود و آنان براى حكميت (داورى) مدت تعيين كردى؟ (25720- 25710) من اين كار را كردم تا نادان خطاى خود را بشناسد، و دانا بر عقيده خود استوار بماند (25728- 25721)، و اينكه شايد در اين مدت آشتى و صلح، خدا كار امت را اصلاح كند (25739- 25729) و راه تحقيق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوى حق شتاب نورزند، و تسليم اولين فكر گمراه كننده نگردند.

(25751- 25740)

2 سرزنش كوفيان و خوارج گمراه‏

همانا برترين مردم در پيشگاه خدا كسى است كه عمل به حق در نزد او دوست داشتنى‏تر از باطل باشد، هر چند از قدر او بكاهد و به او زيان رساند، و باطل به او سود رساند و بر قدر او بيفزايد. (25776- 25752) مردم! چرا حيران و سرگردانيد؟ (25779- 25777) و از كجا به اينجا آورده شديد؟ (25783- 25780) آماده شويد براى حركت به سوى شاميانى كه از حق روى گرداندند و آن را نمى‏بينند (25792- 25784)، و به ستمگرى روى آورده حاضر به پذيرفتن عدالت نيستند (25798- 25793)، از كتاب خدا فاصله گرفتند (25801- 25799)، و از راه راست منحرف گشتند! (25804- 25802) افسوس اى كوفيان! شما وسيله‏اى نيستيد كه بشود به آن اعتماد كرد (25809- 25805)، و نه ياوران عزيزى كه بتوان به دامن آنها چنگ زد! (25815- 25810) شما بد نيروهايى در افروختن آتش جنگ هستيد (25820- 25816)، نفرين بر شما. (25822- 25821) چقدر از دست شما ناراحتى كشيدم (25826- 25823)، يك روز آشكارا با آواز بلند شما را به جنگ مى‏خوانم و روز ديگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم (25831- 25827)، نه آزاد مردان راستگويى هستيد به هنگام فراخواندن (25836- 25832) و نه برادران مطمئنى براى راز دارى هستيد.

(25842- 25837) (1126)

ترجمه خطبه 126

(به امام گفتند كه مردم به دنيا دل بسته‏اند، معاويه با هدايا و پول‏هاى فراوان آنها را جذب مى‏كند شما هم از اموال عمومى به اشراف عرب و بزرگان قريش ببخش و از تقسيم مساوى بيت المال دست بردار تا به تو گرايش پيدا كنند)[[153]](#footnote-153)

عدالت اقتصادى امام عليه السلام‏

(25853- 25843) آيا به من دستور مى‏دهيد براى پيروزى خود، از جور و ستم در باره امت اسلامى كه بر آنها ولايت دارم، استفاده كنم؟ (25862- 25854)[[154]](#footnote-154) به خدا سوگند، تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است (25870- 25863)، و ستارگان از پى هم طلوع و غروب مى‏كنند، هرگز چنين كارى نخواهم كرد! (25877- 25871) اگر اين اموال از خودم بود به گونه‏اى مساوى در ميان مردم تقسيم مى‏كردم (25883- 25878) تا چه رسد كه جزو اموال خداست! (25889- 25884) آگاه باشيد!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) علت آن بود كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بيت المال را به طور مساوى بين مسلمانان تقسيم مى‏كرد، اما پس از وفات آن حضرت، ابا بكر و بخصوص عمر و عثمان اصل تقسيم عادلانه را رعايت نكردند و با انواع تبعيض‏ها و بخشش‏هاى نابجا مردم را به راه ديگرى كشاندند، حال كه امام على عليه السلام به خلافت رسيد و چونان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مى‏خواست بيت المال را مساوى تقسيم كند، بسيارى بر آشفتند و سر به مخالفت بر داشتند.

(2) طرد تفكر ماكياوليسم‏mMACHIAVELLISM كه مى‏گويند، هدف وسيله را توجيه مى‏كند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 241

بخشيدن مال به آنها كه استحقاق ندارند، زياده روى و اسراف است (25900- 25890)، ممكن است در دنيا مقام بخشنده آن را بالا برد، اما در آخرت پست خواهد كرد، (25910- 25901) در ميان مردم ممكن است گرامى‏اش بدارند، اما در پيشگاه خدا خوار و ذليل است. (25918- 25911) كسى مالش را در راهى كه خدا اجازه نفرمود مصرف نكرد و به غير اهل آن نپرداخت جز آن كه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود (25935- 25919)، و دوستى آنها را متوجه ديگرى ساخت (25939- 25936)، پس اگر روزى بلغزد و محتاج كمك آنان گردد، بدترين رفيق و سرزنش كننده‏ترين دوست خواهند بود.

(25952- 25940) (1127)

ترجمه خطبه 127

(قبل از جنگ نهروان در سال 37 هجرى در رد اعتقادات خوارج ايراد كرد، خوارج عقيده داشتند: كسى كه گناه كبيره انجام دهد كافر و از اسلام خارج شده است، مگر توبه كند و دوباره مسلمان گردد)

1 افشاء گمراهى خوارج‏

پس اگر چنين مى‏پنداريد كه من خطا كرده و گمراه شدم (25980- 25972)، پس چرا همه امت محمد صلى الله عليه و آله و سلم را به گمراهى من گمراه مى‏دانيد؟ (25987- 25981) و خطاى مرا به حساب آنان مى‏گذاريد؟ (25990- 25988) و آنان را براى خطاى من كافر مى‏شماريد؟ (25993- 25991) شمشيرها را بر گردن نهاده، كور كورانه فرود مى‏آوريد و گناهكار و بى‏گناه را به هم مخلوط كرده همه را يكى مى‏پنداريد؟ (26001- 25994) (26008- 26002) در حالى كه شما مى‏دانيد، همانا رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم زناكارى را كه همسر داشت‏[[155]](#footnote-155) سنگسار كرد (26018- 26009)، سپس بر او نماز گزارد، و ميراثش را به خانواده‏اش سپرد (26024- 26019)، و قاتل را كشت و ميراث او را به خانواده‏اش بازگرداند (26031- 26025)، دست دزد را بريد و زناكارى را كه همسر نداشت تازيانه زد (26039- 26032)، و سهم آنان را از غنائم مى‏داد (26044- 26040) تا با زنان مسلمان ازدواج كنند. (26047- 26045) پس پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آنها را براى گناهانشان كيفر مى‏داد (26052- 26048)، و حدود الهى را بر آنان جارى مى‏ساخت (26057- 26053)، اما سهم اسلامى آنها را از بين نمى‏برد (26063- 26058)، و نام آنها را از دفتر مسلمين خارج نمى‏ساخت. (پس با انجام گناهان كبيره كافر نشدند) (26070- 26064) شما (خوارج)، بدترين مردم (26074- 26071) و آلت دست شيطان (26080- 26075)، و عامل گمراهى اين و آن مى‏باشيد.

(26084- 26081)

2 پرهيز از افراط و تفريط نسبت به امام على عليه السلام‏

به زودى دو گروه نسبت به من هلاك مى‏گردند: دوستى كه افراط كند و به غير حق كشانده شود،[[156]](#footnote-156) و دشمنى كه در كينه توزى با من زياده روى كرده به راه باطل در آيد. (26105- 26085) بهترين مردم نسبت به من گروه ميانه رو هستند. از آنها جدا نشويد (26113- 26106)، همواره با بزرگ‏ترين جمعيت‏ها باشيد كه دست خدا با جماعت است (26122- 26114)[[157]](#footnote-157). از پراكندگى بپرهيزيد (26126- 26123)، كه انسان تنها بهره شيطان است آنگونه كه گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود (26137- 26127)، آگاه باشيد هر كس كه مردم را به اين شعار[[158]](#footnote-158) «تفرقه و جدايى» دعوت كند او را بكشيد هر چند كه زير عمامه من باشد.

(26150- 26138)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) محصن: مردى يا زنى را گويند كه همسر دارد و آلوده به زنا مى‏شود.

(2) مانند «سبائيه» كه امير المؤمنين عليه السلام را خدا پنداشتند، و آن حضرت آنها را مجازات كرد.

(3) نقد تفكر: انديويدوليسم‏ANDIVIDULISM (اصالت فرد) و نقد تفكر اسكوپيسم‏ESCOPISM (فرار از شركت در امور اجتماعى و دولتى) كه در تفكر امام (ع) فرد اصالت ندارد، بلكه بايد با جامعه زندگى كند و از انزوا پرهيز داشته باشد تا جامعه ساخته شود.

(4) شعار را به شعار معروف خوارج، «لا حكم الا الله» كه نفى حكومت بود تفسير كرده‏اند كه حاصل آن تفرقه در امت است، ابن ابى الحديد مى‏گويد: شعار خوارج آن بود كه موى ميان سر را مى‏تراشيدند كه تفكر: سكتاريانيسم‏SECTARIANISME (فرقه گرايى) را نفى مى‏كند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 243

3 علل پذيرش «حكميت»

اگر به آن دو نفر (ابو موسى و عمرو عاص) رأى به داورى داده شد، تنها براى اين بود كه آنچه را قرآن زنده كرد زنده سازند، و آنچه را قرآن مرده خواند، بميرانند (26162- 26151)، زنده كردن قرآن اين است كه دست وحدت به هم دهند و به آن عمل نمايند (26166- 26163)، و ميراندن، از بين بردن پراكندگى و جدايى است (26170- 26167)، پس اگر قرآن ما را به سوى آنان بكشاند آنان را پيروى مى‏كنيم (26175- 26171)، و اگر آنان را به سوى ما سوق داد بايد اطاعت كنند. (26180- 26176) پدر مباد شما را! من شرى براه نيانداخته (26186- 26181)، و شما را نسبت به سرنوشت شما نفريفته (26191- 26187)، و چيزى را بر شما مشتبه نساخته‏ام (26195- 26192)، همانا رأى مردم شما بر اين قرار گرفت كه دو نفر را براى داورى انتخاب كنند، ما هم از آنها پيمان گرفتيم كه از قرآن تجاوز نكنند (26207- 26196)، اما افسوس كه آنها عقل خويش را از دست دادند (26209- 26208)، حق را ترك كردند در حالى كه آن را به خوبى مى‏ديدند (26215- 26210)، چون ستمگرى با هوا پرستى آنها سازگار بود با ستم همراه شدند (26221- 26216)، ما پيش از داورى ظالمانه‏شان با آنها شرط كرديم كه به عدالت داورى كنند و بر أساس حق حكم نمايند، اما به آن پاى بند نماندند.

(26237- 26222) (1128)

ترجمه خطبه 128

(از اين سخنرانى در سال 36 هجرى پس از جنگ جمل در شهر بصره در بيان حوادث سخت آينده ايراد شد)

1 پيشگويى امام عليه السلام نسبت به حوادث مهم شهر بصره‏

(26248- 26238) اى أحنف![[159]](#footnote-159) گويا من او را مى‏بينم كه با لشكرى بدون غبار و سر و صدا (26264- 26249)، و بدون حركات لگام‏ها (26268- 26265)، و شيهه اسبان (26272- 26269)، به راه افتاده، زمين را زير قدم‏هاى خود چون گام شتر مرغان در مى‏نوردند (26278- 26273)،[[160]](#footnote-160) پس واى بر كوچه‏هاى آباد (26291- 26286) و خانه‏هاى زينت شده بصره كه بال‏هايى چونان بال كركسان (26299- 26292) و ناودان‏هايى چون خرطوم‏هاى پيلان دارد! (26303- 26300) واى بر اهل بصره كه بر كشتگان آنان نمى‏گريند، و از گمشدگانشان كسى جستجو نمى‏كند (26313- 26304)، من دنيا را به رو، بر زمين كوبيده و چهره‏اش را به خاك ماليدم (26317- 26314)، و پيش از آنچه ارزش دارد، بهايش نداده‏ام (26320- 26318)، و با ديده‏اى كه سزاوار است به آن نگريسته‏ام.

(26323- 26321)

2 وصف ترك‏هاى مغول‏

(26327- 26324)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) أحنف بن قيس از ياران رسول خدا (ع) است كه پيامبر در حق او دعا كرد. مردى با هوش و عاقل بود، در هنگامه جنگ جمل به امير المؤمنين (ع) گفت: دوست دارى با 200 سوار براى يارى تو به لشكريان شما ملحق گردم؟ يا با جمعيت «بنى سعيد» از جنگ كناره گيرى كنم؟ كه آنگاه 6000 شمشير را از تو باز مى‏دارم. امام (ع) فرمود از جنگ كناره بگير! پس از جنگ و فتح بصره خود را به امام رساند و به ياران آن حضرت ملحق شد.

(سفينة البحار ماده حنف- و- اسد الغابة ج 1 ص 55)

(2) آيا واقعيت‏هاى ياد شده به عمليات غواصان رزمنده ايران در حمله به شهر بصره ارتباط ندارد؟ كه از زير آب بدون سر و صدا و گرد و غبارى با پاهاى چونان پاى شتر مرغ پيش مى‏رفتند؟

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 245

گويا آنان را مى‏بينم كه با رخسارى چونان سپرهاى چكش خورده (26334- 26328)، لباس‏هايى از ديباج و حرير پوشيده (26338- 26335)، كه اسب‏هاى اصيل را يدك مى‏كشند (26342- 26339) و آنچنان كشتار و خونريزى دارند كه مجروحان از روى بدن كشتگان حركت مى‏كنند (26352- 26343) و فراريان از اسير شدگان كمترند. (26358- 26353) (يكى از اصحاب گفت: اى امير مؤمنان تو را علم غيب دادند؟ (26369- 26359) امام عليه السلام خنديد و به آن مرد كه از طايفه بنى كلب بود فرمود)

(26377- 26370)

3 جايگاه علم غيب‏

اى برادر كلبى! اين اخبارى كه اطلاع مى‏دهم علم غيب نيست (26384- 26378)[[161]](#footnote-161)، علمى است كه از دارنده علم غيب (پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم) آموخته‏ام (26391- 26385)، همانا علم غيب علم قيامت است، و آنچه خدا در گفته خود آورده كه: (26403- 26392) «علم قيامت در نزد خداست، خدا باران را نازل كرده و آنچه در شكم مادران است مى‏داند، و كسى نمى‏داند كه فردا چه خواهد كرد؟ و در كدام سرزمين خواهد مرد؟» (26432- 26404) پس خداوند سبحان، از آنچه در رحم مادران است، از پسر يا دختر، از زشت يا زيبا[[162]](#footnote-162)، سخاوتمند يا بخيل، سعادتمند يا شقى آگاه است (26454- 26433)، و از آن كسى كه آتشگيره آتش جهنم است (26460- 26455) يا در بهشت همسايه و دوست پيامبران عليهم السلام است، از همه اينها آگاهى دارد. (26465- 26461) اين است آن علم غيبى (ذاتى) كه غير از خدا كسى نمى‏داند. (26474- 26466) جز اينها، علومى است كه خداوند به پيامبرش تعليم داده (علم غيب اكتسابى) و او به من آموخته است (26484- 26475)، پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم براى من دعا كرد كه خدا اين دسته از علوم و اخبار را در سينه‏ام جاى دهد (26490- 26485) و اعضاء و جوارح بدن من از آن پر گردد.

(26494- 26491) (1129)

ترجمه خطبه 129

(در اين خطبه امام عليه السلام در باره اندازه‏ها و مقياس‏ها صحبت فرمود (26504- 26495)، چون سيد رضى بخشى از سخنرانى را آورده است همه مباحث مربوط به مقياس‏ها در اينجا نيامده است)

1 وصف جامعه مسخ شده مسلمين‏

بندگان خدا! شما و آنچه از اين دنيا آرزومنديد، مهمانانى هستيد كه مدتى معين براى شما قرار داده شده (26515- 26505)، بدهكارانى هستيد كه مهلت كوتاهى در پرداخت آن داريد، و اعمال شما همگى حفظ مى‏شود (26523- 26516)، چه بسيارند تلاشگرانى كه به جايى نرسيدند (26526- 26524)، و زحمتكشانى كه زيان ديدند. (26530- 26527) در روزگارى هستيد كه خوبى به آن پشت كرده و مى‏گذرد، و بدى بدان روى آورده، پيش مى‏تازد (26547- 26531)، و طمع شيطان در هلاكت مردم بيشتر مى‏گردد. (26555- 26548) هم اكنون روزگارى است كه ساز و برگ شيطان تقويت شده (26559- 26556)، نيرنگ و فريبش همگانى (26562- 26560)، و به دست آوردن شكار براى او آسان است. (26565- 26563) به هر سو مى‏خواهى نگاه كن! (26571- 26566) آيا جز فقيرى مى‏بينى كه با فقر دست و پنجه نرم مى‏كند؟ (26577- 26572) يا ثروتمندى كه نعمت خدا را كفران كرده (26583- 26578) و با بخل ورزيدن در اداء حقوق الهى، ثروت فراوانى گرد آورده است؟ (26590- 26584) يا سركشى كه گوش او از شنيدن پند و اندرزها كر است؟

(26598- 26591)

2 عبرت گرفتن از دنيا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به: پرسانيس‏PRESCIENCE (علم غيب)

(2) اشاره به علم: آ اس تيكس‏AECTHETICS (زيبا شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 247

كجايند خوبان و صالحان شما؟ (26602- 26599) كجايند آزاد مردان و سخاوتمندان شما؟ (26607- 26603) كجايند پرهيزكاران در كسب و كار؟ (26612- 26608) كجايند پاكيزگان در راه و رسم مسلمانى؟ (26616- 26613) آيا جز اين است كه همگى رخت بستند و رفتند؟ و از اين جهان پست و گذران (26625- 26617) و تيره كننده عيش و شادمانى گذشتند؟ (26628- 26626) مگر نه اين است كه شما وارث آنها بر جاى آنان تكيه زديد، و در ميان چيزهاى بى ارزش قرار داريد كه لب‏هاى انسان به نكوهش آن مى‏جنبد؟ تا قدر آنها را كوچك شمرده و براى هميشه يادشان فراموش گردد. (26645- 26629) پس در اين نگرانى‏ها بايد گفت: «الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا». (26652- 26646) فساد آشكار شد، نه كسى باقى مانده كه كار زشت را دگرگون كند، و نه كسى كه از نافرمانى و معصيت باز دارد. (26661- 26653) شما با چنين وضعى مى‏خواهيد در خانه قدس الهى و جوار رحمت پروردگارى قرار گيريد؟ (26670- 26662) و عزيزترين دوستانش باشيد؟ (26675- 26671) هرگز خدا را نسبت به بهشت جاويدانش نمى‏توان فريفت (26681- 26676)، و جز با عبادت، رضايت او را نمى‏توان به دست آورد. (26687- 26682) نفرين بر آنان كه امر به معروف مى‏كنند و خود ترك مى‏نمايند (26693- 26688)، و نهى از منكر دارند و خود مرتكب آن مى‏شوند.

(26699- 26694) (1130)

ترجمه خطبه 130

(در سال 30 هجرى وقتى كه عثمان، حضرت ابا ذر را به بيابان خشك ربذه تبعيد مى‏كرد، فرمانى صادر كرد كه كسى حق ندارد او را بدرقه كند. امام عليه السلام و فرزندانش اعتنايى به آن نكرده و ابا ذر را بدرقه كردند. ايشان به هنگام بدرقه او فرمود) (26712- 26700)

خدا گرايى در مبارزه با ستمگران‏

اى ابا ذر! همانا تو براى خدا به خشم آمدى، پس اميد به كسى داشته باش كه به خاطر او غضبناك شدى (26722- 26713)، اين مردم براى دنياى خود از تو ترسيدند، و تو بر دين خويش از آنان ترسيدى (26731- 26723)، پس دنيا را كه به خاطر آن از تو ترسيدند به خودشان واگذار (26737- 26732)، و با دين خود كه براى آن ترسيدى از اين مردم بگريز. (26743- 26738) اين دنيا پرستان چه محتاجند به آنچه كه تو آنان را از آن ترساندى (26748- 26744)، و چه بى نيازى از آنچه آنان تو را منع كردند. (26753- 26749) و به زودى خواهى يافت كه چه كسى فردا سود مى‏برد؟ و چه كسى بر او بيشتر حسد مى‏ورزند؟ (26761- 26754) اگر آسمان و زمين درهاى خود را بر روى بنده‏اى ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتى از ميان آن دو براى او خواهد گشود. (26779- 26762) آرامش خود را تنها در حق جستجو كن، و جز باطل چيزى تو را به وحشت نيندازد. (26788- 26780) اگر تو دنياى اين مردم‏[[163]](#footnote-163) را مى‏پذيرفتى، تو را دوست داشتند (26792- 26789)، و اگر سهمى از آن بر مى‏گرفتى دست از تو بر مى‏داشتند.

(26797- 26793) (1131)

ترجمه خطبه 131

(اين خطبه در منبر كوفه ايراد شد و به خطبه «منبريه» معروف است كه در آن علل پذيرش حكومت و صفات يك رهبر عادل را بيان مى‏دارد) (26812- 26798)[[164]](#footnote-164)

1 علل نكوهش كوفيان‏

اى مردم رنگارنگ (26815- 26813)، و دل‏هاى پريشان و پراكنده (26818- 26816)، كه بدن‏هايشان حاضر (26820- 26819) و عقل‏هايشان از آنها غايب و دور است! (26824- 26821) من شما را به سوى حق مى‏كشانم، اما چونان بزغاله‏هائى كه از غرش شير فرار كنند مى‏گريزيد! (26836- 26825) هيهات كه با شما بتوانم تاريكى را از چهره عدالت بزدايم (26842- 26837)، و كجى‏هاى را كه در حق راه يافته است نمايم.

(26846- 26843)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) منظور امام در اينجا، عثمان و معاويه و امويان است.

(2) تذكرة الخواص، ابن جوزى، ص 120.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 249

2 فلسفه حكومت اسلامى‏

خدايا تو مى‏دانى كه جنگ و درگيرى ما براى به دست آوردن قدرت و حكومت (26858- 26847) و دنيا و ثروت نبود (26865- 26859)، بلكه مى‏خواستيم نشانه‏هاى حق و دين تو را به جايگاه خويش باز گردانيم (26871- 26866)، و در سرزمين‏هاى تو اصلاح را ظاهر كنيم (26876- 26872)، تا بندگان ستمديده‏ات در أمن و أمان زندگى كنند (26880- 26877)، و قوانين و مقررات فراموش شده تو بار ديگر اجراء گردد.

(26885- 26881)

3 شرائط رهبر اسلامى‏

خدايا من نخستين كسى هستم كه به تو روى آورد، و دعوت تو را شنيد و اجابت كرد (26894- 26886)، در نماز، كسى از من جز رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم پيشى نگرفت (26901- 26895)، همانا شما دانستيد كه سزاوار نيست بخيل بر ناموس و جان و غنيمت‏ها و احكام مسلمين، ولايت و رهبرى يابد، و امامت مسلمين را عهده دار شود (26922- 26902)، تا در اموال آنها حريص گردد (26926- 26923)، و نادان نيز لياقت رهبرى ندارد تا با نادانى خود مسلمانان را به گمراهى كشاند (26931- 26927)، و ستمكار نيز نمى‏تواند رهبر مردم باشد، كه با ستم حق مردم را غصب و عطاهاى آنان را قطع كند (26936- 26932)، و نه كسى كه در تقسيم بيت المال عدالت ندارد زيرا در اموال و ثروت آنان حيف و ميل مى‏كند و گروهى را بر گروهى مقدم مى‏دارد (26944- 26937)، و رشوه خوار در قضاوت نمى‏تواند امام باشد زيرا كه براى داورى با رشوه گرفتن حقوق مردم را پايمال، و حق را به صاحبان آن نمى‏رساند (26956- 26945)، و آن كس كه سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را ضايع مى‏كند لياقت رهبرى ندارد زيرا كه امت اسلامى را به هلاكت مى‏كشاند.

(26962- 26957) (1132)

ترجمه خطبه 132

1 ستايش پروردگار

خدا را ستايش مى‏كنيم بر آنچه گرفته، و آنچه بخشيده (26981- 26974)، و بر نعمت‏هايى كه عطا كرده و آزمايش‏هايى كه انجام داد. (26987- 26982) خداوندى كه بر هر چيز پنهانى آگاه (26990- 26988) و در باطن هر چيزى حضور دارد (26994- 26991)، به آنچه در سينه‏هاست آگاه و بر آنچه ديده‏ها دزدانه مى‏نگرد داناست (27002- 26995)، و گواهى مى‏دهم كه خدا يكى است و جز او خدايى نيست (27008- 27003) و گواهى مى‏دهم كه حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم برگزيده و فرستاده اوست (27015- 27009)، آن گواهى كه با او درون و بيرون، قلب و زبان، هماهنگ باشد.

(27023- 27016)

2 ضرورت ياد مرگ‏

(27025- 27024) به خدا سوگند، اين كه مى‏گويم بازى نيست، جدى و حقيقت است، دروغ نيست (27033- 27026) (27037- 27034)، و آن چيزى جز مرگ نيست، كه بانگ دعوت كننده‏اش رسا، و به سرعت همه را ميراند! (27047- 27038)[[165]](#footnote-165) پس انبوه زندگان، و طرفداران، تو را فريب ندهند (27053- 27048)، همانا گذشتگان را ديدى كه ثروت‏ها اندوختند و از فقر و بيچارگى وحشت داشتند و با آرزوهاى طولانى فكر مى‏كردند در امانند، و مرگ را دور مى‏پنداشتند، ديدى كه چگونه مرگ بر سرشان فرود آمد؟

و آنان را از وطنشان بيرون راند؟ (27080- 27054) و از خانه أمن كوچشان داد؟ (27084- 27081) كه بر چوبه تابوت نشستند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حاديه: آواز خواندنى كه شتران را به شتاب مى‏راند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 251

و مردم آن را دست به دست مى‏كردند؟ (27092- 27085) و بر دوش گرفته و با سر انگشت خويش نگاه مى‏داشتند؟ (27098- 27093) آيا نديديد آنان را كه آرزوهاى دور و دراز داشتند (27104- 27099)، و كاخ‏هاى استوار مى‏ساختند (27107- 27105)، و مال‏هاى فراوان مى‏اندوختند (27110- 27108)، چگونه خانه‏هايشان گورستان شد؟ (27114- 27111) و اموال جمع آورى شده‏شان تباه و پراكنده (27118- 27115) و از آن وارثان گرديد؟ (27122- 27119) و زنان آنها با ديگران ازدواج كردند؟ (27126- 27123) نه مى‏توانند چيزى به حسنات بيفزايند (27130- 27127) و نه از گناه توبه كنند!

(27135- 27131)

3 تقوا و روش برخورد با دنيا

كسى كه جامه تقوا بر قلبش بپوشاند، كارهاى نيكوى او آشكار شود (27141- 27136)، و در كارش پيروز گردد. (27144- 27142) پس در به دست آوردن بهره‏هاى تقوا فرصت غنيمت شماريد (27146- 27145)، و براى رسيدن به بهشت جاويدان رفتارى متناسب با آن انجام دهيد (27150- 27147)، زيرا دنيا براى زندگى هميشگى شما آفريده نشده، (27157- 27151) گذرگاهى است تا در آن زاد و توشه آخرت برداريد (27167- 27158)، پس با شتاب، آماده كوچ كردن باشيد (27171- 27168) و مركب‏هاى راهوار براى حركت مهيا داريد.

(27175- 27172) (1133)

ترجمه خطبه 133

1 عظمت پروردگار

دنيا و آخرت، خدا را فرمانبردار است، و سر رشته هر دو به دست او است. (27201- 27195) آسمان‏ها و زمين‏ها كليدهاى خويش را به او سپردند (27208- 27202)، و درختان شاداب و سر سبز، صبحگاهان و شامگاهان در برابر خدا سجده مى‏كنند (27216- 27209)، و از شخه‏هاى درختان نور سرخ رنگى شعله‏ور شده (27223- 27217)، به فرمان او ميوه‏هاى رسيده را به انسان‏ها تقديم مى‏دارند.

(27229- 27224)

2 ويژگى‏هاى قرآن‏

كتاب خدا، قرآن، در ميان شما (27236- 27230) سخنگويى است كه هيچ گاه زبانش از حق گويى كند و خسته، و همواره گوياست (27240- 27237)، خانه‏اى است كه ستون‏هاى آن هرگز فرو نمى‏ريزد (27245- 27241)، و صاحب عزتى است كه يارانش هرگز شكست ندارند.

(27250- 27246)

3 ويژگى‏هاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

خدا پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را پس از يك دوران طولانى كه ديگر پيامبران نبودند، فرستاد: (27259- 27251) زمانى كه ميان طرفداران مذاهب گوناگون نزاع در گرفته و راه اختلاف مى‏پيمودند. (27263- 27260) پس او را در پى پيامبران فرستاد و وحى را با فرستادن پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم ختم فرمود. (27270- 27264) پس پيامبر صلى الله عليه و آله با تمام مخالفانى كه به حق پشت كردند، و از آن منحرف گشتند به مبارزه پرداخت.

(27278- 27271)

4 روش برخورد با دنيا

و همانا دنيا نهايت ديدگاه كور دلان است كه آن سوى دنيا را نمى‏نگرند (27291- 27279)، اما انسان آگاه، نگاهش از دنيا عبور كرده از پس آن سراى جاويدان آخرت را مى‏بيند. (27300- 27292) پس انسان آگاه به دنيا دل نمى‏بندد (27303- 27301) و انسان كور دل تمام توجه‏اش دنياست. (27307- 27304) بينا از دنيا زاد و توشه برگيرد (27311- 27308) و نابينا براى دنيا توشه فراهم مى‏كند.

(27315- 27312)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 253

5 اندرزهاى جاودانه‏

آگاه باشيد، در دنيا چيزى نيست مگر آن كه صاحبش به زودى از آن سير و از داشتن آن دلگير مى‏شود جز ادامه زندگى، زيرا در مرگ آسايشى نمى‏نگرند. (27340- 27316) حيات و زندگى چونان حكمت و دانش است كه حيات دل مرده (27350- 27341)، و بينايى چشم‏هاى نابيناست (27354- 27351) و مايه شنوايى براى گوش‏هاى كر (27358- 27355) و آبى گوارا براى تشنگان مى‏باشد (27361- 27359) كه همه در آن سالم و بى‏نيازند.

(27367- 27362)

6 شناخت قرآن‏

اين قرآن است كه با آن مى‏توانيد راه حق را بنگريد و با آن سخن بگوييد و به وسيله آن بشنويد. (27377- 27368) بعضى از قرآن از بعضى ديگر سخن مى‏گويد (27381- 27378)، و برخى بر برخى ديگر گواهى مى‏دهد (27386- 27382)، آياتش در شناساندن خدا اختلافى نداشته (27391- 27387)، و كسى را كه همراهش شد از خدا جدا نمى‏سازد.

(27397- 27392)

7 علل سقوط مردم‏

مردم! گويا به خيانت و كينه ورزى اتفاق داريد (27403- 27398)، و در رفتار رياكارانه، گياهان روييده از سرگين را مى‏مانيد (27408- 27404)، در دوستى با آرزوها به وحدت رسيديد (27413- 27409)، و در جمع آورى ثروت به دشمنى پرداختيد (27418- 27414)، شيطان شما را در سرگردانى افكنده و غرور شما را به هلاكت مى‏كشاند (27426- 27419)، براى خود و شما از خدا يارى مى‏طلبم.

(27433- 27427) (1134)

ترجمه خطبه 134

(عمر براى شركت در جنگ با روميان در سال 15 هجرى با امام عليه السلام مشورت كرد، آن حضرت فرمود:) (27449- 27434)

مشاوره نظامى‏

خداوند به پيروان اين دين وعده داده كه اسلام را سر بلند و نقاط ضعف مسلمين را جبران كند (27461- 27450)، خدايى كه مسلمانان را به هنگام كمى نفرات يارى كرد (27469- 27462)، و آنگاه كه نمى‏توانستند از خود دفاع كنند، از آنها دفاع كرد (27476- 27470)، اكنون زنده است و هرگز نمى‏ميرد. (27479- 27477) هرگاه خود به جنگ دشمن روى و با آنان رو به رو گردى و آسيبى بينى، مسلمانان تا دورترين شهرهاى خود، ديگر پناهگاهى ندارند (27495- 27480) و پس از تو كسى نيست تا بدان رو آورند. (27500- 27496) مرد دليرى را به سوى آنان روانه كن (27504- 27501)، و جنگ آزمودگان و خيرخواهان را همراه او كوچ ده (27511- 27505)، اگر خدا پيروزى داد چنان است كه تو دوست دارى (27517- 27512)، و اگر كار ديگرى مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع مسلمانان خواهى بود.

(27527- 27518)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 255

(1135)

ترجمه خطبه 135

(مشاجره‏اى بين امام عليه السلام و عثمان در گرفت. مغيره پسر اخنس، كه يكى از منافقان بود به عثمان گفت من او را كفايت مى‏كنم، امام على عليه السلام به مغيره فرمود) (27552- 27528)

شناخت دشمنان امام عليه السلام:

اى فرزند لعنت شده دم بريده (27556- 27553)،[[166]](#footnote-166) و درخت بى‏شاخ و برگ و ريشه (27565- 27557)، تو مرا كفايت مى‏كنى؟ (27567- 27566) به خدا سوگند، كسى را كه تو ياور باشى، خدايش نيرومند نگرداند (27575- 27568)، و آن كس را كه تو دست گيرى، بر جاى نمى‏ماند! (27581- 27576) از نزد ما بيرون رو! خدا خير را از تو دور سازد (27586- 27582)، پس هر چه خواهى تلاش كن، خداوند تو را باقى نگذارد، اگر از آنچه مى‏توانى، انجام ندهى!.

(27595- 27587) (1136)

ترجمه خطبه 136

(آنگاه كه همه با امام بيعت كردند و عبد الله بن عمر، سعد بن ابى‏وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت، و اسامة بن زيد از بيعت سرباز زدند امام عليه السلام اين سخنرانى را در مدينه در سال 35 هجرى ايراد كرد) (27603- 27596)[[167]](#footnote-167)

بيعت بى‏همانند:

بيعت شما مردم با من بى‏مطالعه و ناگهانى نبود (27608- 27604)، و كار من و شما يكسان نيست (27614- 27609)، من شما را براى خدا مى‏خواهم و شما مرا براى خود مى‏خواهيد. (27621- 27615) اى مردم براى اصلاح خودتان مرا يارى كنيد. (27626- 27622) به خدا سوگند كه داد ستمديده را از ظالم ستمگر بستانم، و مهار ستمگر را بگيرم و به آبشخور حق وارد سازم، گر چه تمايل نداشته باشد!.

(27645- 27627) (1137)

ترجمه خطبه 137

(در باره طلحه و زبير در سال 36 هجرى در آستانه جنگ فرمود) (27659- 27646)

1 شناسايى طلحه و زبير:

به خدا سوگند (طلحه و زبير) و پيروانشان، نه منكرى در كارهاى من سراغ دارند كه برابر آن بايستند (27668- 27660)، و نه ميان من و خودشان راه انصاف پيمودند. (27675- 27669) آنها حقى را مى‏طلبند كه خود ترك كرده‏اند، و انتقام خونى را مى‏خواهند كه خود ريخته‏اند. (27685- 27676)[[168]](#footnote-168) اگر من در ريختن اين خون شريكشان بودم آنها نيز از آن سهمى دارند (27693- 27686)، و اگر خودشان تنها اين خون را ريخته‏اند، بايد از خود انتقام بگيرند. (27702- 27694) اولين مرحله عدالت آن كه خود را محكوم كنند (27709- 27703)، همانا آگاهى و حقيقت بينى، با من همراه است، نه حق را از خود پوشيده داشته‏ام و نه بر من پوشيده بود (27719- 27710)، همانا ناكثين (اصحاب جمل) گروهى سركش و ستمگرند، خشم و كينه، و زهر عقرب،[[169]](#footnote-169) و شبهاتى چون شب ظلمانى در دلهايشان وجود دارد. (27730- 27720) در حالى كه حقيقت پديدار و باطل ريشه كن شده (27740- 27731)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) أخنس پدر مغيره از مشركين بود كه در روز فتح مكه به ظاهر مسلمان شد. برادر او «ابو الحكم» در جنگ أحد به دست امام على عليه السلام كشته شد، لذا همواره كينه امام را در دل داشت، حال در حكومت عثمان نفوذ كرده و به پول و مقام رسيده بود و تا آنجا دل گرم شد كه در برابر امام ايستاد و جسارت كرد. «شرح ابن ابى الحديد ج 8 ص 201».

(2) از شگفتى‏هاى تاريخ آنكه حسان بن ثابت اولين شاعرى بود كه در روز غدير خم حضور داشت و پس از اعلام و دستور بيعت از طرف رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم با امام على عليه السلام بيعت كرد و اشعار بسيار جالبى سرود كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از او تشكر كرد و هشدار داد مادام كه با اهل بيت من مى‏باشى فرشتگان تو را امداد خواهند كرد و اين معجزه رسول خدا بود، زيرا مى‏دانست روزى از راه هدايت فاصله مى‏گيرد، حال پس از 25 سال انزواى سياسى امام، كه همه مردم با او بيعت مجدد كردند، حسان بن ثابت مخالفت ورزيد.!

(3) طلحه در روز قتل عثمان، نقاب بر چهره زد تا او را نشناسند و چون درهاى منزل عثمان را بستند تا كسى نتواند وارد خانه او شود، طلحه مهاجمان را از خانه يكى از انصار كه در همسايگى خانه عثمان قرار داشت هدايت كرد تا از آنجا وارد شوند، و خود به طرف خانه عثمان تيراندازى مى‏كرد و او بود كه تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن كنند، و مانع دفن عثمان در قبرستان مسلمانان شد حال كه مردم با امام على عليه السلام بيعت كردند شگفت آن كه در صف خونخواهان عثمان قرار گرفت!! (تاريخ طبرى)

(4) «حما» گل تيره و بد بو و «حمه» يعنى زهر عقرب‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 257

و زبانش از حركت بر ضد حق فرومانده است. (27745- 27741) به خدا سوگند، حوضى برايشان پر از آب نمايم كه تنها خود بتوانم آبش را بيرون كشم (27753- 27746)، به گونه‏اى كه از آب آن سيراب برنگردند (27757- 27754)، و پس از آن از هيچ گودالى آب ننوشند! (27763- 27758) (يعنى نقشه‏اى براى آنان طرح كنم كه راه فرار نداشته باشند)

2 وصف بيعت بى‏همانند

(شما مردم!) براى بيعت كردن، به سوى من روى آورديد، همانند مادران تازه زاييده كه به طرف بچه‏هاى خود مى‏شتابند. (27773- 27764) و پياپى فرياد كشيديد، بيعت! بيعت! (27776- 27774) من دستان خويش فروبستم، اما شما به اصرار آن را گشوديد، من از دست دراز كردن، سرباز زدم، و شما دستم را كشيديد.

(27783- 27777)

3 شكوه از طلحه و زبير

خدايا! طلحه و زبير پيوند مرا گسستند، بر من ستم كرده و بيعت مرا شكستند، و مردم را براى جنگ با من شوراندند (27795- 27784)، خدايا آنچه را بستند تو بگشا (27798- 27796)، و آنچه را محكم رشته‏اند پايدار مفرما (27804- 27799)، و آرزوهايى كه براى آن تلاش مى‏كنند بر باد ده! (27811- 27805) من پيش از جنگ از آنها خواستم تا باز گردند، و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را مى‏كشيدم، لكن آنها به نعمت پشت پا زدند و بر سينه عافيت دست رد گذاردند.

(27826- 27812) (1138)

ترجمه خطبه 138

(در اين خطبه امام از تحولات آينده سخن مى‏گويد) (27836- 27827)

1 خبر از ظهور و سيستم حكومتى حضرت مهدى عليه السلام‏

او (حضرت مهدى «عج») خواسته‏ها را تابع هدايت وحى مى‏كند، هنگامى كه مردم هدايت را تابع هوس‏هاى خويش قرار مى‏دهند (27845- 27837)، در حالى كه به نام تفسير نظريه‏هاى گوناگون خود را بر قرآن تحميل مى‏كنند، او نظريه‏ها و انديشه‏ها را تابع قرآن مى‏سازد. (27855- 27846) (و از همين خطبه است) در آينده آتش جنگ ميان شما افروخته مى‏گردد، و چنگ و دندان نشان مى‏دهد (27865- 27856)، با پستان‏هايى پر شير (27867- 27866)، كه مكيدن آن شيرين، اما پايانى تلخ و زهر آگين دارد، به سوى شما مى‏آيد. (27871- 27868) آگاه باشيد! فردايى كه شما را از آن هيچ شناختى نيست (27881- 27872)، زمامدارى حاكميت پيدا مى‏كند كه غير از خاندان حكومت‏هاى امروزى است (حضرت مهدى «عجل الله تعالى فرجه الشريف») عمال و كارگزاران حكومتها را بر اعمال بدشان كيفر خواهد داد (27889- 27882)، زمين ميوه‏هاى دل خود (معادن طلا و نقره) را براى او بيرون مى‏ريزد (27895- 27890)، و كليدهايش را به او مى‏سپارد (27900- 27896)، او روش عادلانه در حكومت حق را به شما مى‏نماياند (27904- 27901)، و كتاب خدا و سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را كه تا آن روز متروك ماندند، زنده مى‏كند.

(27910- 27905) (و از همين خطبه است)

2 خبر از تهاجم خونين عبد الملك مروان به كوفه‏

گويى او را مى‏بينم كه از شام فرياد بر مى‏آورد،[[170]](#footnote-170) و با پرچم‏هايش پيرامون كوفه را پر مى‏كند (27922- 27911)، و چونان شتر خشمگين به كوفه يورش مى‏آورد (27926- 27923)، زمين را با سرهاى بريده فرش مى‏كند (27930- 27927)، دهانش گشاده (27933- 27931)، گام‏هايش را سخت و سنگين بر زمين مى‏كوبد (27938- 27934)، تاخت و تاز او بى‏امان و پايدار و هجوم او سخت و دشوار است. (27942- 27939) به خدا سوگند، شما را در اطراف زمين مى‏پراكند، آنگونه كه اندكى از شما باقى خواهد ماند چونان باقى مانده سرمه در اطراف چشم. (27957- 27943)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) منظور امام از اين شخص، عبد الملك مروان خليفه اموى است كه به كوفه لشكر كشى كرد، و مصعب بن زبير را كشت و مردم كوفه را به خاك و خون كشيد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 259

و اين وضع خونبار تداوم يابد تا آن كه عقل از دست رفته عرب باز آيد (27966- 27958)،[[171]](#footnote-171) پس بايد بر سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم باقى مانيد كه برپاست، و بر اثار رسالت تكيه نماييد، كه آشكار است، به عهد نزديكى كه بسته‏ايد وفادار مانيد كه يادگار پيامبر بر آن تكيه دارد (27979- 27967)، و بدانيد اين شيطان است كه راه‏هايش را هموار مى‏نمايد تا قدم بر جاى قدم‏هايش نهيد و راهش را پى‏گيريد.

(27989- 27980) (1139)

ترجمه خطبه 139

(در سال 23 هجرى وقتى در شوراى شش نفره تنها با تأييد داماد عثمان «عبد الرحمن» به عثمان رأى دادند و حقائق مسلم را ناديده گرفتند، فرمود) (27997- 27990)

ويژگى‏هاى امام عليه السلام (و هشدار از حوادث خونين آينده)

مردم! هيچ كس پيش از من در پذيرش دعوت حق شتاب نداشت، و چون من كسى در صله رحم، و بخشش فراوان تلاش نكرد (28010- 27998)، پس به سخن من گوش فرا دهيد، و منطق مرا در يابيد (28015- 28011)، كه در آينده‏اى نه چندان دور براى تصاحب خلافت شمشيرها كشيده شده (28027- 28016)، و عهد و پيمان‏ها شكسته خواهد شد (28031- 28028)، تا آن كه بعضى از شما پيشواى گمراهان (28037- 28032) و پيرو جاهلان خواهيد شد.

(28041- 28038) (1140)

ترجمه خطبه 140

(در نهى از عيب جوئى مردم ايراد كرد)

پرهيز دادن از غيبت و بدگويى‏[[172]](#footnote-172)

**نهج البلاغة / ترجمه دشتى ؛ ؛ ص259**

2805- 28042) به كسانى كه گناه ندارند، و از سلامت دين برخوردارند، رواست كه به گناهكاران ترحم كنند (28067- 28052)، و شكر اين نعمت گزارند، كه شكرگزارى آنان را از عيب جويى ديگران باز دارد (28077- 28068)، چرا و چگونه آن عيب جو، عيب برادر خويش گويد؟ و او را به بلايى كه گرفتار است سرزنش مى‏كند؟ (28085- 28078) آيا به خاطر ندارد كه خدا چگونه او را بخشيد و گناهان او را پرده پوشى فرمود؟ (28102- 28086) چگونه ديگرى را بر گناهى سرزنش مى‏كند كه همانند آن را مرتكب شده! (28109- 28103) يا گناه ديگرى انجام داده كه از آن بزرگ‏تر است؟ (28125- 28110) به خدا سوگند! گر چه خدا را در گناهان بزرگ عصيان نكرده و تنها گناه كوچك مرتكب شده باشد، اما جرأت او بر عيب جويى از مردم، خود گناه بزرگ‏ترى است. (28143- 28126) اى بنده خدا، در گفتن عيب كسى شتاب مكن، شايد خدايش بخشيده باشد (28155- 28144)، و بر گناهان كوچك خود ايمن مباش (28162- 28156)، شايد براى آنها كيفر داده شوى! (28165- 28163) پس هر كدام از شما كه به عيب كسى آگاه است، به خاطر آنچه كه از عيب خود مى‏داند بايد از عيب جويى ديگران خود دارى كند (28176- 28166)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به اتحاد و هماهنگى مردم در نابودى بنى اميه و ظهور بنى العباس كه پيروان بنى اميه را نابود كردند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 261

و شكر گزارى از عيوبى كه پاك است او را مشغول دارد از اينكه ديگران را بيازارد.

(28187- 28177) (1141)

ترجمه خطبه 141

1 پرهيز از شنيدن غيبت‏

(28204- 28188) اى مردم! آن كس كه از برادرش، اطمينان و استقامت در دين و درستى راه و رسم را سراغ دارد، بايد به گفته مردم در باره او گوش ندهد. (28220- 28205) آگاه باشيد! گاهى تير انداز، تير افكند (28225- 28221) و تيرها به خطا مى‏رود (28228- 28226)، سخن نيز چنين است، در باره كسى چيزى مى‏گويند كه واقعيت ندارد (28231- 28229) و گفتار باطل تباه شدنى است (28235- 28232)، و خدا شنوا و گواه است. (28240- 28236) بدانيد كه ميان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نيست.

(28250- 28241)

2 شناخت حق و باطل‏

(پرسيدند، معناى آن چيست؟ امام عليه السلام انگشتان خود را ميان چشم و گوش گذاشت و فرمود) (28266- 28251) باطل آن است كه بگويى «شنيدم» و حق آن است كه بگويى «ديدم».

(28275- 28267) (1142)

ترجمه خطبه 142

(برخى از شارحان نوشتند كه اين خطبه بخشى از خطبه 126 مى‏باشد)

شناخت جايگاه بخشش و احسان‏

(28284- 28276) براى كسى كه نا بجا به ناكسان نيكى كند بهره‏اى (28299- 28285) جز ستايش فرومايگان (28302- 28300)، تعريف سركشان و اشرار، (28305- 28303) و سخنان جاهلان بد گفتار ندارد (28308- 28306)، و اينها نيز تا هنگامى كه به آنها بخشش مى‏كند ادامه دارد. (28315- 28309) دست سخاوتمندى ندارد آن كس كه از بخشش در راه خدا بخل مى‏ورزد! (28321- 28316) آن كس كه خدا او را مالى بخشيد، پس «بايد» به خويشاوندان خود بخشش نمايد (28330- 28324)، و سفره مهمانى خوب بگستراند (28334- 28331)، و اسير آزاد كند، و رنجديده را بنوازد (28340- 28335)، و مستمند را بهرمند كند، و قرض وامدار را بپردازد (28346- 28341)، و براى درك ثواب الهى، در برابر پرداخت حقوق ديگران، و مشكلاتى كه در اين راه به او مى‏رسد شكيبا باشد (28355- 28347)، زيرا به دست آوردن صفات ياد شده، موجب شرافت و بزرگى دنيا و درك فضائل سراى آخرت است «ان شاء الله».

(28369- 28356)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 263

(1143)

ترجمه خطبه 143

(اين سخنرانى را در مراسم نماز باران در شهر كوفه ايراد فرمود) (28376- 28370)

1 نظام آفرينش براى انسان‏

آگاه باشيد، زمينى كه شما را بر پشت خود مى‏برد، و آسمانى كه بر شما سايه مى‏گستراند، فرمانبردار پروردگارند (28401- 28390)، و بركت آن دو به شما نه از روى دلسوزى (28409- 28402) يا براى نزديك شدن به شما (28413- 28410)، و نه به اميد خيرى است كه از شما دارند (28418- 28414)، بلكه آن دو، مأمور رساندن منافع شما بوده، اوامر خدا را اطاعت كردند (28423- 28419)، به آنها دستور داده شد كه براى مصالح شما قيام كنند و چنين كردند.

(28429- 28424)

2 فلسفه آزمايش‏ها

خداوند بندگان خود را كه گناه كارند، با كمبود ميوه‏ها (28438- 28430)، و جلوگيرى از نزول بركات (28441- 28439)، و بستن در گنج‏هاى خيرات، آزمايش مى‏كند (28445- 28442)، براى آن كه توبه كننده‏اى باز گردد (28447- 28446)، و گناهكار، دل از معصيت بكند (28450- 28448)، و پند گيرنده، پند گيرد (28453- 28451)، و باز دارنده، راه نافرمانى را بر بندگان خدا ببندد (28456- 28454)، و همانا خدا استغفار و آمرزش خواستن را وسيله دائمى فرو ريختن روزى، و موجب رحمت آفريدگان قرار داد (28468- 28457) و فرمود:

«از پروردگار خود آمرزش بخواهيد، كه آمرزنده است، بركات خود را از آسمان بر شما فرو مى‏بارد، و با بخشش اموال فراوان و فرزندان، شما را يارى مى‏دهد، و باغستان‏ها و نهرهاى پر آب در اختيار شما مى‏گذارد». (28492- 28469) پس رحمت خدا بر آن كس كه به استقبال توبه رود (28497- 28493)، و از گناهان خود پوزش طلبد (28500- 28498)، و پيش از آن كه مرگ او فرارسد، اصلاح گردد.

(28503- 28501)

3 نيايش طلب باران‏

بار خداوندا! ما از خانه‏ها، و زير چادرها (28512- 28504) پس از شنيدن ناله حيوانات تشنه، و گريه دلخراش كودكان گرسنه، به سوى تو بيرون آمديم، (28518- 28513) و رحمت تو را مشتاق، و فضل و نعمت تو را اميدواريم، و از عذاب و انتقام تو ترسناكيم. (28531- 28519) بار خداوندا! بارانت را بر ما ببار (28534- 28532)، و ما را مأيوس بر مگردان! (28539- 28535) و با خشكسالى و قحطى ما را نابود مفرما (28543- 28540)، و با اعمال زشتى كه بى‏خردان ما انجام داده‏اند ما را به عذاب خويش مبتلا مگردان، اى مهربانترين مهربان‏ها! (28553- 28544) بار خداوندا! به سوى تو آمديم از چيزهايى شكايت كنيم كه بر تو پنهان نيست (28563- 28554) و اين هنگامى است كه سختى‏هاى طاقت فرسا ما را بيچاره كرده (28567- 28564) و خشكسالى و قحطى ما را به ستوه آورده (28571- 28568)، و پيش آمدهاى سخت ما را ناتوان ساخته (28575- 28572)، و فتنه‏هاى دشوار كارد به استخوان ما رسانده است. (28580- 28576) بار خداوندا! از تو مى‏خواهيم ما را نوميد بر مگردانى (28586- 28581)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 265

و با اندوه و نگرانى به خانه‏هايمان باز نفرستى (28590- 28587)، و گناهانمان را به رخمان نكشى (28594- 28591)، و اعمال زشت ما را مقياس كيفر ما قرار ندهى. (28598- 28595) خداوندا! باران رحمت خود را بر ما ببار، و بركت خويش را بر ما بگستران (28604- 28599)، و روزى و رحمتت را به ما برسان (28608- 28605)، و ما را از بارانى سيراب فرما كه سودمند و سيراب كننده و روياننده گياهان باشد (28614- 28609)، و آنچه خشك شده دوباره بروياند (28619- 28615)، و آنچه مرده است زنده گرداند (28625- 28620)، بارانى كه بسيار پر منفعت (28627- 28626)، روياننده گياهان فراوان (28629- 28628)، كه تپه‏ها و كوهها را سيراب (28632- 28630)، و در دره‏ها و رودخانه‏ها، چونان سيل جارى شود (28635- 28633)، درختان را پر برگ نمايد (28638- 28636) و نرخ گرانى را پايين آورد (28641- 28639)، همانا تو بر هر چيز كه خواهى توانايى.

(28646- 28642) (1144)

ترجمه خطبه 144

1 فلسفه بعثت پيامبران‏

(28653- 28647) خداوند پيامبران را بر انگيخت و وحى را به آنان اختصاص داد (28661- 28654)، و پيامبران را حجت خود بر بندگان قرار داد (28667- 28662)، تا استدلالى يا جاى عذرى براى كسى باقى نماند (28674- 28668)، پس پيامبران انسان‏ها را، با زبان راستگويى به راه حق فراخواندند. (28680- 28675) آگاه باشيد كه خداوند از درون بندگان پرده بر مى‏گيرد (28688- 28681)، نه آن كه بر اسرار پوشيده آنان آگاه نيست (28696- 28689)، و بر آنچه در سينه‏ها نهفته دارند بى‏خبر است (28699- 28697)، بلكه خواست آنان را آزمايش كند، تا كدام يك، اعمال نيكو انجام مى‏دهد (28705- 28700)، و پاداش برابر نيكوكارى (28708- 28706) و كيفر مكافات در خور بدى‏ها باشد.

(28711- 28709)

2 ويژگى‏هاى امامان دوازده گانه‏

(28714- 28712) كجا هستند كسانى كه پنداشتند دانايان علم قرآن آنان مى‏باشند نه ما؟ (28722- 28715) كه اين ادعا را بر أساس دروغ و ستمكارى بر ضد ما روا داشتند (28726- 28723)، خدا ما اهل بيت پيامبر عليهم السلام را بالا آورد و آنان را پست و خوار كرد (28731- 28727)، به ما عطا فرمود و آنها را محروم ساخت (28735- 28732)، ما را در حريم نعمت‏هاى خويش داخل و آنان را خارج كرد (28739- 28736)، كه راه هدايت را با راهنمايى ما مى‏پويند (28742- 28740)، و روشنى دل‏هاى كور را از ما مى‏جويند. (28745- 28743) همانا امامان (دوازده گانه) همه از قريش بوده كه درخت آن را در خاندان بنى هاشم كاشته‏اند (28755- 28746)، مقام ولايت و امامت در خور ديگران نيست (28759- 28756)، و ديگر مدعيان زمامدارى، شايستگى آن را ندارند.

(28765- 28760)

3 شناساندن گمراهان و خبر از ستمكارى عبد الملك مروان‏

(28767- 28766) گمراهان، دنياى زودگذر را برگزيدند، و آخرت جاويدان را رها كردند. (28773- 28768) چشمه زلال را گذاشتند (28776- 28774) و از آب تيره و ناگوار نوشيدند (28779- 28777)، گويا فاسق آنها را مى‏نگرم كه با منكر و زشتى‏ها يار است (عبد الملك مروان) و با آن انس گرفته (28788- 28780) و همنشين مى‏گردد (28793- 28789) تا آن كه موى سرش در گناهان سفيد گشته (28797- 28794) و خلق و خوى او رنگ گناه و منكر گيرد (28801- 28798)، در چنين حالى، كف بر لب به مردم يورش آورد، چونان موج خروشانى كه از غرق كردن هر چيزى بى‏پروا باشد (28809- 28802)، يا شعله‏اى كه تر و خشك را بسوزاند (28814- 28810) و همه چيز را خاكستر گرداند!.

(28818- 28815)

4 اندرزهاى جاودانه‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 267

كجايند عقل‏هاى روشنى خواه از چراغ هدايت؟ (28823- 28819) و كجايند چشم‏هاى دوخته شده بر نشانه‏هاى پرهيزكارى؟ (28829- 28824) كجايند دل‏هاى به خدا پيش كش شده (28834- 28830) و در اطاعت خدا پيمان بسته؟ (28839- 28835) افسوس كه دنياپرستان بر متاع پست دنيا هجوم آوردند (28842- 28840)، و براى به دست آوردن حرام يورش آورده يكديگر را پس زدند (28846- 28843)، نشانه بهشت و جهنم براى آنان بر افراشته (28853- 28847)، اما از بهشت روى گردان (28857- 28854) و با كردار زشت خود به طرف آتش روى آوردند (28862- 28858)، پروردگارشان آنان را فراخواند اما پشت كرده، فرار كردند (28868- 28863)، و شيطان آنان را دعوت كرد، پذيرفته به سوى او شتابان حركت كردند.

(28874- 28869) (1145)

ترجمه خطبه 145

1 دنيا شناسى‏

(28881- 28875) اى مردم! شما در اين دنيا هدف تيرهاى مرگ هستيد (28892- 28882)، كه در هر جرعه‏اى، اندوهى گلوگير (28896- 28893)، و در هر لقمه‏اى استخوان شكسته‏اى قرار دارد (28901- 28897)، در دنيا به نعمتى نمى‏رسيد جز با از دست دادن نعمتى ديگر (28908- 28902)، و روزى از عمر سالخورده‏اى نمى‏گذرد مگر به ويرانى يك روز از مهلتى كه دارد (28921- 28909)، و بر خوردنى او چيزى افزوده نمى‏شود مگر به نابود شدن روزى تعيين شده (28934- 28922)، و اثرى از او زنده نمى‏شود مگر به نابودى اثر ديگر (28943- 28935)، و چيزى براى او تازه و نو نمى‏شود مگر به كهنه شدن چيز ديگر (28948- 28944)، و چيز جديدى از او نمى‏رويد مگر به درو شدن چيزى ديگر (28964- 28949)، ريشه‏هايى رفتند كه ما شاخه‏هاى آن مى‏باشيم (28970- 28965)، چگونه شاخه‏ها بدون ريشه‏ها برقرار مى‏مانند؟

(28976- 28971)

2 نكوهش از بدعت‏ها

(28978- 28977) هيچ بدعتى در دين ايجاد نمى‏شود مگر آن كه سنتى ترك گردد (28987- 28979)، پس از بدعت‏ها بپرهيزيد (28989- 28988)، و با راه راست و جاده آشكار حق باشيد (28992- 28990)، نيكوترين كارها سنتى است كه ساليانى بر آن گذشته و درستى آن ثابت شده باشد (28996- 28993)، و بدترين كارها آنچه كه تازه پيدا شده و آينده آن روشن نيست.

(29000- 28997) (1146)

ترجمه خطبه 146

(عمر با امير المؤمنين على عليه السلام مشورت كرد كه آيا در جنگ ايران شركت كند؟ پاسخ داد) (29016- 29001)[[173]](#footnote-173)

1 علل پيروزى اسلام و مسلمين‏

پيروزى و شكست اسلام، به فراوانى و كمى طرفداران آن نبود (29029- 29017)،[[174]](#footnote-174) اسلام دين خداست كه آن را پيروز ساخت (29035- 29030)، و سپاه اوست كه آن را آماده و يارى فرمود (29041- 29036)، و رسيد تا آنجا كه بايد برسد (29045- 29042)، در هر جا كه لازم بود طلوع كرد (29049- 29046)، و ما بر وعده پروردگار خود اميدواريم (29055- 29050) كه او به وعده خود وفا مى‏كند (29059- 29056)، و سپاه خود را يارى خواهد كرد. (29062- 29060)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جنگ «قادسيه» در سال 16 هجرى بين اعراب به فرماندهى سعد وقاص، و ايران در پادشاهى يزدگرد، و فرماندهى رستم، در اطراف مدائن رخ داد، فرماندهان ايران 30 هزار سرباز از أهالى فارس را با زنجير به هم بسته بودند كه فرار نكنند، روز اول جنگ با 33 فيل حمله كردند كه خرطوم آنها را مسلمانان بريدند و فيلها فرار كردند، كه 500 نفر كشته شدند، روز سوم طوفان سختى در گرفت و جنگ ادامه داشت كه مسلمانان به خيمه فرماندهى سپاه ايران، رستم رسيدند و هلال بن علقمه او را كشت و تزلزل در سپاه ايران افتاد و 30000 نفر كشته داده و فرار كردند كه بزرگ‏ترين غنائم جنگى نصيب مسلمانان شد، و دولت ساسانى فرو پاشيد، و قادسيه شهر كوچكى بود كه در جنوب عراق 31 كيلو مترى كوفه قرار داشت. «شرح ابن ابى الحديد ج 9 ص 96- 102»

(2) در جنگ قادسيه، تعداد لشكريان يزدگرد، 120 هزار نفر و تعداد مسلمانان سى و چند هزار نفر بود كه با يارى خدا پيروز شدند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 269

جايگاه رهبر چونان ريسمانى محكم است كه مهره‏ها را متحد ساخته به هم پيوند مى‏دهد. (29073- 29063) اگر اين رشته از هم بگلسد، مهره‏ها پراكنده و هر كدام به سويى خواهند افتاد (29080- 29074) و سپس هرگز جمع آورى نخواهند شد. (29085- 29081) عرب امروز گر چه از نظر تعداد اندك، اما با نعمت اسلام فراوانند (29095- 29086)، و با اتحاد و هماهنگى عزيز و قدرتمندند (29097- 29096)، چونان محور آسياب، جامعه را به گردش در آور (29099- 29098)، و با كمك مردم، جنگ را اداره كن (29103- 29100) (29108- 29104)، زيرا اگر تو از اين سرزمين بيرون شوى، مخالفان عرب از هر سو تو را رها كرده و پيمان مى‏شكنند (29121- 29109)، چنانكه حفظ مرزهاى داخل كه پشت سر مى‏گذارى مهم‏تر از آن باشد كه در پيش روى خواهى داشت.

(29133- 29122)

2 واقع بينى در مشاوره نظامى‏

همانا، عجم اگر تو را در نبرد بنگرند، گويند اين ريشه عرب است (29143- 29134) اگر آن را بريديد آسوده مى‏گرديد (29146- 29144)، و همين فكر سبب فشار و تهاجمات پياپى آنان مى‏شود (29151- 29147) و طمع ايشان در تو بيشتر گردد. (29154- 29152) اينكه گفتى آنان به راه افتاده‏اند تا با مسلمانان پيكار كنند (29163- 29155)، ناخشنودى خدا از تو بيشتر (29170- 29164)، و خدا در دگرگون ساختن آنچه كه دوست ندارند تواناتر است. (29177- 29171) اما آنچه از فراوانى دشمن گفتى (29183- 29178)، ما در جنگ‏هاى گذشته با فراوانى سرباز نمى‏جنگيديم (29190- 29184)، بلكه با يارى و كمك خدا مبارزه مى‏كرديم.

(29197- 29191) (1147)

ترجمه خطبه 147

1 فلسفه بعثت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

(29205- 29198) خداوند حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم را به حق برانگيخت تا بندگان خود را از پرستش دروغين بت‏ها رهايى بخشيده به پرستش خود راهنمايى كند (29217- 29206)، و آنان را از پيروى شيطان نجات داده به اطاعت خود كشاند (29223- 29218)، با قرآنى كه معنى آن را آشكار كرد و اساسش را استوار فرمود (29228- 29224)، تا بندگان عظمت و بزرگى خدا را بدانند كه نمى‏دانستند (29233- 29229)، و به پروردگار، اعتراف كنند پس از انكارهاى طولانى اعتراف كردند (29239- 29234)، و او را پس از آن كه نسبت به خدا آشنايى نداشتند به درستى بشناسند. (29244- 29240) پس خداى سبحان در كتاب خود بى آن كه او را بنگرند خود را به بندگان شناساند، و قدرت خود را به همه نماياند (29258- 29245)، و از قهر خود ترساند (29262- 29259)، و اينكه چگونه با كيفرها ملتى را كه بايد نابود كند از ميان برداشت (29268- 29263) و آنان را چگونه با داس انتقام درو كرد.

(29273- 29269)

2 خبر از آينده تأسف بار اسلام و مسلمين‏

(29275- 29274) همانا پس از من در روزگارى بر شما فراخواهد رسيد كه چيزى پنهان‏تر از حق، و آشكارتر از باطل (29293- 29276)، و فراوان‏تر از دروغ به خدا و پيامبرش نباشد. (29302- 29294)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 271

و نزد مردم آن زمان كالايى زيانمندتر از قرآن نيست اگر آن را درست بخوانند و تفسير كنند (29316- 29303)، و متاعى پرسودتر از قرآن يافت نمى‏شود آنگاه كه آن را تحريف كنند و معانى دلخواه خود را رواج دهند. (29324- 29317) در شهرها چيزى ناشناخته‏تر از معروف، و شناخته‏تر از منكر نيست (29337- 29325)، حاملان قرآن، آن را واگذاشته (29341- 29338) و حافظان قرآن، آن را فراموش مى‏كنند (29344- 29342)، پس در آن روز قرآن و پيروانش از ميان مردم رانده و مهجور مى‏گردند (29350- 29345)، و هر دو غريبانه در يك راه ناشناخته سرگردانند (29356- 29351)، و پناهگاهى ميان مردم ندارند. (29359- 29357) پس قرآن و پيروانش در ميان مردمند اما گويا حضور ندارند (29370- 29360)، با مردمند ولى از آنها بريده‏اند (29375- 29371)، زيرا گمراهى و هدايت هرگز هماهنگ نشوند گر چه كنار يكديگر قرار گيرند. (29383- 29376) مردم در آن روز، در جدايى و تفرقه هم داستان (29387- 29384)، و در اتحاد و يگانگى پراكنده‏اند (29391- 29388)، گويى آنان پيشواى قرآن بوده و قرآن پيشواى آنان نيست (29398- 29392)، پس از قرآن جز نامى و نزدشان باقى نماند (29404- 29399)، و آنان جز خطى را از قرآن نشناسند (29411- 29405)، و در گذشته نيكوكاران را كيفر داده (29419- 29412)، و سخن راست آنان را بر خدا دروغ پنداشتند (29425- 29420)، و كار نيكشان را پاداش بد دادند. (29431- 29426) و همانا آنان كه پيش از شما زندگى مى‏كردند، به خاطر آرزوهاى دراز، و پنهان بودن زمان اجل‏ها، نابود گرديدند (29442- 29432)، تا ناگهان مرگ وعده داده شده بر سرشان فرود آمد، مرگى كه عذرها را نپذيرد (29450- 29443)، و درهاى باز توبه را ببندد (29454- 29451)، و حوادث سخت و مجازات‏هاى پس از مردن را به همراه آورد.

(29460- 29455)

3 پندهاى حكيمانه‏

(29462- 29461) اى مردم! هر كس از خدا خير خواهى طلبد، توفيق يابد (29469- 29463)، و آن كس كه سخنان خدا را راهنماى خود قرار دهد به راست‏ترين راه، هدايت خواهد شد (29478- 29470)، پس همانا همسايه خدا در أمان (29482- 29479)، و دشمن خدا ترسان است (29485- 29483)، آن كس كه عظمت خدا را مى‏شناسد سزاوار نيست خود را بزرگ جلوه دهد (29495- 29486)، پس بلندى ارزش كسانى كه بزرگى پروردگار را مى‏دانند در اين است كه برابر او فروتنى كنند (29504- 29496)، و سلامت آنان كه مى‏دانند قدرت خدا چه اندازه مى‏باشد در اين است كه برابر فرمانش تسليم باشند. (29513- 29505) پس، از حق نگريزيد چونان گريز انسان تندرست از فرد «گر»[[175]](#footnote-175) گرفته (29521- 29514)، يا انسان سالم از بيمار (29526- 29522)، و بدانيد كه هيچ گاه حق را نخواهيد شناخت جز آن كه ترك كننده آن را بشناسيد! (29536- 29527) هرگز به پيمان قرآن وفادار نخواهيد بود مگر آن كه پيمان شكنان را بشناسيد (29545- 29537)، و هرگز به قرآن چنگ نمى‏زنيد مگر آن كه رها كننده آن را شناسايى كنيد.

(29553- 29546)

4 ويژگى‏هاى اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم (امامان دوازده گانه)

پس رستگارى را از اهل آن جستجو كنيد (29558- 29554)، كه اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم رمز حيات دانش، و راز مرگ جهل و نادانى هستند (29564- 29559)، آنان كه حكمتشان شما را از دانش آنان (29570- 29565)، و سكوتشان از منطق آنان (29574- 29571)، و ظاهرشان از باطنشان، اطلاع مى‏دهد (29578- 29575)، نه با دين خدا مخالفتى دارند، و نه در آن اختلاف مى‏كنند (29585- 29579)، دين در ميان آنان گواهى صادق (29589- 29586)، و ساكتى سخنگوست.

(29592- 29590)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) گر، نوعى بيمارى پوستى كه با خارش شديد همراه است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 273

(1148)

ترجمه خطبه 148

(اين خطبه در باره شهر بصره و مردمش و طلحه و زبير ايراد شد) (29601- 29593)

روانشناسى طلحه و زبير (در شورش بصره)

هر كدام از طلحه و زبير، اميدوار است كه حكومت را به دست آورد (29607- 29602)، و ديده به آن دوخته و رفيق خود را به حساب نمى‏آورد. (29612- 29608)[[176]](#footnote-176) آن دو، نه رشته‏اى الهى را چنگ زدند (29617- 29613) و نه با وسيله‏اى به خدا روى آوردند. (29622- 29618) هر كدام با كينه رفيق خود را بر دوش مى‏كشد (29628- 29623)، كه به زودى پرده از روى آن كنار خواهد رفت. (29634- 29629) به خدا سوگند! اگر به آنچه مى‏خواهند برسند، اين جان آن را مى‏گيرد (29644- 29635) و آن، اين را از پاى در مى‏آورد (29649- 29645)، هم اكنون گروهى سركش و نافرمان به پا خاسته‏اند (ناكثين) (29653- 29650) پس خدا جويان حسابگر كجايند؟ (29655- 29654) سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بر ايشان بيان گرديد (29659- 29656) و اخبار امروز را به آنان گفته‏اند (29663- 29660)، در حالى كه براى هر گمراهى علتى (29667- 29664)[[177]](#footnote-177) و براى هر عهد شكنى بهانه‏اى وجود دارد. (29671- 29668) سوگند به خدا! من آن كس نيستم كه صداى گريه (29677- 29672)، و بر سر و سينه زدن براى مرده، و نداى فرشته مرگ را بشنود و عبرت نگيرد.

(29685- 29678) (1149)

ترجمه خطبه 149

(در سال 40 هجرى در بيستم رمضان قبل از شهادت فرمود) (29692- 29686)

1 ياد مرگ‏

اى مردم! هر كس از مرگ بگريزد، به هنگام فرار آن را خواهد ديد (29702- 29693)، اجل سر آمد زندگى (29705- 29703)، و فرار از مرگ رسيدن به آن است (29709- 29706)، چه روزگارانى كه در پى گشودن راز نهفته‏اش بودم (29717- 29710) اما خواست خداوند جز پنهان ماندن آن نبود (29721- 29718)، هيهات! كه اين، علمى پنهان است.

(29724- 29722)

2 وصيت‏هاى امام على عليه السلام‏

اما وصيت من نسبت به خدا، آن كه چيزى را شريك خدا قرار ندهيد (29731- 29725)، و نسبت به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم اين است كه، سنت و شريعت او را ضايع نكنيد. (29737- 29732) اين دو ستون محكم را بر پا داريد (29740- 29738) و اين دو چراغ را فروزان نگهداريد (29744- 29741) و تا آن زمان كه از حق منحرف نشده‏ايد، سرزنشى نخواهيد داشت (29750- 29745)، كه براى هر كس به اندازه توانايى او وظيفه‏اى تعيين گرديده (29755- 29751)، و نسبت به افراد جاهل و نادان تخفيف داده شده است (29759- 29756) زيرا كه:

پروردگار رحيم، و دين استوار، و پيشوا آگاه است. (29767- 29760) من ديروز رهبر شما بودم (29770- 29768) و امروز مايه پند و عبرت شما هستم (29775- 29771)، و فردا از شما جدا خواهم (29778- 29776) شد، خدا شما و مرا بيامرزد. (29783- 29779)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) طلحه و زبير قبل از آغاز جنگ براى خواندن نماز جماعت نزاع كردند و با دخالت عائشه بنا شد يك روز فرزند طلحه و روز ديگر فرزند زبير نماز بخواند، طلحه از مردم خواست او را با عنوان «امير» سلام دهند، زبير هم همين درخواست را كرد.

(2) اشاره به: تتيولوژى‏TETIOLOGY (علت شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 275

اگر از اين ضربت و در اين لغزشگاه نجات يابم، كه حرفى نيست (29790- 29784)، اما اگر گام‏ها بلغزد و از اين جهان بروم، ما نيز چون ديگران در سايه شاخسار درختان، مسير وزش باد و باران، و زير سايه ابرهاى متراكم آسمان پراكنده مى‏شويم (29806- 29791) (29810- 29807)، و آثارمان در روى زمين نابود خواهد شد. (29815- 29811) من از همسايگان شما بودم، كه چند روزى در كنار شما زيستم (29822- 29816)، و به زودى از من جز جسدى بى روح (29827- 29823) و ساكن پس از آن همه تلاش، و خاموش پس از آن همه گفتار، باقى نخواهد ماند (29834- 29828)، پس بايد سكوت من، و بى حركت دست و پا و چشم‏ها و اندام من، مايه پند و اندرز شما گردد (29842- 29835)، كه از هر منطق رسايى و از هر سخن مؤثرى عبرت انگيزتر است. (29848- 29843) (29851- 29849) وداع و خدا حافظى من با شما چونان جدايى كسى است كه آماده ملاقات پروردگار است (29857- 29852)، فردا ارزش ايام زندگى مرا خواهيد ديد (29860- 29858)، و راز درونم را خواهيد دانست. (29865- 29861) پس از آن كه جاى مرا خالى ديديد و ديگرى بر جاى من نشست، مرا خواهيد شناخت.

(29874- 29866) (1150)

ترجمه خطبه 150

(در اين خطبه به حوادث سخت آينده اشاره دارد) (29889- 29875)

1 آينده بشريت و ظهور حضرت مهدى (عج)

به راههاى چپ و راست رفتند، و راه ضلالت و گمراهى پيمودند (29898- 29890)، و راه روشن هدايت را گذاشتند. (29902- 29899) پس در باره آنچه كه بايد باشد شتاب نكنيد (29908- 29903)، و آنچه را كه در آينده بايد بيايد دير مشماريد (29915- 29909)، چه بسا كسى براى رسيدن به چيزى شتاب مى‏كند اما وقتى به آن رسيد دوست دارد كه اى كاش آن را نمى‏ديد (29925- 29916)، و چه نزديك است امروز ما به فردايى كه سپيده آن آشكار شد. (29932- 29926) اى مردم! اينك ما در آستانه تحقق وعده‏هاى داده شده (29939- 29933)، و نزديكى طلوع آن چيزهايى كه بر شما پوشيده و ابهام آميز است، قرار داريم.

(29946- 29940)

2 ره آورد حكومت حضرت مهدى (عج)

بدانيد آن كس از ما (حضرت مهدى «عج») كه فتنه‏هاى آينده را دريابد، با چراغى روشنگر در آن گام مى‏نهد (29956- 29947)، و بر همان سيره و روش پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و امامان عليهم السلام رفتار مى‏كند (29962- 29957) تا گره‏ها را بگشايد (29965- 29963)، بردگان و ملت‏هاى اسير را آزاد سازد، جمعيت‏هاى گمراه و ستمگر را پراكنده و حق جويان پراكنده را جمع آورى مى‏كند. (29975- 29966) حضرت مهدى (عج) سال‏هاى طولانى در پنهانى از مردم به سر مى‏برد (29979- 29976) آن چنان كه اثر شناسان، اثر قدمش را نمى‏شناسند، گر چه در يافتن اثر و نشانه‏ها تلاش فراوان كنند. (29987- 29980) سپس گروهى براى درهم كوبيدن فتنه‏ها آماده مى‏گردند، و چونان شمشيرها صيقل مى‏خورند (29994- 29988)، ديده‏هاشان با قرآن روشنايى گيرد (29997- 29995)، و در گوش‏هاشان تفسير قرآن طنين افكند (30002- 29998)، و در صبحگاهان و شامگاهان جامهاى حكمت سر مى‏كشند. (30008- 30003)[[178]](#footnote-178)

3 سرنوشت امت اسلامى پس از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

(30010- 30009) روزگار آنان به طول انجاميد تا رسوايى آنها به نهايت رسيد (30017- 30011)، و خود را سزاوار بلاى زمانه گرداندند (30020- 30018)، و چون پايان مدت آنها نزديك شد (30024- 30021)، گروهى در فتنه‏ها آسودند (30029- 30025) و گروهى دست به حمله‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به: فوتوريسم‏FUTURISM (آينده نگرى)، نظر امام (ع) يك آينده نگرى مثبت است كه آينده جهان را روشن و متكامل و خوب مى‏شناساند، بر خلاف نظريه پردازانى كه آينده را وحشت‏زا و تاريك معرفى مى‏كنند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 277

و پيكار با فسادگران زدند (30034- 30030) و با شكيبايى كه داشتند بر خدا منت ننهادند (30039- 30035)، و جان دادن در راه خدا را بزرگ نشمردند (30046- 30040)، تا آنجا كه اراده الهى به پايان دوران جاهليت موافق شد (30054- 30047)، شمشيرها در راه خدا كشيدند، و بينش‏هاى خود را بر شمشير نشاندند (30058- 30055)، و طاعت پروردگار خود را پذيرفتند، و فرمان پند دهنده خود را شنيدند، و در پيروزى و سربلندى زيستند (30063- 30059) تا آن كه خدا، پيامبرش را نزد خود برد، (افسوس) كه گروهى به گذشته جاهلى خود باز گشتند (30073- 30064)، و با پيمودن راه‏هاى گوناگون به گمراهى رسيدند (30080- 30074)، و به دوستان منحرف خود پيوستند و از دوستى با مؤمنان بريدند كه به آن امر شده بودند (30090- 30081)، و بنيان اسلامى را تغيير داده در جاى ديگرى بنا نهادند (30100- 30091)، آنان كانون هر خطا و گناه، و پناهگاه هر فتنه جو شدند. (30109- 30101) كه سرانجام در سرگردانى فرو رفته، و در غفلت و مستى (30117- 30110) به روش و آيين فرعونيان در آمدند (30122- 30118)، يا از همه بريده و دل به دنيا بستند (30127- 30123)، و يا پيوند خود را با دين گسستند.

(30131- 30128) (1151)

ترجمه خطبه 151

1 ارزش شهادتين‏

خداى را مى‏ستايم، و در راندن شيطان، و دور ساختن (30152- 30143) و نجات پيدا كردن از دام‏ها و فريب‏هاى آن، از خدا يارى مى‏طلبم (30158- 30153) و گواهى مى‏دهم كه جز خداى يگانه معبودى نيست (30165- 30159)، و شهادت مى‏دهم كه حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده برگزيده و انتخاب شده او است (30172- 30166) (30176- 30173)، كه در فضل و برترى، همتايى ندارد و هرگز فقدان او جبران نگردد. (30183- 30177) شهرهايى به وجود او روشن گشت، پس از آن كه گمراهى وحشتناكى همه جا را فرا گرفته بود (30189- 30184)، و جهل و نادانى بر انديشه‏ها غالب و قساوت و سنگدلى بر دلها مسلط بود (30195- 30190)، و مردم حرام را حلال مى‏شمردند (30199- 30196)، و دانشمندان را تحقير مى‏كردند (30202- 30200)، و جداى از دين الهى زندگى كرده و در حال كفر و بى دينى جان مى‏سپردند.

(30209- 30203)

2 نكوهش مردم گمراه‏

(30212- 30210) شما اى عرب‏ها، هدف تيرهاى بلا هستيد كه نزديك است. (30220- 30213) از مستى‏هاى نعمت بپرهيزيد (30223- 30221)، و از سختى‏هاى عذاب الهى بترسيد و بگريزيد (30227- 30224)، و در فتنه‏هاى در هم پيچيده، به هنگام پيدايش نوزاد فتنه‏ها (30232- 30228) (30238- 30233) و آشكار شدن باطن آنها، و برقرار شدن قطب و مدار آسياى آن، با آگاهى قدم برداريد. (30247- 30239) فتنه‏هايى كه از رهگذرهاى ناپيدا آشكار گردد (30251- 30248)، و به زشتى و رسوايى گرايد (30256- 30252)، آغازش چون دوران جوانى پر قدرت و زيبا (30259- 30257)، و آثارش چون آثار باقى مانده بر سنگ‏هاى سخت زشت و ديرپاست (30263- 30260)، كه ستمكاران آن را با عهدى كه با يكديگر دارند، به ارث مى‏برند (30266- 30264)، نخستين آنان پيشواى آخرين، و آخرين گمراهان،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 279

اقتدا كننده به اولين مى‏باشند. (30273- 30267) آنان در به دست آوردن دنياى پست بر هم سبقت مى‏گيرند، و چونان سگ‏هاى گرسنه، اين مردار را از دست يكديگر مى‏ربايند (30282- 30274)، طولى نمى‏كشد كه پيرو از رهبر، و رهبر از پيرو، بيزارى مى‏جويد (30293- 30283)، و با بغض و كينه از هم جدا مى‏شوند، و به هنگام ملاقات، همديگر را نفرين مى‏كنند.

(30299- 30294)

3 خبر از آينده خونين عرب‏

سپس فتنه‏اى سر برآورد كه سخت لرزاننده، در هم كوبنده و نابود كننده است (30309- 30300)، كه قلب‏هايى پس از استوارى مى‏لغزند (30313- 30310)، و مردانى پس از درستى و سلامت، گمراه مى‏گردند (30318- 30314)، و افكار و انديشه‏ها به هنگام هجوم اين فتنه‏ها پراكنده (30323- 30319)، و عقايد پس از آشكار شدنشان به شك و ترديد دچار مى‏گردد. (30328- 30324) آن كس كه به مقابله با فتنه‏ها برخيزد كمرش را مى‏شكند (30332- 30329)، و كسى كه در فرو نشاندن آن تلاش مى‏كند، او را در هم مى‏كوبد. (30337- 30333) در اين ميان فتنه جويان چونان گورخران، يكديگر را گاز مى‏گيرند (30343- 30338)، و رشته‏هاى سعادت و آيين محكم شده‏شان لرزان مى‏گردد (30347- 30344)، و حقيقت امر پنهان مى‏ماند. (30351- 30348) حكمت و دانش كاهش مى‏يابد، ستمگران به سخن مى‏آيند (30358- 30352)، و بيابان نشين‏ها را در هم مى‏كوبند (30363- 30359)، و با سينه مركب‏هاى ستم، آنها را خرد مى‏نمايند. (30366- 30364) تك روان در غبار آن فتنه‏ها نابود مى‏گردند (30370- 30367)، و سواران با قدرت در آن به هلاكت مى‏رسند. (30375- 30371) فتنه‏ها با تلخى خواسته‏ها وارد مى‏شود (30378- 30376)، و خون‏هاى تازه را مى‏دوشد (30382- 30379)، نشانه‏هاى دين را خراب، (30386- 30383) و يقين را از بين مى‏برد. (30390- 30387) فتنه‏هايى كه افراد زيرك از آن بگريزند، و افراد پليد در تدبير آن بكوشند. (30396- 30391) آن فتنه‏ها پر رعد و برق (30398- 30397) و پر زحمت است (30401- 30399)، در آن پيوندهاى خويشاوندى قطع شده (30404- 30402)، و از اسلام جدا مى‏گردند (30408- 30405)، فتنه‏ها چنان ويرانگرند كه تندرست‏ها بيمار، و مسكن گزيدگان كوچ مى‏كنند (30413- 30409)، در آن ميان كشته‏اى است كه خونش به رايگان ريخته، و افراد ترسويى كه طالب امانند (30420- 30414)، با سوگندها آنان را فريب مى‏دهند، و با تظاهر به ايمان آنها را گمراه مى‏كنند.

(30426- 30421)

4 رهنمودها در مقابله با فتنه‏ها

پس سعى كنيد كه شما پرچم فتنه‏ها و نشانه‏هاى بدعت‏ها نباشيد (30433- 30427)، و آنچه را كه پيوند امت اسلامى بدان استوار (30440- 30434)، و پايه‏هاى طاعت بر آن پايدار است، بر خود لازم شماريد (30445- 30441)[[179]](#footnote-179)، و بر خدا، ستمديده وارد شويد نه ستمگر (30455- 30446)، و از گرفتار شدن به دام‏هاى شيطان، و قرار گرفتن در وادى دشمنى‏ها بپرهيزيد (30462- 30456)، و لقمه‏هاى حرام به شكم خود راه ندهيد (30468- 30463)، شما برابر ديدگان خداوندى قرار داريد كه گناهان را حرام كرد (30474- 30469) و راه اطاعت و بندگى را آسان فرمود.

(30479- 30475) (1152)

ترجمه خطبه 152

(نوشته‏اند كه اين سخنرانى را در روزهاى اول خلافت در سال 35 هجرى در مدينه ايراد فرمود)

1 خداشناسى (شناخت صفات خدا)

(30493- 30480)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به: كولكتيويسم‏COLLECTIVISM (عقيده به اصالت كارهاى جمعى) كه سعى دارند جامعه را با همكارى و مشاركت عمومى اداره كنند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 281

ستايش خداوندى را كه با آفرينش بندگان، بر هستى خود راهنمايى فرمود (30499- 30494)، و آفرينش پديده‏هاى نو، بر ازلى بودن او گواه است (30504- 30500)، و شباهت داشتن مخلوقات به يكديگر دليل است كه او همتايى ندارد (30511- 30505)، حواس بشرى ذات او را درك نمى‏كند، و پوشش‏ها او را پنهان نمى‏سازد (30518- 30512)، زيرا سازنده و ساخته شده (30522- 30519)، فراگيرنده و فرا گرفته، پروردگار و پرورده، يكسان نيستند. (30530- 30523) يگانه است نه از روى عدد (30534- 30531)، آفريننده است نه با حركت و تحمل رنج (30541- 30535)، شنواست بدون وسيله شنوايى (30545- 30542)، و بيناست بى آن كه چشم گشايد و بر هم نهد (30550- 30546)، در همه جا حاضر است نه آن كه با چيزى تماس گيرد (30554- 30551)، و از همه چيز جداست، نه اينكه فاصله بين او و موجودات باشد (30559- 30555)، آشكار است نه با مشاهده چشم، پنهان است نه به خاطر كوچكى و ظرافت (30567- 30560)، از موجودات جداست كه بر آنها چيره و تواناست (30575- 30568)، و هر چيزى جز او برابرش خاضع و بازگشت آن به سوى خداست. (30584- 30576) آن كه خدا را وصف كند، محدودش كرده (30588- 30585)، و آن كه محدودش كند، او را به شمارش آورده (30593- 30589)، و آن كه خدا را به شمارش آورد، ازليت او را باطل كرده است (30599- 30594)، و كسى كه بگويد: خدا چگونه است؟ او را توصيف كرده (30605- 30600)، و هر كه بگويد: خدا كجاست؟ مكان براى او قائل شده است. (30611- 30606) خدا عالم بود آنگاه كه معلومى وجود نداشت (30615- 30612)، پرورنده بود آنگاه كه پديده‏اى نبود (30620- 30616)، و توانا بود آنگاه كه توانايى نبود.

(30625- 30621)

2 عظمت امامان دوازده گانه و قرآن‏

(30627- 30626) همانا طلوع كننده‏اى‏[[180]](#footnote-180) آشكار شد (30631- 30628)، و درخشنده‏اى درخشيد و آشكار شونده‏اى آشكار گرديد،[[181]](#footnote-181) و آن كه از جاده حق منحرف شد به راه راست بازگشت (30640- 30632)، خداوند گروهى را به گروهى تبديل (30645- 30641)، و روزى را برابر روزى قرار داد (30648- 30646)، و ما چونان مانده در خشكسالان كه در انتظار بارانند، انتظار چنين روزى را مى‏كشيديم. (30654- 30649) همانا امامان دين، از طرف خدا، تدبير كنندگان امور مردم (30661- 30655)، و كارگزاران آگاه بندگانند (30665- 30662)، كسى به بهشت نمى‏رود جز آن كه آنان را شناخته، و آنان او را بشناسند (30674- 30666)، و كسى در جهنم سرنگون نگردد جز آن كه منكر آنان باشد و امامان دين هم وى را نپذيرند. (30683- 30675) همانا خداى متعال شما را به اسلام اختصاص داد و براى اسلام برگزيد (30691- 30684)، زيرا اسلام نامى از سلامت است، و فراهم كننده كرامت جامعه مى‏باشد (30699- 30692)، راه روشن آن را خدا برگزيد، و حجت‏هاى آن را روشن گردانيد.

(30706- 30700)

3 ويژگى‏هاى اسلام‏

اسلام ظاهرش علم، و باطنش حكمت است (30712- 30707)، نو آورى‏هاى آن پايان نگيرد (30715- 30713) و شگفتى‏هايش تمام نمى‏شود. (30719- 30716) در اسلام بركات و خيرات چونان سرزمين‏هاى پر گياه در اول بهاران فراوان است (30722- 30720)، و چراغهاى روشنى بخش تاريكى‏ها فراوان دارد (30725- 30723)، كه در نيكى‏ها جز با كليدهاى اسلام باز نشود (30730- 30726)، و تاريكى‏ها را جز با چراغ‏هاى آن روشنايى نمى‏توان بخشيد (30736- 30731)، مرزهايش محفوظ، و چراگاه‏هايش را خود نگهبان است (30742- 30737)، هر درمان خواهى را درمان (30745- 30743)، و هر بى‏نيازى طلبى را كافى است.

(30748- 30746)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حكومت و امامت اهل بيت عليهم السلام.

(2) اشاره به حكومت خود پس از بيعت مردم.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 283

(1153)

ترجمه خطبه 153

(در سال 36 هجرى در مدينه وقتى مردم را براى جنگ با شورشيان بصره آماده مى‏كرد ايراد فرمود)

1 وصف گمراهان و غفلت زدگان‏

(30755- 30749) چند روز از طرف خدا به گمراه، مهلت داده شد، و او با غافلان و بى خبران در راه هلاكت قدم مى‏نهد (30764- 30756)، و تمام روزها را با گناهكاران سپرى مى‏كند (30768- 30765)، بى آن كه از راهى برود تا به حق رسد و يا پيشوايى برگزيند كه راهنماى او باشد. (30775- 30769) و تا آن زمان كه خداوند كيفر گناهان را مى‏نمايد (30785- 30778)، و آنان را از پرده غفلت بيرون مى‏آورد (30790- 30786)، به استقبال چيزى مى‏روند كه بدان پشت كرده بودند (يعنى آخرت) (30795- 30791)، و پشت مى‏كنند بدانچه روى آورده بودند (يعنى دنيا) (30801- 30796)، پس نه از آنچه آرزو مى‏كردند و بدان رسيدند سودى بردند، و نه از آنچه حاجت خويش بدان روا كردند بهره‏اى به دست آوردند (30807- 30802)، من، شما و خود را از اين گونه غفلت زدگى مى‏ترسانم.

(30813- 30808)

2 درمان غفلت زدگى‏ها

هر كس بايد از كار خويش بهره گيرد (30816- 30814)، و انسان بينا كسى است كه به درستى شنيد و انديشه كرد (30821- 30817)، پس به درستى نگريست و آگاه شد، و از عبرت‏ها پند گرفت (30827- 30822)، سپس راه روشنى را پيمود، و از افتادن در پرتگاه‏ها (30836- 30828)، و گم شدن در كوره راهها، دورى كرد (30840- 30837)، و كوشيد تا عدالت را پاس دارد و براى گمراهان جاى اعتراض باقى نگذارد، كه در حق سختگيرى كند (30849- 30841)، يا در سخن حق تحريف روا دارد (30853- 30850)، يا در گفتن سخن راست بترسد. (30857- 30854) پس بهوش باش اى شنونده! (30864- 30858) و از خواب غفلت بيدار شو (30868- 30865)، و از شتاب خود كم كن (30872- 30869)، و در آنچه از زبان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بر تو رسيده انديشه كن، كه ناچار به انجام آن مى‏باشى و راه فرارى وجود ندارد (30890- 30873)، و با كسى كه رهنمودهاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را به كار نمى‏بندد و به جانب ديگرى تمايل دارد مخالفت كن (30897- 30891) و او را با آنچه براى خود پسنديده رها كن. (30903- 30898) فخر فروشى را واگذار، و از مركب تكبر فرود آى. (30909- 30904) به ياد قبر باش كه گذرگاه تو به سوى عالم آخرت است (30915- 30910)، كه همانگونه به ديگران پاداش دادى به تو پاداش مى‏دهند (30919- 30916)، و آن گونه كه كاشتى، درو مى‏كنى (30923- 30920)، آنچه امروز، پيش مى‏فرستى، فردا بر آن وارد مى‏شوى (30930- 30924)، پس براى خود در سراى آخرت جايى آماده كن، و چيزى پيش فرست. (30935- 30931) اى شنونده! هشدار، هشدار (30939- 30936)، اى غفلت زده! بكوش، بكوش! (30944- 30940) «هيچ كس جز خداى آگاه تو را با خبر نمى‏سازد»

(30949- 30945)

3 صفات ناپسند و نابود كننده‏

از واجبات قطعى خدا در قرآن حكيم (30956- 30950) كه بر آن پاداش و كيفر مى‏دهد، و به خاطر آن خشنود شده يا خشم مى‏گيرد (30966- 30957)، اين است كه اگر انسان يكى از صفات ناپسند را داشته و بدون توبه خدا را ملاقات كند، هر چند خود را به زحمت اندازد، يا عملش را خالص گرداند فايده‏اى نخواهد داشت. (30990- 30967)[[182]](#footnote-182) و آن صفات ناپسند اينكه: شريكى براى خداوند در عبادات واجب برگزيند (30998- 30991)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: كاراكترولوژى‏CARACTROLOGY (خصلت شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 285

يا خشم خويش را با كشتن بى گناهى فرونشاند (31003- 30999)، يا بر بى‏گناهى به خاطر كارى كه ديگرى انجام داده عيب جويى كند (31008- 31004)، يا به خاطر حاجتى كه به مردم دارد بدعتى در دين خدا بگذارد (31017- 31009)، يا با مردم به دو چهره ملاقات كند (31021- 31018)، و يا در ميان آنان با دو زبان سخن بگويد. (31025- 31022) در آنچه گفتم نيك بينديش كه هر مثال را همانند فراوان است.

(31032- 31026)

4 روانشناسى‏

همانا تمام حيوانات در تلاش پر كردن شكمند (31036- 31033)، و درندگان در پى تجاوز كردن به ديگران (31043- 31037)، و زنان بى‏ايمان تمام همتشان آرايش زندگى و فساد انگيزى در آن است (31053- 31044)، اما مؤمنان فروتنند (31056- 31054)، همانا مؤمنان مهربانند (31059- 31057)، همانا مؤمنان از آينده ترسانند.

(31062- 31060) (1154)

ترجمه خطبه 154

(برخى از شارحان گفتند اين سخنرانى در شهر مدينه ايراد شد)

1 ضرورت پيروى از امامان دوازده گانه‏

(31072- 31063) عاقل با چشم دل سر انجام كار را مى‏نگرد (31079- 31073)، و پستى و بلندى آن را تشخيص مى‏دهد (31084- 31080)، دعوت كننده حق، (پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم) دعوت خويش را به پايان رسانيد، و رهبر امت به سرپرستى قيام كرد (31089- 31085)، پس دعوت كننده حق را پاسخ دهيد و از رهبرتان اطاعت كنيد. (31094- 31090) گروهى در درياى فتنه‏ها فرو رفته (31098- 31095)، بدعت را پذيرفته، و سنت‏هاى پسنديده را ترك كردند (31103- 31099)، مؤمنان كنارگيرى كرده (31106- 31104) و گمراهان و دروغگويان به سخن آمدند. (31110- 31107) مردم! ما اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم چونان پيراهن تن او، و ياران راستين او، و خزانه‏داران علوم و معارف وحى، و درهاى ورود به آن معارف، مى‏باشيم (31118- 31111)، كه جز از در،[[183]](#footnote-183) هيچ كس به خانه‏ها وارد نخواهد شد، و هر كس از غير در وارد شود، دزد ناميده مى‏شود. (31132- 31119) مردم! در باره اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آيات كريمه قرآن نازل شد (31136- 31133)، آنان گنجينه‏هاى علوم خداوند رحمانند (31140- 31137)، اگر سخن گويند، راست گويند، و اگر سكوت كنند بر آنان پيشى نجويند.

(31148- 31141)

2 شرايط امامت و رهبرى‏

پس بايد امام و راهنماى مردم به مردم راست بگويد، و راه خرد پيمايد (31154- 31149) و از فرزندان آخرت باشد (31159- 31155) كه از آنجا آمده و بدانجا خواهد رفت. (31165- 31160) پس آن كه با چشم دل بنگرد، و با ديده درون كار كند (31169- 31166)، آغاز كارش آن است كه بينديشد: آيا عمل او به سود او است يا زيان او؟ (31179- 31170) اگر به سود است ادامه دهد، و اگر زيانبار است توقف كند (31190- 31180)، زيرا عمل كننده بدون آگاهى چون رونده‏اى است كه بيراهه مى‏رود (31198- 31191)، پس هر چه شتاب كند از هدفش دورتر مى‏ماند (31208- 31199)، و عمل كننده از روى آگاهى، چون رونده‏اى بر راه راست است (31215- 31209)، پس بيننده بايد به درستى بنگرد آيا رونده راه مستقيم است يا واپس گرا؟

(31222- 31216)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره است به حديث معروف نبوى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

«انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد المدينة فليأت الباب»

«من شهر علم و على در آن است پس هر كس آهنگ شهر دارد بايد از در آن وارد شود» يا

«فليأتها من بابها».

(ينابيع المودة ج 1 ص 62- و- ارشاد مفيد ص 32- و تذكرة الخواص ص 48- و صواعق ابن حجر ص 122).

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 287

3 روانشناسى انسانى (تأثير جسم و روح در يكديگر)

و بدان كه هر ظاهرى باطنى متناسب با خود دارد (31230- 31223)، آنچه ظاهرش پاكيزه، باطن آن نيز پاك و پاكيزه است (31235- 31231)، و آنچه ظاهرش پليد، باطن آن نيز پليد است (31241- 31236)، و پيامبر راستگو صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:[[184]](#footnote-184) همانا خداوند بنده‏اى را دوست دارد اما كردار او را دشمن، و كردار بنده‏اى را دوست مى‏دارد اما شخص او را ناخوش. (31260- 31242) آگاه باش هر عملى رويشى دارد (31266- 31261)، و هر روينده‏اى از آب بى‏نياز نيست (31274- 31267)، و آب‏ها نيز گوناگون مى‏باشند. پس هر درختى كه آبيارى‏اش به اندازه و نيكو باشد شاخ و برگش نيكو و ميوه‏اش شيرين است. و آنچه آبيارى‏اش پاكيزه نباشد درختش عيب دار و ميوه‏اش تلخ است.

(31294- 31275) (1155)

ترجمه خطبه 155

(در اين خطبه شگفتى‏هاى آفرينش خفاش را بيان مى‏فرمايد) (31304- 31295)

1 وصف پروردگار

(31308- 31305) ستايش خداوندى را سزاست كه تمامى صفت‏ها از بيان حقيقت، ذاتش در مانده (31316- 31309)، و بزرگى او عقل‏ها را طرد كرده است (31320- 31317)، چنانكه راهى براى رسيدن به نهايت ملكوتش نيابد. (31327- 31321) او خداى حق و آشكار، سزاوارتر و آشكارتر از آن است كه ديده‏ها مى‏نگرند. (31337- 31328) عقل‏ها نمى‏توانند براى او حدى تعيين كنند، تا همانندى داشته باشد (31343- 31338)، و انديشه‏ها و اوهام نمى‏توانند براى او اندازه‏اى مشخص كنند تا در شكل و صورتى پنداشته شود. (31351- 31344) پديده‏ها را بى آن كه نمونه‏اى موجود باشد (31356- 31352) يا با مشاورى مشورت نمايد، و يا از قدرتى كمك و مدد بگيرد آفريد (31364- 31357)، پس با فرمان او خلقت آن به كمال رسيد، و اطاعت پروردگار را پذيرفت (31370- 31365) و پاسخ مثبت داد و به خدمت شتافت، و گردن به فرمان او نهاد و سرپيچى نكرد.

(31379- 31371)

2 شگفتى‏هاى خفاش‏

(31381- 31380) از زيبايى‏هاى صنعت پروردگارى، و شگفتى‏هاى آفرينش او (31388- 31382)، همان اسرار پيچيده حكيمانه در آفريدن خفاشان است، روشنى روز كه همه چيز را مى‏گشايد چشمانشان را مى‏بندد، و تاريكى شب كه هر چيز را به خواب فرو مى‏برد، چشمان آنها را باز مى‏كند (31408- 31389)، چگونه چشمان خفاش كم بين است كه نتواند از نور آفتاب درخشنده روشنى گيرد؟ (31419- 31409) نورى كه با آن راه‏هاى زندگى خود را بيابد، و در پرتو آشكار خورشيد خود را به جاهايى رساند كه مى‏خواهد (31430- 31420)، روشنى آفتاب خفاش را از رفتن در تراكم نورهاى تابنده‏اش باز مى‏دارد (31439- 31431)، و در خلوتگاه‏هاى تاريك پنهان مى‏سازد، كه از حركت در نور درخشان ناتوان است (31448- 31440)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: پاتولوژى‏PATHOLOGY (آسيب شناسى) نسبت به جسم و بيماريهاى بدن‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 289

پس خفاش در روز پلك‏ها را بر سياهى ديده‏ها اندازد (31454- 31449)، و شب را چونان چراغى بر مى‏گزيند، كه در پرتو تاريكى آن روزى خود را جستجو مى‏كند (31463- 31455)، و سياهى شب ديده‏هاى او را نمى‏بندد (31468- 31464)، و به خاطر تاريكى زياد، از حركت و تلاش باز نمى‏ماند. (31476- 31469) آنگاه كه خورشيد پرده از رخ بيفكند، و سپيده صبحگاهان بدمد (31484- 31477)، و لانه تنگ سوسمارها از روشنى آن روشن گردد (31493- 31485)، شب پره، پلك‏ها را بر هم نهد (31497- 31494)، و بر آنچه در تاريكى شب به دست آورده قناعت كند. (31506- 31498) پاك و منزه است خدايى كه شب را براى خفاشان چونان روز روشن و مايه به دست آوردن روزى قرار داد (31514- 31507)، و روز را چونان شب تار مايه آرامش و استراحت آنها انتخاب فرمود (31519- 31515)، و بالهايى از گوشت براى پرواز، آنها آفريد، تا به هنگام نياز به پرواز، از آن استفاده كنند (31531- 31520)، اين بال‏ها، چونان لاله‏هاى گوشند (31534- 31532)[[185]](#footnote-185) بى‏پر و رگ‏هاى اصلى، (31540- 31535) اما جاى رگ‏ها و نشانه‏هاى آن را به خوبى مشاهده خواهى كرد. (31547- 31541) براى شب پره‏ها دو بال قرار داد، نه آنقدر نازك كه در هم بشكند، و نه چندان محكم كه سنگينى كند (31556- 31548)، پرواز مى‏كنند در حالى كه فرزندانشان به آنها چسبيده و به مادر پناه برده‏اند (31563- 31557)، اگر فرود آيند با مادر فرود مى‏آيند، و اگر بالا روند با مادر اوج مى‏گيرند (31570- 31564)، از مادرانشان جدا نمى‏شوند تا آن هنگام كه اندام جوجه نيرومند (31575- 31571) و بالها قدرت پرواز كردن پيدا كند (31579- 31576)، و بداند كه راه زندگى كردن كدام است؟ و مصالح خويش را بشناسد (31586- 31580) پس پاك و منزه است پديد آورنده هر چيزى كه بدون هيچ الگويى باقى مانده از ديگرى، همه چيز را آفريد.

(31596- 31587) (1156)

ترجمه خطبه 156

(براى مردم بصره پس از پيروزى در جنگ جمل در سال 36 هجرى ايراد فرمود) (31609- 31597)

1 ضرورت اطاعت از رهبرى (و نكوهش از نافرمانى عايشه)

مردم بصره! در پيدايش فتنه‏ها هر كس كه مى‏تواند خود را به اطاعت پروردگار عزيز و برتر، مشغول دارد چنان كند (31622- 31610)، اگر از من پيروى كنيد، به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد (31632- 31623)، هر چند سخت و دشوار و پر از تلخى‏ها باشد. (31641- 31633) اما عائشه، پس افكار و خيالات زنانه بر او چيره شد (31647- 31642)، و كينه‏ها در سينه‏اش چون كوره آهنگرى شعله‏ور گرديد (31654- 31648)، اگر از او مى‏خواستند آنچه را كه بر ضد من انجام داد نسبت به ديگرى روا دارد سرباز مى‏زد (31665- 31655)، به هر حال احترام نخست او برقرار است (31670- 31666) و حسابرسى اعمال او با خداى بزرگ است.

(31675- 31671)

2 ره آورد ايمان‏

ايمان روشن‏ترين راه‏ها و نورانى‏ترين چراغ‏هاست (31683- 31676)، با ايمان مى‏توان به اعمال صالح راه برد (31687- 31684)، و با

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) خفاش در پروازها و شكار كردن‏ها از چشم خود استفاده نمى‏كند بلكه به وسيله فرستادن امواج و دريافت آن، موانع را تشخيص مى‏دهد درست مانند يك دستگاه رادار عمل مى‏كند كه امواج «ما وراى صوت» را بوسيله يك فرستنده قوى به فضا مى‏فرستد، امواج همه جا به پيش مى‏رود، وقتى به مانعى برخورد، منعكس مى‏گردد به اين ترتيب وجود هواپيماى دشمن را تشخيص مى‏دهند، خفاش در حال پرواز در هر ثانيه 30 الى 60 بار امواج ما وراى صوت از خود بيرون فرستاده كه پس از بازگشت امواج، راه‏ها، موانع و غذا را به خوبى تشخيص مى‏دهد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 291

اعمال نيكو به ايمان مى‏توان دسترسى پيدا كرد (31692- 31688)، با ايمان، علم و دانش آبادان است (31696- 31693)،[[186]](#footnote-186) و با آگاهى لازم، انسان را از مرگ مى‏هراسد (31700- 31697)، و با مرگ دنيا پايان مى‏پذيرد (31704- 31701)، و با دنيا، توشه آخرت فراهم مى‏شود (31708- 31705)، و با قيامت بهشت نزديك مى‏شود (31712- 31709)، و جهنم براى بدكاران آشكار مى‏گردد (31716- 31713)، و مردم جز قيامت قرار گاهى ندارند (31724- 31717)، و شتابان به سوى ميدان مسابقه مى‏روند تا به منزلگاه آخرين رسند.

(31730- 31725)

3 ياد آورى برخى از ارزش‏هاى اخلاقى و ويژگى‏هاى قرآن‏

گويا مى‏نگرم، همه از قبرها خارج شده (31741- 31736) به سوى منزلگاه‏هاى آخرين در حركتند (31746- 31742)، هر خانه‏اى در بهشت به شخصى تعلق دارد، كه نه ديگرى را مى‏پذيرند و نه از آنجا به جاى ديگر انتقال مى‏يابند. (31756- 31747) همانا «امر به معروف» و «نهى از منكر» دو صفت از اوصاف پروردگارند (31769- 31757) كه نه اجل را نزديك مى‏كند (31775- 31770) و نه روزى را كاهش مى‏دهد. (31780- 31776) بر شما باد عمل كردن به قرآن (31784- 31781)، كه ريسمان محكم الهى، و نور آشكار (31790- 31785) و درمانى سودمند است (31793- 31791)، كه تشنگى را فرونشاند (31796- 31794)، نگهدارنده كسى است كه به آن تمسك جويد (31799- 31797) و نجات دهنده آن كس است كه به آن چنگ آويزد (31802- 31800)، كجى ندارد تا راست شود (31805- 31803)، و گرايش به باطل ندارد تا از آن باز گردانده شود (31809- 31806)، و تكرار و شنيدن پياپى آيات، كهنه‏اش نمى‏سازد (31814- 31810)، و گوش از شنيدن آن خسته نمى‏شود. (31817- 31815) كسى كه با قرآن سخن بگويد راست گفته و هر كس بدان عمل كند پيشتاز است: (31826- 31818) (در اينجا مردى بلند شد و گفت: اى امير المؤمنين ما را از فتنه آگاه كن (31837- 31827)، آيا نسبت به فتنه، از پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم سؤالى نفرموده‏اى؟ پاسخ داد)

(31851- 31838)

4 خبر از فتنه‏ها و شهادت خويش‏

آنگاه كه خداوند آيه 1 و 2 سوره عنكبوت را نازل كرد كه:

(آيا مردم خيال مى‏كنند چون كه گفتند ايمان آورديم، بدون آزمايش رها مى‏شوند؟) (31870- 31852) دانستم كه تا پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در ميان ماست آزمايش نمى‏گرديم. (31882- 31871) پرسيدم اى رسول خدا! اين فتنه و آزمايش كدام است كه خدا شما را بدان آگاهى داده است؟ (31894- 31883) فرمود: «اى على! پس از من امت اسلامى به فتنه و آزمون دچار مى‏گردند» (31901- 31895) گفتم اى رسول خدا مگر جز اين است كه در روز «احد» كه گروهى از مسلمانان به شهادت رسيدند و شهادت نصيب من نشد (31923- 31902) و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودى: اى على! مژده باد تو را كه شهادت در پى تو خواهد آمد. (31933- 31924) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به من فرمود: «همانا اين بشارت تحقق مى‏پذيرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟» (31941- 31934) گفتم اى رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم چنين موردى جاى صبر و شكيبايى نيست (31950- 31942) بلكه جاى مژده شنيدن و شكر گزارى است. (31957- 31951) و پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

«اى على! همانا اين مردم به زودى با اموالشان دچار فتنه و آزمايش مى‏شوند (31965- 31958)، و در ديندارى بر خدا منت مى‏گذارند (31970- 31966)، با اين حال انتظار رحمت او را دارند (31973- 31971)، و از قدرت و خشم خدا، خود را ايمن مى‏پندارند (31976- 31974)، حرام خدا را با شبهات دروغين،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اين سخن ارزشمند امام (ع)، نقد است بر: ساينتيسم‏SCIENTISM (اصالت علم) و علم زدگى و علم گرايى را نقد مى‏كند كه تنها با علم نمى‏شود به سعادت و رستگارى رسيد، بلكه بايد با ايمان، علم را هدفدار كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 293

و هوسهاى غفلت زا، حلال مى‏كنند (31984- 31977)، «شراب» را به بهانه اينكه «آب انگور» است (31987- 31985) و رشوه را كه «هديه» است (31990- 31988) و ربا را كه «نوعى معامله» است حلال مى‏شمارند!». (31993- 31991) گفتم اى رسول خدا: در آن زمان مردم را در چه پايه‏اى بدانم؟ (32002- 31994) آيا در پايه ارتداد؟ يا فتنه و آزمايش؟ (32008- 32003) پاسخ فرمود: «در پايه‏اى از فتنه و آزمايش»

(32011- 32009) (1157)

ترجمه خطبه 157

1 عبرت از گذشتگان‏

ستايش خداوندى را سزاست كه حمد را كليد ياد خويش (32027- 32021)، و سبب فزونى فضل و رحمت خود (32032- 32028)، و راهنماى نعمت‏ها و عظمتش قرار داده است. (32038- 32033) بندگان خدا! روزگار بر آيندگان چنان مى‏گذرد كه بر گذشتگان گذشت (32046- 32039)، آنچه گذشت باز نمى‏گردد (32052- 32047)، و آنچه هست جاويدان نخواهد ماند (32058- 32053)، پايان كارش با آغاز آن يكى است (32061- 32059)، ماجراها و رويدادهاى آن همانند يكديگرند (32063- 32062)، و نشانه‏هاى آن آشكار است. (32065- 32064) گويا پايان زندگى و قيامت، شما را فرا مى‏خواند، چونان خواندن ساربان، شتر بچه را. (32071- 32066) پس آن كس كه جز به حساب نفس خويش پردازد، خود را در تاريكى‏ها سرگردان (32079- 32072)، و در هلاكت افكنده است. (32083- 32080) شيطان‏ها مهارش را گرفته و به سركشى و طغيان مى‏كشانند (32089- 32084)، و رفتار زشت او را در ديده‏اش زيبا مى‏نمايانند (32094- 32090)، پس بدانيد كه بهشت پايان راه پيشتازان (32097- 32095) و آتش جهنم، سرانجام كسانى است كه سستى مى‏ورزند.

(32101- 32098)

2 ضرورت تقوا و خود سازى‏

اى بندگان خدا! بدانيد كه تقوا، دژى محكم و شكست ناپذير است (32109- 32102)، اما هرزگى و گناه، خانه‏اى در حال فرو ريختن و خوار كننده است (32114- 32110) كه از ساكنان خود دفاع نخواهد كرد (32117- 32115)، و كسى كه بدان پناه برد در امان نيست. (32123- 32118) آگاه باشيد با پرهيزكارى، ريشه‏هاى گناهان را مى‏توان بريد (32129- 32124)، و با يقين مى‏توان به برترين جايگاه معنوى، دسترسى پيدا كرد. (32134- 32130) اى بندگان خدا، خدا را، خدا را، در حق نفس خويش! كه از همه چيز نزد شما گرامى‏تر (32142- 32135) و دوست داشتنى‏تر است. (32145- 32143) پروا كنيد، همانا خدا، راه حق را براى شما آشكار كرده و جاده‏هاى آن را روشن نگاه داشت (32155- 32146)، پس يا شقاوت دامنگير يا رستگارى جاويدان در انتظار شماست (32160- 32156)، پس در اين دنياى نابود شدنى براى زندگى جاويدان آخرت، توشه برگيريد (32166- 32161)، كه شما را به زاد و توشه راهنمايى كردند (32170- 32167)، و به كوچ كردن از دنيا فرمان دادند (32173- 32171)، و شما را براى پيمودن راه قيامت بر انگيختند. (32177- 32174) همانا شما چونان كاروانى هستيد كه در جايى به انتظار مانده (32181- 32178) و نمى‏دانند در چه زمانى آنان را فرمان حركت مى‏دهند. (32186- 32182) آگاه باشيد! با دنيا چه مى‏كند كسى كه براى آخرت آفريده شده است؟ (32193- 32187) و با اموال دنيا چه كار دارد آن كس كه به زودى همه اموال او را مرگ مى‏ربايد (32201- 32194) و تنها كيفر حسابرسى آن بر عهده انسان باقى خواهد ماند. (32207- 32202)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 295

بندگان خدا! (32209- 32208) خيرى را كه خدا وعده داد رها كردنى نمى‏باشد (32217- 32210)، و شرى را كه از آن نهى فرمود دوست داشتنى نيست! (32225- 32218) بندگان خدا! از روزى بترسيد كه اعمال و رفتار انسان وارسى مى‏شود (32232- 32226)، روزى كه پر از تشويش و اضطراب است (32236- 32233) و كودكان در آن روز پير مى‏گردند! (32240- 32237) اى بندگان خدا! بدانيد كه از شما نگاهبانانى بر شما گماشته‏اند (32248- 32241)، و ديدبان‏هايى از پيكرتان برگزيده (32252- 32249) و حافظان راستگويى كه اعمال شما را حفظ مى‏كنند (32257- 32253) و شماره نفسهاى شما را مى‏شمارند (32260- 32258)، نه تاريكى شب شما را از آنان مى‏پوشاند (32266- 32261)، و نه درى محكم شما را از آنها پنهان مى‏سازد.

(32273- 32267)

3 ياد تنهايى قبر

فردا به امروز نزديك است (32279- 32274)، و امروز با آنچه در آن است مى‏گذرد (32283- 32280)، و فردا مى‏آيد و بدان مى‏رسد (32288- 32284)، گويى هر يك از شما در دل زمين به خانه مخصوص خود رسيده (32298- 32289) و در گودالى كه كنده‏اند آرميده‏ايد (32301- 32299)، وه! كه چه خانه تنهايى؟ (32306- 32302) و چه منزل وحشتناكى؟ و چه سيه چال غربتى؟ (32312- 32307) گويى هم اكنون بر صور اسرافيل دميدند (32317- 32313)، و قيامت فرارسيده (32321- 32318)، و براى قضاوت و حسابرسى قيامت بيرون شده‏ايد (32325- 32322)، پندارهاى باطل دور گرديده (32329- 32326)، بهانه‏ها از ميان برخاسته (32333- 32330)، و حقيقت‏ها براى شما آشكار شده (32337- 32334) و شما را به آنجا كه لازم بود كشانده‏اند (32342- 32338)، پس از عبرت‏ها پند گيريد، و از دگرگونى روزگار عبرت پذيريد (32347- 32343)، و از هشدار دهندگان بهرمند گرديد.

(32350- 32348) (1158)

ترجمه خطبه 158

(برخى از شارحان گفتند كه اين خطبه در شهر كوفه ايراد شد)

1 ارزش پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و قرآن‏

(32372- 32351) خداوند پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را هنگامى فرستاد كه پيامبران حضور نداشتند (32378- 32373)، و امت‏ها در خواب غفلت بودند (32383- 32379)، و رشته‏هاى دوستى و انسانيت از هم گسسته بود. (32387- 32384) پس پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به ميان خلق آمد در حالى كه كتاب‏هاى پيامبران پيشين را تصديق كرد (32392- 32388)، و با «نورى» هدايتگر انسانها شد كه همه بايد از آن اطاعت نمايند (32396- 32393)، و آن، نور قرآن كريم است.

از قرآن بخواهيد تا سخن گويد، كه هرگز سخن نمى‏گويد (32402- 32397)، اما من شما را از معارف آن خبر مى‏دهم (32406- 32403)، بدانيد كه در قرآن علم آينده (32412- 32407)، و حديث روزگاران گذشته است، شفا دهنده دردهاى شما (32419- 32413)، و سامان دهنده امور فردى و اجتماعى شما است.

(32423- 32420)

2 خبر از آينده دردناك بنى اميه‏

پس از تسلط فرزندان اميه، خانه‏اى در شهر يا خيمه‏اى در بيابان باقى نمى‏ماند جز آن كه ستمگران بنى اميه، اندوه و غم را بدانجا مى‏كشانند (32442- 32424)، و بلا و كينه توزى را در همه جا مطرح مى‏كنند. (32446- 32443) پس در آن روز براى مردم نه عذر خواهى در آسمان (32453- 32447) و نه ياورى در زمين باقى خواهد ماند (32458- 32454)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 297

زيرا نا اهلان را به زمامدارى برگزيده‏ايد (32462- 32459)، و زمامدارى را به جايگاه دروغينى قرار داده‏ايد. (32466- 32463) اما به زودى خداوند از ستمگران بنى اميه انتقام مى‏گيرد (32471- 32467)، خوردنى را به خوردنى، و نوشيدنى را به نوشيدنى (32476- 32472)، خوردنى تلخ‏تر از گياه «علقم»، و نوشيدنى تلخ و جانگدازتر از شيره درخت «صبر» (32484- 32480) خداوند از درون ترس و وحشت، و از بيرون، شمشير را بر آنها مسلط خواهد كرد (32491- 32485) كه آنان مركب‏هاى عصيان و نافرمانى و شتران بار كش گناهانند. (32499- 32492)[[187]](#footnote-187) من پياپى سوگند مى‏خورم كه پس از من بنى اميه خلافت را چونان خلط سينه بيرون مى‏اندازند (32509- 32500)، و پس از آن ديگر، تا شب و روز از پى هم در گردش است مزه حكومت را براى بار ديگر نخواهند چشيد.

(32520- 32510) (1159)

ترجمه خطبه 159

(امام در شهر كوفه خطاب به كوفيان فرمود)

وصف كشور دارى خويش‏

(32530- 32521) با شما به نيكويى زندگى كردم (32534- 32531)، و به قدر توان از هر سو نگهبانى شما دادم، (32539- 32535) و از بندهاى بردگى و ذلت شما را نجات داده، و از حلقه‏هاى ستم رهايى بخشيدم (32547- 32540)، تا سپاسگزارى فراوان من برابر نيكى اندك شما باشد (32551- 32548)، و چشم پوشى از زشتى‏هاى بسيار شما كه به چشم ديدم و با بدن لمس كردم.

(32556- 32552) (32562- 32557) (1160)

ترجمه خطبه 160

(در شهر كوفه در سال 37 هجرى به هنگام حركت دادن مردم بسوى صفين و جنگ با شاميان ايراد كرد)

1 خدا شناسى‏

(32569- 32563) فرمان خدا قضاى حتمى و حكمت (32573- 32570)، و خشنودى او مايه امنيت و رحمت است (32578- 32574)، از روى علم، حكم مى‏كند (32580- 32579) و با حلم و بردبارى مى‏بخشايد. (32583- 32581) خدايا! سپاس تو راست بر آنچه مى‏گيرى، و عطا مى‏فرمايى (32593- 32584)، و شفا مى‏دهى يا مبتلا مى‏سازى (32599- 32594)، سپاسى كه تو را رضايت بخش‏ترين (32604- 32600)، محبوب‏ترين (32608- 32605)، و ممتازترين باشد (32612- 32609)، سپاسى كه آفريدگانت را سرشار سازد (32616- 32613)، و تا آنجا كه تو بخواهى تداوم يابد (32620- 32617)، سپاسى كه از تو پوشيده نباشد، و از رسيدن به پيشگاهت باز نماند (32628- 32621)، سپاسى كه شمارش آن پايان نپذيرد، و تداوم آن از بين نرود. (32636- 32629) خدايا! حقيقت بزرگى تو را نمى‏دانيم (32640- 32637)، جز آن كه مى‏دانيم كه تو زنده‏اى و احتياج به غير ندارى، خواب سنگين يا سبك تو را نمى‏ربايد (32652- 32641)، هيچ انديشه‏اى به تو نرسد (32656- 32653) و هيچ ديده‏اى تو را ننگرد (32660- 32657)، اما ديده‏ها را تو مى‏نگرى، و اعمال انسانها را شماره فرمايى (32665- 32661)، و قدم‏ها و موى پيشانى‏ها (زمام امور همه) به دست تو است (32670- 32666)، خدايا آنچه را كه از آفرينش تو مى‏نگريم، و از قدرت تو به شگفت مى‏آييم (32681- 32671) و بدان بزرگى قدرت تو را مى‏ستاييم (32686- 32682)، بسى ناچيزتر است در برابر آنچه كه از ما پنهان، و چشم‏هاى ما از ديدن آنها ناتوان (32695- 32687)، و عقلهاى ما از درك آنها عاجز است، (32699- 32696)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در پاورقى خطبه 105 به نابودى بنى اميه و قتل عام شدن آنها اشاره گرديد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 299

و پرده‏هاى غيب ميان ما و آنها گسترده مى‏باشد.

(32707- 32700)

2 راههاى خدا شناسى‏

پس آن كس كه دل را از همه چيز تهى سازد، و فكرش را به كار گيرد تا بداند كه: چگونه عرش قدرت خود را برقرار ساخته‏اى (32717- 32708) و پديده را چگونه آفريده‏اى؟ (32721- 32718) و چگونه آسمان‏ها و كرات فضايى را در هوا آويخته‏اى؟ (32727- 32722) و زمين را چگونه بر روى امواج آب گسترده‏اى؟ (32734- 32728) نگاهش حسرت زده (32737- 32735)، و عقلش مات و سرگردان (32740- 32738)، و شنواييش آشفته (32743- 32741)، و انديشه‏اش حيران مى‏ماند. (32746- 32744)[[188]](#footnote-188)

3 وصف اميدوارى به خدا

(32749- 32747) به گمان خود ادعا دارد كه به خدا اميدوار است! به خداى بزرگ سوگند كه دروغ مى‏گويد (32758- 32750)، چه مى‏شود او را كه اميدوارى در كردارش پيدا نيست؟ (32765- 32759) پس هر كس به خدا اميدوار باشد بايد، اميد او در كردارش آشكار شود (32772- 32766)، هر اميدوارى جز اميد به خداى تعالى ناخالص است (32781- 32773)، و هر ترسى جز ترس از خدا نادرست است. (32790- 32782) گروهى در كارهاى بزرگ به خدا اميد بسته و در كارهاى كوچك به بندگان خدا روى مى‏آورند (32799- 32791)، پس حق بنده را ادا مى‏كنند و حق خدا را بر زمين مى‏گذارند (32805- 32800)، چرا در حق خداى متعال كوتاهى مى‏شود؟ و كمتر از حق بندگان رعايت مى‏گردد؟ (32816- 32806) آيا مى‏ترسى در اميدى كه به خدا دارى دروغگو باشى؟ (32824- 32817) يا او را در خور اميد بستن نمى‏پندارى؟ (32830- 32825) اميدوار دروغين اگر از بنده خدا ترسناك باشد، حق او را چنان رعايت كند كه حق پروردگار خود را آنگونه رعايت نمى‏كند (32845- 32831)، پس ترس خود را از بندگان آماده (32850- 32846)، و ترس از خداوند را وعده‏اى انجام نشدنى مى‏شمارد (32857- 32851)، و اينگونه است كسى كه دنيا در ديده‏اش بزرگ جلوه كند (32864- 32858)، و ارزش و اعتبار دنيا در دلش فراوان گردد (32869- 32865)، كه دنيا را بر خدا مقدم شمارد (32873- 32870)، و جز دنيا به چيز ديگرى نپردازد و بنده دنيا گردد.

(32879- 32874)

4 سيرى در زندگانى پيامبران عليه السلام (براى انتخاب الگوهاى ساده زيستى)[[189]](#footnote-189)

براى تو كافى است كه راه و رسم زندگى پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم را اطاعت نمايى (32892- 32880)، تا راهنمايى خوبى براى تو در شناخت بدى‏ها و عيب‏هاى دنيا (32900- 32893) و رسوايى‏ها و زشتى‏هاى آن باشد (32905- 32901)، چه اينكه دنيا از هر سو بر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم باز داشته (32909- 32906) و براى غير او گسترانده شد (32913- 32910)، از پستان دنيا شير نخورد (32917- 32914)، و از زيورهاى آن فاصله گرفت. (32921- 32918) اگر مى‏خواهى دومى را، موسى عليه السلام و زندگى او را تعريف كنم (32930- 32922)، آنجا كه مى‏گويد:

«پروردگارا! هر چه به من از نيكى عطا كنى نيازمندم» (32940- 32931) به خدا سوگند، موسى عليه السلام جز قرص نانى كه گرسنگى را بر طرف سازد چيز ديگرى نخواست (32947- 32941)، زيرا موسى عليه السلام از سبزيجات زمين مى‏خورد (32952- 32948)، تا آنجا كه بر اثر لاغرى و آب شدن گوشت بدن، سبزى گياه از پشت پرده‏ى شكم او آشكار بود. (32962- 32953) (32966- 32963) و اگر مى‏خواهى: سومى را، حضرت داوود عليه السلام‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) طرح اين واقعيت كه حواس و ابزار شناخت انسان محدود است، پراگماتيسم‏PRAGMATISM (اصالت عمل) و پوزيتيويسم‏POSITIVISM (اصالت حس تجربه) و امپريسيسم‏EMPIRICISM (اصالت تجربه) را نقد مى‏كند زيرا كه تجربه مى‏تواند يكى از راههاى شناخت واقعيت‏ها باشد، پس نمى‏توان به آن اصالت داد.

(2) اشاره به: هيستورياHISTORIA (توجه به اسطوره‏ها و الگوها) كه در تمام ملل و اقوام وجود دارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 301

صاحب نى‏هاى نوازنده، و خواننده بهشتيان را الگوى خويش سازى (32979- 32967)، كه با هنر دستان خود از ليف خرما زنبيل مى‏بافت (32985- 32980)، و از همنشينان خود مى‏پرسيد چه كسى از شما اين زنبيل را مى‏فروشد؟ و با بهاى آن به خوردن نان جوى قناعت مى‏كرد. (32997- 32986) و اگر خواهى از عيسى بن مريم عليه السلام بگويم (33007- 32998)، كه سنگ را بالش خود قرار مى‏داد (33011- 33008)، لباس پشمى خشن به تن مى‏كرد، و نان خشك مى‏خورد (33017- 33012)، نان خورش او گرسنگى (33021- 33018)، و چراغش در شب ماه (33025- 33022)، و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمين بود (33033- 33026)، ميوه و گل او سبزيجاتى بود كه زمين براى چهارپايان مى‏روياند (33041- 33034)، زنى نداشت كه او را فريفته خود سازد، فرزندى نداشت تا او را غمگين سازد، مالى نداشت تا او را سرگرم كند (33055- 33042)، و آز و طمعى نداشت تا او را خوار و ذليل نمايد (33059- 33056)، مركب سوارى او دو پايش، و خدمتگزار وى، دستهايش بود.

(33064- 33060)

5 راه و رسم زندگى پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم‏

پس به پيامبر پاكيزه و پاكت اقتدا كن (33071- 33065)، كه راه و رسم او الگويى است براى الگو طلبان (33076- 33072)، و مايه فخر و بزرگى است براى كسى كه خواهان بزرگوارى باشد (33080- 33077)، و محبوب‏ترين بنده نزد خدا كسى است كه از پيامبرش پيروى كند، و گام بر جايگاه قدم او نهد. (33090- 33081) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از دنيا چندان نخورد كه دهان را پر كند (33093- 33091)، و به دنيا با گوشه چشم نگريست (33097- 33094)، دو پهلويش از تمام مردم فرو رفته‏تر (33101- 33098)، و شكمش از همه خالى‏تر بود (33106- 33102)، دنيا را به او نشان دادند (33109- 33107) اما نپذيرفت، و چون دانست خدا چيزى را دشمن مى‏دارد آن را دشمن داشت، و چيزى را كه خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت، و چيزى را كه خدا كوچك شمرده كوچك و ناچيز مى‏دانست. (33128- 33110) اگر در ما نباشد جز آن كه آنچه را خدا و پيامبرش دشمن مى‏دارند، دوست بداريم، يا آنچه را خدا و پيامبرش كوچك شمارند، بزرگ بداريم (33147- 33129)، براى نشان دادن دشمنى ما با خدا، و سر پيچى از فرمان‏هاى او كافى بود!. (33156- 33148) و همانا پيامبر «كه درود خدا بر او باد» بر روى زمين مى‏نشست و غذا مى‏خورد (33163- 33157)، و چون برده، ساده مى‏نشست (33167- 33164)، و با دست خود كفش خود را وصله مى‏زد (33171- 33168)، و جامه خود را با دست خود مى‏دوخت (33175- 33172)، و بر الاغ برهنه مى‏نشست (33179- 33176)، و ديگرى را پشت سر خويش سوار مى‏كرد. (33182- 33180) پرده‏اى بر در خانه او آويخته بود كه نقش و تصويرها در آن بود، به يكى از همسرانش فرمود، اين پرده را از برابر چشمان من دور كن كه هر گاه نگاهم به آن مى‏افتد به ياد دنيا و زينت‏هاى آن مى‏افتم. (33206- 33183) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم با دل از دنيا روى گرداند (33210- 33207)، و يادش را از جان خود ريشه كن كرد (33215- 33211)، و همواره دوست داشت تا جاذبه‏هاى دنيا از ديدگانش پنهان ماند (33222- 33216)، و از آن لباس زيبايى تهيه نكند و آن را قرارگاه دائمى خود نداند (33230- 33223)، و اميد ماندن در دنيا نداشته باشد (33235- 33231)، پس ياد دنيا را از جان خويش بيرون كرد، و دل از دنيا بر كند، و چشم از دنيا پوشاند (33246- 33236)، و چنين است كسى كه چيزى را دشمن دارد، خوش ندارد به آن بنگرد، يا نام آن نزد او بر زبان آورده شود. (33259- 33247) در زندگانى رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم براى تو نشانه‏هايى است كه تو را به زشتى‏ها و عيب‏هاى دنيا راهنمايى كند (33273- 33260)، زيرا پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم با نزديكان خود گرسنه به سر مى‏برد،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 303

و با آن كه مقام و منزلت بزرگى داشت، زينتهاى دنيا از ديده او دور ماند. (33285- 33274) پس تفكر كننده‏اى بايد با عقل خويش به درستى انديشه كند كه: آيا خدا محمد صلى الله عليه و آله و سلم را به داشتن اين صفتها اكرام فرمود يا او را خوار كرد؟ (33294- 33286) اگر بگويد: خوار كرد، دروغ گفته (33299- 33295) و بهتانى بزرگ زده است (33304- 33300)، و اگر بگويد: او را اكرام كرد، پس بداند، خدا كسى را خوار شمرد كه دنيا را براى او گستراند و از نزديك‏ترين مردم به خودش دور نگهداشت. (33324- 33305) پس پيروى كننده بايد از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم پيروى كند (33327- 33325)، و به دنبال او راه رود، و قدم بر جاى قدم او بگذارد (33333- 33328)، و گر نه از هلاكت ايمن نمى‏باشد (33338- 33334)، كه همانا خداوند، محمد صلى الله عليه و آله و سلم را نشانه قيامت (33345- 33339)، و مژده دهنده بهشت، و ترساننده از كيفر جهنم قرار داد (33351- 33346)، او با شكمى گرسنه از دنيا رفت و با سلامت جسم و جان وارد آخرت شد (33359- 33352)، و كاخ‏هاى مجلل نساخت (سنگى بر سنگى نگذاشت) تا جهان را ترك گفت (33367- 33360)،[[190]](#footnote-190) و دعوت پروردگارش را پذيرفت. (33371- 33368) وه! چه بزرگ است منتى كه خدا با بعثت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بر ما نهاده، و چنين نعمت بزرگى به ما عطا فرموده، رهبر پيشتازى كه بايد او را پيروى كنيم و پيشوايى كه بايد راه او را تداوم بخشيم. (33386- 33372) به خدا سوگند آنقدر اين پيراهن پشمين را وصله زدم كه از پينه كننده آن شرمسارم. (33396- 33387) يكى به من گفت: «آيا آن را دور نمى‏افكنى؟» (33405- 33397) گفتم: از من دور شو (33408- 33406)، صبحگاهان رهروان شب ستايش مى‏شوند. (33413- 33409)[[191]](#footnote-191)

(1161)

ترجمه خطبه 161

اعتقادى، اخلاقى‏

1 وصف پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و اهل بيت عليهم السلام‏

(33431- 33414) خداوند پيامبرش را با نورى درخشان (33440- 33432)، و برهانى آشكار (33443- 33441)، و راهى روشن (33446- 33444)، و كتابى هدايتگر بر انگيخت. (33449- 33447) خانواده او نيكوترين خانواده، و درخت وجودش از بهترين درختان است (33456- 33450) كه شاخه‏هاى آن راست (33458- 33457) و ميوه‏هاى آن سر به زير و در دسترس همگان است (33461- 33459)، زادگاه او مكه، و هجرت او به مدينه پاك و پاكيزه است (33466- 33462)، كه در آنجا نام او بلند شد و دعوتش به همه جا رسيد. (33473- 33467) خدا او را با برهانى كامل و كافى (قرآن) و پندهاى شفا بخش، و دعوتى جبران كننده فرستاد. (33482- 33474) با فرستادن پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم شريعت‏هاى ناشناخته را شناساند (33486- 33483)، و ريشه بدعت‏هاى راه يافته در اديان آسمانى را قطع كرد (33491- 33487)، و احكام و مقررات الهى را بيان فرمود. (33496- 33492) پس هر كس جز اسلام دينى را انتخاب كند به يقين شقاوت او ثابت (33503- 33497)، و پيوند او با خدا قطع (33506- 33504)، و سقوطش سهمگين خواهد بود (33509- 33507)، و سر انجامش رنج و اندوهى بى‏پايان و شكنجه‏اى پردرد مى‏باشد. (33518- 33510) بر خدا توكل مى‏كنم، توكلى كه بازگشت به سوى او باشد (33525- 33519)، و از او راه مى‏جويم، راهى كه به بهشت رسد و به آنجا كه خواست اوست بينجامد.

(33535- 33526)

2 سفارش به تقوا و عبرت از گذشتگان‏

(33537- 33536)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) سنگى بر سنگى نگذاشت، يعنى خانه‏هاى با شكوهى نساخت و خانه‏اى ساده داشت، زيرا رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در ساختمان مسجد شخصا سنگ‏ها را مى‏آورد، و براى همسران خود خانه‏ها و حجره‏هايى ساخت.

(2) ضرب المثل است، يعنى آينده از آن استقامت كنندگان است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 305

بندگان خدا! شما را به ترسيدن از خدا و فرمانبردارى او سفارش مى‏كنم (33544- 33538) كه نجات فردا و مايه رهايى جاويدان است. (33550- 33545) خدا آنگونه كه سزاوار بود شما را ترسانيد (33552- 33551)، و چنانكه شايسته بود اميدوارتان كرد (33555- 33553)، و دنيا و بى‏اعتبارى آن و نابود شدنى بودن و دگرگونى آن را براى شما تعريف كرد. (33565- 33556) پس از آنچه در دنيا شما را به شگفتى وامى‏دارد روى گردانيد، زيرا كه مدت كوتاهى در آن اقامت داريد (33573- 33566)، دنيا به خشم خدا نزديكترين و از خشنودى خدا دورترين جايگاه است. (33583- 33574) پس اى بندگان خدا، از غم و اندوه و سرگرمى‏هاى دنيا چشم برگيريد (33590- 33584) زيرا شما به جدايى و دگرگونيهاى امور دنيايى يقين داريد (33599- 33591)، و چونان دوست مهربانى كه نصيحت‏گر و كوشا براى نجات رفيقش تلاش كند، خويشتن را از دنيا دور نگهداريد. (33603- 33600) (33606- 33604) و از آنچه بر گذشتگان شما رفت عبرت گيريد (33615- 33607)، كه چگونه، بند بند اعضاى بدنشان از هم گسست (33618- 33616)، چشم و گوششان نابود شد (33623- 33619)، شرف و شكوهشان از خاطره‏ها محو گرديد (33628- 33624)، و همه ناز و نعمت‏ها و رفاه‏ها و خوشى‏ها پايان گرفت (33633- 33629)، كه نزديكى فرزندان به دورى و از دست دادنشان (33637- 33634)، و همدمى همسران، به جدايى تبديل شد (33641- 33638)، ديگر نه به هم مى‏نازند، و نه فرزندانى مى‏آورند، و نه يكديگر را ديدار مى‏كنند، و نه در كنار هم زندگى مى‏كنند! (33652- 33642) پس اى بندگان خدا! بپرهيزيد، چونان پرهيز كسى كه به نفس خود چيره، و بر شهوات خود پيروز، و با عقل خود به درستى مى‏نگرد (33662- 33653)، زيرا كه جريان انسان آشكار، پرچم بر افراشته، جاده هموار، و راه، روشن و راست است.

(33674- 33663) (1162)

ترجمه خطبه 162

(در سال 37 هجرى در صفين، شخصى از طايفه بنى اسد پرسيد: چگونه شما را از مقام امامت كه سزاوارتر از همه بوديد كنار زدند؟ فرمود:) (33695- 33675)

1 علل و عوامل غصب امامت‏

اى برادر بنى اسدى! تو مردى پريشان و مضطربى (33702- 33696) كه نابجا پرسش مى‏كنى (33706- 33703)، ليكن تو را حق خويشاوندى است،[[192]](#footnote-192) و حقى كه در پرسيدن دارى (33714- 33707) و بى‏گمان طالب دانستنى. پس بدان كه: (33718- 33715) آن ظلم و خود كامگى كه نسبت به خلافت بر ما تحميل شد، در حالى كه ما را نسب برتر و پيوند خويشاوندى با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم استوارتر بود (33732- 33719)، جز خودخواهى و انحصار طلبى چيز ديگرى نبود كه: گروهى بخيلانه به كرسى خلافت چسبيدند، و گروهى سخاوتمندانه از آن دست كشيدند (33744- 33733)، داور خداست، و بازگشت همه ما به روز قيامت است. (33751- 33745) (در اينجا شعر امرء القيس را خواند كه:) «واگذار داستان تاراج آن غارتگران را (33758- 33752)، و به ياد آور داستان شگفت دزديدن اسب سوارى را» (33764- 33759)[[193]](#footnote-193)

2 شكوه از ستم‏هاى معاويه‏

بيا و داستان پسر ابو سفيان را به ياد آور (33771- 33765)، كه روزگار مرا به خنده آورد از آن پس كه مرا گرياند. (33776- 33772)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) زينب دختر جحش، يكى از همسران پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از قبيله بنى اسد بود.

(2) شعر از امرأ القيس است. وى پس از كشته شدن پدرش، به خالد بن سدوس پناهنده شد. مردم بنى جديله به او حمله كرده اموال و شترهايش را بردند. خالد به او گفت اسب سوارى‏ات را به من ده تا اموال تو را باز پس گيرم. خالد بر اسب او سوار شده خود را به مردم (بنى جديله) رساند و اعلام كرد اين شتران و اموال از آن پناهنده من است آن را برگردانيد، مردم حمله كردند و اسب سوارى را هم از دست او در آوردند! وقتى خبر به امرأ القيس رسيد اين شعر را سرود يعنى: غارت گذشته را واگذار، هم اكنون سخن از دزديده شدن اسب سوارى من بگو. امام عليه السلام مى‏خواهد بفرمايد كه: واگذار صحبت از غصب خلافت در گذشته را و به اين بينديش كه با معاويه چه بايد كرد؟

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 307

سوگند به خدا كه جاى شگفتى نيست، كار از بس عجيب است كه شگفتى را مى‏زدايد و كجى و انحراف مى‏افزايد. (33789- 33777) مردم كوشيدند نور خدا را در داخل چراغ آن خاموش سازند، جوشش زلال حقيقت را از سر چشمه آن ببندند (33801- 33790)، چرا كه ميان من و خود، آب را وبا آلود[[194]](#footnote-194) كردند (33808- 33802)، اگر محنت آزمايش از ما و اين مردم برداشته شود، آنان را به راهى مى‏برم كه سراسر حق است (33820- 33809)، و اگر به گونه ديگرى انجامد:

(با حسرت خوردن بر آنها جان خويش را مگذار، كه خداوند بر آنچه مى‏كنند آگاه است)

(33834- 33821) (1163)

ترجمه خطبه 163

(برخى از شارحان نوشتند اين خطبه در شهر كوفه ايراد شد)

1 خدا شناسى‏

(33843- 33835) سپاس خداوندى را سزاست كه آفريننده بندگان، و گستراننده زمين (33850- 33844)، و جارى كننده آب در زمين‏هاى پست، و روياننده گياه در كوه‏ها و تپه‏هاى بلند مى‏باشد (33856- 33851)، نه اول او را آغازى و نه ازلى بودن او را پايانى است (33863- 33857)، آغاز هر چيزى و جاويدان است، و پايدار و ماندگار بدون مدت و زمان است. (33872- 33864) پيشانى بندگان برابر عظمت او به خاك افتاده، و لب‏ها در اعتراف به يگانگى او در حركتند. (33878- 33873) به هنگام آفرينش، براى هر پديده‏اى حد و مرزى قرار داد، تا براى وجود بى‏نهايت او همانندى نباشد. (33887- 33879) گمان‏ها خدا را به اندازه‏ها و حركت‏ها و اندام‏ها و آلت‏ها نمى‏توانند اندازه گيرى نمايند.

(33898- 33888) نمى‏تواند گفت: خدا از كى بود؟ و تا كى خواهد بود؟ (33908- 33899) وجود آشكارى است كه نمى‏توان پرسيد: از چيست؟ (33912- 33909) و حقيقت پنهانى است كه نمى‏توان پرسيد؟ در كجاست؟ (33917- 33913) نه جسم است كه او را نهايتى باشد، و نه پوشيده‏اى كه چيزى او را در بر گرفته باشد (33924- 33918)، به موجودات آنقدر نزديك نيست كه به آنها چسبيده، و آنقدر دور نيست كه جدا و بريده باشد. (33934- 33925) بر خداوند، خيره نگريستن بندگان، و بازگشتن لفظى به زبان آنان (33946- 33935)، نزديك شدن به تپه‏اى، گام بر داشتن در تاريكى شب، يا راه رفتن در مهتاب كه نور مى‏افشاند (33954- 33947) (33961- 33955) (33965- 33962)، و درخشش خورشيدى كه پس از ماه طلوع مى‏كند، و با طلوع و غروبش، و آمدن شب و روز، چرخ زمان مى‏گردد و تاريخ ورق مى‏خورد، هيچ كدام پنهان نيست. (33979- 33966) (33987- 33980) خدا پيش از هر نهايت و مدت، و فراتر از هر گونه حساب و شمارش است (33997- 33988)، خدا والاتر از آنچه مى‏باشد كه عقل‏هاى عاجز تشبيه كنندگان تصور مى‏كند. والاتر از صفات پديده‏ها و اندازه‏ها و قطرهاست كه براى موجودات مادى پندارند (34007- 33998)، و جايگاه‏هايى كه براى آن در نظر مى‏گيرند (34013- 34008)، زيرا حد و مرز و اندازه، شايسته پديده‏هاست و به غير خدا تعلق دارد.

(34020- 34014)

2 وصف آفرينش‏

پديده‏ها را از موادى ازلى و ابدى نيافريد (34033- 34021)، بلكه آنها را از نيستى به هستى آورد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جاى شگفتى است كه امام عليه السلام در 14 قرن قبل، آب را محل رشد و تكثير انگل «و با» مطرح مى‏كند كه پاستور پس از كشف ميكروب در تداوم تحقيقات خود با استفاده از كتاب صحيفه سجاديه از واژه و بى اين حقيقت را از نظر تجربى ثابت كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 309

و براى هر پديده‏اى حد و مرزى تعيين فرمود (34039- 34034)، و آنها را به نيكوترين صورت زيبا، صورتگرى كرد (34043- 34040)، چيزى از فرمان او سر پيچى نمى‏كند، و خدا از اطاعت چيزى سود نمى‏برد، علم او به مردگانى كه رفتند چونان آگاهى او به زندگانى است كه هستند (34059- 34044)، و علم او به آسمان‏هاى بالا چونان علم او به زمين‏هاى زيرين است.

(34070- 34060)

3 شگفتى آفرينش انسان‏

اى انسان! اى آفريده راست قامت، اى پديده نگهدارى شده در تاريكى‏هاى رحم‏هاى مادران، و قرار داده شده در پرده‏هاى تو در تو! (34083- 34071) آغاز آفرينش تو از گل و لاى بود، و سپس در جايگاه آرامى نهاده شدى تا زمانى مشخص و سر آمدى تعيين شده (34099- 34084)، و آنگاه كه در شكم مادرت حركت مى‏كردى، نه دعوتى را مى‏توانستى پاسخ دهى، و نه صدايى را مى‏شنيدى. (34111- 34100) سپس تو را از قرار گاهت بيرون كردند و به خانه‏اى آوردند كه آن را نديده بودى و راههاى سودش را نمى‏توانستى (34124- 34112)، پس چه كسى تو را در مكيدن شير، از پستان مادر هدايت كرد؟

و به هنگام نياز جايگاه‏هاى طلب كردن و خواستن را به تو شناساند؟ (34139- 34125) هرگز، آن كس كه در توصيف پديده‏اى با شكل و اندازه و ابزار مشخص درمانده باشد، بدون ترديد از وصف پر وردگارش ناتوان‏تر، و از شناخت خدا با حد و مرز پديده‏ها دورتر است.

(34160- 34140) (1164)

ترجمه خطبه 164

(در سال 34 هجرى مردم در اطراف امام جمع شده و از عثمان شكايت كردند و از او خواستند كه با عثمان صحبت كند تا از اشتباهات خود دست بردارد) (34183- 34161)

هشدار دادن به عثمان‏

همانا مردم پشت سر من هستند و مرا ميان تو و خودشان ميانجى قرار داده‏اند (34192- 34184)، به خدا نمى‏دانم با تو چه بگويم؟ (34200- 34193) چيزى را نمى‏دانم كه تو ندانى (34204- 34201)، تو را به چيزى راهنمايى نمى‏كنم كه نشناسى (34211- 34205)، تو مى‏دانى آنچه ما مى‏دانيم. (34215- 34212) ما به چيزى پيشى نگرفته‏ايم كه تو را آگاه سازيم، و چيزى ما در پنهانى نيافته‏ايم كه آن را به تو ابلاغ كنيم. (34226- 34216) ديدى چنانكه ما ديدم، شنيدى چنانكه ما شنيديم (34235- 34227)، با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بودى چنانكه ما بوديم (34242- 34236)، پسر ابو قحافه (ابا بكر) و پسر خطاب، در عمل به حق، از تو بهتر نبودند (34255- 34243)، تو به رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در خويشاوندى از آن دو نزديك‏ترى (34266- 34256)، و داماد او شدى كه آنان نشدند (34274- 34267)، پس خدا را، خدا را، پروا كن! (34278- 34275) سوگند به خدا، تو كور نيستى تا بينايت كنند، نادان نيستى تا تو را تعليم دهند (34290- 34279)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 311

راه‏ها روشن است، و نشانه‏هاى دين برپاست. (34299- 34291) پس بدان كه برترين بندگان خدا در پيشگاه او رهبر عادل است كه خود هدايت شده و ديگران را هدايت مى‏كند (34311- 34300)، سنت شناخته شده را بر پا دارد، و بدعت ناشناخته را بميراند. (34318- 34312) سنت‏ها روشن و نشانه‏هايش آشكار است (34324- 34319)، بدعت‏ها آشكار و نشانه‏هاى آن بر پاست (34330- 34325)، و بدترين مردم نزد خدا، رهبر ستمگرى است كه خود گمراه و مايه گمراهى ديگران است (34342- 34331)، كه سنت پذيرفته را بميراند، و بدعت ترك شده را زنده گرداند. (34349- 34343) من از پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم كه گفت:

«روز قيامت رهبر ستمگر را بياورند كه نه ياورى دارد و نه كسى از او پوزش خواهى مى‏كند (34368- 34350)، پس او را در آتش جهنم افكنند، و در آن چنان مى‏چرخد كه سنگ آسياب، تا به قعر دوزخ رسيده به زنجير كشيده شود» (34381- 34369) من تو را به خدا سوگند مى‏دهم كه امام كشته شده اين امت مباشى (34391- 34382)، چرا كه پيش از اين گفته مى‏شد.

«در ميان اين امت، امامى به قتل خواهد رسيد كه در كشتار تا روز قيامت گشوده خواهد شد (34407- 34392) و كارهاى امت اسلامى با آن مشتبه شود، و فتنه و فساد در ميانشان گسترش يابد (34414- 34408)، تا آنجا كه حق را از باطل نمى‏شناسند (34420- 34415)، و به سختى در آن فتنه‏ها غوطه‏ور مى‏گردند». (34427- 34421) براى مروان‏[[195]](#footnote-195) چونان حيوان به غارت گرفته مباش كه تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از ساليانى كه از عمر تو گذشته‏[[196]](#footnote-196) و تجربه‏اى كه به دست آورده‏اى. (34440- 34428) (عثمان گفت «با مردم صحبت كن كه مرا مهلت دهند تا از عهده ستمى كه به آنان رفته بر آيم») (34456- 34441) امام عليه السلام فرمود: آنچه در مدينه است به مهلت نياز ندارد، و آنچه مربوط به بيرون مدينه باشد تا رسيدن فرمانت مهلت دارند.

(34471- 34457) (1165)

ترجمه خطبه 165

(برخى از شارحان نوشتند كه اين خطبه در شهر كوفه ايراد شد)

1 شگفتى آفرينش انواع پرندگان‏

(34483- 34472) خداوند پديده‏هاى شگفتى از جانداران حركت كننده، و بى‏جان (34490- 34484)، برخى ساكن و آرام‏[[197]](#footnote-197)، بعضى حركت كننده و بى قرار، آفريده است (34495- 34491)، و شواهد و نمونه‏هايى از لطافت صنعت‏گرى و قدرت عظيم خويش بپاداشته، چندان كه تمام انديشه‏ها را به اعتراف واداشته، و سر به فرمان او نهاده‏اند (34515- 34496)، و در گوش‏هاى ما بانگ براهين يكتايى او پيچيده است (34522- 34516)[[198]](#footnote-198). آنگونه كه پرندگان گوناگون را بيافريد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) مروان يهودى زاده، داماد عثمان و منشى او بود و در او نفوذ بسيارى داشت، رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم او و پدرش را تبعيد كرده بود، در زمان عثمان آزاد و داماد و سپس همه كاره او گرديد كه او را عامل اصلى كشته شدن عثمان مى‏دانند.

(2) عثمان هشتاد سال عمر كرد.

(3) اشاره به علم: زوئولوژى‏ZOOLOGY (حيوان شناسى)

(4). اشاره به علم: منوتيسم‏MONOTHEISM (علم توحيد)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 313

و آنان را در شكاف‏هاى زمين، و رخنه دره‏ها و فراز كوه‏ها مسكن داد (34539- 34523)، با بال‏هاى متفاوت و شكل و هيأتهاى گوناگون (34546- 34540)، كه زمام آنها به دست اوست، پرندگانى كه با بالهاى خود در لابلاى جو گسترده و فضاى پهناور پرواز مى‏كنند. (34560- 34547) آنها را از ديار نيستى در شكل و ظاهرى شگفت آور بيافريد، و استخوان‏هاشان را از درون در مفصل‏هاى پوشيده از گوشت به هم پيوند داد[[199]](#footnote-199). (34575- 34561) برخى از پرندگان را كه جثه سنگين داشتند از بالا رفتن و پروازهاى بلند و دور بازداشت (34585- 34576)، آنگونه كه آرام و سنگين در نزديكى زمين بال مى‏زنند. (34589- 34586) پرندگان را با لطافت قدرتش و دقت صنعتش، در رنگ‏هاى گوناگون با زيبايى خاصى رنگ آميزى كرد (34600- 34590)، گروهى از آنها را تنها با يك رنگ بياراست كه رنگ ديگرى در آن راه ندارد (34612- 34601)، دسته‏اى ديگر را در رنگ مخالف آن فرو برد، جز اطراف گردنشان كه چونان طوقى آويخته، مخالف رنگ اندامشان است.

(34624- 34613)

2- شگفتى‏هاى آفرينش طاووس‏

و از شگفت انگيزترين پرندگان در آفرينش، طاووس است، كه آن را در استوارترين شكل موزون بيافريد، و رنگ‏هاى پر و بالش را به نيكوترين رنگ‏ها بياراست (34641- 34625)، با بال‏هاى زيبا كه پرهاى آن به روى يكديگر انباشته و دم كشيده‏اش (34648- 34642) كه چون به سوى ماده پيش مى‏رود آن را چونان چترى گشوده (34658- 34649) و بر سر خود سايبان مى‏سازد، گويا بادبان كشتى است كه نا خدا آن را بر افراشته است.[[200]](#footnote-200) طاووس به رنگهاى زيباى خود مى‏نازد، و خوشحال و خرامان دم زيبايش را به اين سو و آن سو مى‏چرخاند، و سوى ماده مى‏تازد (34671- 34659)، چون خروس مى‏پرد، و چون حيوان نر مست شهوت با جفت خويش مى‏آميزد (34681- 34672)، اين حقيقت را از روى مشاهده مى‏گويم، نه چون كسى كه بر اساس نقل ضعيفى سخن بگويد: (34692- 34682) اگر كسى خيال كند: «بار دار شدن طاووس به وسيله قطرات اشكى است كه در اطراف چشم نر حلقه زده (34707- 34693) و طاووس ماده آن را مى‏نوشد آنگاه بدون آميزش با همين اشك‏ها تخمگذارى مى‏كند» افسانه بى اساس است (34721- 34708) ولى شگفت‏تر از آن نيست كه مى‏گويند: «زاغ نر طعمه به منقار ماده مى‏گذارد كه همين عامل بار دار شدن زاغ است!». گويا نى‏هاى پر طاووس چونان شانه‏هايى است كه از نقره ساخته، و گردى‏هاى شگفت انگيز آفتاب گونه كه به پرهاى اوست از زر ناب و پاره‏هاى زبرجد بافته شده است. (34728- 34722) (34747- 34729) اگر رنگ‏هاى پرهاى طاووس را به روييدنى‏هاى زمين تشبيه كنى، خواهى گفت: دسته گلى است كه از شكوفه‏هاى رنگارنگ گلهاى بهارى فراهم آمده است (34759- 34748)، و اگر آن را با پارچه‏هاى پوشيدنى همانند سازى، پس چون پارچه‏هاى زيباى پر نقش و نگار يا پرده‏هاى رنگارنگ يمن است (34770- 34760)، و اگر آن را با زيور آلات مقايسه كنى چون نگين‏هاى رنگارنگى است كه در نوارى از نقره با جواهرات زينت شده است.

(34782- 34771)

3 روانشناسى حيوانى طاووس‏

طاووس، چون به خود بالنده مغرور راه مى‏رود، دم و بال‏هاى زيبايش را بر انداز مى‏كند (34791- 34783)، پس با توجه به زيبايى جامه و رنگ‏هاى گوناگون پرو بالش قهقهه سر مى‏دهد (34798- 34792)، اما چون نگاهش به‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: ارنيتولوژى‏ORNITHOLOGY (پرنده شناسى)

(2) واژه «دارى» را برخى به شهر دارين، شهر قديمى در كنار قطيف و بحرين ترجمه كرده‏اند، اما يكى از معانى آن ملاح است كه بادبان كشتى را نگه مى‏دارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 315

پاهاى او مى‏افتد، بانگى برآورد كه گويا گريان است، فرياد مى‏زند گويا كه دادخواه است، و گواه صادق دردى است كه در درون دارد (34814- 34799)، زيرا پاهاى طاووس چونان ساق خروس دو رگه (هندى و پارسى)[[201]](#footnote-201) باريك و زشت (34820- 34815) و در يك سو ساق پايش ناخنكى مخفى روييده است.

(34828- 34821)

4 شگفتى رنگ آميزى پرهاى طاووس‏

بر فراز گردن طاووس به جاى يال، كاكلى سبز رنگ و پر نقش و نگار روييده (34836- 34829)، و بر آمدگى گردنش چونان آفتابه‏اى نفيس و نگارين است، و از گلوگاه تا روى شكمش به زيبايى وسمه يمانى‏[[202]](#footnote-202) رنگ آميزى شده، يا چون پارچه حرير براق يا آيينه‏اى شفاف كه پرده بر روى آن افكندند. (34854- 34837) در اطراف گردنش گويا چادرى سياه افكنده (34859- 34855) كه چون رنگ آن شاداب و بسيار مى‏باشد، پندارى با رنگ سبز تندى در هم آميخته است (34872- 34860) كه در كنار شكاف گوش جلوه خاصى دارد. (34882- 34873) كمتر رنگى مى‏توان يافت كه طاووس از آن در اندامش نداشته باشد (34900- 34892)، يا با شفافيت و صيقل فراوان و زرق و برق جامه‏اش آن را جلاى برترى نداده باشد. (34911- 34901) طاووس چونان شكوفه‏هاى پراكنده‏اى است كه باران بهار و گرماى آفتاب را در پرورش آن نقش چندانى نيست (34922- 34912)، و شگفت‏آور آن كه هر چند گاهى از پوشش پرهاى زيبا بيرون مى‏آيد، و تن عريان مى‏كند، پرهاى او پياپى فرو مى‏ريزد و از نو مى‏رويند، پرهاى طاووس چونان برگ خزان رسيده مى‏ريزند (34942- 34923) و دوباره رشد مى‏كنند و به هم مى‏پيوندند، تا ديگر بار شكل و رنگ زيباى گذشته خود را باز مى‏يابد (34950- 34943)، بى آن كه ميان پرهاى نو و ريخته شده تفاوتى وجود داشته باشد يا رنگى جابجا برويد (34961- 34951)، اگر در تماشاى يكى از پرهاى طاووس دقت كنى، لحظه‏اى به سرخى گل، و لحظه‏اى ديگر به سبزى زبرجد، و گاه به زردى زرناب جلوه مى‏كند.

(34979- 34962)

5 عجز انسان از درك حقائق موجود در پديده‏ها

راستى، هوشهاى ژرف انديش و عقل‏هاى پر تلاش چگونه اين همه از حقائق موجود در پديده‏ها را مى‏توانند درك كنند؟ و چگونه گفتار توصيف گران، به نظم كشيدن اين همه زيبايى را بيان توانند كرد؟ (34995- 34980) و در درك كمترين اندام طاووس، گمانها از شناخت درمانده و زبان‏ها از ستودن آن در كام مانده‏اند؟ (35007- 34996) پس ستايش خداوندى را سزاست كه عقل‏ها را از توصيف پديده‏اى كه برابر ديدگان جلوه‏گرند ناتوان ساخت (35016- 35008)، پديده محدودى كه او را با تركيب پيكرى پر نقش و نگار، با رنگ‏ها و مرزهاى مشخص مى‏شناسد (35022- 35017)، باز هم از تعريف فشرده‏اش زبان‏ها عاجز و از وصف واقعى آن در مانده‏اند! (35034- 35023)[[203]](#footnote-203) (حال چگونه خدا را مى‏توانند درك كنند؟)

6- شگفتى آفرينش جانداران كوچك‏

پاك و برتر است خدايى كه در اندام مورچه، و مگس ريز، پاها پديد آورد (35044- 35035)[[204]](#footnote-204)، و جانداران، بزرگتر از آنها،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) خروس خلاسى: نوعى از خروس كه نه سفيد و نه سياه است بلكه به رنگ خاكى است، و گفته‏اند كه خروس فارسى- هندى دو رگه است كه پاهاى زشت دارد.

(2) وسمه: برگ گياهى به رنگ نيل، يا برگ نيل كه آن را در آب خيسانده و پارچه را با آن رنگ مى‏كردند.

(3) اثبات هدفدارى نظام هستى و انسان، و نقد پوچى: نيهيليسم‏NIHILISM (پوچ‏گرايى) و اوتوپيسم و اتوپيانيسم‏UTOPIANISM -UYOPISM (پوچ‏گرايى).

(4) اشاره به علم: انتومولوژى‏ENTOMOLOGY (حشره شناسى) و علم هرپتولوژى‏HERPETOLOGY (خزنده شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 317

از ماهيان دريا، و پيلان عظيم الجثه را نيز آفريد (35052- 35045)، و بر خود لازم شمرد، كه هيچ كالبد جاندارى را وانگذارد و به درستى اداره‏اش نمايد، جز آن كه ميعادگاهش را مرگ و پايان راهش را نيستى قرار داد.

(35071- 35053)

7 وصف ويژگى‏هاى بهشت‏

اگر با چشم دل به آنچه كه از بهشت براى تو وصف كرده‏اند بنگرى، از آنچه در دنياست دل مى‏كنى، هر چند شگفتى‏آور و زيبا باشد، و از خواهش‏هاى نفسانى و خوشى‏هاى زندگانى و منظره‏هاى آراسته و زيباى آن كناره مى‏گيرى (35099- 35072)، و اگر فكرت را به درختان بهشتى مشغول دارى كه شاخه‏هايشان همواره به هم مى‏خورند، و ريشه‏هاى آن در توده‏هاى مشك پنهان، و در ساحل جويباران بهشت قرار گرفته آبيارى مى‏گردند (35113- 35100)، و خوشه‏هايى از لؤلؤ آب دار به شاخه‏هاى كوچك و بزرگ درختان آويخته (35123- 35114)، و ميوه‏هاى گوناگونى كه از درون غلاف‏ها و پوشش‏ها سر بيرون كرده‏اند، سرگردان و حيرت زده مى‏گردى: (35131- 35124) شاخه‏هاى پر ميوه بهشت كه بدون زحمتى خم شده در دسترس قرار گيرند، تا چيننده آن هر گاه كه خواهد بر چيند، مهمانداران بهشت گرد ساكنان آن و پيرامون كاخ‏هايشان در گردشند و آنان را با عسلهاى پاكيزه و شراب‏هاى گوارا پذيرايى كنند. (35151- 35132) آنها كسانى هستند كه همواره از كرامت الهى بهره‏مند تا آنگاه كه در سراى ثابت خويش فرود آيند و از نقل و انتقال سفرها آسوده گردند. (35165- 35152) اى شنونده! اگر دل خود را به منظره‏هاى زيبايى كه در بهشت به آن مى‏رسى مشغول دارى، روح تو با اشتياق فراوان به آن سامان پرواز خواهد كرد (35183- 35166)، و از اين مجلس من با شتاب به همسايگى اهل قبور خواهى شتافت. (35194- 35184) خداوند با لطف خود من و شما را از كسانى قرار دهد كه با دل و جان براى رسيدن به جايگاه نيكان تلاش مى‏كنند.

(35205- 35195) مى‏گويم: (كلام امام كه فرمود

«يؤر بملاقحه، الار»

(35224- 35206) كنايه از نكاح و آميزش است.

هنگامى گفته مى‏شود «ار الرجل المرأة يؤرها» كه با همسرش همبستر شود. (35234- 35225) و اين فرمايش امام‏

«كانه قلع دارى عنجه نؤتيه»

بايد توجه داشت «قلع» بادبان كشتى است و «دارى» منسوب به «دارين» شهرى است كه در كنار دريا كه از آنجا عطريات مى‏آورند (و بادبان‏هايش معروف است). (35258- 35235) و «عنجه» به معنى كشيدن به سوى خويش است هنگامى كه گفته مى‏شود «عنجت الناقه اعنجها عنجا» يعنى آن را به سوى خود كشيدم. و «النؤتى» به معنى «كشتيبان» است. (35273- 35259) و اما تعبير

«صفتى جفونه»

منظور دو طرف پلك‏هاى چشم است. زيرا «ضفتان» به معنى دو طرف مى‏باشد (35281- 35274) و اينكه فرمود:

«و فلذا الزبرجد»

بايد دانست كه «فلذا» جمع «فلذه» به معنى قطعه است كه معنى آن قطعه‏هايى از زبرجد است. (35296- 35282) اما تعبير به‏

«كبائس اللؤلؤ الرطب»

به معنى خوشه‏هاى لؤلؤ تر همچون خوشه‏هاى خرما است زيرا «الكباسه» به معنى خوشه و «العساليج» جمع «عسلوج» به معناى شاخه است).

(35309- 35297) (1166)

ترجمه خطبه 166

(بر أساس نقل مرحوم كلينى در روضه كافى، چون اين خطبه دنباله خطبه 288، آورده شده، پس امام آن را در شهر مدينه ايراد كرده است)

1 احترام متقابل اجتماعى‏

(35317- 35310)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 319

بايد خردسالان شما از بزرگان شما پيروى كنند، و بزرگ سالان شما نسبت به خردسالان مهربان باشند (35324- 35318)، و چونان ستم پيشگان جاهليت نباشيد، كه نه از دين آگاهى داشتند و نه در خدا انديشه مى‏كردند (35338- 35325)، همانند تخم افعى در لانه پرندگان نباشيد كه شكستن آن گناه و نگهداشتن آن شر و زيانبار است. (بجاى جوجه، مارى از آن بيرون مى‏آيد) (35349- 35339)[[205]](#footnote-205)

2 آينده بنى اميه‏

مسلمانان، پس از وحدت و برادرى به جدايى و تفرقه رسيدند، و از ريشه و اصل خويش پراكنده شدند. (35360- 35350) تنها گروهى شاخه درخت توحيد را گرفتند، و به هر طرف كه روى آورد همسو شدند. (35367- 35361) اما خداوند مسلمانان را به زودى براى بدترين روزى كه بنى اميه در پيش دارند جمع خواهد كرد، آن چنانكه قطعات پراكنده ابرها را در فصل پاييز جمع مى‏كند. (35380- 35368) خدا ميان مسلمانان ألفت ايجاد مى‏كند، و بصورت ابرهاى فشرده در مى‏آورد، آنگاه درهاى پيروزى به رويشان مى‏گشايد (35392- 35381)، كه مانند سيلى خروشان از جايگاه خود بيرون مى‏ريزند. «چونان «سيل عرم»[[206]](#footnote-206) كه در باغستان «شهر سبا» را در هم كوبيد (35397- 35393)، و در برابر آن سيل هيچ بلندى و تپه‏اى بر جاى نماند (35407- 35398)، نه كوههاى بلند و محكم، و نه بر آمدگيهاى بزرگ، توانستند برابر آن مقاومت كنند». (35417- 35408) خداوند بنى اميه را مانند آب در درون دره‏ها و رودخانه‏ها پراكنده و پنهان مى‏كند، سپس چون چشمه سارها بر روى زمين جارى مى‏سازد (35427- 35418)، تا حق برخى از مردم را از بعضى ديگر بستاند، و گروهى را توانايى بخشيده در خانه‏هاى ديگران سكونت دهد. (35439- 35428) به خدا سوگند بنى اميه پس از پيروزى و سلطه‏گرى، همه آنچه را كه به دست آوردند از كفشان مى‏رود، چنانكه چربى بر روى آتش آب شود!

(35455- 35440)

3 علل پيروزى و شكست ملت‏ها

(35458- 35456) اى مردم! اگر دست از يارى حق بر نمى‏داشتيد، و در خوار ساختن باطل سستى نمى‏كرديد، هيچ گاه آنان كه به پايه شما نيستند در نابودى شما طمع نمى‏كردند، و هيچ قدرتمندى بر شما پيروز نمى‏گشت (35484- 35459)، اما چونان امت بنى اسراييل در حيرت و سرگردانى فرو رفتيد (35489- 35485)، به جانم سوگند سرگردانى شما پس از من بيشتر خواهد شد. (35497- 35490) چرا كه به حق پشت كرديد، و با نزديكان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بريده به بيگانه‏ها نزديك شديد. (35508- 35498) آگاه باشيد! اگر از امام خود پيروى مى‏كرديد، شما را به راهى هدايت مى‏كرد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم رفته بود، و از اندوه بيراهه رفتن در امان بوديد، و بار سنگين مشكلات را از دوش خود بر مى‏داشتيد.

(35529- 35509) (1167)

ترجمه خطبه 167

(سخنرانى امام عليه السلام در آغاز خلافت در سال 35 هجرى، نوشتند كه نخستين سخنرانى آن حضرت است) (35537- 35530)

1 ويژگى‏هاى قرآن‏

همانا خداوند بزرگ كتابى هدايت‏گر فرستاد، نيكى و بدى، خير و شر را آشكارا در آن بيان فرمود. (35548- 35538) پس راه نيكى در پيش گيريد، كه هدايت شويد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) شتر مرغ يا پرنده سنگخواره، در شن زار تخم مى‏گذاشت كه شبيه تخم مار و افعى بود، و مردم از تشخيص آن عاجز بودند. فكر مى‏كردند تخم پرنده است ولى ناگاه مارى از آن بيرون مى‏آمد.

(2) سيل بزرگى كه خدا در يمن جارى ساخت كه «سد مأرب» را شكست و بنام «سيل عرم» دولت كافر «سبا» را نابود و باغ‏هاى سرسبز آن سامان را از بيخ و بن بركند و اشاره است به آيه 16 سوره سبا.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 321

و از شر و بدى پرهيز كنيد تا در راه راست قرار گيريد. (35558- 35549) واجبات! واجبات! در انجام واجبات كوتاهى نكنيد تا شما را به بهشت رساند (35566- 35559)، همانا خداوند چيزهايى را حرام كرده كه ناشناخته نيست، و چيزهايى را حلال كرده كه از عيب خالى است (35577- 35567)، و در اين ميان حرمت مسلمان را بر هر حرمتى برترى بخشيد و حفظ حقوق مسلمانان را به وسيله اخلاص و توحيد استوار كرد.

(35593- 35578)

2 ويژگى‏هاى مسلمانى‏

پس مسلمان كسى است كه از مسلمانان از زبان و دست او آزارى نبينند، مگر آنجا كه حق باشد، و آزار مسلمان روا نيست جز در آنچه كه واجب باشد. (35611- 35594) به سوى مرگ كه همگانى است، و فرد فرد شما را از آن گريزى نيست بشتابيد (35620- 35612)، همانا مردم در پيش روى شما مى‏روند، و قيامت از پشت سر، شما را مى‏خواند. (35629- 35621) سبكبار شويد تا به قافله برسيد، كه پيش رفتگان در انتظار باز ماندگانند. (35635- 35630) از خدا بترسيد، و تقوا پيشه كنيد زيرا شما در پيشگاه خداوند، مسئول بندگان خدا، و شهرها، و خانه‏ها و حيوانات هستيد. (35648- 35636)[[207]](#footnote-207) خدا را اطاعت كنيد و از فرمان خدا سرباز مداريد، اگر خيرى ديديد برگزينيد، و اگر شر و بدى ديديد از آن دورى كنيد.

(35665- 35649) (1168)

ترجمه خطبه 168

(پس از بيعت مردم با امام عليه السلام در سال 35 هجرى گروهى از صحابه گفتند اى كاش شورشيان بر ضد عثمان را كيفر مى‏دادى؟ پاسخ فرمود) (35692- 35666)

1 واقع بينى در مبارزه‏

اى برادران! از آنچه شما مى‏دانيد بى اطلاع نيستم، اما قدرت اجراى آن را چگونه به دست آورم؟

آنان با ساز و برگ و نيرو به راه افتادند، بر ما تسلط دارند و ما بر آنها قدرتى نداريم! (35714- 35693) هم اكنون بردگان شما با آنها مى‏جوشند، و باديه نشينان اطراف شما به آنها پيوسته‏اند. (35726- 35715) آنها در ميان شما زندگى مى‏كنند، و هر مشكلى را كه بخواهند بر شما تحميل مى‏كنند. (35732- 35727) آيا براى خواسته‏هاى خود تواناييد؟

(35740- 35733)

2 مشكلات جنگ داخلى‏

كارى كه پيش آمده از جاهليت است، شورشيان يار و ياور دارند (35750- 35741)، اگر براى كيفر دادنشان حركتى آغاز شود، مردم به چند دسته تقسيم مى‏شوند: گروهى خواسته‏هاى شما را دارند، و عده‏اى بر خلاف شما فكر مى‏كنند، و گروهى نه اين را مى‏پسندند و نه آن را. (35777- 35751) پس صبر كنيد تا مردم آرام شوند، و دل‏هاى مضطرب در جاى خود قرار گيرد، و حقوق از دست رفته با مدارا گرفته شود. (35789- 35778) اكنون مرا آسوده گذاريد، و در انتظار فرمان من باشيد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) مى‏بينيم كه «حمايت از حيوانات» قرن‏ها قبل از مدعيان دروغين غرب كه شعار حمايت از حيوانات مى‏دهند اما ميليون‏ها انسان را آواره مى‏سازند و بخاك و خون مى‏كشند، از طرف حضرت امير المؤمنين عليه السلام مطرح و به آن عمل شده است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 323

كارى نكنيد كه قدرت ما را تضعيف كند، و اقتدار امت ما را متزلزل سازد و سستى و زبونى به بار آورد (35812- 35790)، اين جريان سياسى را تا مى‏توانم مهار مى‏كنم، اما اگر راه چاره‏اى نيابم با آنان مى‏جنگم (كه سر انجام درمان، داغ كردن است). (35825- 35813)[[208]](#footnote-208)

(1169)

ترجمه خطبه 169

(اين سخنرانى را در سال 36 هجرى به هنگام حركت اصحاب به سوى بصره ايراد فرمود) (35836- 35826)

1 ضرورت اطاعت از رهبرى‏

همانا خداوند پيامبرى راهنما را با كتابى گويا، و دستورى استوار بر انگيخت. هلاك نشود جز كسى كه تبهكار است (35854- 35840) و بدانيد كه بدعت‏ها به رنگ حق در آمده و هلاك كننده‏اند، مگر خداوند ما را از آنها حفظ فرمايد (35865- 35855)، و همانا حكومت الهى حافظ امور شماست، بنابر اين زمام امور خود را بى آن كه نفاق ورزيد يا كراهتى داشته باشيد به دست امام خود سپاريد. (35880- 35866) به خدا سوگند اگر در پيروى از حكومت و امام، اخلاص نداشته باشيد، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت كه هرگز به شما باز نخواهد گردانيد و در دست ديگران قرار خواهد داد

(35899- 35881)

2 افشاء توطئه ناكثين‏

(35902- 35900) همانا ناكثين عهد شكن‏[[209]](#footnote-209) به جهت نارضايتى از حكومت من به يكديگر پيوستند (35909- 35903)، و من تا آنجا كه براى وحدت اجتماعى شما احساس خطر نكنم صبر خواهم كرد (35916- 35910)، زيرا آنان اگر براى اجراى مقاصدشان فرصت پيدا كنند، نظام جامعه اسلامى متزلزل مى‏شود. (35926- 35917)[[210]](#footnote-210) آنها از روى حسادت بر كسى كه خداوند حكومت را به او بخشيده است به طلب دنيا برخاسته‏اند. مى‏خواهند كار را به گذشته باز گردانند. (35941- 35927) حقى كه شما به گردن ما داريد، عمل كردن به كتاب خدا (قرآن)، و سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و قيام به حق و بر پاداشتن سنت اوست.

(35959- 35942) (1170)

ترجمه خطبه 170

(در آستانه جنگ بصره، در سال 36 هجرى، گروهى از اعراب، كليب جرمى را جهت آگاهى از حقيقت و دانستن علل مبارزه امام عليه السلام با ناكثين به نمايندگى نزد حضرت على عليه السلام فرستادند. (35998- 35972) امام به گونه‏اى با آن شخص صحبت فرمود كه حقيقت را دريافت. (36010- 35999) آنگاه به او فرمود: بيعت كن. وى گفت: من نماينده گروهى هستم و قبل از مراجعه به آنان به هيچ كارى اقدام نمى‏كنم. امام فرمود) (36027- 36011)

روش هدايت كردن‏

اگر آنها تو را مى‏فرستادند كه محل ريزش باران را بيابى، سپس به سوى آنان باز مى‏گشتى و از گياه و سبزه و آب خبر مى‏دادى، اگر مخالفت مى‏كردند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ضرب المثل است بقول حافظ

|  |
| --- |
| (تيغ سزاست هر كه را درك سخن نمى‏كند) |

(2). طلحه و زبير و سران قريش‏

(3) نظام، معادل سيستم‏SYSTEM است به مفهوم جمع، مجموع و مجموعه هماهنگى كه كشور را اداره مى‏كنند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 325

و به سرزمين‏هاى خشك و بى آب روى مى‏آوردند تو چه مى‏كردى؟ (36055- 36028) (گفت: آنها را رها مى‏كردم و به سوى آب و گياه مى‏رفتم (36064- 36056)، امام فرمود) پس دستت را براى بيعت كردن بگشاى. (36069- 36065) (مرد گفت: سوگند به خدا به هنگام روشن شدن حق، توانايى مخالفت نداشتم و با امام عليه السلام بيعت كردم)

(36082- 36070) (1171)

ترجمه خطبه 171

(دعاى امام عليه السلام در آستانه نبرد صفين با قاسطين در سال 37 هجرى هفتم صفر)

1 نيايش در آستانه جنگ‏

(36098- 36088) اى خداى آسمان بر افراشته، و فضاى نگاه داشته، كه آن را زمينه پيدايش شب و روز، و جريان گردش ماه و خورشيد، و مسير آمد و شد ستارگان سيار قرار داده‏اى (36121- 36099)، و جايگاه گروهى از فرشتگانت ساخته‏اى كه از عبادت تو خسته نمى‏گردند (36131- 36122)، اى پروردگار اين زمين، كه آن را جايگاه سكونت انسان‏ها، و مكان رفت و آمد حشرات و چارپايان (36144- 36132)، و پديده‏هاى ديدنى و ناديدنى غير قابل شمارش قرار داده‏اى (36154- 36145)، و اى پروردگار كوه‏هاى بلند و پا بر جا، كه آن را براى زمين چونان ميخ‏هاى محكم، و براى مخلوقات تكيه گاهى مطمئن ساخته‏اى. (36165- 36155) اگر بر دشمن پيروزمان ساختى، ما را از تجاوز بر كنار دار، و بر راه حق استوار فرما (36174- 36166)، و چنانچه آنها را بر ما پيروز گرداندى شهادت نصيب ما فرموده و از شرك و فساد و فتنه‏ها، ما را نگهدار!

(36184- 36175)

2 روش بسيج نيروها در جنگ‏

كجايند آزاد مردانى كه به حمايت مردم خويش برخيزند؟ (36189- 36185) كجايند غيور مردانى كه به هنگام نزول بلا و مشكلات مبارزه مى‏كنند؟ (36197- 36190) هان مردم!! ننگ و عار پشت سر شما، و بهشت در پيش روى شماست.

(36202- 36198) (1172)

ترجمه خطبه 172

(مطالب اين خطبه، بخشى از نوشته‏هاى افشاگرانه‏اى است كه در سال 40 هجرى براى روشن شدن واقعيت‏هاى تاريخ اسلام به دستور امام نوشته شد) ستايش خداوندى را سزاست كه نه آسمانى مانع آگاهى او از آسمان ديگر، و نه زمينى مانع او از زمين ديگر مى‏شود. (36221- 36210)

1 گفتگو در روز شورا

شخصى در روز شورا به من گفت «اى فرزند ابو طالب نسبت به خلافت حريص مى‏باشى» (36237- 36222)[[211]](#footnote-211) در پاسخ او گفتم، به خدا سوگند! شما با اينكه از پيامبر اسلام دورتريد، حريص‏تر مى‏باشيد، اما من شايسته‏تر و نزديكتر به پيامبر اسلامم (36250- 36238)، همانا من تنها حق خود را مطالبه مى‏كنم كه شما بين من و آن حائل شديد، و دست رد بر سينه‏ام زديد. (36265- 36251)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) آن شخص، سعد بن ابى وقاص بود با اينكه حديث منزلت‏

«انت منى بمنزلة هارون من موسى»

را همين سعد از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در باره حضرت امير المؤمنين عليه السلام شنيده و بارها نقل كرده بود، اما راه انحراف پيمود و ولايت آن حضرت را سر انجام انكار كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 327

پس چون در جمع حاضران، با برهان قاطع او را مغلوب كردم، درمانده و سرگردان شد و نمى‏دانست در پاسخم چه بگويد؟

(36279- 36266)

2 شكوه از قريش‏

(36282- 36280) بار خدايا، از قريش و از تمامى آنها كه ياريشان كردند به پيشگاه تو شكايت مى‏كنم، زيرا قريش پيوند خويشاوندى مرا قطع كردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا كوچك شمردند، و در غصب حق من، با يكديگر هم داستان شدند (36304- 36283)، سپس گفتند: برخى از حق را بايد گرفت و برخى را بايد رها كرد (يعنى خلافت حقى است كه بايد رهايش كنى)

(36317- 36305)

3 شكوه از ناكثين‏

(36322- 36318) طلحه و زبير و يارانشان بر من خروج كردند، و همسر رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم- عائشه- را به همراه خود مى‏كشيدند چونان كنيزى را كه به بازار برده فروشان مى‏برند، به بصره روى آوردند (36337- 36323)، در حالى كه همسران خود را پشت پرده نگهداشته، اما پرده نشين حرم پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را در برابر ديدگان خود و ديگران قرار دادند. (36350- 36338) لشكرى را گرد آوردند كه همه آنها به اطاعت من گردن نهاده، و بدون اكراه، و با رضايت كامل با من بيعت كرده بودند (36367- 36351)، پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه داران بيت المال مسلمين، و به مردم بصره حمله كردند، گروهى از آنان را شكنجه‏[[212]](#footnote-212) و گروه ديگر را با حيله كشتند. (36386- 36368) به خدا سوگند، اگر جز به يك نفر دست نمى‏يافتند و او را عمدا بدون گناه مى‏كشتند كشتار همه آنها براى من حلال بود (36406- 36387)، زيرا همگان حضور داشتند و انكار نكردند، و از مظلوم با دست و زبان دفاع نكردند (36418- 36407)، چه رسد به اينكه ناكثين به تعداد لشكريان خود از مردم بى دفاع بصره قتل عام كردند.

(36431- 36419) (1173)

ترجمه خطبه 173

(با توجه به برخى از شواهد، اين سخنرانى در شهر مدينه ايراد شده).

پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم امين وحى پروردگار، و خاتم پيامبران، و بشارت دهنده رحمت، و بيم دهنده كيفر الهى است. (36468- 36456)

1 ويژگى‏هاى رهبر اسلامى‏

اى مردم! سزاوارترين اشخاص به خلافت، آن كسى است كه در تحقق حكومت نيرومندتر، و در آگاهى از فرمان خدا داناتر باشد (36484- 36469)، تا اگر آشوب‏گرى به فتنه انگيزى برخيزد، به حق باز گردانده شود، و اگر سرباز زد با او مبارزه شود. (36491- 36485) به جانم سوگند! اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامى مردم باشد هرگز راهى براى تحقق آن وجود نخواهد داشت (36506- 36492)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) قتل صبر، يعنى دست و پاى كسى را ببندند و او را بكشند. «شرح خوبى ج 10 ص 134 نقل از جواهر الكلام».

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 329

بلكه آگاهان داراى صلاحيت و رأى، و اهل حل و عقد (خبرگان ملت) رهبر و خليفه را انتخاب مى‏كنند، كه عمل آنها نسبت به ديگر مسلمانان نافذ است (36514- 36507)، آنگاه نه حاضران بيعت كننده، حق تجديد نظر دارند و نه آنان كه در انتخابات حضور نداشتند حق انتخابى ديگر را خواهند داشت.

آگاه باشيد! من با دو كس پيكار مى‏كنم، كسى چيزى را ادعا كند كه از آن او نباشد، و آن كس كه از اداى حق سرباز زند. (36539- 36515) اى بندگان خدا! شما را به تقوا و ترس از عذاب خدا سفارش مى‏كنم، زيرا تقواى الهى بهترين سفارش مؤمنان، و بهترين پايان نامه كار در پيشگاه خداست. (36556- 36540) مردم! هم اكنون آتش جنگ بين شما و اهل قبله شعله‏ور شده است (36566- 36557)، و اين پرچم مبارزه را جز افراد آگاه و با استقامت و عالم به جايگاه حق به دوش نمى‏كشند. (36580- 36567) بنابر اين آنچه فرمان دادند انجام دهيد، و از آنچه نهى كردند توقف كنيد (36590- 36581)، و در هيچ كارى تا روشن نشود شتاب نكنيد، زيرا در آنچه شما اكراه داريد توان تغييراتى داريم.

(36604- 36591)

2 شناخت دنيا

آگاه باشيد، همانا اين دنيا كه آرزوى آن را مى‏كنيد و بدان روى مى‏آوريد (36617- 36605)، و شما را گاهى به خشم مى‏آورد و زمانى خشنود مى‏سازد (36622- 36618)، خانه ماندگار شما نيست، و منزلى نيست كه براى آن آفريده و به آن دعوت شديد (36635- 36623)، آگاه باشيد نه دنيا براى شما جاودانه و نه شما در آن جاودانه خواهيد ماند. (36645- 36636) دنيا گرچه از جهتى شما را مى‏فريبد ولى از جهت ديگر شما را از بديهايش مى‏ترساند (36654- 36646)، پس براى هشدارهايش از آنچه مغرورتان مى‏كند چشم پوشيد، و به خاطر ترساندنش از طمع ورزى در آن باز ايستيد (36660- 36655)، به خانه‏اى كه دعوت شديد سبقت گيريد (36668- 36661)، و دل از دنيا برگيريد (36672- 36669)، و چونان كنيزكان براى آنچه كه از دنيا از دست مى‏دهيد گريه نكنيد (36683- 36673)،[[213]](#footnote-213) و با صبر و استقامت بر اطاعت پروردگار، و حفظ و نگهدارى فرامين كتاب خدا، نعمت‏هاى پروردگار را نسبت به خويش كامل كنيد. (36699- 36684) آگاه باشيد، آنچه براى حفظ دين از دست مى‏دهيد زيانى به شما نخواهد رساند!. (36712- 36700) آگاه باشيد، آنچه را با تباه ساختن دين به دست مى‏آوريد سودى به حالتان نخواهد داشت! (36726- 36713) خداوند دل‏هاى ما و شما را به سوى حق متوجه سازد و صبر و استقامت عطا فرمايد.

(36738- 36727) (1174)

ترجمه خطبه 174

(در باره طلحه فرزند عبيد الله در سال 36 هجرى كه در آستانه جنگ جمل فرمود) (36761- 36750)

افشاء ادعاهاى دروغين طلحه‏

تا بوده‏ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشير نهراسانده‏اند، من به وعده پيروزى كه‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حنين گريه كردن از راه بينى است يعنى «آرام و بى صدا گريستن»

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 331

پروردگارم داده است استوارم. (36780- 36762) به خدا سوگند، طلحة بن عبيد الله، براى خونخواهى عثمان شورش نكرد، جز اينكه مى‏ترسيد خون عثمان از او مطالبه شود، زيرا او خود متهم به قتل عثمان است (36796- 36781)، كه در ميان مردم از او حريص‏تر بر قتل عثمان يافت نمى‏شد. (36804- 36797)[[214]](#footnote-214) براى اينكه مردم را دچار شك و ترديد كند، دست به اينگونه ادعاهاى دروغين زد. (36815- 36805) سوگند به خدا، لازم بود طلحه، نسبت به عثمان يكى از سه راه حل را انجام مى‏داد كه نداد: (36826- 36816) اگر پسر عفان ستمكار بود چنانكه طلحه مى‏انديشيد، سزاوار بود با قاتلان عثمان همكارى مى‏كرد، و از ياران عثمان دورى مى‏گزيد (36845- 36827)، يا اگر عثمان مظلوم بود مى‏بايست از كشته شدن او جلوگيرى مى‏كرد و نسبت به كارهاى عثمان عذرهاى موجه و عموم پسندى را طرح مى‏كرد (تا خشم مردم فرو نشيند) (36861- 36846) و اگر نسبت به امور عثمان شك و ترديد داشت خوب بود كه از مردم خشمگين كناره مى‏گرفت و به انزوا پناه برده و مردم را با عثمان وا مى‏گذاشت. (36881- 36862) اما او هيچ كدام از سه راه حل را انجام نداد، و به كارى دست زد كه دليل روشنى براى انجام آن نداشت، و عذرهايى آورد كه مردم پسند نيست.

(36896- 36882) (1175)

ترجمه خطبه 175

(برخى از شارحان نوشته‏اند اين خطبه را هنگامى كه به ستون مسجد مدينه تكيه داده بود ايراد فرمود)

1 نكوهش غافلان‏

اى بى خبرانى كه آنى مورد غفلت نيستيد، و اى ترك كنندگان فرامين الهى كه از تمامى كارهايتان بازخواست مى‏شويد! (36917- 36909) شما را چه شده است كه از خداى خود روى گردان و به غير او گرايش داريد؟ (36927- 36918) چونان چار پايانى كه چوپان آنها را در بيابانى و با خيز، و آب‏هايى بيمارى‏زا رها كرده است. (36938- 36928) گوسفندان پروار را مى‏مانيد كه براى كارد قصاب آماده‏اند ولى خودشان نمى‏دانند! چه آن كه هر گاه به گوسفندان با مقدارى علف نيكى كنند يك روز خود را يك عمر پندارند، و زندگى را در سير شدن شكم‏ها مى‏نگرند.

(36958- 36939)

2 علوم بى پايان امام عليه السلام‏

سوگند به خدا، اگر بخواهم مى‏توانم هر كدام شما را از آغاز و پايان كارش، و از تمام شئون زندگى، آگاه سازم (36974- 36959)، اما از آن مى‏ترسم كه با اينگونه خبرها نسبت به رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم كافر شويد (36983- 36975)، آگاه باشيد كه من اين اسرار گرانبها را به ياران راز دار و مورد اطمينان خود مى‏سپارم. (36993- 36984) سوگند به خدايى كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم را به حق برانگيخت، و او را برگزيد، جز به راستى سخن نگويم. (37005- 36994) پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم همه اطلاعات را به من سپرده است، و از محل هلاكت آن كس كه هلاك مى‏شود، و جاى نجات كسى كه نجات مى‏يابد، و پايان اين حكومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاهانده است. (37023- 37006) هيچ حادثه‏اى بر من نگذشت جز آن كه در گوشم نجوا كرد، و مرا مطلع ساخت.

(37038- 37024)

3 ويژگى‏هاى امام على عليه السلام عليه السلام‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) طلحه تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن كنند، افرادى را مأمور كرد تا با سنگ باران كردن خانواده عثمان مانع دفن او شوند، كه سر انجام با دخالت امام او را دفن كردند. و در كشتن او از همه مهاجمان حريص‏تر بود، همه اين حقيقت را مى‏دانستند كه مروان بن حكم در جنگ جمل او را با تيرى هدف قرار داد و كشت و بارها مى‏گفت من انتقام عثمان را گرفتم. «تاريخ طبرى»

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 333

اى مردم! سوگند به خدا من شما را به هيچ طاعتى وادار نمى‏كنم مگر آن كه پيش از آن خود، عمل كرده‏ام (37051- 37039)، و از معصيتى شما را باز نمى‏دارم جز آن كه پيش از آن، ترك گفته‏ام.

(37061- 37052) (1176)

ترجمه خطبه 176

(اين سخنرانى را امام در روزهاى نخست خلافت خود در سال 35 هجرى در مدينه ايراد فرمود)

1 ضرورت اطاعت از دستورات الهى‏

مردم! از آنچه خداوند بيان داشته بهره گيريد، و از پند و اندرزهاى خدا پند پذيريد، و نصيحت‏هاى او را قبول كنيد (37090- 37080)، زيرا خداوند با دليل‏هاى روشن، راه عذر را به روى شما بسته، و حجت را بر شما تمام كرده است. و اعمالى كه دوست دارد بيان فرموده، و از آنچه كراهت دارد معرفى كرد، تا از خوبى‏ها پيروى و از بدى‏هاى دورى گزينيد (37114- 37091)، همانا رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم همواره مى‏فرمود: «گرداگرد بهشت را دشوارى‏ها (مكاره) و گرداگرد آتش جهنم را هوس‏ها و شهوات گرفته است» (37129- 37115) آگاه باشيد! چيزى از طاعت خدا نيست جز آن كه با كراهت انجام مى‏گيرد، و چيزى از معصيت خدا نيست جز اينكه با ميل و رغبت عمل مى‏شود. (37151- 37130) پس رحمت خداوند بر كسى كه شهوات خود را مغلوب و هواى نفس را سركوب كند (37161- 37152)، زيرا كار مشكل، باز داشتن نفس از شهوت بوده كه پيوسته خواهان نافرمانى و معصيت است. (37176- 37162) بندگان خدا! بدانيد كه انسان با ايمان، شب را به روز، و روز را به شب نمى‏رساند جز آن كه نفس خويش را متهم مى‏داند (37192- 37177)، همواره نفس را سرزنش مى‏كند، و گناه كارش مى‏شمارد. (37199- 37193) پس در دنيا چونان پيشينيان صالح خود باشيد، كه در پيش روى شما در گذشتند (37205- 37200) و همانند مسافران، خيمه خويش را از جا در آوردند (37210- 37206) و به راه خود رفتند.

(37214- 37211)

2 ويژگى‏هاى قرآن‏

آگاه باشيد! همانا اين قرآن پند دهنده‏اى است كه نمى‏فريبد (37226- 37217)، و هدايت كننده‏اى است كه گمراه نمى‏سازد، و سخنگويى است كه هرگز دروغ نمى‏گويد. (37236- 37227) كسى با قرآن همنشين نشد مگر آن كه بر او افزود يا از او كاست، در هدايت او افزود و از كور دلى و گمراهى‏اش كاست. (37255- 37237) آگاه باشيد كسى با داشتن قرآن، نيازى ندارد و بدون قرآن بى نياز نخواهد بود. (37272- 37256) پس درمان خود را از قرآن بخواهيد، و در سختى‏ها از قرآن يارى بطلبيد (37280- 37273)، كه در قرآن درمان بزرگ‏ترين بيمارى‏ها يعنى كفر و نفاق و سركشى و گمراهى است (37295- 37281)، پس به وسيله قرآن خواسته‏هاى خود را از خدا بخواهيد، و با دوستى قرآن به خدا روى آوريد، و به وسيله قرآن از خلق خدا چيزى نخواهيد (37307- 37296)، زيرا وسيله‏اى براى تقرب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد. (37315- 37308)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 335

آگاه باشيد، كه شفاعت قرآن پذيرفته، و سخنش تصديق مى‏گردد (37323- 37316)، آن كس كه در قيامت، قرآن شفاعتش كند بخشوده مى‏شود (37333- 37324)، و آن كس كه قرآن از او شكايت كند محكوم است (37342- 37334)، در روز قيامت ندا دهنده‏اى بانگ مى‏زند كه:[[215]](#footnote-215) «آگاه باشيد امروز هر كس گرفتار بذرى است كه كاشته و عملى است كه انجام داده، جز اعمال منطبق با قرآن» پس شما در شمار عمل كنندگان به قرآن باشيد، از قرآن پيروى كنيد (37365- 37343)، با قرآن خدا را بشناسيد، و خويشتن را با قرآن اندرز دهيد (37373- 37366)، و رأى و نظر خود را برابر قرآن متهم كنيد، و خواسته‏هاى خود را با قرآن نادرست بشماريد.

(37381- 37374)

3 تشويق به اعمال نيكو

(37384- 37382) عمل صالح! عمل صالح! سپس آينده نگرى! آينده نگرى! و استقامت! استقامت! آنگاه، بردبارى! بردبارى! و پرهيزكارى! پرهيزكارى! (37398- 37385) براى هر كدام از شما عاقبت و پايان مهلتى تعيين شده، با نيكوكارى بدانجا برسيد. (37404- 37399) همانا پرچم هدايتى براى شما بر افراشتند، با آن هدايت شويد (37410- 37405)، و براى اسلام نيز هدف و نتيجه‏اى است به آن دسترسى پيدا كنيد (37417- 37411)، و با انجام واجبات، حقوق الهى را ادا كنيد، كه وظائف شما را آشكارا بيان كرده (37431- 37418) و من گواه اعمال شما بوده و در روز قيامت از شما دفاع مى‏كنم و به سود شما گواهى مى‏دهم. (37439- 37432) آگاه باشيد! آنچه از پيش مقرر شده بود، به وقوع پيوست، و خواسته‏هاى گذشته الهى انجام شد (37453- 37442)، و همانا من با تكيه به وعده‏هاى الهى و براهين روشن او سخن مى‏گويم (37460- 37454) كه فرمود:

«كسانى كه گفتند پروردگار ما خداست، سپس استقامت ورزيدند، فرشتگان بر آنها فرود مى‏آيند و مى‏گويند، نترسيد و محزون نباشيد كه بشارت باد بر شما بهشتى كه به شما وعده داده‏اند» (37484- 37461) و همانا شما گفتيد:

پروردگار ما خداست، پس در عمل به دستورات قرآن خدا، و در ادامه راهى كه فرمان داد، و بر روش درست پرستش بندگان او، استقامت داشته باشيد، و پايدار مانيد (37502- 37485)، و از دستورات خدا سرپيچى نكنيد، و در آن بدعت گزار مباشيد، و از آن منحرف نگرديد (37514- 37503)، زيرا خارج شوندگان از دستورات الهى در روز قيامت از رحمت خدا دورند.

(37523- 37515)

4 ضرورت كنترل زبان‏

سپس مواظب باشيد كه اخلاق نيكو را در هم نكشيد و به رفتار ناپسند مبدل نسازيد (37530- 37524)[[216]](#footnote-216).

زبان و دل را هماهنگ كنيد. مرد بايد زبانش را حفظ كند، زيرا همانا اين زبان سركش، صاحب خود را به هلاكت مى‏اندازد. (37543- 37531) به خدا سوگند، پرهيزكارى را نديده‏ام كه تقوا براى او سودمند باشد مگر آن كه زبان خويش را حفظ كرده بود (37554- 37544)، و همانا زبان مؤمن در پس قلب او (37561- 37555)، و قلب منافق از پس زبان اوست. (37568- 37562) زيرا مؤمن هر گاه بخواهد سخنى گويد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: اسكاتولوژى‏ESCHATOLOGY (واپسين شناسى، معاد شناسى)

(2) نفى تفكر: اموراليسم‏AMORALISM كه معتقدند ارزشهاى اخلاقى ضرورتى ندارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 337

نخست مى‏انديشد، اگر نيك بود اظهار مى‏دارد، و چنانچه ناپسند، پنهانش مى‏كند (37587- 37569)، در حالى كه منافق آنچه بر زبانش آمد مى‏گويد، و نمى‏داند چه به سود او، و چه حرفى بر ضرر اوست؟ (37604- 37588) و پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

«ايمان بنده‏اى استوار نگردد تا دل او استوار شود (37617- 37605)، و دل استوار نشود تا زبان استوار گردد.» (37624- 37618) پس هر كس از شما بتواند خدا را در حالى ملاقات كند كه دستش از خون و اموال مسلمانان پاك، و زبانش از عرض و آبروى مردم سالم ماند، بايد چنين كند.

(37645- 37625)

5 پرهيز از بدعت‏ها

(37647- 37646) اى بندگان خدا! آگاه باشيد مؤمن كسى است كه حلال خدا را هم اكنون حلال (37659- 37648)، و حرام خدا را هم اكنون حرام بشمارد، و آنچه را مردم با بدعت‏ها تغيير دادند، چيزى از حرام را حلال نمى‏كند، زيرا حلال همان است كه خدا حلال كرده و حرام همان چيزى است كه خدا حرام شمرده است. (37689- 37660)[[217]](#footnote-217) پس شما در امور و حوادث روزگار تجربه آموختيد، و از تاريخ گذشتگان پند گرفتيد، مثل‏ها براى شما زده‏اند (37703- 37690)، و به امرى آشكار دعوت شده‏ايد، جز ناشنوايان كسى ادعاى نشنيدن حق را ندارد، و جز كوران و كور دلان كسى ادعاى نديدن واقعيت‏ها نمى‏كند. (37721- 37704) آن كس كه از آزمايش‏ها و تجربه‏هاى خدا دادى سودى نبرد از هيچ پند و اندرزى سود نخواهد برد و كوته فكرى دامنگير او خواهد شد تا آنجا كه بد را خوب، و خوب را بد مى‏نگرد. (37747- 37722) و همانا مردم دو دسته‏اند، گروهى پيرو شريعت و دين، و برخى بدعت گزارند كه از طرف خدا دليلى از سنت پيامبر، و نورى از براهين حق ندارند.

(37767- 37748)

6 ويژگى‏هاى قرآن‏

همانا خداوند سبحان كسى را به چيزى چون قرآن پند نداده است (37778- 37768)، كه قرآن ريسمان استوار خدا، و وسيله ايمنى بخش است.

در قرآن بهار دل، و چشمه‏هاى دانش است (37792- 37779)، براى قلب جلايى جز قرآن نتوان يافت (37797- 37793)، بخصوص در جامعه‏اى كه بيدار دلان در گذشته و غافلان و تغافل كنندگان حضور دارند. (37807- 37798) پس هر جا كه نيكى ديديد يارى كنيد، و هر گاه چيز بد و ناروايى مشاهده كرديد دورى گزينيد (37818- 37808)، زيرا پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم همواره مى‏فرمود:

«اى فرزند آدم، كار نيك را انجام ده، و كار بد را واگذار، اگر چنين كنى در راه راست الهى قرار خواهى داشت»

(37836- 37819)

7 اقسام ظلم و ستم‏

آگاه باشيد كه ظلم بر سه قسم است، ظلمى كه نابخشودنى است، و ظلمى كه بدون مجازات نمى‏ماند، و ظلمى كه بخشودنى و جبران شدنى است (37855- 37837)، اما ظلمى كه نابخشودنى است، شرك به خداى سبحان است، كه فرمود: «خداوند هيچ گاه از شرك به خود، در نمى‏گذرد» (37872- 37856)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اثبات وجود ارزشهاى ثابت، ملاكها و معيارهاى ثابت و نقد و رد تفكر دياليك تيكى كه هر چيزى را متغير مى‏پندارد و مى‏گويد چيز ثابتى وجود ندارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 339

و اما ظلمى كه بخشودنى است، ستمى است كه بنده با گناهان بر خويشتن روا داشته است (37883- 37873)، و ظلمى كه بدون مجازات نيست، ستمگرى بعضى از بندگان بر بعض ديگر است (37893- 37884) كه قصاص در آنجا سخت است، مجروح كردن با كارد، يا تازيانه زدن نيست بلكه اينها در برابرش كوچك است! (37910- 37894) پس مبادا در دين دو رويى ورزيد، كه همبستگى و وحدت در راه حق «گر چه كراهت داشته باشيد» از پراكندگى در راه باطل «گرچه مورد علاقه شما باشد» بهتر است (37929- 37911) زيرا خداوند سبحان نه به گذشتگان و نه آيندگان، چيزى را با تفرقه عطا نفرموده است.

(37944- 37930)

8 ضرورت خود سازى‏

اى مردم! خوشا به حال كسى كه عيب شناسى نفس، او را از عيب جويى ديگران باز دارد (37956- 37945)، و خوشا به حال كسى كه به خانه و خانواده خود پردازد، و غذاى حلال خود را بخورد، و به اطاعت پروردگار مشغول باشد (37968- 37957)، و بر خطاهاى خويش بگريد، و همواره به خويشتن خويش مشغول باشد و مردم از او در امان باشند.

(37982- 37969) (1177)

ترجمه خطبه 177

(در سال 38 هجرى پس از خيانت ابو موسى و عمرو عاص از داوران حكميت فرمود)

نكوهش از خيانت حكمين‏

(37990- 37983) رأى جمعيت شما در صفين يكى شد كه دو مرد را به داورى برگزينند (ابو موسى اشعرى، عمرو عاص) و از آن دو پيمان گرفتيم كه در برابر قرآن تسليم باشند، و از آن تجاوز نكنند (38006- 37991) و زبان آن دو با قرآن و قلب‏هايشان پيرو كتاب خدا باشد. (38013- 38007) اما آنها از قرآن روى گردان شدند، حق را آشكارا مى‏ديدند و ترك گفتند، كه جور و ستم، خواسته دلشان، و كجى و انحراف در روش فكريشان بود. (38028- 38014) در صورتى كه پيش از صدور رأى زشت و حكم جائرانه، با آنها شرط كرده بوديم كه به عدل حكم كرده و به حق عمل كنند. (38044- 38029) ما به حقانيت خود ايمان داريم در حالى كه آن دو از راه حق بيرون رفتند و حكمى بر خلاف حكم خدا صادر كردند.

(38061- 38045)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 341

(1178)

ترجمه خطبه 178

(گفته‏اند اين خطبه را پس از اعلام نظر داوران حكميت در «دومة الجندل» ايراد فرموده است)[[218]](#footnote-218)

1 خدا شناسى‏

هيچ كارى خدا را از كار ديگر باز نمى‏دارد، و گذشت زمان در او دگرگونى ايجاد نمى‏كند، و مكانى او را در بر نمى‏گيرد (38094- 38084)، هيچ زبانى قدرت وصف او را ندارد، و چيزى از خدا مخفى و پنهان نيست. نه تعداد قطرات فراوان آب‏ها، و نه ستارگان انبوه آسمان، و نه ذرات خاك همراه با گرد بادها در هوا، و نه حركات مورچگان بر سنگ‏هاى سخت، و نه استراحتگاه مورچگان ريز در شب‏هاى تار. (38127- 38095) خدا از مكان ريزش برگ درختان، و حركات مخفيانه، چشم‏ها آگاه است. (38134- 38128) و شهادت مى‏دهم كه جز الله، خدايى نيست، همتايى نداشته و شك و ترديدى در او راه ندارد.

دين او را انكار نمى‏كنم و به آفريدگارى او اعتقاد دارم (38156- 38135) شهادت كسى كه نيت او راست، درون او پاك، يقين او خالص، و ميزان عمل او گران سنگ است (38169- 38157) و شهادت مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده و برگزيده او از ميان انسان‏هاست.

پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم براى تشريح حقائق آيين الهى انتخاب (38183- 38170)، و به ارزش‏هاى ويژه اخلاقى گرامى داشته شد.

او را براى رساندن رسالت‏هاى كريمانه‏اش برگزيد (38191- 38184)، نشانه‏هاى هدايت به وسيله او آشكار، و تاريكى‏هاى جهل و گمراهى با نور هدايت او از ميان رفت.

(38201- 38192)

2 روش برخورد با دنيا

اى مردم! دنيا آرزومندان و خواهان خود را فريب مى‏دهد، براى شيفتگان خود ارزشى قائل نيست، و آن كس را كه بر دنيا پيروز شود مغلوب گرداند. (38222- 38202) به خدا سوگند هرگز ملتى از ناز و نعمت زندگى گرفته نشدند مگر به كيفر گناهانى كه انجام داده‏اند (38239- 38223)، زيرا خداوند بر بندگان خود ستم روا نمى‏دارد، (38245- 38240) اگر مردم به هنگام نزول بلاها، و گرفته شدن نعمت‏ها، با درستى نيت در پيشگاه خدا زارى كنند، و با قلب‏هاى پر از محبت از خداوند درخواست عفو نمايند، آنچه از دستشان رفته باز خواهد گشت، و هر گونه فسادى اصلاح خواهد شد. (38276- 38246) من بر شما ترسناكم كه در جهالت و غرور فرو رفته باشيد (38284- 38277)، چه اينكه در گذشته به سويى كشيده شديد كه قابل ستايش نبود. (38297- 38285) اما اگر در زندگانى خود اصلاحاتى پديد آوريد، سعادتمند خواهيد شد (38304- 38298)، وظيفه من جز تلاش و كوشش در اصلاح امور شما نيست (38309- 38305)، اگر مى‏خواستم، بى مهره‏هاى شما را باز گو مى‏كردم. خدا آنچه را گذشت ببخشايد.

(38319- 38310)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اما سيد عبد الزهرا در مصادر نهج البلاغه ج 3 ص 435، و ابن ابى الحديد مى‏گويند در سال 35 هجرى در مدينه ايراد شد. (ترجمه شرح ابن ابى الحديد ج 5 ص 15).

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 343

(1179)[[219]](#footnote-219)

**نهج البلاغة / ترجمه دشتى ؛ ؛ ص343**

ترجمه خطبه 179

(اين خطبه در مسجد كوفه در سال 36 هجرى پس از جنگ جمل ايراد شد) ذعلب يمانى پرسيد «اى امير مؤمنان آيا پروردگار خود را ديده‏اى؟» (38336- 38320) پاسخ فرمود «آيا چيزى را كه نبينم مى‏پرستم؟» گفت: «چگونه او را مى‏بينى؟» فرمود: (38348- 38337)[[220]](#footnote-220)

خدا شناسى‏

ديده‏ها هرگز او را آشكار نمى‏بينند، اما دل‏ها با ايمان درست او را در مى‏يابند (38359- 38349)، خدا به همه چيز نزديك است نه آن كه به اشياء چسبيده باشد، از همه چيز دور است نه آن كه از آنها بيگانه باشد (38368- 38360)، گوينده است نه با انديشه و فكر، اراده كننده است نه از روى آرزو و خواهش، سازنده است نه با دست و پا (38377- 38369)، لطافت دارد نه آن كه پوشيده و مخفى باشد، بزرگ است نه با ستمكارى (38385- 38378)، بيناست نه با حواس ظاهرى (38389- 38386)، مهربان است نه با نازك دلى (38393- 38390)، سرها و چهره‏ها در برابر عظمت او بخاك افتاده، و دل‏ها از ترس او بى‏قرارند.

(38401- 38394) (1180)

ترجمه خطبه 180

(در سال 38 هجرى جهت كمك به محمد بن ابى بكر در مصر در نكوهش ياران ايراد كرد) (38411- 38402)

1 نكوهش كوفيان‏

خدا را بر آنچه كه خواسته و هر كار كه مقدر فرموده ستايش مى‏كنم، و او را بر اين گرفتار شدنم به شما كوفيان مى‏ستايم. اى مردمى كه هر گاه فرمان دادم اطاعت نكرديد، و هر زمان شما را دعوت كردم پاسخ نداديد (38438- 38412)، هر گاه شما را مهلت مى‏دهم در بيهودگى فرو مى‏رويد، و در هنگامه جنگ سست و ناتوانيد (38445- 38439)، اگر مردم اطراف امام خود جمع شوند طعنه زده (38452- 38446)، و اگر شما را براى حل مشكلى بخوانند سرباز مى‏زنيد. (38458- 38453) پدر مباد دشمنان شما را! براى پيروزى منتظر چه چيزى هستيد؟

چرا براى گرفتن حق خود در جهاد نمى‏كنيد؟ (38468- 38459) آيا در انتظار مرگ يا ذلت هستيد؟ (38472- 38469) به خدا سوگند، اگر مرگ من فرا رسد- كه حتما خواهد رسيد- بين من و شما جدايى خواهد افتاد (38482- 38473)، در حالى كه من از همنشينى با شما ناراحت، و حضورتان براى من بى‏فايده بود.

(38490- 38483)

2 علل سقوط و انحطاط فكرى كوفيان‏

خدا خيرتان دهد، آيا دينى نيست كه شما را گرد آورد؟ آيا غيرتى نيست كه شما را براى جنگ با دشمن بسيج كند؟ (38500- 38491) شگفت آور نيست كه معاويه انسان‏هاى جفا كار پست را مى‏خواند و آنها بدون انتظار كمك و بخششى از او پيروى مى‏كنند! (38516- 38501) و من شما را براى يارى حق مى‏خوانم، در حالى كه شما بازماندگان اسلام، و يادگار مسلمانان پيشين مى‏باشيد، با كمك و عطايا شما را دعوت مى‏كنم ولى از اطراف من پراكنده مى‏شويد، و به تفرقه و اختلاف روى مى‏آوريد. (38537- 38517) نه از دستورات من راضى مى‏شويد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ذعلب از اهل يمن و مردى شجاع بود، وقتى امام عليه السلام فرمود:

سلونى قبل ان تفقدونى‏

«سؤال كنيد پيش از آنكه مرا نيابيد» به پا خاست و پرسيد. هل رأيت ربك يا امير المؤمنين؟ «آيا تو خدايت را ديده‏اى اى امير مؤمنان؟» آن حضرت در پاسخ او اين خطبه را ايراد كرد. (شرح خوئى ج 10 ص 259)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 345

و نه شما را به خشم مى‏آورد كه بر ضد من اجتماع كنيد (38550- 38538)، اكنون دوست داشتنى‏ترين چيزى كه آرزو مى‏كنم، مرگ است. (38558- 38551)[[221]](#footnote-221) كتاب خدا را به شما آموختم، و راه و رسم استدلال را به شما آموزش دادم (38564- 38559)، و آنچه را كه نمى‏شناختيد به شما شناساندم، و دانشى را كه به كامتان سازگار نبود جرعه جرعه به شما نوشاندم. (38572- 38565) اى كاش نابينا مى‏ديد و خفته بيدار مى‏شد! (38579- 38573)[[222]](#footnote-222) سوگند به خدا چه نادان مردمى كه رهبر آنان معاويه، و آموزگارشان پسر نابغه (عمرو عاص) باشد!

(38591- 38580) (1181)

ترجمه خطبه 181

(در سال 38 هجرى در آستانه جنگ نهروان امام فردى را فرستاد تا گروهى از كوفيان كه قصد ملحق شدن به لشكر خوارج را داشتند و ترسناك بودند بپايد (38620- 38592)، از او پرسيد «ايمن شدند و بر جاى ماندند؟ يا ترسيدند و فرار كردند (38632- 38621)، مرد گفت «ترسيدند و به خوارج پيوستند» فرمود:) (38641- 38633)

نكوهش فريب خوردگان از خوارج‏

از رحمت خدا دور باشند چونان قوم ثمود (38646- 38642)، آگاه باشيد! اگر نيزه‏ها به سوى آنان راست شود و شمشيرها بر سرشان فرود آيد، از گذشته خود پشيمان خواهند شد (38662- 38647)، امروز شيطان آنها را به تفرقه دعوت كرد، و فردا از آنها بيزارى مى‏جويد، و از آنها كنار خواهد كشيد. (38675- 38663) همين ننگ آنان را كافى است كه از هدايت گريختند و در گمراهى و كورى فرو رفتند، راه حق را بستند، و در حيرت و سرگردانى ماندند.

(38693- 38676) (1182)

ترجمه خطبه 182

(يكى از ياران امام، نوف بكالى‏[[223]](#footnote-223) نقل كرد كه امام در سال 40 هجرى در اواخر زندگى خود در شهر كوفه بر روى سنگى كه جعدة بن هبيره مخزومى‏[[224]](#footnote-224) آماده كرد ايستاد (38722- 38694)، در حالى كه پيراهنى خشن از پشم بر تن، و شمشيرى با ليف خرما بر گردن (38731- 38723)، و كفشى از ليف خرما در پا، و بر پيشانى او پينه از كثرت سجود آشكار بود فرمود) (38744- 38732)

1 ستايش پروردگار سبحان‏

(38748- 38745) ستايش خداوندى را سزاست كه سر انجام خلقت، و پايان كارها به او باز مى‏گردد. (38757- 38749) خدا را بر احسان بزرگش، و برهان آشكار، و فراوانى فضل و آنچه بدان بر ما منت نهاده است مى‏ستاييم (38769- 38758)، ستايشى كه حق او را اداء كند، و شكر شايسته او را به جا آورد، به ثواب الهى ما را نزديك گرداند و موجب فراوانى نيكى و احسان او گردد. (38784- 38770) از خدا يارى مى‏طلبيم، يارى خواستن كسى كه به فضل او اميدوار، و به بخشش او آرزومند، و به دفع زيانش مطمئن،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) وقتى عمرو عاص به مصر حمله كرد، محمد بن ابى بكر استاندار مصر توسط دو پيك، عبد الله بن قعين و كعب بن عبد الله، از امام يارى طلبيد، آن حضرت اعلام عمومى كرد تا مردم در «جزعه» بين حيره و كوفه جمع شوند تا به كمك مصريان بشتابند، امام تا ظهر فردا در آن سرزمين منتظر ماند حتى صد نفر نيز گرد نيامدند ناراحت به كوفه بازگشت و در جمع بزرگان و اشراف اين سخنرانى را ايراد كرد. (كتاب الغارات)

(2) ضرب المثل است.

(3). نوف پسر فضاله از بنى بكال است كه تيره‏اى از حمير مى‏باشند.

(4) جعده، پسر ام هانى دختر ابو طالب و خواهر امام على عليه السلام مى‏باشد، خواهر زاده امام، جعده، از طرف آن حضرت استاندار خراسان بود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 347

و به قدرت او معترف، و به گفتار و كردار پروردگار اعتقاد دارد. (38802- 38785) به او ايمان مى‏آوريم، ايمان كسى كه با يقين به او اميدوار، و با اعتقاد خالص به او توجه دارد، و با ايمانى پاك در برابرش كرنش مى‏كند (38817- 38803)، و با اخلاص به يگانگى او اعتقاد دارد، و با ستايش فراوان خدا را بزرگ مى‏شمارد، و با رغبت و تلاش به او پناهنده مى‏شود.

(38829- 38818)

2 راههاى خداشناسى‏

(38831- 38830) خدا از كسى متولد نشد تا در عزت و توانايى داراى شريك باشد (38838- 38832)، فرزندى ندارد تا وارث او باشد (38844- 38839)، وقت و زمان از او پيشى نگرفت‏[[225]](#footnote-225)، و زيادى و نقصان در او راه ندارد (38858- 38845)، خدا با نشانه‏هاى تدبير استوار، و خواسته‏هاى حكيمانه در خلق نظام احسن، در برابر غفلت‏ها، آشكارا جلوه كرده است (38870- 38859).

از نشانه‏هاى آفرينش او، خلقت آسمان‏هاى پا بر جا بدون ستون و تكيه گاه است. (38881- 38871) آسمانها را به اطاعت خويش دعوت و آنها بدون درنگ اجابت كردند (38890- 38882)، اگر اقرار آسمان‏ها به پروردگارى او، و اعترافشان در اطاعت و فرمانبردارى از او نبود، هرگز آسمان‏ها را محل عرش خويش و جايگاه فرشتگان، و بالا رفتن سخنان پاك و اعمال نيك و صالح بندگانش قرار نمى‏داد. (38917- 38891) ستارگان را نشانه‏هاى هدايتگر بيابان ماندگان سرگردان قرار داد تا به وسيله آنها راهنمايى شوند (38927- 38918)، ستارگانى كه پرده‏هاى تاريك شب مانع نور افشانى آنها نمى‏گردد، و نمى‏تواند از نور افشانى و تلألؤ ماه در دل آسمان جلوگيرى كند. (38951- 38928) پس پاك است خدايى كه پوشيده نيست بر او سياهى تيره و تار بر روى ناهموارى‏هاى زمين، و قله‏هاى كوتاه و بلند كوه‏ها (38973- 38952)، و نه غرش رعد در كرانه آسمان، و نه درخشش برق در لابلاى ابرها (38987- 38974)، و نه وزش بادهاى تند و طوفان، و نه ريزش برگ‏ها بر اثر بارش باران (39000- 38988)، و نه محل سقوط قطرات باران، و نه مسير كشيده شدن دانه‏ها به وسيله مورچگان، و نه غذاهاى كوچك ناديدنى پشه‏ها، و نه آنچه كه در شكم حيوانات ماده در حال رشد است (خدا به همه آنها آگاه است)

(39023- 39001)

3 خدا شناسى‏

حمد و سپاس خداوندى را سزاست كه همواره وجود داشت، پيش از آن كه كرسى يا عرش، آسمان يا زمين، جن يا انس، پديد آيند. (39044- 39024)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: پونكاليتى‏PUNETUALITY (زمان شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 349

خداوندى كه ذات او را فكرها و عقل‏هاى ژرف انديش نتوانند بشناسند، و با نيروى انديشه اندازه‏اى براى او نتوانند تصور كنند. هيچ سؤال كننده‏اى او را به خود مشغول نسازد، و فراوانى عطا و بخشش از دارايى او نكاهد (39059- 39045)، براى ديدن به چشم مادى نياز ندارد، و در مكانى محدود نمى‏شود. همسر و همتايى ندارد، و با تمرين و تجربه نمى‏آفريند، و با حواس درك نشود[[226]](#footnote-226)، و با مردم مقايسه نگردد (39083- 39060)، خدايى كه بدون اعضاء و جوارح و زبان و كام با حضرت موسى عليه السلام سخن گفت و آيات بزرگش را به او شناساند. (39103- 39084) اى كسى كه براى توصيف كردن پروردگارت به زحمت افتاده‏اى، اگر راست مى‏گويى جبرئيل و ميكاييل و لشكرهاى فرشتگان مقرب را وصف كن، كه در بارگاه قدس الهى سر فرود آورده‏اند، و عقل‏هايشان در درك خدا، سرگردان و درمانده است (39129- 39104)، تو چيزى را مى‏توانى با صفات آن درك كنى كه داراى شكل و اعضاى و جوارح و داراى عمر محدود و أجل معين باشد. (39144- 39130) پس جز الله خدايى نيست كه هر تاريكى را به نور خود روشن كرد، و هر چه را كه جز به نور او روشن بود به تاريكى كشاند.

(39157- 39145)

4 سفارش به تقوا و پند پذيرى از تاريخ‏

(39159- 39158) اى بندگان خدا! شما را به پرهيزكارى و ترس از خدايى سفارش مى‏كنم كه بر شما جامه‏ها پوشانيد، و وسائل زندگى شما را فراهم كرد. (39171- 39160) اگر راهى براى زندگى جاودانه وجود مى‏داشت، يا از مرگ گريزى بود، حتما سليمان بن داوود عليه السلام چنين مى‏كرد (39188- 39172)، او كه خداوند حكومت بر جن و انس را همراه با نبوت و مقام بلند قرب و منزلت، در اختيارش قرار داد. (39200- 39189) اما آنگاه كه پيمانه عمرش لبريز و روزى او تمام شد، تيرهاى مرگ از كمان‏هاى نيستى بر او باريدن گرفت (39211- 39201)، و خانه و ديار از او خالى گشت، خانه‏هاى او بى صاحب ماند، و ديگران آنها را به ارث بردند. (39223- 39212) مردم! براى شما در تاريخ گذشته درس‏هاى عبرت فراوان وجود دارد؟ (39230- 39224) كجايند عمالقه‏[[227]](#footnote-227) و فرزندانشان؟

(پادشاهان عرب در يمن و حجاز) كجايند فرعون‏ها و فرزندانشان؟ كجايند مردم شهر رس (درخت پرستانى كه طولانى حكومت كردند) آنها كه پيامبران خدا را كشتند،[[228]](#footnote-228) و چراغ نورانى سنت آنها را خاموش كردند، و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده ساختند؟ (39255- 39231) كجايند آنها كه با لشكرهاى انبوه حركت كردند و هزاران تن را شكست دادند، سپاهيان فراوانى گرد آوردند، و شهرها ساختند؟

(39268- 39256)

5 وصف حضرت مهدى (عجل الله تعالى فرجه الشريف)

زره دانش بر تن دارد، و با تمامى آداب، و با توجه و معرفت كامل آن را فرا گرفته است (39287- 39269)، حكمت گمشده اوست كه همواره در جستجوى آن مى‏باشد، و نياز اوست كه در به دست آوردنش مى‏پرسد. (39298- 39288) در آن هنگام كه اسلام غروب مى‏كند و چونان شترى در راه مانده دم خود را به حركت در آورده، گردن به زمين مى‏چسباند (39311- 39299)[[229]](#footnote-229).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نقد: سنسو آليتى، سنسوآليسم‏SENSUALITY -SENSUALISME (اصالت حواس)، گر چه امام (ع) حواس را به عنوان يكى از ابزارهاى شناخت قبول دارد.

(2) عمالقه: فرزندان سام بن نوح بودند كه بر يمن و حجاز و اطراف آن حكومت مى‏كردند، يكى از حاكمان اين خاندان، عملاق نام داشت.

(3) در روستاى «فلج يمامه» در يمن چاهى وجود داشت بنام «رس» كه از بقاياى قوم ثمود در اطراف آن زندگى مى‏كردند، كه به علت فساد و سركشى، سرزمينشان فرو رفت و همه نابود شدند.

(4) ضرب المثل است، چون شتر خسته شود، دم خود را به حركت در مى‏آورد، و گردن به زمين مى‏چسباند، كه نشانه ضعف و درماندگى اوست.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 351

او پنهان خواهد شد (دوران غيبت صغرى و كبرى) او باقى مانده حجت‏هاى الهى، و آخرين جانشين از جانشينان پيامبران است.

(39319- 39312)

6 پند و اندرز ياران‏

(39323- 39320) اى مردم! من پند و اندرزهايى كه پيامبران در ميان امت‏هاى خود داشتند در ميان شما نشر دادم، و وظايفى را كه جانشينان پيامبران گذشته در ميان مردم خود به انجام رساندند، تحقق بخشيدم. (39344- 39324) با تازيانه شما را ادب كردم نپذيرفتيد، به راه راست نرفتيد، و با هشدارهاى فراوان شما را خواندم ولى جمع نشديد. (39354- 39345) شما را به خدا! آيا منتظريد رهبرى جز من با شما همراهى كند و راه حق را به شما نشان دهد؟ (39366- 39355) آگاه باشيد! آنچه از دنيا روى آورده بود پشت كرد، و آنچه پشت كرده بود روى آورد (39381- 39367)، و بندگان نيكوكار خدا آماده كوچ كردن شدند (39387- 39382)، و دنياى اندك و فانى را با آخرت جاويدان تعويض كردند.

(39399- 39388)

7 ياد ياران شهيد

آرى! آن دسته از برادرانى كه در جنگ صفين خونشان ريخت، هيچ زيانى نكرده‏اند، گر چه امروز نيستند تا خوراكشان غم و غصه، و نوشيدنى آنها خونابه دل باشد. (39417- 39400) به خدا سوگند، آنها خدا را ملاقات كردند، كه پاداش آنها را داد و پس از دوران ترس، آنها را در سراى امن خود جايگزين فرمود: (39430- 39418) كجا هستند برادران من كه بر راه حق رفتند، و با حق در گذشتند؟ (39439- 39431) كجاست عمار؟[[230]](#footnote-230) و كجاست پسر تيهان؟ (مالك بن تيهان انصارى)[[231]](#footnote-231) و كجاست ذو الشهادتين؟[[232]](#footnote-232) (خزيمة بن ثابت كه پيامبر شهادت او را دو شهادت دانست) و كجايند همانند آنان از برادرانشان كه پيمان جانبازى بستند، و سرهايشان را براى ستمگران فرستادند؟ (39463- 39440) (پس دست به ريش مبارك گرفت و زمانى طولانى گريست و فرمود) (39476- 39464) دريغا! از برادرانم كه قرآن را خواندند، و بر أساس آن قضاوت كردند، در واجبات الهى انديشه كرده و آنها را بر پاداشتند، سنت‏هاى الهى را زنده و بدعت‏ها را نابود كردند (39492- 39477)، دعوت جهاد را پذيرفته و به رهبر خود اطمينان داشته و از او پيروى كردند. (39499- 39493) (سپس با بانگ بلند فرمود) (39503- 39500) جهاد! جهاد! بندگان خدا! (39507- 39504) من امروز لشكر آماده مى‏كنم، كسى كه مى‏خواهد به سوى خدا رود همراه ما خارج شود. (39520- 39508) (نوف گفت: براى حسين عليه السلام ده هزار سپاه (39529- 39521)، و براى قيس بن سعد ده هزار سپاه، و براى ابو ايوب‏[[233]](#footnote-233) ده هزار سپاه قرار داد، و براى ديگر فرماندهان نيز سپاهى معين كرد، و آماده بازگشت به صفين بود (39556- 39530) كه قبل از جمعه، ابن ملجم ملعون به امام ضربت زد (39566- 39557)، و لشكريان به خانه‏ها باز گشتند، و ما چون گوسفندانى بوديم كه شبان خود را از دست داده و گرگ‏ها از هر سو براى آنان دهان گشوده بودند)

(39577- 39567)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) عمار فرزند ياسر از نخستين مسلمانان بود در تمام نبردها شركت داشت، پيامبر فرمود: تو به دست شقى‏ترين قوم كشته خواهى شد، عمار در جنگ صفين در ركاب امام على عليه السلام جنگيد تا بدست شاميان به شهادت رسيد.

(2) مالك بن تيهان از بزرگان بود، در جنگ بدر شركت داشت و در صفين به شهادت رسيد.

(3) خزيمة بن ثابت انصارى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم او را لقب ذو الشهادتين داد. شهادت او به جاى شهادت دو نفر بحساب مى‏آمد.

(4) ابو ايوب خالد بن سعد از قبيله خزرج و بنى نجار بود، مردى شجاع كه همواره پيش روى امام شمشير مى‏زد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 353

(1183)

ترجمه خطبه 183

1\* خدا شناسى‏

ستايش خداوندى را سزاست كه شناخته شد بى آن كه ديده شود، و آفريد بى آن كه دچار رنج و زحمتى گردد (39605- 39593)، با قدرت خود پديده‏ها را آفريد، و با عزت خود گردنكشان را بنده خويش ساخت، و با بخشش خود بر همه بزرگان برترى يافت (39616- 39606)، او خدايى است كه دنيا را مسكن مخلوقات برگزيد، و پيامبران خود را به هدايت جن و انس فرستاد، تا دنيا را آنگونه كه هست بشناسانند (39633- 39617)، و از زيان‏هاى دنيا بر حذر دارند، و با مطرح كردن مثل‏ها، عيوب دنيا پرستى را نشان دهند، و آنچه را كه مايه عبرت است تذكر دهند، از تندرستى‏ها و بيمارى‏ها (39653- 39634)، از حلال و حرام، و آنچه را كه خداوند براى بندگان اطاعت كننده و نافرمان، از بهشت و جهنم آماده كرده، كه وسيله كرامت يا سقوط و پستى است باز گو نمايند.

(39673- 39654)

2 ويژگى‏هاى قرآن‏

خدا را ستايش مى‏كنم چنانكه خود از بندگان خواسته است، و براى هر چيزى اندازه اى قرار داده و براى هر اندازه‏اى مدتى معين كرده، و هر مدتى را حسابى مقرر داشته است. (39693- 39674) 2 ويژگى‏هاى قرآن (39695- 39694) قرآن فرماندهى باز دارنده، و ساكتى گويا، و حجت خدا بر مخلوقات است. (39706- 39696) خداوند پيمان عمل كردن به قرآن را از بندگان گرفته، و آنان را در گرو دستوراتش قرار داده است. (39713- 39707) نورانيت قرآن را تمام، و دين خود را به وسيله آن كامل فرمود، و پيامبرش را هنگامى از جهان برد كه از تبليغ احكام قرآن فراغت يافته بود (39732- 39714)، پس خدا را آنگونه بزرگ بشماريد كه خود بيان داشته است. (39739- 39733) خداوند چيزى از دينش را پنهان نكرده، و آنچه مورد رضايت يا خشم او بود وا نگذاشته، جز آن كه نشانه‏اى آشكار، و آيتى استوار براى آن قرار داده است كه به سوى آن دعوت يا پرهيز داده شوند (39767- 39740)، پس خشنودى و خشم خدا در گذشته و حال يكسان است. (39776- 39768) بدانيد همانا خداوند از شما خشنود نمى‏شود به كارى كه بر گذشتگان خشم گرفته، و خشم نمى‏گيرد به كارى كه بر گذشتگان خشنود بود. (39797- 39777) شما در راهى آشكار قدم بر مى‏داريد. و سخن گذشتگان را تكرار مى‏كنيد (39812- 39798)، خداوند نيازمنديهاى دنياى شما را كفايت كرده و به شكرگزارى وادارتان ساخت، و ياد خويش را بر زبان‏هاى شما لازم شمرد.

(39825- 39813)

3 سفارش به پرهيزكارى‏

(39827- 39826) خدا شما را به پرهيزكارى سفارش كرد، و آن را نهايت خشنودى خود، و خواستش از بندگان قرار داده است (39838- 39828)، پس بترسيد از خدايى كه در پيشگاه او حاضريد، و اختيار شما در دست اوست، و همه حالات و حركات شما را زير نظر دارد. (39850- 39839)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 355

اگر چيزى را پنهان كنيد مى‏داند، و اگر آشكار كرديد ثبت مى‏كند، براى ثبت اعمال، فرشتگان بزرگوارى را گمارده كه نه حقى را فراموش، و نه باطلى را ثبت مى‏كنند. (39869- 39851) «آگاه باشيد! آن كس كه تقوا پيشه كند و از خدا بترسد، از فتنه‏ها نجات مى‏يابد» و با نور هدايت از تاريكى‏ها مى‏گريزد (39884- 39870)، و به بهشت و آنچه كه دوست دارد جاودانه دسترسى پيدا مى‏كند.

خدا او را در منزل كرامت خويش مسكن مى‏دهند، خانه‏اى كه مخصوص خداست (39898- 39885)، سقف آن عرش پروردگارى، و روشنايى آن از جمال الهى، و زائرانش فرشتگان، و دوستان و همنشينانش پيامبران الهى، مى‏باشند.

پس به سوى قيامت بشتابيد، و پيش از آن كه مرگ فرا رسد آماده باشيد (39914- 39899)، زيرا ناگهان آرزوهاى مردم قطع شده، و مرگ آنها را در كام خود مى‏كشد، و در توبه بسته مى‏شود. (39929- 39915) شما امروز به جاى كسانى زندگى مى‏كنيد كه قبل از شما بودند و ناگهان رفتند و پس از مرگ تقاضاى بازگشت به دنيا كردند.

(39940- 39930)

4 ضرورت ياد قيامت و عذاب الهى‏

مردم! شما چونان مسافران در راهيد، كه در اين دنيا فرمان كوچ داده شديد، كه دنيا خانه اصلى شما نيست و به جمع آورى زاد و توشه فرمان داده شديد. (39950- 39941) (39959- 39951) آگاه باشيد اين پوست نازك تن، طاقت آتش دوزخ را ندارد! پس به خود رحم كنيد، شما مصيبت‏هاى دنيا را آزموديد (39977- 39960)، آيا ناراحتى يكى از افراد خود را بر اثر خارى كه در بدنش فرو رفته، يا در زمين خوردن پايش مجروح شده، يا ريگ‏هاى داغ بيابان او را رنج داده، ديده‏ايد كه تحمل آن مشكل است؟

پس چگونه مى‏شود تحمل كرد كه در ميان دو طبقه آتش، در كنار سنگ‏هاى گداخته، همنشين شيطان باشيد؟ (40002- 39978) آيا مى‏دانيد وقتى كه مالك دوزخ بر آتش غضب كند، شعله‏ها بر روى هم مى‏غلتند و يكديگر را مى‏كوبند؟ (40014- 40003) و آنگاه كه بر آتش بانگ زند ميان درهاى جهنم به هر طرف زبانه مى‏كشد؟ (40023- 40015) اى پير سالخورده! كه پيرى وجودت را گرفته است، چگونه خواهى بود آنگاه كه طوق‏هاى آتش به گردن‏ها انداخته شود، و غل و زنجيرهاى آتشين به دست و گردن افتد؟

چنانكه گوشت دستها را بخورد؟

(40045- 40024)

5 روش استفاده از دنيا

پس خدا را! خدا را! اى جمعيت انسان‏ها پروا كنيد! حال كه تندرستيد نه بيمار، و در حال گشايش هستيد نه تنگ دست (40061- 40046)، در آزادى خويش پيش از آن كه درهاى اميد بسته شود بكوشيد (40070- 40062)، در دل شب‏ها با شب زنده‏دارى، و پرهيز از شكمبارگى به اطاعت برخيزيد، با اموال خود انفاق كنيد (40081- 40071)، از جسم خود بگيريد و بر جان خود بيفزاييد، و در بخشش بخل نورزيد (40094- 40082) كه خداى سبحان فرمود:

«اگر خدا را يارى كنيد، شما را پيروز مى‏گرداند و قدم‏هاى شما را استوار مى‏دارد» و فرمود: «كيست كه به خدا قرض نيكو دهد؟

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 357

تا خداوند چند برابر عطا فرمايد، و براى او پاداش بى عيب و نقصى قرار دهد؟» (40121- 40095) درخواست يارى از شما به جهت ناتوانى نيست، و قرض گرفتن از شما براى كمبود نمى‏باشد، در حالى كه از شما يارى خواسته كه:

«لشكرهاى آسمان و زمين در اختيار اوست و خدا نيرومند و حكيم است» و در حالى طلب وام از شما دارد كه گنج‏هاى آسمان و زمين به او تعلق دارد و خدا بى نياز و حميد است (40153- 40122)، بلكه خواسته است شما را بيازمايد كه كدام يك از شما نيكوكارتريد (40161- 40154)، پس به اعمال نيكو مبادرت كنيد، تا با همسايگان خدا در سراى او باشيد (40169- 40162) كه هم نشينان آنها پيامبران، و زيارت كنندگانشان فرشتگانند، و چنان گرامى داشته مى‏شوند كه صداى آهسته آتش را نشنوند (40183- 40170)، و بر بدن‏هايشان هيچ گونه رنج و ناراحتى نرسد.

«اين بخشش خداست به هر كس بخواهد مى‏دهد و خدا صاحب بخشش بزرگ است.» (40202- 40184) من آنچه را مى‏شنويد مى‏گويم، و خداوند را به يارى خود و شما مى‏خوانم كه او كفايت كننده و بهترين وكيل است.

(40218- 40203) (1184)

ترجمه خطبه 184

(برج بن مسهر طايى از شعراى مشهور خوارج بود و با صداى بلند گفت «حكومت فقط از آن خداست» امام در سال 38 هجرى در كوفه در جواب او فرمود) (40242- 40219)

افشاى منافق‏

خاموش باش! خدا رويت را زشت گرداند، اى دندان پيشين افتاده. (40247- 40243) به خدا سوگند آنگاه كه حق آشكار شد تو ناتوان بودى، و آواز تو آهسته‏[[234]](#footnote-234) بود و آن هنگام كه باطل بانگ بر آورد، چونان شاخ بز سر بر آوردى.

(40265- 40248) (1185)

ترجمه خطبه 185

1 خدا شناسى‏

ستايش خداوندى را سزاست كه حواس پنجگانه او را درك نكنند، و مكان‏ها او را در برنگيرند، ديدگان او را ننگرند، و پوشش‏ها او را پنهان نسازند (40303- 40286)، با حدوث آفرينش ازلى بودن خود را ثابت كرد، و با پيدايش انواع پديده‏ها، وجود خود را اثبات فرمود (40313- 40304)، و با همانند داشتن مخلوقات ثابت شد كه خدا همانندى ندارد. (40320- 40314) خدا در وعده‏هاى خود راستگو، و برتر از آن است كه بر بندگان ستم روا دارد، ميان مخلوقات به عدل و داد رفتار كرد، و در اجراى احكام عادلانه فرمان داد (40339- 40321)، حادث بودن اشياء، گواه بر ازليت او، و ناتوانى پديده‏ها، دليل قدرت بى‏مانند او،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) يعنى شهرتى نداشتى و داراى شخصيت اجتماعى نبودى.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 359

و نابودى پديده‏ها، گواه دائمى بودن اوست. (40360- 40340) خدا يكى است نه با شمارش، و همبستگى است نه با محاسبه زمان، بر پاست نه با نگهدارنده‏اى (40371- 40361)، انديشه‏ها او را مى‏شناسند نه با درك حواس، نشانه‏هاى خلقت به او گواهى مى‏دهند نه به حضور مادى (40381- 40372)، فكرها و انديشه‏ها بر ذات او احاطه ندارند، كه با آثار عظمت خود بر آنها تجلى كرده است، و نشان داد كه او را نمى‏توانند تصور كنند، و داورى اين ناتوانى را بر عهده فكرها و انديشه‏ها نهاد. (40396- 40382) بزرگى نيست داراى درازا و پهنا و ژرفها، كه از جسم بزرگى برخوردار باشد، و با عظمتى نيست كه كالبدش بى‏نهايت بزرگ و ستبر باشد، بلكه بزرگى خدا در مقام و رتبت، و عظمت او در قدرت و حكومت اوست.

(40419- 40397)

2 ويژگى‏هاى پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم‏

(40421- 40420) گواهى مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده خدا، و پيامبر برگزيده، و امانت دار پسنديده اوست «درود خدا بر او و عترت او باد» (40433- 40422) خدا او را با حجت‏هاى الزام كننده (40436- 40434)، و پيروزى آشكار، و راه روشن فرستاد، پس رسالت خود را آشكارا رساند، و مردم را به راه راست وا داشت، و آن را به همگان نشان داد، و نشانه‏هاى هدايت را بر افراشت، و چراغ‏هاى روشن را بر سر راه آدميان گرفت، رشته‏هاى اسلام را استوار كرد، و دستگيره‏هاى ايمان را محكم و پايدار كرد.

(40468- 40437)

3 راه‏هاى خداشناسى‏

(40475- 40469) اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگى نعمت‏هاى او مى‏انديشيدند، به راه راست باز مى‏گشتند، و از آتش سوزان مى‏ترسيدند (40491- 40476)، اما دل‏ها بيمار، و چشم‏ها معيوب است. (40498- 40492) آيا به مخلوقات كوچك خدا نمى‏نگرند؟ كه چگونه آفرينش آن را استحكام بخشيد؟ و تركيب اندام آن را برقرار، و گوش و چشم براى آن پديد آورد، و استخوان و پوست متناسب خلق كرد؟ (40523- 40499) به مورچه و كوچكى جثه آن بنگريد، كه چگونه لطافت خلقت او با چشم و انديشه انسان درك نمى‏شود، نگاه كنيد چگونه روى زمين راه مى‏رود، و براى به دست آوردن روزى خود تلاش مى‏كند؟

دانه‏ها را به لانه خود منتقل مى‏سازد، و در جايگاه مخصوص نگه مى‏دارد (40557- 40524)، در فصل گرما براى زمستان تلاش كرده، و به هنگام درون رفتن، بيرون آمدن را فراموش نمى‏كند!. (40565- 40558)[[235]](#footnote-235) روزى مورچه تضمين گرديده، و غذاهاى متناسب با طبعش آفريده شده است.

خداوند منان از او غفلت نمى‏كند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمى‏سازد، گر چه در دل سنگى سخت و صاف يا در ميان صخره‏اى خشك باشد. (40584- 40566) اگر در مجارى خوراك و قسمتهاى بالا و پايين دستگاه گوارش و آنچه در درون شكم او از غضروف‏هاى آويخته به دنده و شكم، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش، انديشه نمايى، از آفرينش مورچه دچار شگفتى شده و از وصف او به زحمت خواهى افتاد. (40618- 40585) پس بزرگ است خدايى كه مورچه را بر روى دست و پايش بر پاداشت، و پيكره وجودش را با استحكام نگاه داشت (40627- 40619)، و در آفرينش آن هيچ قدرتى او را يارى نداد، و هيچ آفريننده‏اى كمكش نكرد. (40638- 40628) اگر انديشه‏ات را به كار گيرى تا به راز آفرينش پى برده باشى، دلائل روشن به تو خواهند گفت كه آفريننده مورچه كوچك همان آفريدگار درخت بزرگ خرماست (40657- 40639)، به جهت دقتى كه جدا جدا در آفرينش هر چيزى به كار رفته،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: ميرمكو لوژى‏MYRMECOLOGY (مورچه شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 361

و اختلافات و تفاوت‏هاى پيچيده‏اى كه در خلقت هر پديده حياتى نهفته است. (40666- 40658) همه موجودات سنگين و سبك، بزرگ و كوچك، نيرومند و ضعيف، در اصول حيات و هستى يكسانند (40683- 40667)، و خلقت آسمان و هوا و بادها و آب يكى است. (40696- 40688) پس انديشه كن در آفتاب و ماه، و درخت و گياه، و آب و سنگ‏[[236]](#footnote-236)، و اختلاف شب و روز، و جوشش درياها، و فراوانى كوه‏ها، و بلنداى قله‏ها، و گوناگونى لغت‏ها، و تفاوت زبان‏ها، كه نشانه‏هاى روشن پروردگارند. (40734- 40697)[[237]](#footnote-237) پس واى بر آن كس كه تقدير كننده را نپذيرد، و تدبير كننده را انكار كند! (40741- 40735) گمان كردند كه چون گياهانند و زارعى ندارند، و اختلاف صورت‏هايشان را سازنده‏اى نيست (40752- 40742)، بر آنچه ادعا مى‏كنند حجت و دليلى ندارند، و بر آنچه در سر مى‏پرورانند تحقيقى نمى‏كنند، آيا ممكن است ساختمانى بدون سازنده، يا جنايتى بدون جنايتكار باشد؟!

(40776- 40753)

4 شگفتى آفرينش ملخ‏

(40778- 40777) و اگر خواهى در شگفتى ملخ سخن گو، كه خدا براى او دو چشم سرخ، دو حدقه چونان ماه تابان آفريد، و به او گوش پنهان، و دهانى متناسب اندامش بخشيده است، داراى حواس نيرومند، و دو دندان پيشين است كه گياهان را مى‏چيند، و دو پاى داس مانند كه اشياء را بر مى‏دارد. (40817- 40779) كشاورزان براى زراعت از آنها مى‏ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند (40825- 40818) گرچه همه متحد شوند. ملخ‏ها نيرومندانه وارد كشتزار مى‏شوند و آنچه ميل دارند مى‏خورند (40838- 40826)، در حالى كه تمام اندامشان به اندازه يك انگشت باريك نيست! (40845- 40839)[[238]](#footnote-238).

5 نشانه‏هاى خدا در طبيعت‏

پس بزرگ است خداوندى كه تمام موجودات آسمان و زمين، خواه و ناخواه او را سجده مى‏كنند، و در برابر او با خضوع چهره بر خاك مى‏نهند (40864- 40846)، و رشته اطاعت او را در تندرستى و ناتوانى به گردن مى‏نهند، و از روى ترس و بيم، زمام اختيار خود را به او مى‏سپارند. (40878- 40865) پرندگان رام فرمان اويند، و از تعداد پرها و نفس‏هاى پرندگان آگاه است، برخى را پرنده آبى و گروهى را پرنده خشكى آفريد (40894- 40879)، و روزى آنها را مقدر فرمود، و اقسام گوناگون آنها را مى‏داند (40900- 40895)، اين كلاغ است و آن عقاب، اين شتر مرغ است و آن كبوتر. (40911- 40901) هر پرنده‏اى را با نام خاصى فرا خواند، و روزى‏اش را فراهم كرد. (40919- 40912) خدايى كه ابرهاى سنگين را ايجاد، و باران‏هاى پى در پى را فرستاد، و سهم باران هر جايى را معين فرمود (40928- 40920)، زمين‏هاى خشك را آبيارى كرد، و گياهان را پس از خشكسالى روياند.

(40937- 40929)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم پترولوژى‏PETROLOGY (سنگ شناسى)

(2) اشاره به علم: فيلولوژى‏PHILOLOGY (زبان شناسى)

(3) اشاره به علم: انتومولژى‏ENTOMOLOGY (حشره شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 363

(1186)

ترجمه خطبه 186

(در اصول كافى ج 1 ص 131 آمده است كه اين سخنرانى در شهر كوفه ايراد شد در پيرامون توحيد و خداشناسى است كه اصول علمى آن در هيچ خطبه‏اى يافت نمى‏شود.) (40955- 40938)

1 شناساندن صحيح خداوند سبحان‏

كسى كه كيفيتى‏[[239]](#footnote-239) براى خدا قائل شد يگانگى او را انكار كرده، و آن كس كه همانندى براى او قرار داد به حقيقت خدا نرسيده است. كسى كه خدا را به چيزى تشبيه كرد به مقصد نرسيد. آن كس كه به او اشاره كند يا در وهم آورد، خدا را بى نياز ندانسته است. (40979- 40956) هر چه كه ذاتش شناخته شده باشد آفريده است، و آنچه در هستى به ديگرى متكى باشد داراى آفريننده است. (40989- 40980) سازنده‏اى غير محتاج به ابزار، اندازه گيرنده‏اى بى نياز از فكر و انديشه، و بى نياز از يارى ديگران است. با زمان‏ها همراه نبوده، و از ابزار و وسائل كمك نگرفته است. هستى او برتر از زمان، و وجود او بر نيستى مقدم است، و ازليت او را آغازى نيست. (41016- 40990) با پديد آوردن حواس، روشن مى‏شود كه حواسى ندارد، و با آفرينش اشياء متضاد، ثابت مى‏شود كه داراى ضدى نيست، و با هماهنگ كردن اشياء دانسته مى‏شود كه همانندى ندارد. (41041- 41017) خدايى كه روشنى را با تاريكى، آشكار را با نهان، خشكى را با ترى، گرمى را با سردى، ضد هم قرار داد، و عناصر متضاد را با هم تركيب و هماهنگ كرد، و بين موجودات ضد هم، وحدت ايجاد كرد، آنها را كه با هم دور بودند نزديك كرد، و بين آنها كه با هم نزديك بودند فاصله انداخت. (41065- 41042) خدايى كه حدى ندارد، و با شماره محاسبه نمى‏گردد، كه همانا ابزار و آلات، دليل محدود بودن خويشند و به همانند خود اشاره مى‏شوند. (41082- 41066) اينكه مى‏گوييم موجودات از فلان زمان پديد آمده‏اند پس قديم نمى‏توانند باشند و حادثند، و اين كه مى‏گوييم حتما پديد آمدند، ازلى بودن آنها رد مى‏شود، و اينكه مى‏گوييم اگر چنين بودند كامل مى‏شدند، پس در تمام جهات كامل نيستند.

خدا با خلق پديده‏ها در برابر عقل‏ها جلوه كرد، و از مشاهده چشم‏ها برتر و والاتر است (41103- 41083)، و حركت و سكون در او راه ندارد، زيرا او خود حركت و سكون را آفريد، چگونه ممكن است آنچه را كه خود آفريده در او اثر بگذارد؟ يا خود از پديده‏هاى خويش اثر پذيرد؟

اگر چنين شود، ذاتش چون ديگر پديده‏ها تغيير مى‏كند، و اصل وجودش تجزيه مى‏پذيرد، و ديگر ازلى نمى‏تواند باشد (41140- 41104)، و هنگامى كه (به فرض محال) آغازى براى او تصور شود پس سرآمدى نيز خواهد داشت، و اين آغاز و انجام، دليل روشن نقص، و نقصان و ضعف دليل مخلوق بودن، و نياز به خالقى ديگر داشتن است. پس نمى‏تواند آفريدگار همه هستى باشد، و از صفات پروردگار كه «هيچ چيز در او مؤثر نيست (41180- 41141)، و نابودى و تغيير و پنهان شدن در او راه ندارد» خارج مى‏شود.

2 والاتر از صفات پديده‏ها

خدا فرزندى ندارد تا فرزند ديگرى باشد، و زاده نشده تا محدود به حدودى گردد، و برتر است از آن كه پسرانى داشته باشد، و منزه است كه با زنانى ازدواج كند. (41209- 41181) انديشه‏ها به او نمى‏رسند تا اندازه‏اى براى خدا تصور كنند، و فكرهاى تيزبين نمى‏توانند او را درك كند، تا صورتى از او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كيفيت و چگونگى، مانند تقسيم، تركيب، نسبت، تعريف، حدود و مرز، كه همه از صفات ماده و مخلوق مى‏باشد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 365

تصور نمايند، حواس از احساس كردن او عاجز[[240]](#footnote-240)، و دست‏ها از لمس كردن او ناتوان است و تغيير و دگرگونى در او راه ندارد، و گذشت زمان تأثيرى در او نمى‏گذارد، گذران روز و شب او را سالخورده نسازد، و روشنايى و تاريكى در او اثر ندارد. (41249- 41210) خدا با هيچ يك از اجزاء و جوارح و اعضاء و اندام، و نه با عرضى از اعراض، و نه با دگرگونى‏ها و تجزيه، وصف نمى‏گردد. (41270- 41250) براى او اندازه و نهايتى وجود ندارد، و نيستى و سرآمدى نخواهد داشت، چيزى او را در خود نمى‏گنجاند كه بالا و پايينش ببرد، و نه چيزى او را حمل مى‏كند كه كج يا راست نگه دارد، نه در درون اشياء قرار دارد و نه بيرون آن (41307- 41271)، حرف مى‏زند نه با زبان و كام و دهان، مى‏شنود نه با سوراخ‏هاى گوش و عضو شنوايى، سخن مى‏گويد نه با به كار گرفتن الفاظ در بيان، حفظ مى‏كند نه با رنج به خاطر سپردن، مى‏خواهد نه با به كار گيرى انديشه، دوست دارد و خشنود مى‏شود نه از راه دلسوزى، دشمن مى‏دارد و به خشم مى‏آيد نه از روى رنج و نگرانى (41345- 41308)، به هر چه اراده كند، مى‏فرمايد «باش»، پديد مى‏آيد نه با صوتى كه در گوش‏ها نشيند، و نه فريادى كه شنيده مى‏شود، بلكه سخن خداى سبحان همان كارى است كه ايجاد مى‏كند.

3 شناخت قدرت پروردگار

پيش از او چيزى وجود نداشته و گر نه خداى ديگرى مى‏بود. (41380- 41346) نمى‏شود گفت «خدا نبود و پديد آمد» كه در آن صورت صفات پديده‏ها را پيدا مى‏كند، و نمى‏شود گفت «بين خدا و پديده‏ها جدايى است» و «خدا بر پديده‏ها برترى دارد» تا سازنده و ساخته شده همانند تصور شوند، و خالق و پديد آمده با يكديگر تشبيه گردند. (41412- 41381) مخلوقات را بدون استفاده از طرح و الگوى ديگران آفريد، و در آفرينش پديده‏ها از هيچ كسى يارى نگرفت (41428- 41413)، زمين را آفريد و آن را بر پا نگهداشت بدون آن كه مشغولش سازد، و در حركت و بى قرارى، آن را نظم و اعتدال بخشيد، و بدون ستونى آن را به پاداشت، و بدون استوانه‏ها بالايش برد، و از كجى و فرو ريختن نگهداشت و از سقوط و درهم شكافتن حفظ كرد (41460- 41429)، ميخ‏هاى زمين را محكم، و كوه‏هاى آن را استوار، و چشمه‏هايش را جارى، و دره‏ها را ايجاد كرد. آنچه بنا كرده به سستى نگراييد، و آنچه را توانا كرد ناتوان نشد. (41480- 41461) خدا با بزرگى و قدرت بر آفريده‏ها حاكم است، و با علم و آگاهى از باطن و درونشان با خبر است، و با جلال و عزت خود از همه برتر و بالاتر است، چيزى از فرمان او سرپيچى نمى‏كند، و چيزى قدرت مخالفت با او را ندارد تا بر او پيروز گردد، و شتابنده‏اى از او توان گريختن ندارد كه بر او پيشى گيرد، و به سرمايه‏دارى نياز ندارد تا او را روزى دهد. (41525- 41481) همه در برابر او فروتنند، و در برابر عظمت او ذليل و خوارند. از قدرت و حكومت او به سوى ديگرى نمى‏توان گريخت، كه از سود و زيانش در امان ماند. (41544- 41526) همتايى ندارد تا با او برابرى كند، و او را همانندى نيست كه شبيه او باشد. اوست نابود كننده پديده‏ها پس از آفرينش،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى تفكر: سنسوآليسم‏ALISMUSENS (حس گرايى و اصالت دادن به حواس)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 367

كه گويا موجودى نبود.

(41563- 41545)

4- معاد و آفرينش دو باره پديده‏ها

نابودى جهان پس از پديد آمدن، شگفت آورتر از آفرينش آغازين آن نيست. (41574- 41564) چگونه محال است در صورتى كه اگر همه جانداران جهان، از پرندگان و چهارپايان، آنچه در آغل است و آنچه در بيابان سرگرم چراست، از تمام نژادها و جنس‏ها، درس نخوانده و انسان‏هاى زيرك، گرد هم آيند تا پشه‏اى را بيافرينند، توان پديد آوردن آن را ندارند (41609- 41575)، و راه پيدايش آن را نمى‏شناسند، كه عقلهايشان سرگردان و در شناخت آن حيران مى‏مانند، و نيروى آنها سست و به پايان مى‏رسد، و رانده و درمانده باز مى‏گردند، آنگاه اعتراف به شكست مى‏كنند، و اقرار دارند كه نمى‏توانند پشه‏اى بيافرينند و از نابود ساختنش ناتوانند!. (41644- 41610) و همانا پس از نابودى جهان تنها خداى سبحان باقى مى‏ماند، تنهاى تنها كه چيزى با او نيست، آنگونه كه قبل از آفرينش جهان چيزى با او نبود، نه زمانى و نه مكان، بى وقت و بى زمان. (41675- 41645) در آن هنگام مهلت‏ها به سر آيد، سال‏ها و ساعت‏ها سپرى شود و چيزى جز خداى يگانه قهار باقى نمى‏ماند كه بازگشت همه چيز به سوى اوست. (41697- 41676) پديده‏ها، چنان كه در آغاز آفريده شدن قدرتى نداشتند، به هنگام نابودى نيز قدرت مخالفتى ندارند، زيرا اگر مى‏توانستند پايدار مى‏ماندند. (41716- 41698) آفرينش چيزى براى خدا رنج آور نبوده و در آفرينش موجودات دچار فرسودگى و ناتوانى نشده است. موجودات را براى استحكام حكومتش نيافريده، و براى ترس از كمبود و نقصان پديد نياورده است.

آفرينش مخلوقات نه براى يارى خواستن در برابر همتايى بود كه ممكن است بر او غلبه يابد (41751- 41717)، و نه براى پرهيز از دشمنى بود كه به او هجوم آورد، و نه براى طولانى شدن دوران حكومت، و نه براى پيروز شدن بر شريك و همتائى مخالف، و نه براى رفع تنهايى. (41779- 41752) سپس همه موجودات را نابود مى‏كند، نه براى خستگى از اداره آنها، و نه براى آسايش و استراحت، و نه به خاطر رنج و سنگينى كه براى او داشتند، و نه براى طولانى شدن ملال آور زندگيشان (41811- 41780)، بلكه خداوند با لطف خود موجودات را اداره مى‏فرمايد، و با فرمان خود همه را بر پا مى‏دارد، و با قدرت خود همه را استوار مى‏كند. (41822- 41812) سپس بدون آن كه نيازى داشته باشد بار ديگر همه را باز مى‏گرداند (41831- 41823)، نه براى اينكه از آنها كمكى بگيرد، و نه براى رها شدن از تنهايى تا با آنها مأنوس شود، و نه آن كه تجربه‏اى به دست آورد، و نه براى آن كه از فقر و نياز به توانگرى رسد،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 369

و يا از ذلت و خوارى به عزت و قدرت راه يابد.

(41878- 41832) (1187)

ترجمه خطبه 187

(اين سخنرانى پس از جنگ نهروان در سال 38 هجرى در كوفه ايراد شد)

1 خبر از حوادث آينده‏

آگاه باشيد! آنان كه پدر و مادرم فدايشان باد، از كسانى هستند كه در آسمان‏ها معروف، و در زمين گمنامند. (41903- 41879) هان اى مردم! در آينده پشت كردن روزگار خوش، و قطع شدن پيوندها، و روى كار آمدن خردسالان را انتظار كشيد (41916- 41904)، و اين روزگارى است كه ضربات شمشير بر مؤمن آسان تر از يافتن مال حلال است، روزگارى كه پاداش گيرنده از دهنده بيشتر است. (41936- 41917) و آن روزگارى كه بى نوشيدن شراب مست مى‏شويد، با فراوانى نعمت‏ها، بدون اجبار سوگند مى‏خوريد، و نه از روى ناچارى دروغ مى‏گوييد. و آن روزگارى است كه بلاها شما را مى‏گزد، چونان گزيدن و زخم كردن دوش شتران از پالان! (41966- 41937) آه! آن رنج و اندوه چقدر طولانى، و اميد گشايش چقدر دور است!

(41974- 41967)

2 ضرورت اطاعت از رهبرى‏

اى مردم! مهار بار سنگين گناهان را رها كنيد، و امام خود را تنها مگذاريد، كه در آينده خود را سرزنش مى‏كنيد. (41993- 41975) خود را در آتش فتنه‏اى كه پيشاپيش افروخته‏ايد نيفكنيد، راه خود گيريد، و از راهى كه به سوى فتنه‏ها كشانده مى‏شود دورى كنيد. به جانم سوگند كه مؤمن در شعله آن فتنه‏ها نابود شود. اما مدعيان دروغين اسلام در امان خواهند بود. (42022- 41994) همانا من در ميان شما چونان چراغ درخشنده در تاريكى هستم، كه هر كس به آن روى مى‏آورد از نورش بهرمند مى‏گردد.

اى مردم سخنان مرا بشنويد، و به خوبى حفظ كنيد، گوش دل خود را باز كنيد تا گفته‏هاى مرا بفهميد.

(42043- 42023) (1181)

ترجمه خطبه 188

1 سفارش به پرهيزكارى‏

اى مردم، شما را به پرهيزگارى، و شكر فراوان در برابر نعمت‏ها، و عطاهاى الهى، و احسانى كه به شما رسيده سفارش مى‏كنم (38620- 38592)، چه نعمت‏هايى كه به شما اختصاص داده، و رحمت‏هايى كه براى شما فراهم فرمود. شما عيب‏هاى خود را آشكار كرديد و او پوشاند، خود را در معرض كيفر او قرار داديد و او به شما مهلت داد.

(38632- 38621)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 371

2 ارزش ياد مرگ‏

مردم! شما را به ياد آورى مرگ، سفارش مى‏كنم، از مرگ كمتر غفلت كنيد، چگونه مرگ را فراموش مى‏كنيد در حالى كه او شما را فراموش نمى‏كند؟

و چگونه طمع مى‏ورزيد در حالى كه به شما مهلت نمى‏دهد؟ (38641- 38633) مرگ گذشتگان براى عبرت شما كافى است، آنها را به گورشان حمل مى‏كردند، بى آن كه بر مركبى سوار باشند، آنان را در قبر فرود آوردند بى آن كه خود فرود آيند. چنان از ياد رفتند گويا از آباد كنندگان دنيا نبودند و آخرت همواره خانه‏شان بود! (38646- 38642) آنچه را وطن‏[[241]](#footnote-241) خود مى‏دانستند از آن رميدند، و در آنجا كه از آن رميدند، آرام گرفتند، و از چيزهايى كه با آنها مشغول بودند جدا شدند، و آنجا را كه سرانجامشان بود ضايع كردند.

اكنون نه قدرت دارند از اعمال زشت خود دورى كنند، و نه مى‏توانند عمل نيكى بر نيكى‏هاى خود بيفزايند. به دنيايى انس گرفتند كه مغرورشان كرد، چون به آن اطمينان داشتند سر انجام مغلوبشان كرد.

(38662- 38647)

3 ضرورت شتاب در نيكوكارى‏ها

خدا شما را رحمت كند! پس بشتابيد به سوى آباد كردن خانه‏هايى كه شما را به آبادانى آن فرمان دادند، و تشويقتان كرده، به سوى آن دعوت كرده‏اند، و با صبر و استقامت، نعمت‏هاى خدا را بر خود تمام گردانيد، و از عصيان و نافرمانى كناره گيريد، كه فردا به امروز نزديك است. (38675- 38663) وه! چگونه ساعت‏ها در روز، و روزها در ماه، و ماه‏ها در سال، و سال‏ها در عمر آدمى شتابان مى‏گذرد؟!

(38693- 38676) (1189)

ترجمه خطبه 189

(اين سخنرانى كه در مسجد كوفه در سال 38 هجرى ايراد شد با اسناد و مدارك فراوانى آمده است)

1 اقسام ايمان‏

ايمان بر دو قسم است: يكى ايمانى كه در دل‏ها ثابت و برقرار، و ديگرى در ميان دل‏ها و سينه‏ها ناپايدار است، تا سر آمدى كه تعيين شده است.

پس اگر از كسى بيزاريد، او را به حال خود گذاريد تا مرگ او فرارسد، پس در آن هنگام وقت بيزارى جستن است.

(42265- 42219)

2 شناخت هجرت و مهاجر واقعى‏

و هجرت، بر جايگاه ارزشى نخستين خود قرار دارد. خدا را به ايمان اهل زمين نيازى نيست،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اصل علاقه به وطن مورد تأييد است، اما نبايد مطلق شود و به تفكر: پاتريوتيسم‏PATRIOTISM (ميهن‏پرستى) كشيده شود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 373

چه ايمان خود را پنهان دارند يا آشكار كنند. (42285- 42266) و نام مهاجر را بر كسى نمى‏توان گذاشت جز آن كس كه حجت خدا بر روى زمين را بشناسد.

هر كس حجت خدا را شناخت، و به امامت او اقرار كرد مهاجر است.

و نام مستضعف در دين، بر كسى كه حجت بر او تمام شد، و گوشش آن را شنيد، و قلبش آن را دريافت، صدق نمى‏كند (و معذور نيست)

(42317- 42286)

3 مشكل فهم برخى از احاديث عترت عليهم السلام‏

همانا كار ما «ولايت» ما اهل بيت پيامبر عليهم السلام سخت و تحمل آن دشوار است، كه جز مؤمن ديندار كه خدا او را آزموده، و ايمانش در دل استوار بوده، قدرت پذيرش و تحمل آن را ندارد، و حديث ما را جز سينه‏هاى امانت پذير، و عقل‏هاى بردبار فرا نگيرد.

(42342- 42318)

4 آگاهى ژرف امام عليه السلام‏

اى مردم پيش از آن كه مرا نيابيد، آنچه مى‏خواهيد از من بپرسيد، كه من راههاى آسمان را بهتر از راههاى زمين مى‏شناسم‏[[242]](#footnote-242)، بپرسيد قبل از آن كه فتنه‏ها چونان شترى بى صاحب حركت كند، و مهار خود را پايمال نمايد، و مردم را بكوبد و بيازارد، و عقل‏ها را سرگردان كند.

(42369- 42343) (1190)

ترجمه خطبه 190

(اين سخنرانى در شهر كوفه پيرامون خوارج ايراد شد).

1 ضرورت شكرگزارى‏

خدا را برابر نعمت‏هايش شكرگزارم، و بر انجام حقوق الهى از او يارى مى‏طلبم، پروردگارى كه سپاهش نيرومند، و مقام او بزرگ است. (42397- 42370) و گواهى مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و پيامبر اوست، انسان‏ها را به اطاعت خدا دعوت فرمود، و با دشمنان خدا در راه دين او پيكار و مغلوبشان كرد.

هرگز همداستانى دشمنان كه او را دروغگو خواندند، او را از دعوت حق باز نداشت، و تلاش آنان براى خاموش كردن نور رسالت به نتيجه‏اى نرسيد.

(42427- 42398)

2 سفارش به پرهيزكارى و ياد مرگ‏

پس به تقوا و ترس از خدا، روى آوريد، كه رشته آن استوار، و دستگيره آن محكم، و قله بلند آن پناهگاهى مطمئن مى‏باشد. (42441- 42428) قبل از فرارسيدن مرگ، خود را براى پيش آمدهاى آن آماده سازيد، پيش از آن كه مرگ شما را دريابد آنچه لازمه ملاقات است فراهم آوريد، زيرا مرگ پايان زندگى است و هدف نهايى، قيامت است. مرگ براى خردمندان پند و اندرز، و براى جاهلان وسيله عبرت آموزى است. (42469- 42442) پيش از فرارسيدن مرگ، از تنگى قبرها، و شدت غم و اندوه، و ترس از قيامت، و در هم ريختن استخوان‏ها، و كر شدن گوش‏ها، و تاريكى لحد، و وحشت از آينده، و غم و اندوه فراوان در تنگناى گور، و پوشانده شدن آن با سنگ و خاك، چه مى‏دانيد؟! (42505- 42470) پس اى بندگان! خدا را! خدا را! پروا كنيد، كه دنيا با قانونمندى خاصى مى‏گذرد، شما با قيامت به رشته‏اى اتصال داريد، گويا نشانه‏هاى قيامت، آشكار مى‏شود،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: كاسمولوژى‏COSMOLOGY (كيهان شناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 375

و شما را در راه خود متوقف كرده، با زلزله‏هايش سر رسيده است، سنگينى بار آن را بر دوش شما نهاده (42542- 42506)، و رشته پيوند مردم با دنيا را قطع كرده، همه را از آغوش گرم دنيا خارج ساخته است!. (42550- 42543) گويى دنيا يك روز بود و گذشت، يا ماهى بود و سپرى شد.

تازه‏هاى دنيا كهنه شده، و فربه‏هايش لاغر گرديدند، سپس به سوى جايگاهى تنگ، در ميان مشكلاتى بزرگ، و آتشى پر شراره مى‏روند كه صداى زبانه‏هايش وحشت زا، شعله‏هايش بلند، غرشش پر هيجان (42581- 42551)، پر نور و گدازنده، خاموشى شعله‏هايش غير ممكن، شعله‏هايش در فوران، تهديدهايش هراس انگيز، ژرفايش ناپيدا، پيرامونش تاريك و سياه، ديگهايش در جوشش، و اوضاعش سخت وحشتناك است.

(42597- 42582)

3 آينده پرهيزكاران‏

و در آن ميان (پرهيزكاران را گروه، گروه، به سوى بهشت رهنمون مى‏شوند) آنان از كيفر و عذاب در امانند، و از سرزنش‏ها آسوده، و از آتش دورند، در خانه‏هاى امن الهى، از جايگاه خود خشنودند، آنان در دنيا رفتارشان پاك، ديدگانشان گريان (42633- 42598)، شب‏هايشان با خشوع و استغفار چونان روز، و روزشان از ترس گناه چونان شب مى‏ماند. (42649- 42634) پس خداوند بهشت را منزلگه نهايى آنان قرار داد، و پاداش ايشان را نيكو پرداخت، كه سزاوار آن نعمت‏ها بودند، و لايق ملكى جاودانه و نعمت‏هايى پايدار شدند. (42669- 42650) اى بندگان خدا، مراقب چيزى باشيد كه رستگاران با پاس داشتن آن سعادتمند شدند، و تبهكاران با ضايع كردن آن به خسران و زيان رسيدند.

پيش از آن كه مرگ شما فرا رسد با اعمال نيكو آماده باشيد، زيرا در گرو كارهايى هستيد كه انجام داده‏ايد، و پاداش داده مى‏شويد به كارهايى كه از پيش مرتكب شده‏ايد. (42692- 42670) ناگهان مرگ وحشتناك سر مى‏رسد، كه ديگر باز گشتى در آن نيست، و از لغزش‏ها نمى‏توان پوزش خواست. خداوند ما و شما را در راه خود و پيامبرش استوار سازد، و از گناهان ما و شما به فضل و رحمتش در گذرد.

(42720- 42693)

4 آموزش نظامى‏

سربازان! بر جاى خود محكم بايستيد، در برابر بلاها و مشكلات استقامت كنيد، شمشيرها و دست‏ها را در هواى زبان‏هاى خويش به كار مگيريد، و آنچه كه خداوند شتاب در آن را لازم ندانسته شتاب نكنيد (42743- 42721)، زيرا هر كس از شما كه در بستر خويش با شناخت خدا و پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و اهل بيت پيامبر عليه السلام بميرد، شهيد از دنيا رفته و پاداش او بر خداست، و ثواب اعمال نيكويى كه قصد انجام آن را داشته خواهد برد، و نيت او ثواب شمشير كشيدن را دارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 377

همانا هر چيزى را وقت مشخص و سرآمدى معين است.

(42788- 42744) (1191)

ترجمه خطبه 191

1 شناخت پروردگار

سپاس خداوندى را سزاست كه ستايش او در خلق آشكار، و سپاهش پيروز، و بزرگى او والا و بيكرانه است. (42816- 42789) خدا را براى نعمت‏هاى پى در پى، و بخشش‏هاى بزرگش ستايش مى‏كنم، خدايى كه حلمش بزرگ و عفوش فراگير است، در فرمانش عادل، و از گذشته و آينده با خبر است (42840- 42817)، با علم خود جهان هستى را پديد آورده، و با فرمان خود موجودات را آفريده است، بى آن كه از كسى پيروى كند، و يا بياموزد، و يا از طرح حكيم ديگرى استفاده نمايد، در آفرينش پديده‏ها، دچار اشتباهى نشده، و نه با حضور و مشورت گروهى، آفريده است. (42865- 42841) گواهى مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست، هنگامى او را مبعوث فرمود كه مردم در گرداب جهالت فرو رفته بودند، و در حيرت و سرگردانى به سر مى‏بردند، هلاكت آنان را مهار كرده و به سوى خود مى‏كشيد، و گمراهى بر جان و دلشان قفل زده بود.

(42894- 42866)

2 ره آورد پرهيزكارى‏

اى بندگان خدا! شما را به پرهيزكارى سفارش مى‏كنم، كه حق خداوند بر شماست، و نيز موجب حق شما بر پروردگار است.

از خدا براى پرهيزكارى يارى بخواهيد، و براى انجام دستورات خدا از تقوا يارى جوييد (42922- 42895)، زيرا تقوا، امروز سپر بلا، و فردا راه رسيدن به بهشت است، راه تقوا روشن، و رونده آن بهرمند، و امانت دارش خدا، كه حافظ آن خواهد بود. (42943- 42923) تقوا همواره خود را بر امت‏هاى گذشته (و حال) عرضه كرده و بر آينده نيز عرضه مى‏كند، زيرا فرداى قيامت، همه به آن نيازمندند.

آنگاه كه در قيامت آفريده‏ها را گرد مى‏آورد و آنچه باز داده است باز پس مى‏گيرد و در باره همه نعمت‏ها مى‏پرسد (42969- 42944)، پس چه اندكند آنان كه تقوا را برگزيدند و بار آن را بدرستى بر دوش كشيدند آرى پرهيزكاران تعدادشان اندك است و شايسته ستايش خداوند سبحان كه فرمود «بندگان سپاسگزار من اندكند» (42993- 42970) پس گوش جان را به نداى تقوا بسپاريد، و براى بدست آوردن آن تلاش كنيد.

تقوا را به جاى آنچه از دست رفته به دست آوريد و عوض هر كار مخالفى كه مرتكب شده‏ايد انتخاب كنيد (43011- 42994)، با تقوا خواب خود را به بيدارى تبديل، و روزتان را با آن سپرى كنيد، دل‏هاى خود را با تقوا زنده كنيد، و گناهان خود را با آن شستشو دهيد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 379

بيمارى‏هاى روان و جان خود را با تقوا درمان، و خود را آماده سفر آخرت گردانيد، از تباه كنندگان تقوا عبرت گيريد و خود عبرت پرهيزكاران نشويد. (43043- 43012) آگاه باشيد! تقوا را حفظ كنيد و خويشتن را با تقوا حفظ نماييد.

3 پرهيز از دنياى حرام‏

برابر دنيا خويشتن دار و برابر آخرت دلباخته باشيد.

آن كس را كه تقوا بلند مرتبت كرد خوار نشماريد، و آن را كه دنيا عزيزش كرد گرامى نداريد. (43069- 43044) برق درخشنده دنيا شما را خيره نكند، و سخن ستاينده دنيا را نشنويد. به دعوت كننده دنيا پاسخ ندهيد، و از تابش دنيا روشنايى نخواهيد، و فريفته كالاهاى گران قدر دنيا نگرديد. همانا برق دنياى حرام بى فروغ است، و سخنش دروغ، و اموالش به غارت رفتنى، و كالاهاى آن تاراج شدنى است. (43101- 43070) آگاه باشيد! دنياى حرام چونان عشوه‏گر هرزه‏اى است كه تسليم نشود، و مركب سركشى است كه فرمان نبرد، دروغگويى خيانتكار، ناسپاس حق نشناس، دشمنى حيله‏گر، پشت كننده‏اى سرگردان (43121- 43102)، حالاتش متزلزل، عزتش خوارى، جدش بازى و شوخى، و بلندى آن سقوط است. خانه جنگ و غارتگرى، تبهكارى و هلاكت، و سر منزل نا آرامى است (43143- 43122)، جايگاه ديدار كردن‏ها و جدايى‏هاست. راه‏هاى آن حيرت زا، گريزگاهايش ناپيدا، و خواسته‏هايش نوميد كننده و زيانبار است، پناهگاه‏هاى آن دنيا انسان را تسليم مرگ مى‏كند، و از خانه‏هاى خود بيرون مى‏راند، و چاره انديشى‏هاى آن ناتوان كننده است.

(43169- 43144)

4 اقسام دنيا پرستان‏

نجات يافته‏اى مجروح، يا مجروحى پاره پاره تن، دسته‏اى سر از تن جدا، و دسته‏اى ديگر در خون خود تپيده، گروهى انگشت به دندان، و جمعى از حسرت و اندوه دست بر دست مى‏مالاند، برخى سر بر روى دست‏ها نهاده به فكر فرو رفته‏اند، عده‏اى بر اشتباهات گذشته افسوس مى‏خورند و خويشتن را محكوم مى‏كنند، و عده‏اى ديگر از عزم و تصميم‏ها دست برداشته‏اند (43199- 43170)، چرا كه راه فرار و هر نوع حيله‏گرى بسته شده، و دنيا آنها را غافلگير كرده است، و كار از كار گذشته، و عمر گرانبها هدر رفته است (43210- 43200)، هيهات! هيهات! آنچه از دست رفت گذشت، و آنچه سپرى شد رفت، و جهان چنانكه مى‏خواست به پايان رسيد. «نه آسمان بر آنها گريست و نه زمين، و هرگز ديگر به آنها مهلتى داده نشد.»

(43235- 43211)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 381

(1192)

ترجمه خطبه 192

(اين خطبه را «قاصعه» يعنى تحقير كننده ناميدند كه در آن ارزشهاى جاهلى را كوچك و خوار شمرد و از طولانى‏ترين سخنرانى‏هاى امام است كه در سال 40 هجرى در حاليكه سوار بر اسب بود ايراد فرمود)

1 والايى پروردگار

ستايش خداوندى را سزاست كه لباس عزت و بزرگى پوشيد، و آن دو را براى خود انتخاب، و از ديگر پديده‏ها باز داشت.

آن دو را مرز ميان خود و ديگران قرار داد، و آن دو را براى بزرگى و عظمت خويش برگزيد، و لعنت كرد آن كس را كه در آرزوى عزت و بزرگى با خدا به ستيزه برخيزد (43305- 43273)، از اين رو فرشتگان مقرب خود را آزمود، و فروتنان را از گردنكشان جدا فرمود. (43315- 43306) با آن كه از آنچه در دل‏هاست، و از اسرار نهان آگاه است، به فرشتگان فرمود.

«من بشرى را از گل و خاك مى‏آفرينم، آنگاه كه آفرينش او به اتمام رسيد، و روح در او دميدم، براى او سجده كنيد، فرشتگان همه سجده كردند مگر ابليس» (43346- 43316) كه حسادت او را فرا گرفت.

2 نكوهش تكبر و خودپسندى شيطان‏

شيطان بر آدم عليه السلام به جهت خلقت او از خاك، فخر فروخت، و با تكيه به اصل خود كه از آتش است دچار تعصب و غرور شد.

پس شيطان دشمن خدا و پيشواى متعصب‏ها و سر سلسله متكبران است، كه اساس عصبيت را بنا نهاد، و بر لباس كبريايى و عظمت با خدا در افتاد، لباس بزرگى را بر تن پوشيد و پوشش تواضع و فروتنى را از تن در آورد. (43380- 43347) آيا نمى‏نگريد كه خدا به خاطر خود بزرگ بينى، او را كوچك ساخت؟ و به جهت بلند پروازى او را پست و خوار گردانيد؟ پس او را در دنيا طرد شده، و آتش جهنم را در قيامت براى او مهيا فرمود؟

(43400- 43381)

3 آزمايش‏ها درمان تكبر

خداوند اگر اراده مى‏كرد، آدم عليه السلام را از نورى كه چشم‏ها را خيره كند، و زيباييش عقلها را مبهوت سازد، و عطر و پاكيزگى‏اش حس بويايى را تسخير كند مى‏آفريد (43425- 43401)، كه اگر چنين مى‏كرد، گردن‏ها در برابر آدم فروتنى مى‏كردند، و آزمايش فرشتگان براى سجده آدم عليه السلام آسان بود، اما خداوند مخلوقات خود را با امورى كه آگاهى ندارند آزمايش مى‏كند، تا بد و خوب تميز داده شود، و تكبر و خودپسندى را از آنها بزدايد، و خود بزرگ بينى را از آنان دور كند. (43459- 43426) پس، از آنچه خداوند نسبت به ابليس انجام داد عبرت گيريد، زيرا اعمال فراوان و كوشش‏هاى مداوم او را با تكبر از بين برد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 383

او شش هزار سال عبادت كرد كه مشخص مى‏باشد از سال‏هاى دنيا يا آخرت است، اما با ساعتى تكبر همه را نابود كرد (43497- 43460)، چگونه ممكن است پس از ابليس، فرد ديگرى همان اشتباه را تكرار كند و سالم بماند؟ نه، هرگز! خداوند هيچ گاه انسانى را براى عملى وارد بهشت نمى‏كند كه براى همان عمل فرشته‏اى را محروم سازد. (43519- 43498) فرمان خدا در آسمان و زمين يكسان است‏[[243]](#footnote-243)، و بين خدا و خلق، دوستى خاصى وجود ندارد كه به خاطر آن، حرامى را كه بر جهانيان ابلاغ فرموده حلال بدارد.

(43544- 43520)

4 هشدار از دشمنى‏هاى شيطان‏

اى بندگان خدا! از دشمن خدا پرهيز كنيد، مبادا شما را به بيمارى خود مبتلا سازد، و با نداى خود شما را به حركت در آورد، و با لشكرهاى پياده و سواره خود بر شما بتازد! (43566- 43545) به جانم سوگند، شيطان تير خطرناكى براى شكار شما بر چله كمان گذارده، و تا حد توان كشيده، و از نزديك‏ترين مكان شما را هدف قرار داده است، و خطاب به خدا گفته: «پروردگارا! به سبب آن كه مرا دور كردى، دنيا را در چشمهايشان جلوه مى‏دهم، و همه را گمراه خواهم كرد» اما تيرى در تاريكى‏ها، و سنگى بدون نشانه روى رها ساخت (43601- 43567)، گرچه فرزندان خودپسندى، و برادران تعصب و خود خواهى، و سواران مركب جهالت و خود پرستى، او را تصديق كردند.

افراد سركش شما تسليم شيطان شدند، و طمع ورزى او را در شما كارگر افتاد، و اين حقيقت بر همه آشكار گرديد (43632- 43602)، و حكومت شيطان بر شما استوار شد، و با لشكر خويش به شما يورش برد، و شما را به ذلت سقوط كشانيد، و شما را به مرز كشتار و خونريزى كشاند (43646- 43633)، و شما را با فروكردن نيزه در چشم‏ها، بريدن گلوها، كوبيدن مغزها پايمال كرد، تا شما را به سوى آتشى بكشاند كه از پيش مهيا گرديد. (43671- 43647) پس شيطان بزرگ‏ترين مانع براى ديندارى، و زيانبارترين و آتش افروزترين فرد براى دنياى شماست! شيطان از كسانى كه دشمن سر سخت شما هستند و براى در هم شكستنشان كمر بسته‏ايد خطرناك‏تر است. (43689- 43672) مردم! آتش خشم خود را بر ضد شيطان به كار گيريد، و ارتباط خود را با او قطع كنيد. به خدا سوگند، شيطان بر اصل و ريشه شما فخر فروخت، و بر حسب و نسب شما طعنه زد و عيب گرفت، و با سپاهيان سواره خود به شما هجوم آورد، و با لشكر پياده راه شما را بست، كه هر كجا شما را بيابند شكار مى‏كنند، و دست و پاى شما را قطع مى‏كنند (43725- 43690)، نه مى‏توانيد با حيله و نقشه آنها را بپراكنيد، و نه با سوگندها قادريد از سر راهتان دور كنيد. زيرا كمين‏گاه شيطان ذلت آور، تنگ و تاريك، مرگ آور،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ژ. در نسخه‏هاى ديگر «لا يدرى» دارد يعنى معلوم نيست (بدون استفاده از علم غيب) (در حديثى از امام رضا عليه السلام نقل شد كه نام ابليس، حارث بود و پس از رانده شدن از رحمت الهى به ابليس يعنى «دور» ناميده شد).

كه طرفداران مونيسم‏MONISM (فلسفه وحدت وجود) تلاش فراوان كردند تا كليه عوارض جهان خلقت را در يك اصل وحدت وجود تبيين كنند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 385

و جولانگاه بلا و سختى‏هاست (43744- 43726)، پس شراره‏هاى تعصب و كينه‏هاى جاهلى را در قلب خود خاموش سازيد، كه تكبر و خود پرستى در دل مسلمان از آفت‏هاى شيطان، غرورها، و كشش‏ها و وسوسه‏هاى اوست. (43770- 43745) تاج تواضع و فروتنى را بر سر نهيد، و تكبر و خود پسندى را زير پا بگذاريد، و حلقه‏هاى زنجير خود بزرگ بينى را از گردن باز كنيد، و تواضع و فروتنى را سنگر ميان خود و شيطان و لشكريانش قرار دهيد، زيرا شيطان از هر گروهى لشكريان و يارانى سواره و پياده دارد. (43809- 43771) و شما همانا قابيل‏[[244]](#footnote-244) نباشيد كه بر برادرش تكبر كرد، خدا او را برترى نداد، خويشتن را بزرگ مى‏پنداشت، و حسادت او را به دشمنى واداشت، تعصب آتش كينه در دلش شعله‏ور كرد (43839- 43810)، و شيطان باد كبر و غرور در دماغش دميد، و سر انجام پشيمان شد، و خداوند گناه قاتلان را تا روز قيامت بر گردن او نهاد.

(43859- 43840)

5 پرهيز از تكبر و اخلاق جاهلى‏

آگاه باشيد! در سركشى و ستم زياده روى كرديد، و در زمين در دشمنى با خداوند فساد به راه انداختيد، و آشكارا با بندگان خدا به نبرد پرداختيد. (43879- 43860) خدا را! خدا را! از تكبر و خودپسندى، و از تفاخر جاهلى بر حذر باشيد، كه جايگاه بغض و كينه و رشد وسوسه‏هاى شيطانى است، كه ملتهاى گذشته، و امتهاى پيشين را فريب داده است، تا آنجا كه در تاريكى‏هاى جهالت فرو رفتند، و در پرتگاه هلاكت سقوط كردند (43909- 43880)، و به آسانى به همان جايى كه شيطان مى‏خواست كشانده شدند. كبر و خود پسندى چيزى است كه قلب‏هاى متكبران را همانند كرده تا قرن‏ها به تضاد و خونريزى گذراندند، و سينه‏ها از كينه‏ها تنگى گرفت.

(43928- 43910)

6 پرهيز از سران متكبر و خود پسند

آگاه باشيد! زنهار! زنهار! از پيروى و فرمانبردارى سران و بزرگانتان، آنان كه به اصل و حسب خود مى‏نازند، و خود را بالاتر از آنچه كه هستند مى‏پندارند، و كارهاى نادرست را به خدا نسبت مى‏دهند، و نعمت‏هاى گسترده خدا را انكار مى‏كنند، تا با خواسته‏هاى پروردگارى مبارزه كنند، و نعمت‏هاى او را ناديده انگارند. (43965- 43929) آنان شالوده تعصب جاهلى، و ستون‏هاى فتنه، و شمشيرهاى تفاخر جاهليت هستند. (43977- 43966) پس، از خدا پروا كنيد، و با نعمت‏هاى خدادادى درگير نشويد، و به فضل و بخشش او حسادت نورزيد، و از فرومايگان اطاعت نكنيد، آنان كه تيرگى‏شان را با صفاى خود نوشيديد، و بيمارى‏شان را با سلامت خود درهم آميخته‏ايد، و باطل آنان را با حق خويش مخلوط كرده‏ايد (44007- 43978)، در حالى كه آنان ريشه همه فسق‏ها و انحرافات و همراه انواع گناهانند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) قابيل بر فرزند مادرش (هابيل) تكبر كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 387

شيطان آنها را براى گمراه كردن مردم، مركب‏هاى رام قرار داد، و از آنان لشكرى براى هجوم به مردم ساخت، و براى دزديدن عقل‏هاى شما آنان را سخنگوى خود برگزيد (44029- 44008)، كه شما را هدف تيرهاى خويش، و پايمال قدم‏هاى خود، و دستاويز وسوسه‏هاى خود گردانيد.

(44048- 44030)

7 ضرورت عبرت از گذشتگان‏

مردم! از آنچه كه بر ملت‏هاى متكبر گذشته، از كيفرها و عقوبت‏ها و سختگيرى‏ها، و ذلت و خوارى فرود آمده عبرت گيريد، و از قبرها و خاكى كه بر آنچه ره نهادند، و زمين‏هايى كه با پهلوها بر آن افتادند پند پذيريد (44073- 44049)، و از آثار زشتى كه كبر و غرور در دل‏ها مى‏گذارد به خدا پناه ببريد، همانگونه كه از حوادث سخت به او پناه مى‏بريد! (44084- 44074) اگر خدا تكبرورزيدن را اجازه مى‏فرمود، حتما به بندگان مخصوص خود از پيامبران و امامان عليهم السلام اجازه مى‏داد، در صورتى كه خداى سبحان تكبر و خودپسندى را نسبت به آنان ناپسند، و تواضع و فروتنى را براى آنان پسنديد (44108- 44085)، كه چهره بر زمين مى‏گذارند و صورت‏ها بر خاك مى‏مالند، و در برابر مؤمنان فروتنى مى‏كنند، و خود از قشر مستضعف جامعه مى‏باشند كه خدا آنها را با گرسنگى آزمود، و به سختى و بلا گرفتارشان كرد، و با ترس و بيم امتحانشان فرمود، و با مشكلات فراوان، خالصشان گردانيد. (44137- 44109) پس مال و فرزند را دليل خشنودى يا خشم خدا ندانيد، كه نشانه ناآگاهى به موارد آزمايش، و امتحان در بى‏نيازى و قدرت است (44155- 44138)، زيرا خداوند سبحان فرمود:

«آيا گمان مى‏كنند مال و فرزندانى كه به آنها عطا كرديم، به سرعت نيكى‏ها را براى آنان فراهم مى‏كنيم؟ نه آنان آگاهى ندارند»

(44176- 44156)

8 فلسفه آزمايش‏ها

پس همانا خداوند سبحان بندگان متكبر را با دوستان خود كه در چشم آنها ناتوانند مى‏آزمايد (44188- 44177)، وقتى كه موسى بن عمران و برادرش هارون عليهم السلام بر فرعون وارد شدند، و جامه‏هاى پشمين بتن، و چوب دستى در دست داشتند، و با فرعون شرط كردند كه اگر تسليم پروردگار شود، حكومت و ملكش جاودانه بماند و عزتش برقرار باشد (44219- 44189)، فرعون گفت:

«آيا از اين دو نفر تعجب نمى‏كنيد؟ كه دوام عزت و جاودانگى حكومتم را به خواسته‏هاى خود ربط مى‏دهند؟

در حالى كه در فقر و بيچارگى به سر مى‏برند؟ اگر چنين است چرا دستبندهاى طلا به همراه ندارند؟» اين سخن را فرعون براى بزرگ شمردن طلا و تحقير پوشش لباسى از پشم گفت، در حالى كه اگر خداى سبحان اراده مى‏فرمود، به هنگام بعثت پيامبران، درهاى گنج‏ها، و معدن‏هاى جواهرات، و باغات سرسبز را به روى پيامبران مى‏گشود، و پرندگان آسمان و حيوانات وحشى زمين را همراه آنان به حركت در مى‏آورد. (44285- 44220) اما اگر اين كار را مى‏كرد، آزمايش از ميان مى‏رفت، و پاداش و عذاب بى‏اثر مى‏شد، و بشارت‏ها و هشدارهاى الهى بى‏فايده مى‏بود، و بر مؤمنان اجر

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 389

و پاداش امتحان شدگان واجب نمى‏شد، و ايمان آورندگان ثواب نيكوكاران را نمى‏يافتند، و واژه‏ها، معانى خود را از دست مى‏داد. (44313- 44286) در صورتى كه خداوند پيامبران را با عزم و اراده قوى، گرچه با ظاهرى ساده و فقير مبعوث كرد، با قناعتى كه دل‏ها و چشم‏ها را پر سازد، هر چند فقر و ندارى ظاهرى آنان چشم و گوش‏ها را خيره سازد. (44344- 44314) اگر پيامبران الهى، داراى چنان قدرتى بودند كه مخالفت با آنان امكان نمى‏داشت، و توانايى و عزتى مى‏داشتند كه هرگز مغلوب نمى‏شدند، و سلطنت و حكومتى مى‏داشتند كه همه چشم‏ها به سوى آنان بود، از راه‏هاى دور بار سفر به سوى آنان مى‏بستند، اعتبار و ارزششان در ميان مردم اندك بود، و متكبران در برابرشان سر فرود مى‏آوردند (44379- 44345)، و تظاهر به ايمان مى‏كردند، از روى ترس يا علاقه‏اى كه به ماديات داشتند.

در آن صورت نيت‏هاى خالص يافت نمى‏شد، و اهداف غير الهى در ايمانشان راه مى‏يافت، و با انگيزه‏هاى گوناگون به سوى نيكى‏ها مى‏شتافتند. (44395- 44380) اما خداى سبحان اراده فرمود كه پيروى از پيامبران، و تصديق كتب آسمانى، و فروتنى در عبادت، و تسليم در برابر فرمان خدا، و اطاعت محض فرمانبردارى، با نيت خالص تنها براى خدا صورت پذيرد، و اهداف غير خدايى در آن راه نيابد (44424- 44396)، كه هر مقدار آزمايش و مشكلات بزرگتر باشد ثواب و پاداش نيز بزرگتر خواهد بود.

(44436- 44425)

9 فلسفه حج‏

آيا مشاهده نمى‏كنيد كه همانا خداوند سبحان، انسان‏هاى پيشين از آدم عليه السلام تا آيندگان اين جهان را با سنگ‏هايى در مكه آزمايش كرد كه نه زيان مى‏رسانند، و نه نفعى دارند، نه مى‏بينند، و نه مى‏شنوند؟ اين سنگ‏ها را خانه محترم خود قرار داده و آن را عامل پايدارى مردم گردانيد. (44474- 44437) سپس كعبه را در سنگلاخ‏ترين مكان‏ها، بى‏گياه‏ترين زمين‏ها، و كم فاصله‏ترين دره‏ها، در ميان كوه‏هاى خشن، سنگريزه‏هاى فراوان، و چشمه‏هاى كم آب، و آبادى‏هاى از هم دور قرار داد، كه نه شتر، نه اسب و گاو و گوسفند، هيچ كدام در آن سرزمين آسايش ندارند. (44512- 44475) سپس آدم عليه السلام و فرزندانش را فرمان داد كه به سوى كعبه برگردند، و آن را مركز اجتماع و سر منزل مقصود و بار اندازشان گردانند، تا مردم با عشق قلب‏ها (44534- 44513)، به سرعت از ميان فلات و دشت‏هاى دور، و از درون شهرها، روستاها، دره‏هاى عميق، و جزاير از هم پراكنده درياها به مكه روى آورند، شانه‏هاى خود را بجنبانند، و گرداگرد كعبه لا اله الا الله بر زبان جارى سازند، و در اطراف خانه طواف كنند، و با موهاى آشفته، و بدن‏هاى پر گرد و غبار در حركت باشند. (44560- 44535) لباس‏هاى خود را كه نشانه شخصيت هر فرد است در آورند، و با اصلاح نكردن موهاى سر، قيافه خود را تغيير دهند، كه آزمونى بزرگ، و امتحانى سخت، و آزمايشى آشكار است براى پاكسازى و خالص شدن، كه خداوند آن را سبب رحمت و رسيدن به بهشت قرار داد. (44590- 44561) اگر خداوند خانه محترمش، و مكان‏هاى انجام مراسم حج را، در ميان باغ‏ها

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 391

و نهرها، و سرزمين‏هاى سبز و هموار، و پردرخت و ميوه، مناطقى آباد و داراى خانه‏ها و كاخ‏هاى بسيار، و آبادى‏هاى به هم پيوسته (44617- 44591)، در ميان گندمزارها و باغات خرم و پر از گل و گياه، داراى مناظرى زيبا و پر آب، در وسط باغستانى شادى آفرين، و جاده‏هاى آباد قرار مى‏داد، به همان اندازه كه آزمايش ساده بود، پاداش نيز سبك‏تر مى‏شد. (44644- 44618) اگر پايه‏ها و بنيان كعبه، و سنگ‏هايى كه در ساختمان آن به كار رفته از زمرد سبز، و ياقوت سرخ، و داراى نور و روشنايى بود، دل‏ها ديرتر به شك و ترديد مى‏رسيدند، و تلاش شيطان بر قلب‏ها كمتر اثر مى‏گذاشت، و وسوسه‏هاى پنهانى او در مردم كارگر نبود. (44682- 44645) در صورتى كه خداوند بندگان خود را با انواع سختى‏ها مى‏آزمايد، و با مشكلات زياد به عبادت مى‏خواند، و به اقسام گرفتارى‏ها مبتلا مى‏سازد، تا كبر و خود پسندى را از دل‏هايشان خارج كند، و به جاى آن فروتنى آورد، و درهاى فضل و رحمتش را به روى‏شان بگشايد، و وسائل عفو و بخشش را به آسانى در اختيارشان گذارد.

(44717- 44683)

10 پرهيز از ستمكارى‏

پس، خدا را! خدا را! از تعجيل در عقوبت، و كيفر سركشى و ستم بر حذر باشيد، و از آينده دردناك ظلم، و سر انجام زشت تكبر و خود پسندى كه كمين گاه ابليس است، و جايگاه حيله و نيرنگ اوست، بترسيد، حيله و نيرنگى كه با دلهاى انسان‏ها، چون زهر كشنده مى‏آميزد (44747- 44718)، و هرگز بى‏اثر نخواهد بود، و كسى از هلاكتش جان سالم نخواهد برد: نه دانشمند به خاطر دانشش، و نه فقير به جهت لباس كهنه‏اش، در امان مى‏باشد.

(44762- 44748)

11 فلسفه عبادات اسلامى‏

خداوند بندگانش را، با نماز و زكات و تلاش در روزه‏دارى، حفظ كرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام، و ديدگانشان خاشع، و جان و روانشان فروتن، و دل‏هايشان متواضع باشد، كبر و خودپسندى از آنان رخت بربندد (44794- 44763)، چرا كه در سجده، بهترين جاى صورت را به خاك ماليدن، فروتنى آورد، و گذاردن اعضاء پر ارزش بدن بر زمين، اظهار كوچكى كردن است.

و روزه گرفتن، و چسبيدن شكم به پشت، عامل فروتنى است، و پرداخت زكات، براى مصرف شدن ميوه‏جات زمين و غير آن، در جهت نيازمنديهاى فقرا و مستمندان است. (44833- 44795) به آثار عبادات بنگريد كه چگونه شاخه‏هاى درخت تكبر را در هم مى‏شكند؟

و از روييدن كبر و خودپرستى جلوگيرى مى‏كند!

(44849- 44834)

12 تعصب ورزيدن زشت و زيبا

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 393

من در اعمال و رفتار جهانيان نظر دوختم، هيچ كس را نيافتم كه بدون علت در باره چيزى تعصب ورزد، جز با دليلى كه با آن ناآگاهان را بفريبد، و يا برهانى آورد كه در عقل سفيهان نفوذ كند، جز شما! زيرا در باره چيزى تعصب مى‏ورزيد كه نه علتى دارد و نه سببى (44883- 44850)، ولى شيطان به خاطر اصل خلقت خود بر آدم عليه السلام تعصب ورزيد، و آفرينش او را مورد سرزنش قرار داد و گفت «مرا از آتش و تو را از گل ساخته‏اند»، و سرمايه‏داران فساد زده امت‏ها، براى داشتن نعمت‏هاى فراوان تعصب ورزيدند و گفتند:

«ما صاحبان فرزندان و اموال فراوانيم و هرگز عذاب نخواهيم شد» (44923- 44884)[[245]](#footnote-245) پس اگر در تعصب ورزيدن ناچاريد، براى اخلاق پسنديده، افعال نيكو (44936- 44924)، و كارهاى خوب تعصب داشته باشيد، همان افعال و كردارى كه انسان‏هاى با شخصيت، و شجاعان خاندان عرب، و سران قبائل در آنها از يكديگر پيشى مى‏گرفتند، يعنى اخلاق پسنديده، بردبارى‏[[246]](#footnote-246) به هنگام خشم فراوان، و كردار و رفتار زيبا و درست، و خصلت‏هاى نيكو! (44962- 44937) پس تعصب ورزيد در حمايت كردن از پناهندگان، و همسايگان، وفادارى به عهد و پيمان، اطاعت كردن از نيكى‏ها، سرپيچى از تكبر و خود پسندى‏ها، تلاش در جود و بخشش، خود دارى از ستمكارى، بزرگ شمردن خونريزى، انصاف داشتن با مردم، فروخوردن خشم، پرهيز از فساد در زمين، تا رستگار شويد.

(44998- 44963)

13 علل پيروزى و شكست ملت‏ها

از كيفرهايى كه بر اثر كردار بد و كارهاى ناپسند بر امت‏هاى پيشين فرود آمد خود را حفظ كنيد، و حالات گذشتگان را در خوبى‏ها و سختى‏ها به ياد آوريد، و بترسيد كه همانند آنها باشيد! پس آنگاه كه در زندگى گذشتگان مطالعه و انديشه مى‏كنيد، عهده دار چيزى باشيد كه عامل عزت آنان بود (45034- 44999)، و دشمنان را از سر راهشان برداشت، و سلامت و عافيت زندگى آنان را فراهم كرد، و نعمت‏هاى فراوان را در اختيارشان گذاشت، و كرامت و شخصيت به آنان بخشيد، كه از تفرقه و جدايى اجتناب كردند، و بر وحدت و همدلى همت گماشتند، و يكديگر را به وحدت واداشته به آن سفارش كردند. (45066- 45035) و از كارهايى كه پشت آنها را شكست، و قدرت آنها را در هم كوبيد، چون كينه توزى با يكديگر، پركردن دلها از بخل و حسد، به يكديگر پشت كردن و از هم بريدن، و دست از يارى هم كشيدن، بپرهيزيد (45087- 45067)، و در احوالات مؤمنان پيشين انديشه كنيد، كه چگونه در حال آزمايش‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى حكومت: پلوتوكراسى‏PLUTOCRACY (حكومت سرمايه‏دارى) و سرمايه داران بزرگ‏

(2) احلام: را ابن ابى الحديد «عقل و انديشه» معنا كرد، ولى ابن ميثم در جلد چهارم از شرح خود ص 93، احلام را به «بردبارى» معنا كرد، و حق با اوست.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 395

و امتحان به سر بردند، آيا بيش از همه مشكلات بر دوش آنها نبود؟ و آيا بيش از همه مردم در سختى و زحمت نبودند؟ و آيا از همه مردم جهان بيشتر در تنگنا قرار نداشتند؟ (45116- 45088) فرعون‏هاى زمان، آنها را به بردگى كشاندند، و همواره بدترين شكنجه‏ها را بر آنان وارد كردند، و انواع تلخى‏ها را به كامشان ريختند، كه اين دوران ذلت و هلاكت و مغلوب بودن، تداوم يافت نه راهى وجود داشت كه سرپيچى كنند، و نه چاره‏اى كه از خود دفاع نمايند (45145- 45117)، تا آن كه خداوند، تلاش و استقامت و بردبارى در برابر ناملايمات آنها را، در راه دوستى خود، و قدرت تحمل ناراحتى‏ها را براى ترس از خويش، مشاهده فرمود. آنان را از تنگناهاى بلا و سختى‏ها نجات داد، و ذلت آنان را به عزت و بزرگوارى، و ترس آنها را به امنيت تبديل فرمود (45176- 45146)، و آنها را حاكم و زمامدار و پيشواى انسانها قرار داد، و آن قدر كرامت و بزرگى از طرف خدا به آنها رسيد كه خيال آن را نيز در سر نمى‏پروراندند. (45195- 45177) پس انديشه كنيد كه چگونه بودند آنگاه كه: وحدت اجتماعى داشتند، خواسته‏هاى آنان يكى، قلب‏هاى آنان يكسان، و دست‏هاى آنان مدد كار يكديگر، شمشيرها يارى كننده، نگاه‏ها به يك سو دوخته، و اراده‏ها واحد و همسو بود! (45220- 45196) آيا در آن حال مالك و سرپرست سراسر زمين نبودند؟ و رهبر و پيشواى همه دنيا نشدند؟ (45232- 45221) پس به پايان كار آنها نيز بنگريد! در آن هنگام كه به تفرقه و پراكندگى روى آوردند، و مهربانى و دوستى آنان از بين رفت، و سخن‏ها و دل‏هايشان گوناگون شد، از هم جدا شدند، به حزب‏ها و گروه‏ها پيوستند (45257- 45233)، خداوند لباس كرامت خود را از تنشان بيرون آورد، و نعمت‏هاى فراوان شيرين را از آنها گرفت، و داستان آنها در ميان شما عبرت انگيز باقى ماند. (45275- 45258) از حالات زندگى فرزندان اسماعيل پيامبر، و فرزندان اسحاق پيامبر، فرزندان اسراييل «يعقوب» (كه درود بر آنان باد) عبرت گيريد، راستى چقدر حالات ملتها با هم يكسان، و در صفات و رفتارشان با يكديگر همانند است! در احوالات آنها روزگارى كه از هم جدا و پراكنده بودند انديشه كنيد، زمانى كه پادشاهان كسرى و قيصر[[247]](#footnote-247) بر آنان حكومت مى‏كردند (45310- 45276)[[248]](#footnote-248)، و آنها را از سرزمين‏هاى آباد، از كناره‏هاى دجله و فرات،[[249]](#footnote-249) و از محيطهاى سر سبز و خرم دور كردند، و به صحراهاى كم گياه، و بى‏آب و علف، محل وزش بادها، و سرزمين‏هايى كه زندگى در آنجاها مشكل بود تبعيد كردند، آنان را در مكان‏هاى نامناسب، مسكين و فقير، همنشين شتران ساختند،[[250]](#footnote-250) خانه‏هاشان پست‏ترين خانه ملت‏ها، و سرزمين زندگيشان خشك‏ترين بيابان‏ها بود (45342- 45311)، نه دعوت حقى وجود داشت كه به آن روى آورند و پناهنده شوند، و نه سايه محبتى وجود داشت كه در عزت آن زندگى كنند. (45357- 45343) حالات آنان دگرگون، و قدرت آنان پراكنده، و جمعيت انبوهشان متفرق بود. در بلايى سخت، و در جهالتى فراگير فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور، و بت‏ها را پرستش مى‏كردند، و قطع رابطه با خويشاوندان، و غارتگرى‏هاى پياپى در ميانشان رواج يافته بود.

(45383- 45358)

14 ره‏آورد بعثت پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كسرى لقب پادشاهان ايران و قيصر لقب پادشاهان روم شرقى بود.

(2) نفى حكومت: اريستوكراسى‏ARISTOCRACY (حكومت‏هاى اشرافى) و اليگارشى‏OLIGARCHY (حكومت استبدادى چند نفر از أغنيا)

(3) بحر العراق: درياى عراق، منظور آبهاى ميان دجله و فرات است كه ساسانيان بر آن حكومت داشتند.

(4) دبر و وبر، كنايه از شتر است، يعنى آنها را فقير و تهيدست با شتران رها كردند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 397

حال به نعمت‏هاى بزرگ الهى كه به هنگامه بعثت پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم بر آنان فروريخت بنگريد، كه چگونه اطاعت آنان را با دين خود پيوند داد. و با دعوتش آنها را به وحدت رساند! (45404- 45384) چگونه نعمت‏هاى الهى بالهاى كرامت خود را بر آنان گستراند، و جويبارهاى آسايش و رفاه بر ايشان روان ساخت! و تمام بركات آيين حق، آنها را در بر گرفت! در ميان نعمت‏ها غرق گشتند، و در خرمى زندگانى شادمان شدند (45431- 45405)، امور اجتماعى آنان در سايه قدرت حكومت اسلام استوار شد، و در پرتو عزتى پايدار آرام گرفتند، و به حكومتى پايدار رسيدند. (45454- 45432) آنگاه آنان حاكم و زمامدار جهان شدند، و سلاطين روى زمين گرديدند، و فرمانرواى كسانى شدند كه در گذشته حاكم بودند، و قوانين الهى را بر كسانى اجراء مى‏كردند كه مجريان احكام بودند، و در گذشته كسى قدرت در هم شكستن نيروى آنان را نداشت، و هيچ كس خيال مبارزه با آنان را در سر نمى‏پروراند.

(45486- 45455)

15 علل نكوهش و سقوط كوفيان‏

آگاه باشيد كه شما هم اكنون دست از رشته اطاعت كشيديد، و با زنده كردن ارزش‏هاى جاهليت، دژ محكم الهى را در هم شكستيد (45505- 45487)، در حالى كه خداوند بر اين امت اسلامى بر «وحدت و برادرى» منت گذارده بود، كه در سايه آن زندگى كنند، نعمتى بود كه هيچ ارزشى نمى‏توان همانند آن تصور كرد، زيرا از هر ارزشى گران قدرتر، و از هر كرامتى والاتر بود. (45547- 45506) بدانيد كه پس از هجرت، دوباره چونان اعراب باديه نشين شده‏ايد، و پس از وحدت و برادرى به احزاب گوناگون تبديل گشته‏ايد، از اسلام تنها نام آن، و از ايمان جز نشانى را نمى‏شناسيد! (45571- 45548) شعار مى‏دهيد: آتش آرى، ننگ هرگز! گويا مى‏خواهيد اسلام را واژگون، و پرده حرمتش را پاره كنيد؟ و پيمانى را كه خدا براى حفظ حرمت مسلمين در زمين، و عامل امنيت و آرامش مردم قرار داد بشكنيد؟ (45599- 45572) همانا اگر شما به غير اسلام پناه بريد، كافران با شما نبرد خواهند كرد.

آنگاه نه جبرئيل و نه ميكائيل، نه مهاجر و نه انصار، وجود ندارند كه شما را يارى دهند، و چاره‏اى جز نبرد با شمشير نداريد تا خدا در ميان شما حكم نمايد. (45628- 45600) مردم! از مثل‏هاى قرآن در باره كسانى كه عذاب و كيفر شدند، و روزهاى سخت آنان، و آسيب‏هاى شديدى كه ديدند آگاهيد، پس وعده عذاب خدا را دور مپنداريد، و به عذر اينكه آگاهى نداريد خود را گرفتار نسازيد، و انتقام خدا را سبك، و خود را از كيفر الهى ايمن مپنداريد (45653- 45629)، زيرا كه خداى سبحان، مردم روزگاران گذشته را از رحمت خود دور نساخت مگر براى ترك امر به معروف، و نهى از منكر. پس خدا، بى‏خردان را براى نافرمانى، و خردمندان را براى ترك باز داشتن ديگران از گناه، لعنت كرد. (45679- 45654)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 399

آگاه باشيد! شما رشته پيوند با اسلام را قطع، و اجراى حدود الهى را تعطيل، و احكام اسلام را به فراموشى سپرده‏ايد!

(45691- 45680)

16 قاطعيت امام در نبرد با منحرفان‏

آگاه باشيد! خداوند مرا به جنگ با سركشان تجاوز كار، پيمان شكنان و فساد كنندگان در زمين فرمان داد: با ناكثان پيمان شكن جنگيدم، و با قاسطين تجاوز كار جهاد كردم، و مارقين خارج شده از دين را خوار و زبون ساختم (45719- 45692)، و رهبر خوارج (شيطان ردهه)[[251]](#footnote-251) بانگ صاعقه‏اى قلبش را به تپش آورد و سينه‏اش را لرزاند و كارش را ساخت. حال تنها اندكى از سركشان و ستمگران باقى ماندند، كه اگر خداوند مرا باقى گذارد با حمله ديگرى نابودشان خواهم كرد، و حكومت حق را در سراسر كشور اسلامى پايدار خواهم كرد، جز مناطق پراكنده و دور دست.

(45755- 45720)

17 سوابق درخشان شجاعت و فضائل امام عليه السلام‏

من در خردسالى، بزرگان عرب را به خاك افكندم، و شجاعان دو قبيله معروف «ربيعه» و «مضر» را در هم شكستم! (45770- 45756) شما موقعيت مرا نسبت به رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در خويشاوندى نزديك، در مقام و منزلت ويژه مى‏دانيد، پيامبر مرا در اتاق خويش مى‏نشاند، در حالى كه كودك بودم مرا در آغوش خود مى‏گرفت، و در بستر مخصوص خود مى‏خوابانيد، بدنش را به بدن من مى‏چسباند، و بوى پاكيزه خود را به من مى‏بوياند (45802- 45771)، و گاهى غذايى را لقمه لقمه در دهانم مى‏گذارد، هرگز دروغى در گفتار من، و اشتباهى در كردارم نيافت. (45820- 45803) از همان لحظه‏اى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را از شير گرفتند، خداوند بزرگ‏ترين فرشته (جبرئيل) خود را مأمور تربيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم كرد تا شب و روز، او را به راه‏هاى بزرگوارى و راستى و اخلاق نيكو راهنمايى كند (45846- 45821)، و من همواره با پيامبر بودم چونان فرزند كه همواره با مادر است،[[252]](#footnote-252) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم هر روز نشانه تازه‏اى از اخلاق نيكو را برايم آشكار مى‏فرمود، و به من فرمان مى‏داد كه به او اقتداء نمايم. (45866- 45847) پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم چند ماه از سال را در غار حراء[[253]](#footnote-253) مى‏گذراند، تنها من او را مشاهده مى‏كردم، و كسى جز من او را نمى‏ديد، در آن روزها، در هيچ خانه اسلام راه نيافت جز خانه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم كه خديجه هم در آن بود و من سومين آنان بودم. من نور وحى و رسالت را مى‏ديدم، و بوى نبوت را مى‏بوييدم (45905- 45867) من هنگامى كه وحى بر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرود مى‏آمد، ناله شيطان را شنيدم، گفتم اى رسول خدا، اين ناله كيست؟ گفت: شيطان است كه از پرستش خويش مأيوس گرديد (45929- 45906) و فرمود: «على! تو آنچه را من مى‏شنوم، مى‏شنوى، و آنچه را كه من مى‏بينم، مى‏بينى، جز اينكه تو پيامبر نيستى، بلكه وزير من بوده و به راه خير مى‏روى»

18 خيره سرى و دشمنى سران قريش‏

من با پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بودم آنگاه كه سران قريش نزد او آمدند و گفتند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ردهة: گودالى كه رهبر خوارج معروف به «ذو الثديه» جنازه‏اش در آن افتاده بود. و ناكثان يعنى «عهد شكنان» اصحاب جمل كه در بصره شورش كردند، قاسطين «ستمكاران» يعنى معاويه و پيروان ستمكار او و مارقين يعنى خارج شدگان، خوارج و طرفدارانشان كه از لشكر امام و امت اسلامى كناره گرفتند.

(2) اتباع الفصيل اثر امه (شتر بچه همواره با شتر است) وقتى مى‏خواستند بگويند كه آن دو نفر هميشه با هم بودند از اين ضرب المثل استفاده مى‏كردند.

(3) حراء: كوهى است كه در شمال مكه به فاصله 6 كيلو متر، بر دامنه جنوبى كوه و در ارتفاع 160 متر، غارى وجود دارد كه پيامبران گذشته و حضرت ابراهيم عليه السلام در آن عبادت مى‏كردند، و خلوتگاه و محل عبادت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نيز بود كه آيات آغازين قرآن در آنجا بر رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نازل شد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 401

«اى محمد صلى الله عليه و آله و سلم تو ادعاى بزرگى كردى، كه هيچيك از پدران و خاندانت نكردند (45974- 45930)، ما از تو معجزه‏اى مى‏خواهيم، اگر پاسخ مثبت داده، انجام دهى، مى‏دانيم كه تو پيامبر و فرستاده خدايى، و اگر از انجام آن سرباز زنى، خواهيم دانست كه ساحر و دروغگويى» (45997- 45975) پس پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود «شما چه مى‏خواهيد؟» گفتند: «اين درخت را بخوان تا از ريشه كنده شود و در پيش تو بايستد» پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوند بر همه چيز تواناست. حال اگر خداوند اين كار را بكند آيا ايمان مى‏آوريد؟ و به حق شهادت مى‏دهيد؟

گفتند: آرى (46034- 45998)، پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: من بزودى نشانتان مى‏دهم آنچه را كه درخواست كرديد، و همانا بهتر از هر كس مى‏دانم كه شما به خير و نيكى باز نخواهيد گشت، زيرا در ميان شما كسى است كه كشته شده و در چاه «بدر» دفن خواهد شد،[[254]](#footnote-254) و كسى است‏[[255]](#footnote-255) كه جنگ احزاب را تدارك خواهد كرد. (46058- 46035) سپس به درخت اشاره كرد و فرمود: «اى درخت! اگر به خدا و روز قيامت ايمان دارى، و مى‏دانى من پيامبر خدايم، از زمين با ريشه‏هايت در آى، و به فرمان خدا در پيش روى من قرار گير» (46084- 46059) سوگند به پيامبرى كه خدا او را به حق مبعوث كرد، درخت با ريشه‏هايش از زمين كنده شده، و پيش آمد كه با صداى شديد چونان به هم خوردن بال پرندگان، يا به هم خوردن شاخه‏هاى درختان، جلو آمد و در پيش روى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم ايستاد (46108- 46085) كه برخى از شاخه‏هاى بلند خود را بر روى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و بعضى ديگر را روى من انداخت و من در طرف راست پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم ايستاده بودم (46126- 46109)، وقتى سران قريش اين منظره را مشاهده كردند، با كبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده، نصفش جلوتر آيد، و نصف ديگر در جاى خود بماند» پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمان داد. نيمى از درخت با وضعى شگفت‏آور و صدايى سخت به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نزديك شد گويا مى‏خواست دور آن حضرت بپيچد (46156- 46127)، اما سران قريش از روى كفر و سركشى گفتند: «فرمان ده اين نصف باز گردد و به نيم ديگر ملحق شود، و به صورت اول در آيد» پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم دستور داد و چنان شد. (46171- 46157) من گفتم: لا اله الا الله، اى رسول خدا من نخستين كسى هستم كه به تو ايمان آوردم، و نخستين فردى هستم اقرار مى‏كنم كه درخت با فرمان خدا براى تصديق نبوت، و بزرگداشت دعوت رسالت، آنچه را خواستى انجام داد. (46201- 46172) اما سران قريش همگى گفتند: «او ساحرى است دروغگو، كه سحرى شگفت آور دارد، و سخت با مهارت است».

و خطاب به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم گفتند: «آيا نبوت تو را كسى جز امثال على عليه السلام باور مى‏كند؟»

(46220- 46202)

19 الگوهاى كامل ايمان‏

و همانا من از كسانى هستم كه در راه خدا از هيچ سرزنشى نمى‏ترسند، كسانى كه سيماى آنها سيماى صديقان، و سخنانشان، سخنان نيكان است، شب زنده داران و روشنى بخشان روزند، به دامن قرآن پناه برده سنت‏هاى خدا و رسولش را زنده مى‏كنند (46251- 46221)، نه تكبر و خود پسندى دارند، و نه بر كسى برترى مى‏جويند، نه خيانتكارند و نه در زمين فساد مى‏كنند، قلب‏هايشان در بهشت، و پيكرهايشان سرگرم اعمال پسنديده است.

(46269- 46252)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اين پيش گوئى از آينده به جنگ بدر (چاهى بين مكه و مدينه) اختصاص دارد كه جسد عتبه و شيبه، پسران ربيعه و اميه و پسران عبد شمس و ابو جهل و برخى ديگر در آن ريخته شد و دسته جمعى در آن دفن شدند.

(2) اين شخص ابو سفيان است كه جنگ احزاب (خندق) را تدارك ديد و سرانجام شكست خورد، كه اين حوادث در سالهاى پس از هجرت اتفاق افتاد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 403

(1193)

ترجمه خطبه 193

(گفته شد يكى از ياران پرهيزكار امام عليه السلام به نام همام‏[[256]](#footnote-256) گفت: اى امير مؤمنان پرهيزكاران را براى من آنچنان وصف كن كه گويا آنان را با چشم مى‏نگرم. امام عليه السلام در پاسخ او درنگى كرد (46305- 46270) و فرمود «اى همام! از خدا بترس و نيكوكار باش كه خداوند با پرهيزكاران و نيكوكاران است» اما همام دست بردار نبود و اصرار ورزيد، تا آن كه امام عليه السلام تصميم گرفت صفات پرهيزكاران را بيان فرمايد. پس خدا را سپاس و ثنا گفت، و بر پيامبرش درود فرستاد، و فرمود) (46343- 46306)

1 سيماى پرهيزكاران‏

پس از ستايش پروردگار! همانا خداوند سبحان پديده‏ها را در حالى آفريد كه از اطاعتشان بى‏نياز، و از نافرمانى آنان در امان بود، زيرا نه معصيت گناهكاران به خدا زيانى مى‏رساند و نه اطاعت مؤمنان براى او سودى دارد، روزى بندگان را تقسيم، و هر كدام را در جايگاه خويش قرار داد. (46381- 46344) اما پرهيزكاران! در دنيا داراى فضيلت‏هاى برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان ميانه روى، و راه رفتنشان با تواضع و فروتنى است (46394- 46382)، چشمان خود را بر آنچه خدا حرام كرده مى‏پوشانند، و گوش‏هاى خود را وقف دانش سودمند كرده‏اند (46407- 46395)، و در روزگار سختى و گشايش، حالشان يكسان است. و اگر نبود مرگى كه خدا بر آنان مقدر فرموده، روح آنان حتى به اندازه بر هم زدن چشم، در بدن‏ها قرار نمى‏گرفت، از شوق ديدار بهشت، و از ترس عذاب جهنم. (46438- 46408) خدا در جانشان بزرگ و ديگران كوچك مقدارند، بهشت براى آنان چنان است كه گويى آن را ديده و در نعمت‏هاى آن به سر مى‏برند، و جهنم را چنان باور دارند كه گويى آن را ديده و در عذابش گرفتارند. (46466- 46439) دل‏هاى پرهيزكاران اندوهگين، و مردم از آزارشان در أمان، تن‏هايشان لاغر، و درخواست‏هايشان اندك، و نفسشان عفيف و دامنشان پاك است.

(46480- 46467) در روزگار كوتاه دنيا صبر كرده تا آسايش جاودانه قيامت را به دست آورند: تجارتى پر سود كه پروردگارشان فراهم فرموده، دنيا مى‏خواست آنها را بفريبد اما عزم دنيا نكردند، مى خواست آنها را اسير خود گرداند كه با فدا كردن جان، خود را آزاد ساختند.

(46500- 46481)

2 شب پرهيزكاران‏

پرهيزكاران در شب بر پا ايستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفكر و انديشه مى‏خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروى درد خود را مى‏يابند. (46517- 46501) وقتى به آيه‏اى برسند كه تشويقى در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روى آورند، و با جان پر شوق در آن خيره شوند، و گمان مى‏برند كه نعمت‏هاى بهشت برابر ديدگانشان قرار دارد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) همام بن شريح از شيعيان امير المؤمنين عليه السلام بود. (قاموس الرجال)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 405

و هر گاه به آيه‏اى مى‏رسند كه ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن مى‏سپارند، و گويا صداى بر هم خوردن شعله‏هاى آتش، در گوششان طنين افكن است (46555- 46518)، پس قامت به شكل ركوع خم كرده، پيشانى و دست و پا بر خاك ماليده، و از خدا آزادى خود را از آتش جهنم مى‏طلبند.

(46575- 46556)

3 روز پرهيزكاران‏

پرهيزكاران در روز، دانشمندانى بردبار، و نيكوكارانى با تقوا هستند كه ترس الهى آنان را چونان تير تراشيده لاغر كرده است، كسى كه به آنها مى‏نگرد مى‏پندارد كه بيمارند اما آنان را بيمارى نيست، و مى‏گويد، مردم در اشتباهند! در صورتى كه آشفتگى ظاهرشان، نشان از امرى بزرگ است. (46606- 46576) از اعمال اندك خود خشنود نيستند، و اعمال زياد خود را بسيار نمى‏شمارند.

نفس خود را متهم مى‏كنند، و از كردار خود ترسناكند. (46622- 46607) هرگاه يكى از آنان را بستايند، از آنچه در تعريف او گفته شد در هراس افتاده مى‏گويد:

«من خود را از ديگران بهتر مى‏شناسم و خداى من، مرا بهتر از من مى‏شناسد، بار خدايا، مرا بر آنچه مى‏گويند محاكمه نفرما، و بهتر از آن قرارم ده كه مى‏گويند، و گناهانى كه نمى‏دانند بيامرز!»

(46658- 46623)

4 نشانه‏هاى پرهيزكاران‏

و از نشانه‏هاى يكى از پرهيزكاران اين است كه او را اينگونه مى‏بينى: در ديندارى نيرومند، نرمخو و دور انديش است، داراى ايمانى پر از يقين، حريص در كسب دانش، با داشتن علم بردبار (46683- 46659)، در توانگرى ميانه رو، در عبادت فروتن، در تهيدستى آراسته، در سختى‏ها بردبار، در جستجوى كسب حلال، در راه هدايت شادمان و پرهيز كننده از طمع ورزى، مى‏باشد. (46711- 46684) اعمال نيكو انجام مى‏دهد و ترسان است، روز را به شب مى‏رساند با سپاسگزارى، و شب را به روز مى‏آورد با ياد خدا، شب مى‏خوابد اما ترسان، و بر مى‏خيزد شادمان، ترس براى اينكه دچار غفلت نشود، و شادمانى براى فضل و رحمتى كه به او رسيده است. (46745- 46712) اگر نفس او در آنچه دشوار است فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محرومش مى‏كند.

روشنى چشم پرهيزكار در چيزى قرار دارد كه جاودانه است، و آن را ترك مى‏كند كه پايدار نيست، بردبارى را با علم، و سخن را با عمل، در مى‏آميزد. (46772- 46746) پرهيزكار را مى‏بينى كه: آرزويش نزديك، لغزش‏هايش اندك، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراكش كم، كارش آسان، دينش حفظ شده، شهوتش در حرام مرده و خشمش فرو خورده است. مردم به خيرش اميدوار، و از آزارش در امانند. (46798- 46773) اگر در جمع بى‏خبران باشد نامش در گروه ياد آوران خدا ثبت مى‏گردد، و اگر در ياد آوران باشد نامش در گروه بى‏خبران نوشته نمى‏شود. ستمكار خود را عفو مى‏كند، به آن كه محرومش ساخته مى‏بخشد (46821- 46799)، به آن كس كه با او بريده مى‏پيوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدى‏هاى او پنهان، و كار نيكش آشكار است. نيكى‏هاى او به همه رسيده، آزار او به كسى نمى‏رسد. (46837- 46822)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 407

در سختى‏ها آرام، و در ناگواريها بردبار و در خوشى‏ها سپاسگزار است. به آن كه دشمن دارد ستم نكند، و نسبت به آن كه دوست دارد به گناه آلوده نشود. (46858- 46838) پيش از آن كه بر ضد او گواهى دهند به حق اعتراف مى‏كند، و آنچه را به او سپرده‏اند ضايع نمى‏سازد، و آنچه را به او تذكر دادند فراموش نمى‏كند.

مردم را با لقب‏هاى زشت نمى‏خواند، همسايگان را آزار نمى‏رساند، در مصيبت‏هاى ديگران شاد نمى‏شود (46885- 46859) و در كار ناروا دخالت نمى‏كند، و از محدوده حق خارج نمى‏شود.

اگر خاموش است سكوت او اندوهگينش نمى‏كند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمى‏شود (46906- 46886)، و اگر به او ستمى روا دارند صبر مى‏كند تا خدا انتقام او را بگيرد.

نفس او از دستش در زحمت، ولى مردم در آسايشند. براى قيامت خود را به زحمت مى‏افكند، ولى مردم را به رفاه و آسايش مى‏رساند. (46935- 46907) دورى او از برخى مردم، از روى زهد و پارسايى، و نزديك شدنش با بعضى ديگر از روى مهربانى و نرمى است.

دورى او از تكبر و خود پسندى، و نزديكى او از روى حيله و نيرنگ نيست. (46961- 46936) (سخن امام كه به اينجا رسيد، ناگهان همام ناله‏اى زد و جان داد. (46968- 46962) امام عليه السلام فرمود) سوگند به خدا من از اين پيش آمد بر همام مى‏ترسيدم.

سپس گفت: آيا پندهاى رسا با آنان كه پذيرنده آنند چنين مى‏كند؟

شخصى رسيد و گفت: چرا با تو چنين نكرد؟ (46995- 46969) امام عليه السلام پاسخ داد:

واى بر تو، هر أجلى وقت معينى دارد كه از آن پيش نيفتد و سبب مشخصى دارد كه از آن تجاوز نكند. آرام باش و ديگر چنين سخنانى مگو، كه شيطان آن را بر زبانت رانده است. (47017- 46996)[[257]](#footnote-257)

(1194)

ترجمه خطبه 194

(از شرح خوئى بر مى‏آيد كه اين سخنرانى در شهر كوفه ايراد شده) (وصف منافقان) خدا را بر توفيقى كه بر اطاعتش داده، و ما را از نافرمانى باز داشته، ستايش مى‏كنيم، و از او مى‏خواهيم كه نعمتش را كامل، و دست ما را به ريسمان محكمش متصل گرداند. (47044- 47018)

1 مشكلات رسالت‏

و شهادت مى‏دهيم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست، كه در راه رضايت حق در كام هر گونه سختى و ناراحتى فرو رفت، و جام مشكلات و ناگواريها را سر كشيد (47062- 47045)، روزگارى خويشاوندان او به دو رويى و دشمنى پرداختند، و بيگانگان در كينه توزى و دشمنى با او متحد شدند. اعراب براى نبرد با پيامبر عنان گسيخته، و با تازيانه بر مركب‏ها نواخته و از هر سو گرد مى‏آمدند، و از دورترين سرزمين، و فراموش شده‏ترين نقطه‏ها، دشمنى خود را بر پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرود آوردند.

(47092- 47063)

2 سيماى منافقان‏

اى بندگان خدا! شما را به ترس از خدا سفارش مى‏كنم، و شما را از منافقان مى‏ترسانم، زيرا آنها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) آن شخص با تفكرات شيطانى مى‏خواست بگويد: آنچه را به همام گفتى واقعيت ندارد و گر نه در جان تو نيز تأثير مى‏كرد، كه امام عليه السلام فرمود اين سخن از شيطان است، زيرا هر كسى توان و قدرت تحمل خاصى دارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 409

گمراه و گمراه كننده‏اند، خطاكار و به خطاكارى تشويق كننده‏اند (47107- 47093)، به رنگ‏هاى گوناگون ظاهر مى‏شوند، از ترفندهاى گوناگون استفاده مى‏كنند، براى شكستن شما از هر پناهگاهى استفاده مى‏كنند، و در هر كمينگاهى به شكار شما مى‏نشينند، قلب‏هايشان بيمار، و ظاهرشان آراسته است (47125- 47108)، در پنهانى راه مى‏روند، و از بيراهه‏ها حركت مى‏كنند.

وصفشان دارو، و گفتارشان درمان اما كردارشان دردى است بى درمان، بر رفاه و آسايش مردم حسد مى‏ورزند، و بر بلاء و گرفتارى مردم مى‏افزايند، و اميدواران را نا اميد مى‏كنند.

(47147- 47126) آنها در هر راهى كشته‏اى، و در هر دلى راهى، و بر هر اندوهى اشكها[[258]](#footnote-258) مى‏ريزند، مدح و ستايش را به يكديگر قرض مى‏دهند، و انتظار پاداش مى‏كشند، اگر چيزى را بخواهند اصرار مى‏كنند و اگر ملامت شوند، پرده درى مى‏كنند، و اگر داورى كنند اسراف مى‏ورزند. (47176- 47148) آنها برابر هر حقى باطلى، و برابر هر دليلى شبهه‏اى، و براى هر زنده‏اى قاتلى، و براى هر درى كليدى، و براى هر شبى چراغى تهيه كرده‏اند. (47197- 47177) با اظهار يأس مى‏خواهند به مطامع خويش برسند، و بازار خود را گرم سازند، و كالاى خود را بفروشند، سخن مى‏گويند اما به اشتباه و ترديد مى‏اندازند، وصف مى‏كنند اما فريب مى‏دهند، در آغاز، راه را آسان و سپس در تنگناها به بن بست مى‏كشانند (47219- 47198)، آنها ياوران شيطان و زبانه‏هاى آتش جهنم مى‏باشند:

«آنان پيروان شيطانند، و بدانيد كه پيروان شيطان زيانكارانند»

(47234- 47220) (1195)

ترجمه خطبه 195

(بر أساس اظهارات موجود در اصول كافى اين سخنرانى در شهر كوفه ايراد شد)

1 نشانه‏هاى آشكار الهى‏

ستايش خداوندى را سزاست كه نشانه‏هاى قدرت و بزرگى و عظمت خود را چنان آشكار كرد كه ديده‏ها را از شگفتى قدرتش به حيرت آورده، و انديشه‏هاى بلند را از شناخت ماهيت صفاتش باز داشته است (47275- 47235)، و گواهى مى‏دهم كه جز خداى يكتا خدايى نيست، شهادتى بر خاسته از ايمان و يقين و اخلاص و اقرار درست. (47291- 47276) و گواهى مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست، خدا پيامبرش را هنگامى فرستاد كه نشانه‏هاى هدايت از ياد رفته، و راه‏هاى دين ويران شده بود. او حق را آشكار، و مردم را نصيحت فرمود، همه را به رستگارى هدايت، و به ميانه روى فرمان داد «درود خدا بر او و خاندانش باد»

(47326- 47292)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشك تمساح.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 411

2 خداشناسى‏

و بدانيد اى بندگان خدا! كه خداوند شما را بيهوده نيافريد، و بى سرپرست رها نكرد.

از ميزان نعمتش بر شما آگاه، و اندازه نيكى‏هاى خود بر شما را مى‏داند. (47347- 47327) از خدا درخواست پيروزى و رستگارى كنيد، از او بخواهيد و عطاى او را درخواست كنيد، كه ميان او و شما پرده و مانعى نيست، و درى بروى شما بسته نمى‏گردد. (47365- 47348) خدا در همه جا، و در هر لحظه، و هر زمان، با انسان و پريان است. (47381- 47366) عطاى فراوان از دارايى او نمى‏كاهد، و بخشيدن در گنج او كاستى نياورد، و درخواست كنندگان، سرمايه او را به پايان نرسانند، و عطا شدگان، سرمايه او را پايان نمى‏دهند (47396- 47382)، و كسى مانع احسان به ديگرى نخواهد بود، و آوازى او را از آواز ديگر باز ندارد، و بخشش او مانع گرفتن نعمت ديگرى نيست، و خشم گرفتن او مانع رحمت نمى‏باشد، و رحمتش او را از عذاب غافل نمى‏سازد، پنهان بودنش مانع آشكار بودنش نيست، و آشكار شدنش او را از پنهان ماندن باز نمى‏دارد.

(47438- 47397) نزديك و دور است، بلند مرتبه و نزديك است، آشكار پنهان، و پنهان آشكار است، جزا دهنده همگان است و خود جزا داده نمى‏شود. (47454- 47439) پديده‏ها را با فكر و انديشه نيافريده، و از آنان براى خستگى و زحمات كمكى نخواسته است.

(47463- 47455)

3 ياد آخرت‏

اى بندگان خدا! شما را به پرهيزكارى سفارش مى‏كنم، كه عامل كنترل و مايه استوارى شماست (47472- 47464)، پس به رشته‏هاى تقوا چنگ زنيد، و به حقيقت‏هاى آن پناه آوريد، تا شما را به سر منزل آرامش، و جايگاههاى وسيع، و پناهگاه‏هاى محكم و منزلگاه‏هاى پر عزت برساند، در روزى كه چشم‏ها خيره مى‏شود، و همه جا در نظر انسان تاريك، و گله‏هاى شتر و مال و اموال فراوان فراموش مى‏گردد. (47505- 47473) زيرا به هنگام قيامت (به گونه‏اى) در صور اسرافيل مى‏دمند كه قلب‏ها از كار مى‏افتد، زبان‏ها باز مى‏ايستد، كوه‏هاى بلند و سنگ‏هاى محكم فرو مى‏ريزد، و قسمت‏هاى سخت آن نرم چون سرابى مى‏ماند، كوهستان‏ها با زمين هموار مى‏گردد چنان كه نه پستى و نه بلندى موجود است، پس در آن هنگام نه شفاعت كننده‏اى است كه شفاعت كند، و نه دوستى كه نفع رساند، و نه پوزش خواستن سودى دارد.

(47542- 47506) (1196)

ترجمه خطبه 196

هشدار از غفلت زدگى‏

خداوند هنگامى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را مبعوث فرمود كه نشانه‏اى از دين الهى بر پا، و نه چراغ هدايتى روشن، و نه راه حقى آشكار بود. (47562- 47543) اى بندگان خدا! شما را به ترس از خدا سفارش مى‏كنم، و از دنياپرستى شما را مى‏ترسانم، زيرا دنيا خانه‏اى ناپايدار و جايگاه سختى و مشكلات است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 413

ساكنان دنيا در حال كوچ كردن، و اقامت گزيدگانش به جدايى محكومند. مردم را چونان كشتى طوفان زده در دل درياها مى‏لرزاند (47592- 47563)، برخى از آنان در دل آب مرده، و برخى ديگر بر روى امواج جان سالم به در برده، و بادها با وزيدن آنها را به اين سو و آن سو مى‏كشاند، و هر جا كه خواهد مى‏برد. پس آن را كه در آب مى‏ميرد نمى‏توان گرفت، و آن كه رها شده نيز به سوى مرگ مى‏رود. (47619- 47593) اى بندگان خدا، هم اكنون عمل كنيد، كه زبانها آزاد، و بدن‏ها سالم، و اعضاء و جوارح آماده‏اند، و راه بازگشت فراهم، و فرصت زياد است، پيش از آن كه وقت از دست برود، و مرگ فرا رسد، پس فرارسيدن مرگ را حتمى بشماريد، و در انتظار آمدنش به سر نبريد.

(47651- 47620) (1197)

ترجمه خطبه 197

(اين سخنرانى در شهر كوفه در دوران زمامدارى آن حضرت ايراد شد)

1 فضائل امير المؤمنين عليه السلام‏

اصحاب و ياران حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم كه حافظان اسرار او مى‏باشند، مى‏دانند كه من حتى براى يك لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم، بلكه با جان خود پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را يارى كردم. در جاهايى كه شجاعان قدم‏هايشان مى‏لرزيد، و فرار مى‏كردند، آن دليرى و مردانگى را خدا به من عطا فرمود.

(47703- 47652)

2 در سوگ پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در حالى كه سرش بر روى سينه‏ام بود قبض روح گرديد، و جان او در كف من روان شد آن را بر چهره خويش كشيدم.

متصدى غسل پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم من بودم، و فرشتگان مرا يارى مى‏كردند (47731- 47704)، گويا در و ديوار خانه فرياد مى‏زد. گروهى از فرشتگان فرود مى‏آمدند و گروهى ديگر به آسمان پرواز مى‏كردند.

گوش من از صداى آهسته آنان كه بر آن حضرت نماز مى‏خواندند، پر بود، تا آنگاه كه او را در حجره‏اش دفن كرديم. چه كسى با آن حضرت در زندگى و لحظات مرگ از من سزاوارتر است؟ (47760- 47732) پس مردم! با دل بينا حركت كنيد، و نيت خويش را در جهاد با دشمن راست بداريد.

سوگند به خدايى كه جز او خدايى نيست، من بر جاده حق مى‏روم، و دشمنان من بر پرتگاه باطلند، مى‏گويم آنچه را مى‏شنويد، و براى خود و شما از خدا طلب آمرزش دارم.

(47792- 47761)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 415

(1198)

ترجمه خطبه 198

1 علم الهى‏

خدا از نعره حيوانات وحشى در كوه‏ها و بيابان‏ها، و گناه و معصيت بندگان در خلوتگاه‏ها، و آمد و رفت ماهيان در درياهاى ژرف، و به هم خوردن آبها بر اثر وزش بادهاى سخت آگاه است. و گواهى مى‏دهم كه حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم برگزيده خدا، سفير وحى، و رسول رحمت اوست.

(47846- 47793)

2 ارزش پرهيزكارى‏

پس از ستايش پروردگار، همانا من شما را به ترس از خدا سفارش مى‏كنم، خدايى كه آفرينش شما را آغاز كرد، و به سوى او باز مى‏گرديد. خدايى كه خواسته‏هاى شما را بر آورد، و بازگشت بسوى او نهايت آرزوى شماست. راه راست شما به او پايان مى‏پذيرد، و به هنگام ترس و وحشت، او پناهگاه شماست. (47877- 47847) همانا تقوا و ترس از خدا، داروى بيمارى‏هاى دل‏ها، روشنايى قلب‏ها، و درمان دردهاى بدن‏ها[[259]](#footnote-259)، مرهم زخم جان‏ها، پاك كننده پليدى‏هاى ارواح، و روشنايى بخش تاريكى چشم‏ها، و امنيت در نا آرامى‏ها، و روشن كننده تاريكى‏هاى شماست. (47911- 47878) پس اطاعت خدا را پوشش جان، نه پوشش ظاهرى، قرار دهيد، و با جان، نه با تن، فرمانبردار باشيد تا با اعضا و جوارح بدنتان در هم آميزد، و (آن را) بر همه امورتان حاكم گردانيد. (47929- 47912) اطاعت خدا را راه ورود به آب حيات، شفيع گرفتن خواسته‏ها، پناهگاه روز اضطراب، چراغ روشنگر قبرها، آرامش وحشت‏هاى طولانى دوران برزخ، و راه نجات لحظات سخت زندگى، قرار دهيد (47953- 47930) زيرا اطاعت خدا، وسيله نگهدارنده از حوادث هلاك كننده، و جايگاه‏هاى وحشتناك، كه انتظار آن را مى‏كشيد، و حرارت آتش‏هاى بر افروخته است. (47967- 47954) پس كسى كه تقوا را انتخاب كند، سختى‏ها از او دور گردند، تلخى‏ها شيرين و فشار مشكلات و ناراحتى‏ها برطرف خواهند شد، و مشكلات پياپى و خسته‏كننده، آسان گرديده (47993- 47968) و مجد و بزرگى از دست رفته چون قطرات باران بر او فرو مى‏بارند، رحمت باز داشته حق باز مى‏گردد، و نعمت‏هاى الهى پس از فرو نشستن به جوشش مى‏آيند، و بركات تقليل يافته فزونى گيرند. (48017- 47994) پس از خدايى بترسيد كه با پند دادن شما را سود فراوان بخشيده، و با رسالت پيامبرش شما را نيكو اندرز داده، و با نعمت‏هايش بر شما منت گذاشته است. خود را براى پرستش خدا فروتن داريد، و با انجام وظائف الهى، حق فرمانبردارى را به جا آوريد.

(48038- 48018)

3 ويژگى‏هاى اسلام‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به: فارماكولوژى‏PHARMACOLOGY (داروشناسى)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 417

همانا اين اسلام، دين خداوندى است كه آن را براى خود برگزيد، و با ديده عنايت پروراند، و بهترين آفريدگان خود را مخصوص ابلاغ آن قرار داد. پايه‏هاى اسلام را بر محبت خويش استوار كرد (48062- 48039)، و اديان و مذاهب گذشته‏[[260]](#footnote-260) را با عزت آن، خوار كرد، و با سر بلند كردن آن، ديگر ملت‏ها را بى مقدار كرد، و با محترم داشتن آن، دشمنان را خوار گردانيد، و با يارى كردن آن دشمنان سر سخت را شكست داد، و با نيرومند ساختن آن اركان گمراهى را درهم كوبيد، و تشنگان را از چشمه زلال آن سيراب كرد، و آبگيره‏هاى اسلام را پر آب كرد. (48092- 48063) خداوند اسلام را به گونه‏اى استحكام بخشيد كه پيوندهايش نگسلد، و حلقه‏هايش از هم جدا نشود، و ستون‏هايش خراب نگردد، در پايه‏هايش زوال راه نيابد، درخت وجودش از ريشه كنده نشود، زمانش پايان نگيرد، قوانينش كهنگى نپذيرد (48121- 48093)، شاخه‏هايش قطع نگردد، راه‏هايش تنگ و خراب نشود، و پيمودن راهش دشوار نباشد، تيرگى در روشنايى آن داخل نشود، و راه راست آن كجى نيابد، ستونهايش خم نشود، و گذرگاهش بدون دشوارى پيمودنى باشد، در چراغ اسلام خاموشى، و در شيرينى آن تلخى راه نيابد. (48158- 48122) اسلام ستون‏هاى استوارى است كه خداوند (پايه‏هاى) آن را در دل حق برقرار، و اساس و پايه آن را ثابت كرد، اسلام چشمه سارى است كه آب آن در فوران، چراغى است كه شعله‏هاى آن فروزان، و نشانه هميشه استوارى است كه روندگان راه حق با آن هدايت شوند، پرچمى است كه براى راهنمايى پويندگان راه خدا نصب گرديده، و آبشخورى است كه وارد شوندگان آن سيراب مى‏شوند. (48191- 48159) خداوند نهايت خشنودى خود را در اسلام قرار داده، و بزرگ‏ترين ستون‏هاى دينش، و بلندترين قله اطاعت او در اسلام جاى گرفته است، اسلام در پيشگاه خداوند، داراى ستون‏هايى مطمئن، بنايى بلند، راهنمايى هميشه روشن، شعله‏اى روشنى بخش، برهانى نيرومند، و نشانه‏اى بلند پايه است، كه در افتادن با آن ممكن نيست! (48219- 48192) پس اسلام را بزرگ بشماريد، از آن پيروى كنيد، حق آن را اداء نماييد، و در جايگاه شايسته خويش قرار دهيد.

(48229- 48220)

4 بعثت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و سختى‏هاى جاهليت‏

سپس خداوند سبحان حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم را هنگامى مبعوث فرمود كه دنيا به مراحل پايانى رسيده، نشانه‏هاى آخرت نزديك، و رونق آن به تاريكى گراييده و اهل خود را به پاداشته، جاى آن ناهموار (48263- 48230)، آماده نيستى و نابودى، زمانش در شرف پايان، و نشانه‏هاى نابودى آن آشكار، موجودات در آستانه مرگ، حلقه زندگى آن شكسته، و اسباب حيات در هم ريخته، پرچمهاى دنيا پوسيده، و پرده‏هايش دريده، و عمرها به كوتاهى رسيده بود. (48299- 48264) در اين هنگام خداوند پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را ابلاغ كننده رسالت، افتخار آفرين امت، چونان باران بهارى براى تشنگان حقيقت آن روزگاران، مايه سربلندى مسلمانان، و عزت و شرافت يارانش قرار داد.

(48316- 48300)

5 ارزش‏ها و ويژگى‏هاى قرآن‏

سپس قرآن را بر او نازل فرمود:

قرآن نورى است كه خاموشى ندارد، چراغى است كه درخشندگى آن زوال نپذيرد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: تئولوژى‏THEOLOGY (اديان شناسى) و نقد پلوراليسم دينى، كه معتقدند همه اديان بر حق مى‏باشند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 419

دريايى است كه ژرفاى آن درك نشود، راهى است كه رونده آن گمراه نگردد، شعله‏اى است كه نور آن تاريك نشود (48346- 48317)، جدا كننده حق و باطلى است كه درخشش برهانش خاموش نگردد، بنايى است كه ستون‏هاى آن خراب نشود، شفا دهنده‏اى است كه بيمارى‏هاى وحشت انگيز را بزدايد، قدرتى است كه ياورانش شكست ندارند، و حقى است كه يارى كنندگانش مغلوب نشوند. (48371- 48347) قرآن، معدن ايمان و اصل آن است، چشمه‏هاى دانش و درياهاى علوم است، سرچشمه عدالت، و نهر جارى دل است، پايه‏هاى اسلام و ستون‏هاى محكم آن است، نهرهاى جارى زلال حقيقت، و سرزمين‏هاى آن است. (48396- 48372) دريايى است كه تشنگان آن، آبش را تمام نتوانند كشيد، و چشمه‏اى است كه آبش كمى ندارد، محل برداشت آبى است كه هرچه از آن برگيرند كاهش نمى‏يابد، منزلى است كه مسافران راه آن را فراموش نخواهند كرد، و نشانه‏هايى است كه روندگان از آن غفلت نمى‏كنند، كوهسار زيبايى است كه از آن نمى‏گذرند. (48429- 48397) خدا قرآن را فرو نشاننده عطش علمى دانشمندان، و باران بهارى براى قلب فقيهان، و راه گسترده و وسيع براى صالحان قرار داده است. قرآن دارويى است كه با آن بيمارى وجود ندارد، نورى است كه با آن تاريكى يافت نمى‏شود، ريسمانى است كه رشته‏هاى آن محكم، پناهگاهى است كه قله آن بلند (48460- 48430)، و توان و قدرتى است براى آن كه قرآن را برگزيند، محل امنى است براى هر كس كه وارد آن شود، راهنمايى است تا از او پيروى كند، وسيله انجام وظيفه است براى آن كه قرآن را راه و رسم خود قرار دهد، برهانى است بر آن كس كه با آن سخن بگويد، عامل پيروزى است براى آن كس كه با آن استدلال كند (48492- 48461)، نجات دهنده است براى آن كس كه حافظ آن باشد و به آن عمل كند، و راهبر آن كه آن را به كار گيرد، و نشانه هدايت است براى آن كس كه در او بنگرد، سپر نگهدارنده است براى آن كس كه با آن خود را بپوشاند، و دانش كسى است كه آن را به خاطر بسپارد، و حديث كسى است كه از آن روايت كند، و فرمان كسى است كه با آن قضاوت كند.

(48520- 48493) (1199)

ترجمه خطبه 199

(اين سخنرانى در آستانه يكى از جنگ‏ها ايراد شد) همواره يارانش را به آن سفارش مى‏كرد: (48529- 48521)

1 ره آورد نماز

مردم! (خواندن و اقامه) نماز را بر عهده گيريد، و آن را حفظ كنيد، زياد نماز بخوانيد، و با نماز خود را به خدا نزديك كنيد. «نماز دستورى است كه در وقت‏هاى خاص بر مؤمنان واجب گرديده است» آيا به پاسخ دوزخيان گوش فرا نمى‏دهيد، آن هنگام كه از آنها پرسيدند:

چه چيز شما را به دوزخ كشانده است؟ گفتند: «ما از نماز گزاران نبوديم» (48566- 48530) همانا نماز، گناهان را چونان برگ‏هاى پاييزى فرو مى‏ريزد، و غل و زنجير گناهان را از گردن‏ها مى‏گشايد (48576- 48567)، پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم نماز را به چشمه آب گرمى كه بر در سراى مردى جريان داشته باشد،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 421

تشبيه كرد، اگر روزى پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرك و آلودگى در بدن او نماند. (48602- 48577) همانا كسانى از مؤمنان حق نماز را شناختند كه زيور دنيا از نماز بازشان ندارد، و روشنايى چشمشان يعنى اموال و فرزندان مانع نمازشان نشود.

خداى سبحان مى‏فرمايد: «مردانى هستند كه تجارت و خريد و فروش، آنان را از ياد خدا، و برپا داشتن نماز، و پرداخت زكات باز نمى‏دارد». (48643- 48603) رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت مى‏انداخت، زيرا خداوند به او فرمود: «خانواده خويش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شكيبا باش» پس پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم پى در پى خانواده خود را به نماز فرمان مى‏داد، و خود نيز در انجام نماز شكيبا بود.

(48672- 48644)

2 ارزش و ره آورد زكات‏

همانا پرداخت زكات و اقامه نماز، عامل نزديك شدن مسلمانان به خداست، پس آن كس كه زكات را با رضايت خاطر بپردازد، كفاره گناهان او مى‏شود، و باز دارنده و نگهدارنده انسان از آتش جهنم است (48697- 48673)، پس نبايد به آنچه پرداخته با نظر حسرت نگاه كند، و براى پرداخت زكات افسوس خورد، زيرا آن كس كه زكات را از روى رغبت نپردازد، و انتظار بهتر از آنچه را پرداخته داشته باشد، به سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نادان است، و پاداش او اندك، و عمل او تباه و هميشه پشيمان خواهد بود.

(48728- 48698)

3 مسؤوليت اداى امانت‏

يكى ديگر از وظائف الهى، اداى امانت است، آن كس كه امانت‏ها را نپردازد زيانكار است.

امانت الهى را بر آسمان‏هاى بر افراشته، و زمين‏هاى گسترده، و كوه‏هاى به پا داشته، عرضه كردند، كه از آنها بلندتر، بزرگ‏تر، وسيع‏تر يافت نمى‏شد، اما نپذيرفتند (48763- 48729) اگر بنا بود كه چيزى به خاطر طول و عرض و توانمندى و سربلندى از پذيرفتن امانت سرباز زند آنان بودند، اما از كيفر الهى ترسيدند، و از عواقب تحمل امانت آگاهى داشتند، كه ناتوان‏تر از آنها آگاهى نداشت، و آن انسان است، كه خدا فرمود:

«همانا انسان ستمكار نادان است»

(48795- 48764)

4 دانش الهى‏

همانا بر خداوند سبحان پنهان نيست آنچه را كه بندگان در شب و روز انجام مى‏دهند، كه دقيقا بر اعمال آنها آگاه است، و با علم خويش بر آنها احاطه دارد، اعضاء شما مردم گواه او، و اندام شما سپاهيان او، روان و جانتان جاسوسان او، و خلوت‏هاى شما بر او آشكار است.

(48831- 48796)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 423

(1200)

ترجمه خطبه 200

(اين سخنرانى پس از جنگ صفين در شهر كوفه در سال 38 هجرى ايراد شد)

سياست دروغين معاويه‏

سوگند به خدا، معاويه از من سياستمدارتر نيست، اما معاويه حيله‏گر و جنايتكار است (48849- 48832)[[261]](#footnote-261)، اگر نيرنگ ناپسند نبود من زيرك‏ترين افراد بودم، ولى هر نيرنگى گناه، و هر گناهى نوعى كفر و انكار است، روز رستاخيز در دست هر حيله‏گرى پرچمى است كه با آن شناخته مى‏شود. (48875- 48850) به خدا سوگند، من با فريب كارى غافلگير نمى‏شوم، و با سخت‏گيرى ناتوان نخواهم شد.

(48884- 48876)

ترجمه خطبه 201

(اين سخنرانى بر منبر مسجد كوفه ايراد شد)

راه روشن حق‏

اى مردم در راه راست، از كمى روندگان نهراسيد، زيرا اكثريت مردم بر گرد سفره‏اى جمع شدند كه سيرى آن كوتاه، و گرسنگى آن طولانى است. (48913- 48885) اى مردم، همه افراد جامعه در خشنودى و خشم شريك مى‏باشند، چنانكه شتر ماده ثمود را يك نفر دست و پا بريد، اما عذاب آن تمام قوم ثمود را گرفت، زيرا همگى آن را پسنديدند. (48934- 48914) خداوند سبحان مى‏فرمايد: «ماده شتر را پى كردند و سرانجام پشيمان شدند» سرزمين آنان چونان آهن گداخته‏اى كه در زمين نرم فرو رود، فريادى زد و فرو ريخت (48952- 48935)، اى مردم آن كس كه از راه آشكار برود به آب مى‏رسد، و هر كس از راه راست منحرف شود سرگردان مى‏ماند.

(48966- 48953) (1202)

ترجمه خطبه 202

(درد دل با پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به هنگام دفن فاطمه عليها السلام) (48988- 48967)

شكوه‏ها از ستمكارى امت‏

سلام بر تو اى رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم، سلامى از طرف من و دخترت كه هم اكنون در جوارت فرود آمده و شتابان به شما رسيده است! (49004- 48989)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به سياست دماگوژى‏DEMAGOGY (عوام فريبى) كسى كه براى رسيدن به اهداف خود، خود را طرفدار مردم جلوه مى‏دهد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 425

اى پيامبر خدا، صبر و بردبارى من با از دست دادن فاطمه عليها السلام كم شده، و توان خويشتندارى ندارم اما براى من كه سختى جدايى تو را ديده، و سنگينى مصيبت تو را كشيدم، شكيبايى ممكن است. (49027- 49005) اين من بودم كه با دست خود تو را در ميان قبر نهادم، و هنگام رحلت، جان گرامى تو ميان سينه و گردنم پرواز كرد «پس همه ما از خداييم و به خدا باز مى‏گرديم». (49046- 49028) پس امانتى كه به من سپرده بودى برگردانده شد، و به صاحبش رسيد، از اين پس اندوه من جاودانه، و شبهايم، شب زنده دارى است، تا آن روز كه خدا خانه زندگى تو را براى من برگزيند. (49069- 49047) به زودى دخترت تو را آگاه خواهد ساخت كه امت تو چگونه در ستمكارى بر او اجتماع كردند، از فاطمه عليها السلام بپرس، و احوال اندوهناك ما را از او خبر گير، كه هنوز روزگارى سپرى نشده، و ياد تو فراموش نگشته است. (49091- 49070) سلام من به هر دوى شما، سلام وداع كننده‏اى كه از روى خشنودى يا خسته دلى سلام نمى‏كند.

اگر از خدمت تو باز مى‏گردم از روى خستگى نيست، و اگر در كنار قبرت مى‏نشينم از بدگمانى بدانچه خدا صابران را وعده داده نمى‏باشد.

(49117- 49092) (1203)

ترجمه خطبه 203

آخرت گرايى‏

اى مردم! دنيا سراى گذرا و آخرت خانه جاويدان است. پس، اگر از گذرگاه خويش براى سر منزل جاودانه توشه برگيريد، و پرده‏هاى خود را در نزد كسى كه بر اسرار شما آگاه است پاره نكنيد (49152- 49118)،[[262]](#footnote-262) پيش از آن كه بدن‏هاى شما از دنيا خارج گردد، دل‏هايتان را خارج كنيد، شما را در دنيا آزموده‏اند، و براى غير دنيا آفريده‏اند. (49168- 49153) كسى كه بميرد، مردم مى‏گويند «چه باقى گذاشت»، اما فرشتگان مى‏گويند «چه بيش فرستاد؟» خدا پدرانتان را بيامرزد، مقدارى از ثروت خود را جلوتر بفرستيد تا در نزد خدا باقى ماند، و همه را براى وارثان مگذاريد كه پاسخگويى آن بر شما واجب است.

(49195- 49169) (1204)

ترجمه خطبه 204

(همواره امام ياران خود را اينگونه پند مى‏داد)

آمادگى براى سفر آخرت‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) يعنى نافرمانى و گناه نكنيد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 427

آماده حركت شويد، خدا شما را بيامرزد كه بانگ كوچ را سر داديد.

وابستگى به زندگى دنيا را كم كنيد (49218- 49196)، و با زاد و توشه نيكو به سوى آخرت باز گرديد، كه پيشاپيش شما گردنه‏اى سخت و دشوار، و منزلگاه‏هايى ترسناك وجود دارد، كه بايد در آنجاها فرود آييد، و توقف كنيد. (49241- 49219) آگاه باشيد! كه فاصله نگاه‏هاى مرگ بر شما كوتاه، و گويا چنگال‏هايش را در جان شما فرو برده است. كارهاى دشوار دنيا مرگ را از يادتان برده، و بلاهاى طاقت فرسا آن را از شما پنهان داشته است (49264- 49242)، پس پيوندهاى خود را با دنيا قطع كنيد، و از پرهيزكارى كمك بگيريد.

(49271- 49265) قسمتى از اين سخن در خطبه‏هاى پيش با كمى تفاوت نقل شد)

(1205)

ترجمه خطبه 205

(طلحه و زبير پس از بيعت با امام عليه السلام اعتراض كردند كه چرا در امور كشور با آنان مشورت نكرده و از آنها كمك نگرفته است. فرمود) (49308- 49284)

برخورد قاطعانه با سران ناكثين (طلحه و زبير)

به اندك چيزى خشمناك شديد، و خوبى‏هاى فراوان را از ياد برديد! ممكن است به من خبر دهيد كه كدام حقى را از شما باز داشته‏ام؟ يا كدام سهم را براى خود برداشته‏ام. و بر شما ستم كردم؟

و كدام شكايت حقى پيش من آورده شده كه ضعف نشان دادم؟ و كدام فرمان الهى را آگاه نبوده و راه آن را به اشتباه پيموده‏ام؟ (49346- 49309) به خدا سوگند، من به خلافت رغبتى نداشته، و به ولايت بر شما علاقه‏اى نشان نمى‏دادم، و اين شما بوديد كه مرا به آن دعوت كرديد، و آن را بر من تحميل كرديد. روزى كه خلافت به من رسيد در قرآن نظر افكندم، هر دستورى كه داده، و هر فرمانى كه فرموده پيروى كردم (49382- 49347)، به راه و رسم پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم اقتدا كردم.

پس هيچ نيازى به حكم و رأى شما و ديگران ندارم، هنوز چيزى پيش نيامده كه حكم آن را ندانم، و نياز به مشورت شما و ديگر برادران مسلمان داشته باشم، اگر چنين بود از شما و ديگران روى گردان نبودم. (49419- 49383) و اما اعتراض شما كه چرا با همه به تساوى رفتار كردم: اين روشى نبود كه به رأى خود، و يا با خواسته دل خود انجام داده باشم، بلكه من و شما اين گونه رفتار را از دستور العمل‏هاى پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم آموختيم، كه چه حكمى آورد؟ و چگونه آن را اجرا فرمود؟ (49466- 49420) پس در تقسيمى كه خدا به آن فرمان داد به شما نيازى نداشتم. سوگند به خدا، نه شما، و نه ديگران را بر من حقى نيست كه زبان به اعتراض گشايند. خداوند قلب‏هاى شما و ما را به سوى حق هدايت فرمايد،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 429

و شكيبايى و استقامت را به ما و شما الهام كند (49489- 49467)[[263]](#footnote-263)! (سپس فرمود) خدا رحمت كند آن كس را كه حقى را بنگرد و يارى كند، يا ستمى مشاهده كرده آن را نابود سازد، و حق را يارى داده تا به صاحبش باز گردد.

(49509- 49490) (1206)

ترجمه خطبه 206

(در جنگ صفين شنيد كه ياران او شاميان را دشنام مى‏دهند فرمود) (49526- 49510)[[264]](#footnote-264)

اخلاق در جنگ‏

من خوش ندارم كه شما دشنام دهنده باشيد، اما اگر كردارشان را تعريف، و حالات آنان را باز گو مى‏كرديد به سخن راست نزديك‏تر، و عذر پذيرتر بود (49536- 49527)، خوب بود بجاى دشنام آنان مى‏گفتيد:

خدايا! خون ما و آنها را حفظ كن، بين ما و آنان اصلاح فرما، و آنان را از گمراهى به راه راست هدايت كن، تا آنان كه جاهلند، حق را بشناسند، و آنان كه با حق مى‏ستيزند پشيمان شده به حق باز گردند.

(49582- 49537) (1207)

ترجمه خطبه 207

(در يكى از روزهاى نبرد صفين، امام حسن عليه السلام را ديد كه به سرعت در لشكر دشمن در حال پيشروى است فرمود:) (49600- 49583)

ضرورت حفظ امامت‏

اين جوان را نگه داريد، تا پشت مرا نشكند، كه دريغم آيد مرگ، حسن و حسين عليهما السلام را دريابد.

نكند با مرگ آنها نسل رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از بين برود!

(49623- 49601) (جمله «اين جوان را نگه داريد» در مرتبه والاى سخن و از فصاحت بالايى برخوردار است)

(49637- 49624) (1208)

ترجمه خطبه 208

(به هنگام شورش ياران پيرامون حكميت فرمود) (49650- 49638)

نكوهش از نافرمانى كوفيان‏

اى مردم، همواره كار من با شما به دلخواه من بود تا آن كه جنگ شما را ناتوان كرد، به خدا اگر جنگ كسانى را از شما گرفت و جمعى را گذاشت، براى دشمنانتان نيز كوبنده‏تر بود (49675- 49651) من ديروز فرمانده و امير شما بودم، ولى امروز فرمانم مى‏دهند، ديروز باز دارنده بودم كه امروز مرا باز مى‏دارند، شما زنده ماندن را دوست داريد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: اينسپيرينك‏INSPIRING (الهام شناسى)

(2) دشنام دهندگان، حجر بن عدى و عمرو بن حمق بودند. (پاورقى شرح خويى، ج 13، ص 83 و 94)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 431

و من نمى‏توانم شما را به راهى كه دوست نداريد اجبار كنم.

(49701- 49676) (1209)

ترجمه خطبه 209

(پس از جنگ بصره بر علاء بن زياد وارد شد كه از ياران امام بود. وقتى خانه بسيار مجلل و وسيع او را ديد، فرمود) (49725- 49702)

1 روش استفاده از دنيا

با اين خانه وسيع در دنيا چه مى‏كنى؟ در حالى كه در آخرت به آن نيازمندترى.

آرى اگر بخواهى مى‏توانى با همين خانه به آخرت برسى! در اين خانه وسيع مهمانان را پذيرايى كنى، به خويشاوندان با نيكوكارى بپيوندى، و حقوقى كه بر گردن تو است به صاحبان حق برسانى، پس آنگاه تو با همين خانه وسيع به آخرت نيز مى‏توانى پرداخت. (49765- 49726) (علاء گفت: از برادرم عاصم بن زياد به شما شكايت مى‏كنم. فرمود چه شد او را؟ گفت عبايى پوشيده و از دنيا كناره گرفته است: امام عليه السلام فرمود او را بياوريد، وقتى آمد به او فرمود:)

(49794- 49766)

2 برخورد با تفكر ترك دنيا

اى دشمنك جان خويش! شيطان سرگردانت كرده، آيا تو به زن و فرزندانت رحم نمى‏كنى؟

تو مى‏پندارى كه خداوند نعمت‏هاى پاكيزه‏اش را حلال كرده، اما دوست ندارد تو از آنها استفاده كنى؟ تو در برابر خدا كوچك‏تر از آنى كه اينگونه با تو رفتار كند. (49824- 49795) (عاصم گفت، اى امير مؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاى ناگوار به سر مى‏برى؟ امام فرمود) (49837- 49825) واى بر تو! من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و ندارى، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.

(49857- 49838) (1210)

ترجمه خطبه 210

(شخصى از احاديث بدعت آور، و گوناگونى كه در ميان مردم رواج داشت پرسيد امام فرمود) (49879- 49858)

1 اقسام احاديث رواج يافته‏

احاديثى كه در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست هم دروغ، هم ناسخ هم منسوخ،[[265]](#footnote-265) هم عام هم خاص،[[266]](#footnote-266) هم محكم هم متشابه،[[267]](#footnote-267) هم احاديثى كه بدرستى ضبط گرديده و هم احاديثى كه با ظن و گمان روايت شده. (49906- 49880) در روزگار پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آنقدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد كه ايستاد و خطابه ايراد كرد و فرمود:

«هر كس از روى عمد به من دروغ نسبت دهد جايگاه او پر از آتش است»

(49927- 49907)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ناسخ آيه‏اى است كه حكم آيه ديگر را باطل كرده و آن را منسوخ (باطل شده) نامند.[[268]](#footnote-268)

**نهج البلاغة / ترجمه دشتى ؛ ؛ ص431**

(2) عام، لفظ فراگير، و خاص، لفظى كه شامل چيز خاص يا فرد خاصى مى‏شود.

(3) محكم، آيه‏اى را گويند كه حكم آن استوار و بر همه روشن است، اما متشابه، آيه‏اى است كه ممكن است چند معنا داشته باشد و معناى واقعى آن روشن نيست.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 433

2 اقسام راويان حديث‏

افرادى كه حديث نقل مى‏كنند چهار دسته‏اند، كه پنجمى ندارد. (49936- 49928)

اول- منافقان نفوذى‏

نخست منافقى كه تظاهر به ايمان مى‏كند، و نقاب اسلام بر چهره دارد، نه از گناه مى‏ترسد و نه از آن دورى مى‏جويد و از روى عمد دروغ به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نسبت مى‏دهد. (49954- 49937) اگر مردم مى‏دانستند كه او منافق دروغگو است، از او نمى‏پذيرفتند و گفتار دروغين او را تصديق نمى‏كردند، اما با ناآگاهى مى‏گويند او از اصحاب پيامبر است، رسول خدا را ديده و از او حديث شنيده، و از او گرفته است، پس حديث دروغين او را قبول مى‏كنند. (49983- 49955) در صورتى كه خدا تو را از منافقين آنگونه كه لازم بود آگاهاند، و وصف آنان را براى تو بيان داشت.

آنان پس از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم باقى ماندند و به پيشوايان گمراهى و دعوت كنندگان به آتش با دروغ و تهمت نزديك شده (50011- 49984) پس به آنان ولايت و حكومت بخشيدند، و بر گردن مردم سوار گرديدند، و به وسيله آنان به دنيا رسيدند، همانا مردم هم با سلاطين و دنيا هستند، مگر آن كس كه خدا او را حفظ كند، اين يكى از آنچه ار گروه است.

(50036- 50012)

دوم- اشتباه كار

دوم كسى كه از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم چيزى را به اشتباه شنيده، اما سخن آن حضرت را درست حفظ نكرده است، و با توهم چيزى را گرفته، اما از روى عمد دروغ نمى‏گويد، آنچه در اختيار دارد روايت كرده و به آن عمل مى‏كند و مى‏گويد من از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آن را شنيده‏ام. (50070- 50037) اگر مسلمانان بدانند كه او اشتباه كرده، و غير واقعى پنداشته، از او نمى‏پذيرفتند، خودش هم اگر آگاهى مى‏يافت كه اشتباه كرده آن را رها مى‏كرد.

(50086- 50071)

سوم- ناآگاهانى كه حديث شناس نيستند

و سومى شخصى كه شنيده پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم به چيزى امر فرمود. (اما) سپس از آن نهى كرد و او نمى‏داند (50107- 50087)، يا شنيد كه چيزى را نهى كرد، سپس به آن امر فرمود و او آگاهى ندارد، پس نسخ شده را حفظ كرد ولى ناسخ را نمى‏داند. اگر بداند كه حديث او منسوخ است تركش مى‏كند، و اگر مسلمانان نيز مى‏دانستند روايت او نسخ شده، آن را ترك مى‏كردند.

(50140- 50108)

چهارم- حافظان راست گفتار

دسته چهارم، آن كه نه به خدا دروغ مى‏بندد و نه به پيامبرش دروغ نسبت مى‏دهد. دروغ را از ترس خدا، و حرمت نگهداشتن از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم دشمن دارد. در آنچه از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم شنيده اشتباه نكرده، بلكه آن را با تمام جوانبش حفظ كرده است، و آن چنان كه شنيده بدون كم و كاست نقل مى‏كند. (50177- 50141)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 435

پس او ناسخ را دانسته و به آن عمل كرده، و منسوخ را فهميده و از آن دورى جسته، خاص و عام، محكم و متشابه، را شناخته، هر كدام را در جاى خويش قرار داده است.

(50207- 50178)

3 اقسام اصحاب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم‏

گاهى سخنى از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم داراى دو معنا بود، سخنى عام، و سخنى خاص (50223- 50208)، كسى آن را مى‏شنيد كه مقصود خدا و پيامبرش را از آن كلام نمى‏فهميد، پس به معناى دلخواه خود تفسير مى‏كرد، و بدون آن كه معناى واقعى آن را بداند، كه براى چه هدفى صادر شد، و چرا چنين گفته شد، حفظ و نقل مى‏كرد. (50256- 50224) همه ياران پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم چنان نبودند كه از او چيزى بپرسند و معناى واقعى آن را درخواست كنند تا آنجا كه عده‏اى دوست داشتند عربى بيابانى يا سؤال كننده‏اى از آن حضرت چيزى بپرسد و آنها پاسخ آن را بشنوند (50281- 50257)، اما من هر چه از خاطرم مى‏گذشت مى‏پرسيدم، و حفظ مى‏كردم، پس اين است علل اختلاف رواياتى كه در ميان مردم وجود دارد، و علل اختلاف روايات در نقل حديث‏

(50305- 50282) (1211)

ترجمه خطبه 211

شگفتى آفرينش پديده‏ها

از نشانه‏هاى توانايى و عظمت خدا، و شگفتى ظرافت‏هاى صنعت او آن است كه از آب درياى موج زننده، و امواج فراوان شكننده، خشكى آفريد (50333- 50306)، و به طبقاتى تقسيم كرد، سپس طبقه‏ها را از هم گشود، و هفت آسمان را آفريد، كه به فرمان او برقرار ماندند، و در اندازه‏هاى معين استوار شدند. (50348- 50334) و زمين را آفريد كه دريايى سبز رنگ و روان آن را بر دوش مى‏كشد، زمين در برابر فرمان خدا فروتن، و در برابر شكوه پروردگارى تسليم است، و آب روان از ترس او ايستاد (50368- 50349)، سپس صخره‏ها، تپه‏ها، و كوه‏هاى بزرگ را آفريد، آنها را در جايگاه خود ثابت نگاه داشت، و در قرارگاهشان استقرار بخشيد.

پس كوه‏ها در هوا و ريشه‏هاى آن در آب رسوخ كرد (50391- 50369)، كوه‏ها از جاهاى پست و هموار سر بيرون كشيده و كم كم ارتفاع يافتند، و ريشه آن در دل زمين ريشه دوانيد، قله‏ها سر به سوى آسمان بر افراشت، و نوك آنها را طولانى ساخت تا تكيه‏گاه زمين، و ميخ‏هاى نگهدارنده آن باشد (50417- 50392)، سپس زمين با حركات شديدى كه داشت آرام گرفت، تا ساكنان خود را نلرزاند، و آنچه بر پشت زمين است سقوط نكند، يا از جاى خويش منتقل نگردد. (50431- 50418)[[269]](#footnote-269)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در اين سخنرانى و خطبه‏هاى ديگر، امام عليه السلام به حركت زمين، صدها سال قبل از كشف اين حقيقت توسط دانشمندان رشته ژئوفيزيك‏GEOPHYSICS (علم اوضاع بيرونى و طبيعى) و ژئولوژى‏gEOLOGY (زمين شناسى) آشكارا اشاره فرمود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 437

پس پاك و منزه است خدايى كه زمين را در ميان آن همه از امواج نا آرام، نگه داشت، و پس از رطوبت آن را خشك ساخت، و آن را جايگاه زندگى مخلوقات خود گردانيد، و چون بسترى بر ايشان بگستراند، بر روى دريايى عظيم و ايستاده‏اى كه روان نيست (50459- 50432) و تنها بادهاى تند آن را بر هم مى‏زند، و ابرهاى پرباران آن را مى‏جنباند «و توجه به اين شگفتى‏ها درس عبرتى است براى كسى كه بترسد»

(50472- 50460) (1212)

ترجمه خطبه 212

بسيج مردم براى جنگ با شاميان‏

خدايا! هر كدام از بندگان تو، كه سخن عادلانه دور از ستمكارى، و اصلاح كننده دور از فساد انگيزى ما را نسبت به دين و دنيا شنيد، و پس از شنيدن سرباز زد، و از يارى كردنت باز ايستاد، و در گرامى داشتن دين تو درنگ و سستى كرد (50518- 50473)، ما تو را بر ضد او به گواهى مى‏طلبيم.

اى خدايى كه از بزرگ‏ترين گواهانى و تمام موجوداتى كه در آسمان‏ها و زمين سكونت دادى همه را بر ضد او به گواهى دعوت مى‏كنيم با اينكه تو از يارى او بى نيازى، و او را به كيفر گناهانش گرفتار خواهى كرد.

(50544- 50519) (1213)

ترجمه خطبه 213

1 خدا شناسى‏

سپاس خداوندى را سزاست كه از شباهت داشتن به پديده‏ها برتر و از تعريف وصف كنندگان والاتر است. با تدبير شگفتى آورش بر همه بينندگان آشكار، و با بزرگى عزتش، بر همه فكرهاى انديشمندان پنهان است. (50574- 50545) داناست، نه آن كه آگاهى او از جايى گرفته شده يا در حال فزونى باشد و يا از كسى فراگيرد، اداره كننده سراسر نظام آفرينش است بى آنكه نيازى به فكر كردن يا انديشه درونى داشته باشد (50592- 50575)، خدايى كه تاريكى‏ها او را پنهان نسازد، و از نورها روشنى نگيرد، شب او را نپوشاند، و روز بر او نمى‏گذرد، نه بينايى او از راه ديدگان، و نه علم او از راه اطلاعات و اخبار است. (50616- 50593) (قسمتى از اين سخنرانى پيرامون پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم است)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 439

2 ويژگى‏هاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

خدا پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را با روشنايى اسلام فرستاد، و در گزينش، او را بر همه مقدم داشت، با بعثت او شكاف‏ها را پر، و سلطه‏گران پيروز را در هم شكست، و سختى‏ها را آسان، و ناهموارى‏ها را هموار فرمود تا آن كه گمراهى را از چپ و راست تار و مار كرد.

(50650- 50617) (1214)

ترجمه خطبه 214

1 پيامبر شناسى‏

گواهى مى‏دهم كه خدا عدل است و دادگر، و دادرسى جدا كننده حق و باطل (50672- 50651)، و گواهى مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم بنده و فرستاده او سرور مخلوقات است. هر گاه آفريدگان را به دو دسته كرد او را در بهترين آنها قرار داد (50690- 50673)، در خاندان او نه زناكار و نه مردم بدكار است. (50699- 50691) آگاه باشيد! خداوند براى خوبى‏ها مردمى، و براى حق ستون‏هاى استوارى، و براى اطاعت نگهدارنده‏اى قرار داد. هر گامى كه در اطاعت بر مى‏داريد، ياورى از طرف خداى سبحان وجود دارد كه زبان‏ها به نيروى آنها سخن مى‏گويند، و دل‏ها با كمك آنها استوارند، براى يارى طلبان ياور، و براى شفا خواهان شفا دهنده‏اند.

(50736- 50700)

2 ارزش دانشمندان الهى‏

بدانيد! بندگانى كه نگاه‏دار علم خداوندند، و آن را حفظ مى‏كنند، و چشمه‏هاى علم الهى را جوشان مى‏سازند، با دوستى خدا با يكديگر پيوند داشته و يكديگر را ديدار مى‏كنند.

جام محبت او را به همديگر مى‏نوشانند، و از آبشخور علم او سيراب مى‏گردند. (50762- 50737) شك و ترديد در آنها راه نمى‏يابد، و از يكديگر بدگويى نمى‏كنند.

سرشت و اخلاقشان با اين ويژگى‏ها شكل گرفته است، و بر اين اساس تمام دوستيها و پيوندهايشان استوار است.

آنان، چونان بذرهاى پاكيزه‏اى هستند كه در ميان مردم گزينش شده، آنها را براى كاشتن انتخاب و ديگران را رها مى‏كنند. با آزمايش‏هاى مكرر امتياز يافتند، و با پاك كردن‏هاى پى در پى خالص گرديدند.

(50795- 50763)

3 پندهاى جاودانه‏

پس آدمى بايد اندرزها را بپذيرد، و پيش از رسيدن رستاخيز پرهيزكار باشد، و در كوتاهى روزگارش انديشه كند، و به ماندن كوتاه در دنيا نظر دوزد تا آن را به منزلگاهى بهتر مبدل سازد. پس براى جايى كه او را مى‏برند، و براى شناسايى سراى ديگر تلاش كند. (50826- 50796) خوشا به حال كسى كه قلبى سالم دارد، خداى هدايتگر را اطاعت مى‏كند، از شيطان گمراه كننده دورى مى‏گزيند، با راهنمايى مردان الهى با آگاهى به راه سلامت رسيده (50844- 50827)، و به اطاعت هدايتگرش بپردازد، و به راه رستگارى پيش از آن كه درها بسته شود، و وسائلش قطع گردد بشتابد، در توبه را بگشايد،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 441

و گناهان را از بين ببرد. (50864- 50845) پس (چنين فردى) به راه راست ايستاده، و به راه حق هدايت شده است.

(50872- 50865) (1215)

ترجمه دعا 215

(همواره با اين كلمات خدا را مى‏خواند)

ستايش و نيايش‏

ستايش خداوندى را سزاست كه شبم را به صبح آورد بى آن كه مرده يا بيمار باشم، نه دردى بر رگ‏هاى تنم باقى گذارد، و نه به كيفر بدترين كردارم گرفتار كرد، نه بى‏فرزند و خاندان مانده (50906- 50873)، و نه از دين خدا روى گردانم، نه منكر پروردگار، نه ايمانم دگرگون، و نه عقلم آشفته، و نه به عذاب امت‏هاى گذشته گرفتارم. (50931- 50907) در حالى كه صبح كردم كه بنده‏اى بى اختيار و بر نفس خود ستمكارم.

خدايا بر تو است كه مرا محكوم فرمايى در حالى كه عذرى ندارم، و توان فراهم آوردن چيزى جز آنچه كه تو مى‏بخشايى ندارم، و قدرت حفظ خويش ندارم جز آن كه تو مرا حفظ كنى. (50957- 50932) خدايا به تو پناه مى‏برم از آن كه در سايه بى نيازى تو، تهيدست باشم، يا در پرتو روشنايى هدايت تو گمراه گردم، يا در پناه قدرت تو بر من ستم روا دارند، يا خوار و ذليل باشم در حالى كه كار در دست تو باشد! (50978- 50958) خدايا جانم را نخستين نعمت گرانبهايى قرار ده كه مى‏ستانى، و نخستين سپرده‏اى. قرار ده كه از من باز پس مى‏گيرى! (50994- 50979) خدايا ما به تو پناه مى‏بريم از آن كه از فرموده تو بيرون شويم، يا از دين تو خارج گرديم، يا هواهاى نفسانى پياپى بر ما فرود آيد، كه از هدايت ارزانى شده از جانب تو سرباز زنيم.

(51017- 50995) (1216)

ترجمه خطبه 216

(از سخنرانيهاى امام عليه السلام در صحراى صفين است)

1 حقوق اجتماعى‏

پس از ستايش پروردگار، خداوند سبحان، براى من، بر شما به جهت سرپرستى حكومت، حقى قرار داده، و براى شما همانند حق من، حقى تعيين فرموده است (51032- 51018)، پس حق گسترده‏تر از آن است كه وصفش كنند، ولى به هنگام عمل تنگنايى بى مانند دارد! حق اگر به سود كسى اجرا شود، ناگزير به زيان او نيز روزى به كار رود، و چون به زيان كسى اجراء شود روزى به سود او نيز جريان خواهد داشت. (51066- 51033) اگر بنا باشد حق به سود كسى اجراء شود و زيانى نداشته باشد، اين مخصوص خداى سبحان است نه ديگر آفريده‏ها، به خاطر قدرت الهى بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتى كه فرمانش بر آنها جارى است (51096- 51067)،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 443

لكن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان كرده است، از روى بخشندگى، و گشايشى كه خواسته به بندگان عطا فرمايد.

(51120- 51097)

2 حقوق متقابل رهبرى و مردم‏

پس، خداى سبحان برخى از حقوق خود را براى بعضى از مردم واجب كرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، كه برخى از حقوق برخى ديگر را واجب گرداند، و حقى بر كسى واجب نمى‏شود مگر همانند آن را انجام دهد. (51150- 51121) و در ميان حقوق الهى، بزرگ‏ترين حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق واجبى كه خداى سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پايدارى پيوند ملت و رهبر، و عزت دين قرار داد. (51180- 51151) پس رعيت اصلاح نمى‏شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمى‏شوند جز با درستكارى رعيت. (51193- 51181) و آنگاه كه مردم حق رهبرى را اداء كنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت يابد، و راه‏هاى دين پديدار و نشانه‏هاى عدالت بر قرار، و سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حكومت اميدوار و دشمن در آرزوهايش مأيوس مى‏گردد. (51232- 51194) اما اگر مردم بر حكومت چيره شوند، يا زمامدار بر رعيت ستم كند، وحدت كلمه از بين مى‏رود، نشانه‏هاى ستم آشكار، و نيرنگ بازى در دين فراوان مى‏گردد، و راه گسترده سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم متروك، هوا پرستى فراوان، احكام دين تعطيل، و بيمارى‏هاى دل فراوان شود. (51266- 51233) مردم از اينكه حق بزرگى فراموش مى‏شود، يا باطل خطرناكى در جامعه رواج مى‏يابد، احساس نگرانى نمى‏كنند! پس در آن زمان نيكان خوار، و بدان قدرتمند مى‏شوند، و كيفر الهى بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود. (51289- 51267) پس بر شماست كه يكديگر را نصيحت كنيد، و نيكو همكارى نماييد.

درست است كه هيچ كس نمى‏تواند حق اطاعت خداوندى را چنانكه بايد بگزارد، هر چند در به دست آوردن رضاى خدا حريص باشد، و در كار بندگى تلاش فراوان نمايد (51320- 51290)، لكن بايد به مقدار توان، حقوق الهى را رعايت كند كه يكى از واجبات الهى، يكديگر را به اندازه توان نصيحت كردن، و بر پا داشتن حق، و يارى دادن به يكديگر است. (51350- 51321) هيچ كس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دين بيشتر باشد، بى نياز نيست كه او را در انجام حق يارى رسانند، و هيچ كس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در ديده‏ها بى‏ارزش باشد، كوچك‏تر از آن نيست كه كسى را در انجام حق يارى كند، يا ديگرى به يارى او برخيزد. (51378- 51351) (پس يكى از ياران به پاخاست و با سخنى طولانى امام را ستود، حرف شنوايى و اطاعت از امام را اعلام داشت. (51395- 51379) آنگاه امام فرمود:) كسى كه عظمت خدا در جانش بزرگ، و منزلت او در قلبش والاست، سزاوار است كه هر چه جز خدا را كوچك شمارد. (51420- 51396)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 445

و از او سزاوارتر كسى كه نعمت‏هاى خدا را فراوان در اختيار دارد، و بر خوان احسان خدا نشسته است، زيرا نعمت خدا بر كسى بسيار نگردد جز آن كه حقوق الهى بر او فراوان باشد.

(51448- 51421)

3 روابط سالم و متقابل رهبر و مردم‏

مردم! از پست‏ترين حالات زمامداران در نزد صالحان اين است كه گمان برند آنها دوستدار ستايش‏اند، و كشور دارى آنان بر كبر و خود پسندى استوار باشد (51467- 51449)[[270]](#footnote-270)، و خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد كه من ستايش را دوست دارم، و خواهان شنيدن آن مى‏باشم.

سپاس خدا را كه چنين نبودم و اگر ستايش را دوست مى‏داشتم، آن را رها مى‏كردم به خاطر فروتنى در پيشگاه خداى سبحان، و بزرگى و بزرگوارى كه تنها خدا سزاوار آن است. (51507- 51468) گاهى مردم، ستودن افرادى را براى كار و تلاش روا مى‏دانند.

اما من از شما مى‏خواهم كه مرا با سخنان زيباى خود مستاييد[[271]](#footnote-271)، تا از عهده وظايفى كه نسبت به خدا و شما دارم بر آيم، و حقوقى كه مانده است بپردازم، و واجباتى كه بر عهده من است و بايد انجام گيرد اداء كنم (51540- 51508)، پس با من چنانكه با پادشاهان سركش سخن مى‏گويند، حرف نزنيد، و چنانكه از آدم‏هاى خشمگين كناره مى‏گيرند دورى نجوييد، و با ظاهر سازى با من رفتار نكنيد (51560- 51541)، و گمان مبريد اگر حقى به من پيشنهاد دهيد بر من گران آيد، يا در پى بزرگ نشان دادن خويشم، زيرا كسى كه شنيدن حق، يا عرضه شدن عدالت بر او مشكل باشد، عمل كردن به آن، براى او دشوارتر خواهد بود (51591- 51561)[[272]](#footnote-272).

پس، از گفتن حق، يا مشورت در عدالت خوددارى نكنيد، زيرا خود را برتر از آن كه اشتباه كنم‏[[273]](#footnote-273) و از آن ايمن باشم نمى‏دانم، مگر آن كه خداوند مرا حفظ فرمايد. (51623- 51592) پس همانا من و شما بندگان و مملوك پروردگاريم كه جز او پروردگارى نيست.

او مالك ما، و ما را بر نفس خود اختيارى نيست. ما را از آنچه بوديم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد. به جاى گمراهى هدايت، و به جاى كورى بينايى به ما عطا فرمود.

(51658- 51624) (1217)

ترجمه خطبه 217

شكوه از قريش‏

خدايا براى پيروزى بر قريش و يارانشان از تو كمك مى‏خواهم، كه پيوند خويشاوندى مرا بريدند، و كار مرا دگرگون كردند، و همگى براى مبارزه با من در حقى كه از همه آنان سزاوارترم، متحد گرديدند (51694- 51659) و گفتند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى تفكر: اگوئيسم‏EGOISM (خود پسندى، خود كامگى)

(2) نفى تفكر: اسنوبيسم، اسنوبرى‏SNOBBERY -SNOBBISME (گرايش به ستودن‏هاى غلو آميز)

(3) نفى تفكر: دگماتيسم‏DOGMATISM (پذيرش چيزى بدون دليل و برهان)

(4) مى‏پرسند اگر امام معصوم است چرا مى‏فرمايد، خود را برتر از آن كه اشتباه كنم نمى‏دانم؟ دو پاسخ مطرح است. اول آنكه امام عليه السلام فرمود بدون كمك خدا از اشتباه مصون نمى‏باشم كه خود اثبات عصمت است. دوم- امام عليه السلام در تمام كارهاى حكومتى با مشاوران خود مشورت مى‏كرد، و به رأى و نظر آنها عمل مى‏كرد.

فرماندارى را نصب مى‏كرد و بعدها مشخص مى‏شد كه آن شخص لايق نبوده، اينگونه نبود كه مشورت نكند يا در همه جا از علم غيب كمك بگيرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 447

«حق را اگر توانى بگير، و يا اگر تو را از حق محروم دارند، يا با غم و اندوه صبر كن، و يا با حسرت بمير!» (51712- 51695) به اطرافم نگريستم ديدم كه نه ياورى دارم، و نه كسى از من دفاع و حمايت مى‏كند، جز خانواده‏ام (51726- 51713) كه مايل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرو رفته، ديده بر هم نهادم، و با گلوى استخوان در آن گير كرده، جام تلخ را جرعه جرعه نوشيدم، و در فرو خوردن خشم در امرى كه تلخ‏تر از گياه حنظل، و دردناك‏تر از فرو رفتن تيزى شمشير در دل بود شكيبايى كردم!

(51753- 51727) (اين گفتار در ضمن خطبه‏هاى گذشته آمد لكن به خاطر اختلاف روايت آن را دوباره آورديم)

(51773- 51754) (1218)

ترجمه خطبه 218

(در باره كسانى كه براى جنگ با او به بصره رفتند) (51785- 51774)

افشاى خيانت ناكثان‏

بر كارگزاران و خزانه داران بيت المال مسلمانان كه در فرمان من بودند، و بر مردم شهرى كه تمامى آنها بر اطاعت من، و وفادارى در بيعت با من وحدت داشتند، هجوم آوردند (51805- 51786)، آنان را از هم پراكندند، و به زيان من، در ميانشان اختلاف افكندند، و بر شيعيان من تاختند، گروهى را با نيرنگ كشتند، و گروهى دست بر شمشير فشرده با دشمن جنگيدند تا صادقانه خدا را ملاقات كردند.

(51830- 51806) (1219)

ترجمه خطبه 219

(در ميدان نبرد جمل در سال 36 هجرى وقتى به جنازه طلحه‏[[274]](#footnote-274) و عبد الرحمن بن عتاب‏[[275]](#footnote-275) رسيد فرمود) (51853- 51831)

تأسف بر كشتگان جمل‏

ابو محمد (طلحه) در اين مكان، غريب مانده است! به خدا سوگند خوش نداشتم قريش را زير تابش ستارگان كشته و افتاده بينم! به خونخواهى، بر فرزندان «عبد مناف» دست يافتم، ولى سر كردگانى «بنى جمح» از دستم گريختند (51884- 51854)، آنان براى كارى كه در شأن آنها نبود سر بر افراشتند، و پيش از رسيدن به آن سركوب شدند.

(51894- 51885) (1220)

ترجمه خطبه 220

پوينده راه خدا

عقلش را زنده كرد و نفس خويش را كشت، تا آنجا كه جسمش لاغر، و خشونت اخلاقش به نرمى گراييد، برقى پر نور براى او درخشيد (51924- 51895)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) طلحه، پسر عبد الله، پدرش از قبيله بنى تميم و مادرش دختر عبد الله بن عماد بود كه در جنگ جمل مروان بن حكم با تيرى او را كشت.

(2) عتاب نوه امية بن عبد الشمس بود.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 449

و راه را براى او روشن كرد و در راه راست او را كشاند و از درى به در ديگر برد تا به در سلامت و سراى جاودانه رساند، كه دو پاى او در قرارگاه امن با آرامش تن، استوار شد. اين، پاداش آن بود كه دل را درست به كار گرفت، و پروردگار خويش را راضى كرد.

(51956- 51925) (1221)

ترجمه خطبه 221

(پس از خواندن آيه 1 سوره تكاثر «افزون طلبى شما را به خود مشغول داشته تا آنجا كه به ديدار قبرها رفتيد؟» (51969- 51957)[[276]](#footnote-276) فرمود)

1 هشدار از غفلت زدگى‏ها

شگفتا چه مقصد بسيار دورى و چه زيارت كنندگان بيخبرى و چه كار دشوار و مرگبارى! پنداشتند كه جاى مردگان خالى است، آنها كه سخت مايه عبرتند، و از دور با ياد گذشتگان، فخر مى‏فروشند. (51992- 51970) آيا به گورهاى پدران خويش مى‏نازند؟ و يا به تعداد فراوانى كه در كام مرگ فرو رفته‏اند؟ آيا خواهان بازگشت اجسادى هستند كه پوسيده شده؟ و حركاتشان به سكون تبديل گشت؟ (52007- 51993) آنها مايه عبرت باشند سزاوارتر است تا تفاخر! اگر با مشاهده وضع آنان به فروتنى روى آورند عاقلانه‏تر است تا آنان را وسيله فخر فروشى قرار دهند! اما بدانها با ديده‏هاى كم سو نگريستند، و با كوته بينى در امواج نادانى فرو رفتند (52040- 52008)، اگر حال آنان را از خانه‏هاى ويران، و سرزمين‏هاى خالى از زندگان، مى‏پرسيدند، پاسخ مى‏دادند:

آنان با گمراهى در زمين فرو خفتند، و شما ناآگاهانه دنباله روى آنان شديد. (52061- 52041) بر روى كاسه‏هاى سر آنها راه مى‏رويد، و بر روى جسدهايشان زراعت مى‏كنيد، و آنچه به جا گذاشته‏اند مى‏خورشيد، و بر خانه‏هاى ويران آنها مسكن گرفته‏ايد، و روزگارى كه ميان آنها و شماست بر شما گريه و زارى مى‏كند، (52086- 52062) آنها پيش از شما به كام مرگ فرو رفتند، و براى رسيدن به آبشخور، از شما پيشى گرفتند.

2 شرح حالات رفتگان‏

در حالى كه آنها داراى عزت پايدار، و درجات والاى افتخار بودند. پادشاهان حاكم، يا رعيت سر فراز بودند كه سرانجام به درون برزخ راه يافتند، و زمين آنها را در خود گرفت، و از گوشت بدن‏هاى آنان خورد، و از خون آنان نوشيد (52119- 52087)، پس در شكاف گورها بى جان و بدون حركت پنهان مانده‏اند. نه از دگرگونى‏ها نگرانند (52130- 52120)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ابن ابى الحديد مى‏گويد از روزى كه اين خطبه را يافتم تاكنون كه پنجاه سال است حدود 1000 بار آن را خواندم و در هر بار در دلم، ترس، لرزش، و پند پذيرى تازه‏اى بوجود آمد. «شرح ابن ابى الحديد معتزلى، ج 11، ص 153».

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 451

و نه از زلزله‏ها ترسناك، و نه از فريادهاى سخت هراسى دارند.

غائب شدگانى كه كسى انتظار آنان را نمى‏كشد، و حاضرانى كه حضور نمى‏يابند، اجتماعى داشتند و پراكنده شدند، با يكديگر مهربان بودند و جدا گرديدند (52162- 52131)، اگر يادشان فراموش گشت، يا ديارشان ساكت شد، براى طولانى شدن زمان يا دورى مكان نيست، بلكه جام مرگ نوشيدند.

گويا بودند و لال شدند، شنوا بودند و كر گشتند، و حركاتشان به سكون تبديل شد، چنان آرميدند كه گويا بيهوش بر خاك افتاده و در خواب فرو رفته‏اند. (52195- 52163) همسايگانى هستند كه با يكديگر انس نمى‏گيرند و دوستانى‏اند كه به ديدار يكديگر نمى‏روند.

پيوندهاى شناسايى در ميانشان پوسيده، و اسباب برادرى قطع گرديده است. (52211- 52196) با اينكه در يك جا گرد آمده‏اند تنهايند، رفيقان يكديگرند و از هم دورند، نه براى شب صبحگاهى مى‏شناسند، و نه براى روز شامگاهى. شب، يا روزى كه به سفر مرگ رفته‏اند براى آنها جاويدان است. (52237- 52212) خطرات آن جهان را وحشتناك‏تر از آنچه مى‏ترسيدند يافتند، و نشانه‏هاى آن را بزرگ‏تر از آنچه مى‏پنداشتند مشاهده كردند.

براى رسيدن به بهشت يا جهنم، تا قرارگاه اصلى‏شان مهلت داده شدند، و جهانى از بيم و اميد برايشان فراهم آمد. اگر مى‏خواستند آنچه را كه ديدند توصيف كنند، زبانشان عاجز مى‏شد.

(52273- 52238)

3 پيام مردگان!

حال اگر چه آثارشان نابود، و اخبارشان فراموش شده، اما چشم‏هاى عبرت بين، آنها را مى‏نگرد، و گوش جان اخبارشان را مى‏شنود، كه با زبان ديگرى با ما حرف مى‏زنند و مى‏گويند: چهره‏هاى زيبا پژمرده و بدن‏هاى ناز پرورده پوسيده شد (52304- 52274)، و بر اندام خود لباس كهنگى پوشانده‏ايم، و تنگى قبر ما را در فشار گرفته، وحشت و ترس را از يكديگر به ارث برده‏ايم (52315- 52305)، خانه‏هاى خاموش قبر بر ما فرو ريخته، و زيبايى‏هاى اندام ما را نابود، و نشانه‏هاى چهره‏هاى ما را دگرگون كرده است.

اقامت ما در اين خانه‏هاى وحشت‏زا طولانى است، نه از مشكلات رهايى يافته، و نه از تنگى قبر گشايشى فراهم شد. (52344- 52316) مردم! اگر آنها را در انديشه خود بياوريد، يا پرده‏ها كنار رود، مردگان را در حالتى مى‏نگريد كه حشرات گوش‏هايشان را خورده، چشم‏هايشان به جاى سرمه پر از خاك گرديده (52364- 52345)، و زبان‏هايى كه با سرعت و فصاحت سخن مى‏گفتند پاره پاره شده، قلب‏ها در سينه‏ها پس از بيدارى به خاموشى گراييده، و در تمام اعضاى بدن پوسيدگى تازه‏اى آشكار شده، و آنها را زشت گردانيده، و راه آفت زدگى بر اجسادشان گشوده شده، همه تسليم شده، نه دستى براى دفاع، و نه قلبى براى زارى دارند. (52400- 52365) و آنان را مى‏بينى كه دل‏هاى خسته از اندوه، و چشم‏هاى پر شده از خاشاك دارند، و حالات اندوهناك آنها دگرگونى ايجاد نمى‏شود و سختى‏هاى آنان بر طرف نمى‏گردد.

(52418- 52401)

4 عبرت از گذشتگان‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 453

آه! زمين چه اجساد عزيز و خوش سيمايى را كه با غذاهاى لذيذ و رنگين زندگى كردند، و در آغوش نعمت‏ها پرورانده شدند به كام خويش فرو برد.

آنان كه مى‏خواستند با شادى غم‏هاى را از دل بيرون كنند، و به هنگام مصيبت با سرگرمى‏ها، صفاى عيش خود را برهم نزنند (52456- 52419)، دنيا به آنها و آنها به دنيا مى‏خنديدند، و در سايه خوشگذرانى غفلت زا، بى خبر بودند كه روزگار با خارهاى مصيبت زا آنها را در هم كوبيد و گذشت روزگار توانايى‏شان را گرفت (52477- 52457)، مرگ از نزديك به آنها نظر دوخت، و غم و اندوهى كه انتظارش را نداشتند آنان را فرا گرفت، و غصه‏هاى پنهانى كه خيال آن را نمى‏كردند، در جانشان راه يافت، در حالى كه با سلامتى انس داشتند انواع بيمارى‏ها در پيكرشان پديد آمد (52502- 52478)، و هراسناك به اطبا، كه دستور دادند گرمى را با سردى، و سردى را با گرمى درمان كنند روى آورند كه بى نتيجه بود، زيرا داروى سردى، گرمى را علاج نكرد، و آنچه براى گرمى به كار بردند، سردى را بيشتر ساخت، و تركيبات و اخلاط، مزاج را به اعتدال نياورد، جز آن كه آن بيمارى را فزونى داد (52541- 52503)، تا آنجا كه درمان كننده خسته، و پرستار سرگردان، و خانواده از ادامه بيمارى‏ها سست و ناتوان شدند، و از پاسخ پرسش كنندگان درماندند، و در باره همان خبر حزن آورى كه از او پنهان مى‏داشتند در حضورش به گفتگو پرداختند.

(52564- 52542)

5 سختى‏هاى لحظه مرگ‏

يكى مى‏گفت تا لحظه مرگ بيمار است، ديگرى در آروزى شفا يافتن بود، و سومى خاندانش را به شكيبايى در مرگش دعوت مى‏كرد، و گذشتگان را به ياد مى‏آورد. (52584- 52565) در آن حال كه در آستانه مرگ، و ترك دنيا، و جدايى با دوستان بود، ناگهان اندوهى سخت به او روى آورد، فهم و دركش را گرفت، زبانش به خشكى گراييد. (52608- 52585) چه مطالب مهمى را مى‏بايست بگويد كه زبانش از گفتن آنها باز ماند، و چه سخنان دردناكى را از شخص بزرگى كه احترامش را نگه مى‏داشت، يا فرد خردسالى كه به او ترحم مى‏كرد، مى‏شنيد و خود را به كرى مى‏زد. (52632- 52609) همانا مرگ سختى‏هايى دارد كه هراس انگيز و وصف ناشدنى است، و برتر از آن است كه عقل‏هاى اهل دنيا آن را درك كند.

(52648- 52633) (1222)

ترجمه خطبه 222

(به هنگام تلاوت آيه 37 سوره نور، «و صبح و شام در آن خانه‏ها تسبيح مى‏گويند، مردانى كه نه تجارت و نه معامله اى آنها را از ياد خدا و بر پا داشتن ياد خدا غافل نمى‏كند» (52672- 52649)، فرمود)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 455

1 ارزش ياد خدا

همانا خداى سبحان و بزرگ، ياد خود را روشنى بخش دل‏ها قرار داد، تا گوش پس از ناشنوايى بشنود، و چشم پس از كم نورى بنگرد، و انسان پس از دشمنى رام گردد (52695- 52673)، خداوند كه نعمت‏هاى او گران قدر است، در دوران‏هاى مختلف روزگار، و در دوران جدايى از رسالت «تا آمدن پيامبرى پس از پيامبرى ديگر» بندگانى داشته كه با آنان در گوش جانشان زمزمه مى‏كرد، و در درون عقلشان با آنان سخن مى‏گفت.

آنان چراغ هدايت را با نور بيدارى در گوش‏ها و ديده‏ها و دل‏ها بر مى‏افروختند (52727- 52696)، روزهاى خدايى را به ياد مى‏آورند و مردم را از جلال و بزرگى خدا مى‏ترساندند.

آنان نشانه‏هاى روشن خدا در بيابان‏هايند، آن را كه راه ميانه در پيش گرفت مى‏ستودند، و به رستگارى بشارت مى‏دادند، و روش آن را كه به جانب چپ يا راست كشانده مى‏شد، زشت مى‏شمردند، و از نابودى هشدار مى‏دادند (52759- 52728)، همچنان چراغ تاريكى‏ها، و راهنماى پرتگاه‏ها بودند.

(52769- 52760)

2 صفات ياد آوران (اهل ذكر)

همانا مردمى هستند كه ذكر خدا را به جاى دنيا برگزيدند، كه هيچ تجارتى يا خريد و فروشى، آنها را از ياد خدا باز نمى‏دارد. با ياد خدا روزگار مى‏گذرانند (52788- 52770)، و غافلان را با هشدارهاى خود، از كيفرهاى الهى مى‏ترسانند به عدالت فرمان مى‏دهند، و خود عدالت گسترند، از بدى‏ها نهى مى‏كنند و خود از آنها پرهيز دارند. (52810- 52789) با اينكه در دنيا زندگى مى‏كنند گويا آن را رها كرده به آخرت پيوسته‏اند، سراى ديگر را مشاهده كرده، گويا از مسائل پنهان برزخيان و مدت طولانى اقامتشان آگاهى دارند، و گويا قيامت وعده‏هاى خود را براى آنان تحقق بخشيده است (52836- 52811)، آنان پرده‏ها را براى مردم دنيا برداشته‏اند، مى‏بينند آنچه را كه مردم نمى‏نگرند، و مى‏شنوند آنچه را كه مردم نمى‏شنوند. (52853- 52837) اگر اهل ذكر را در انديشه خود آورى و مقامات ستوده آنان و مجالس آشكارشان را بنگرى، مى‏بينى كه آنان نامه‏هاى اعمال خود را گشوده، و براى حسابرسى آماده‏اند، كه همه را جبران كنند، و در انديشه‏اند، در كدام يك از اعمال كوچك و بزرگى كه به آنان فرمان داده شده، كوتاهى كرده‏اند، يا چه اعمالى كه از آن نهى شده بودند مرتكب گرديده‏اند (52885- 52854)، بار سنگين گناهان خويش را بر دوش نهاده، و در برداشتن آن ناتوان شدند، گريه در گلويشان شكسته، و با ناله و فرياد مى‏گريند و با يكديگر گفتگو دارند، در پيشگاه پروردگار خويش به پشيمانى اعتراف دارند. (52907- 52886) آنان نشانه‏هاى هدايت، و چراغ‏هاى روشنگر تاريكى‏ها مى‏باشند، فرشتگان آنان را در ميان گرفته، و آرامش بر آنها مى‏بارند، درهاى آسمان به رويشان گشوده، و مقام ارزشمندى براى آنان آماده كرده‏اند، مقامى كه خداوند با نظر رحمت به آن مى‏نگرد، و از تلاش آنها خشنود، و منزلت آنها را مى‏ستايد (52942- 52908)، دست به دعا برداشته، و آمرزش الهى مى‏طلبند. در گرو نيازمندى فضل خدا،

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 457

و اسيران بزرگى اويند، غم و اندوه طولانى دل‏هايشان را مجروح، و گريه‏هاى پياپى چشم‏هايشان را آزرده است. (52962- 52943) دست آنان به طرف تمام درهاى اميدوارى خدا دراز است، از كسى درخواست مى‏كنند كه بخشش او را كاستى، و درخواست كنندگان او را نوميدى نيست (52981- 52963)، پس اكنون به خاطر خودت، حساب خويش را بررسى كن زيرا ديگران حسابرسى غير از تو دارند.

(52991- 52982) (1223)

ترجمه خطبه 223

(به هنگام تلاوت آيه 6 سوره انفطار، «اى انسان، چه چيز تو را در برابر پروردگار كريمت مغرور ساخته است» فرمود) (53006- 52992)

1 هشدار از غرور زدگى‏ها

برهان گناهكار، نادرست‏ترين برهان‏ها است، و عذرش از توجيه هر فريب خورده‏اى بى اساس‏تر، و خوشحالى او از عدم آگاهى است. (53017- 53007) اى انسان! چه چيز تو را بر گناه جرأت داده؟ و در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و بر نابودى خود علاقه‏مند كرده است؟ (53033- 53018) آيا بيمارى تو را درمان نيست؟ و خواب زدگى تو بيدارى ندارد؟ چرا آنگونه كه به ديگران رحم مى‏كنى، به خود رحم نمى‏كنى؟ (53052- 53034)[[277]](#footnote-277) چه بسا كسى را در آفتاب سوزان مى‏بينى بر او سايه مى‏افكنى يا بيمارى را مى‏نگرى كه سخت ناتوان است، از روى دلسوزى بر او اشك مى‏ريزى، اما چه چيز تو را بر بيمارى خود بى تفاوت كرده؟ و بر مصيبت‏هاى خود شكيبا و از گريه بر حال خويشتن باز داشته است؟ در حالى كه هيچ چيز براى تو عزيزتر از جانت نيست! (53087- 53053) چگونه ترس از فرود آمدن بلا، شب هنگام تو را بيدار نكرده است؟ كه در گناه غوطه‏ور، و در پنجه قهر الهى مبتلا شده‏اى؟

2 چگونه بودن‏

پس سستى دل را با استقامت درمان كن، و خواب زدگى چشمانت را با بيدارى از ميان بردار (53114- 53088)، و اطاعت خدا را بپذير، و با ياد خدا انس گير، و ياد آر كه تو از خدا روى گردانى و در همان لحظه او روى به تو دارد، و تو را به عفو خويش مى‏خواند، و با كرم خويش مى‏پوشاند! در حالى كه تو از خدا بريده به غير او توجه دارى! (53141- 53115) پس چه نيرومند و بزرگوار است خدا! و چه ناتوان و بى مقدارى تو، كه بر عصيان او جرأت دارى، در حالى كه تو را در پرتو نعمت خود قرار داده، و در سايه رحمت او آرميده‏اى، نه بخشش خود را از تو گرفته،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اين رهنمود امام (ع) ثابت مى‏كند كه انسان بايد در پرتو وحى الهى و عمل به دستورات خداوند بزرگ به كمال واقعى برسد، پس خود اصالت ندارد كه هر چه بخواهد انجام دهد، چون خود را نمى‏شناسد، و انسان موجودى ناشناخته است، نمى‏تواند براى خود دستور العمل زندگى (كاتولوگ‏CATALOGUE ) بنويسد، پس اومانيسم‏HUMANISM و اگزيستانسياليسم‏EXISTENTIALISM نمى‏توانند صحيح باشد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 459

و نه پرده اسرار تو را دريده است. (53173- 53142) بلكه چشم بر هم زدنى، بى‏احسان خدا زنده نبودى در حالى كه يا در نعمت‏هاى او غرق بودى، يا از گناهان تو پرده پوشى شد، و يا بلا و مصيبتى را از تو دور ساخته است، پس چه فكر مى‏كنى اگر او را اطاعت كنى؟ (53197- 53174) به خدا سوگند اگر اين رفتار ميان دو نفر كه در توانايى و قدرت برابر بودند وجود داشت (و تو يكى از آن دو بودى) تو نخستين كسى بودى كه خود را بر زشتى اخلاق، و نادرستى كردار محكوم مى‏كردى. (53222- 53198)[[278]](#footnote-278)

3 دنيا شناسى‏

به حق مى‏گويم آيا دنيا تو را فريفته است؟ يا تو خود فريفته دنيايى؟ دنيا عبرت‏ها را براى تو آشكار، و تو را به تساوى دعوت كرد، دنيا با دردهايى كه در جسم تو مى‏گذارد، و با كاهشى كه در توانايى تو ايجاد مى‏كند، راستگوتر از آن است كه به تو دروغ بگويد، و يا مغرورت سازد. (53260- 53223) چه بسا نصيحت كننده‏اى از دنيا را متهم كردى، و راستگويى را دروغگو پنداشتى! (53271- 53261) اگر دنيا را از روى شهرهاى ويران شده، و خانه‏هاى درهم فرو ريخته بشناسى، آن را يادآورى دلسوز، و اندرز دهنده‏اى گويا مى‏يابى، كه چونان دوستى مهربان از تباهى و نابودى تو نگران است. (53293- 53272) دنيا چه خوب خانه‏اى است براى آن كس كه آن را جاودانه نپندارد، و خوب محلى است براى آن كس كه آن را وطن خويش انتخاب نكند. سعادتمندان به وسيله دنيا در قيامت، كسانى هستند كه امروز از حرام آن مى‏گريزند. (53316- 53294)[[279]](#footnote-279)

4 انسان و رستاخيز

آنگاه كه زمين سخت بلرزد، و نشانه‏هاى هولناك قيامت تحقق پذيرد، و پيروان هر دينى به آن ملحق شوند، و هر پرستش كننده به معبود خود، و هر اطاعت كننده‏اى به فرمانده خود رسد (53337- 53317)، نه چشمى بر خلاف عدالت و برابرى در هوا گشوده، و نه قدمى بر خلاف حق، آهسته در زمين نهاده مى‏شود (53356- 53338)، در آن روز چه دليل‏هايى كه باطل مى‏گردد، و عذرهايى كه پذيرفته نمى‏شود! پس در جستجوى عذرى باش كه پذيرفته شود، و دليلى بجوى كه استوار باشد، و از دنياى فانى براى آخرت جاويدان توشه بردار، و براى سفر آخرت وسائل لازم را آماده كن، و چشم به برق نجات بدوز، و بار سفر بربند.

(53396- 53357) (1224)

ترجمه خطبه 224

(اين سخنرانى در شهر كوفه در دوران زمامدارى آن حضرت ايراد شد)

1 پرهيز از ستمكارى‏

سوگند به خدا، اگر تمام شب را بر روى خارهاى سعدان‏[[280]](#footnote-280) به سر ببرم، و يا با غل و زنجير به اين سو يا آن سو كشيده شوم، خوش‏تر دارم تا خدا و پيامبرش را در روز قيامت، در حالى ملاقات كنم كه به بعضى از بندگان ستم، و چيزى از اموال عمومى را غصب كرده باشم. (53435- 53397)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نفى تفكر: انديويد و آليسم‏ANDIVIDUALISM (اصالت فرد)

(2) نفى: پسى ميسم‏PESSIMISM (بد بينى و بيزارى از جهان و دنيا) و اثبات هدفدارى انسان‏

(3) خارى سه شعبه كه خوراك شتران است و سخت گزنده است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 461

چگونه بر كسى ستم كنم براى نفس خويش، كه به سوى كهنگى و پوسيده شدن پيش مى‏رود، و در خاك، زمانى طولانى اقامت مى‏كند؟

(53449- 53436)

2 پرهيز از امتياز خواهى‏

به خدا سوگند، برادرم عقيل‏[[281]](#footnote-281) را ديدم كه به شدت تهيدست شده و از من درخواست داشت تا يك من‏[[282]](#footnote-282) از گندم‏هاى بيت المال را به او ببخشم. كودكانش را ديدم كه از گرسنگى داراى موهاى ژوليده، و رنگشان تيره شده، گويا با نيل رنگ شده بودند. (53475- 53450) پى در پى مرا ديدار و درخواست خود را تكرار مى‏كرد، چون به گفته‏هاى او گوش دادم پنداشت كه دين خود را به او واگذار مى‏كنم، و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست بر مى‏دارم (53495- 53476)، روزى آهنى را در آتش گداخته به جسمش نزديك كردم تا او را بيازمايم، پس چونان بيمار از درد فرياد زد و نزديك بود از حرارت آن بسوزد. (53516- 53496) به او گفتم، اى عقيل، گريه كنندگان بر تو بگريند، از حرارت آهنى مى‏نالى كه انسانى به بازيچه آن را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش دوزخى مى‏خوانى كه خداى جبارش با خشم خود آن را گداخته است؟ تو از حرارت ناچيز مى‏نالى و من از حرارت آتش الهى ننالم؟ (53545- 53517) و از اين حادثه شگفت آورتر اينكه شب هنگام كسى به ديدار ما آمد[[283]](#footnote-283) و ظرفى سر پوشيده پر از حلوا داشت، معجونى در آن ظرف بود چنان از آن متنفر شدم كه گويا آن را با آب دهان مار سمى، يا قى كرده آن مخلوط كردند! (53563- 53546) به او گفتم: هديه است؟ يا زكات يا صدقه؟ كه اين دو بر ما اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم حرام است. گفت: نه، نه زكات است نه صدقه، بلكه هديه است.

گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگريند، آيا از راه دين وارد شدى كه مرا بفريبى؟ يا عقلت آشفته شده يا جن زده شدى؟ يا هذيان مى‏گويى؟ (53601- 53564) به خدا سوگند، اگر هفت اقليم را با آنچه در زير آسمان‏هاست به من دهند تا خدا را نافرمانى كنم كه پوست جوى را از مورچه‏اى ناروا بگيرم، چنين نخواهم كرد! و همانا اين دنياى آلوده شما نزد من از برگ جويده شده ملخ پست‏تر است! (53632- 53602) على را با نعمت‏هاى فنا پذير، و لذتهاى ناپايدار چه كار؟! به خدا پناه مى‏بريم از خفتن عقل، و زشتى لغزش‏ها، و از او يارى مى‏جوييم.

(53652- 53633) (1225)

ترجمه خطبه 225

يارى خواستن از خدا در مشكلات اقتصادى‏

خدايا آبرويم را با بى نيازى نگهدار، و با تنگدستى شخصيت مرا لكه دار مفرما، كه از روزى خواران تو روزى خواهم، و از بدكاران عفو و بخشش طلبم! مرا در ستودن آن كس كه به من عطايى فرمود موفق فرما، و در نكوهش آن كس كه از من دريغ داشت آزمايش فرما (53688- 53653)، در صورتى كه در پشت پرده، اختيار هر بخشش و دريغى در دست تو است و تو بر همه چيز توانايى.

(53703- 53689)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) حضرت ابو طالب، چهار پسر داشت كه با يكديگر 10 سال فاصله سنى داشتند به نام‏هاى: طالب، عقيل، جعفر و على عليه السلام. قريش در جنگ بدر عقيل را به اجبار همراه خود آوردند كه اسير شد و با دادن «فدا» آزاد شده به مكه بازگشت، و پيش از صلح حديبيه مسلمان شد و به مدينه هجرت كرد، و در جنگ موته همراه برادرش جعفر شركت داشت.

(2) صاع: پيمانه‏اى به وزن سه كيلو گرم است.

(3) نوشتند كه اشعث بن قيس بود. چون قرار بود فرداى آن روز دادگاه اسلامى به پرونده او رسيدگى شود، شبانه حلوا را خدمت امام برد تا به خيال شيطانى خود، قلب آن حضرت را نسبت به خود تغيير دهد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 463

(1226)

ترجمه خطبه 226

1 دنيا شناسى‏

دنيا خانه‏اى است پوشيده از بلاها، به حيله و نيرنگ شناخته شده، نه حالات آن پايدار، و نه مردم آن از سلامت برخوردارند، داراى تحولات گوناگون، و دوران‏هاى رنگارنگ، زندگى در آن نكوهيده، و امنيت در آن نابود است. (53737- 53704) اهل دنيا همواره هدف تيرهاى بلا هستند كه با تيرهايش آنها را مى‏كوبيد، و با مرگ آنها را نابود مى‏كند.

(53748- 53738)

2 عبرت گرفتن از دنيا

اى بندگان خدا! بدانيد، شما و آنان كه در اين دنيا زندگى مى‏كنيد، بر همان راهى مى‏رويد كه گذشتگان پيمودند! آنان زندگانى‏شان از شما طولانى‏تر، خانه‏هاى‏شان آبادتر، و آثارشان از شما بيشتر بود (53777- 53749)، كه ناگهان صداهايشان خاموش، و وزش بادها در سرزمينشان ساكت، و اجسادشان پوسيده، و سرزمينشان خالى، و آثارشان ناپديد شد! (53792- 53778) قصرهاى بلند و محكم، و بساط عيش و بالش‏هاى نرم را به سنگ‏ها و آجرها، و قبرهاى به هم چسبيده تبديل كردند:

گورهايى كه بناى آن بر خرابى، و با خاك ساخته شده است، گورها به هم نزديك اما ساكنان آنها از هم دور و غريبند (53821- 53793)، در وادى وحشتناك به ظاهر آرام اما گرفتارند، نه در جايى كه وطن گرفتند انس مى‏گيرند، و نه با همسايگان ارتباطى دارند، در صورتى كه با يكديگر نزديك، و در كنار هم جاى دارند. (53846- 53822) چگونه يكديگر را ديدار كنند در حالى كه فرسودگى آنها را در هم كوبيده، و سنگ و خاك آنان را در كام خود فرو برده است. (53861- 53847) شما هم راهى را خواهيد رفت كه آنان رفته‏اند، و در گرو خانه‏هايى قرار خواهيد گرفت كه آنها قرار دارند، و گورها شما را به امانت خواهد پذيرفت (53877- 53862)، پس چگونه خواهيد بود كه عمر شما به سر آيد؟ و مردگان از قبرها برخيزيد؟

«در آن هنگام كه هر كس به اعمال از پيش فرستاده آزمايش مى‏شود، و به سوى خدا كه مولا و سرپرست آنهاست باز مى‏گردد، و هر دروغى را كه مى‏بافتند براى آنان سودى نخواهد داشت».

(53904- 53878)

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 465

(1227)

ترجمه خطبه 227

يكى از دعاهاى امام عليه السلام‏

خدايا! تو با دوستانت از همه انس گيرنده‏ترى، و بر طرف كننده نيازهاى توكل كنندگانى، بر اسرار پنهانشان آگاه، و به آنچه در دل دارند آشنايى، و از ديدگاه‏هاى آنان با خبر، و رازشان نزد تو آشكار، و دل‏هايشان در حسرت ديدار تو داغدار است (53945- 53905)، اگر تنهايى و غربت به وحشتشان اندازد ياد تو آرامشان مى‏كند، اگر مصيبت‏ها بر آنان فرود آيد، به تو پناه مى‏برند، و روى به درگاه تو دارند، زيرا مى‏دانند كه سر رشته كارها به دست توست، و همه كارها از خواست تو نشأت مى‏گيرد. (53968- 53946) خدايا! اگر براى خواستن درمانده شوم، يا راه پرسيدن را ندانم، تو مرا به اصلاح كارم راهنمايى فرما، و جانم را به آنچه مايه رستگارى من است هدايت كن، كه چنين كارى از راهنمايى‏هاى تو بدور، و از كفايت‏هاى تو ناشناخته نيست. (53995- 53969) خدايا، مرا با بخشش خود بپذير، و با عدل خويش، با من رفتار مكن!

(54004- 53996) (1228)

ترجمه خطبه 228

(در تعريف سلمان فارسى كه قبل از پيدايش فتنه‏ها درگذشت)[[284]](#footnote-284)

ويژگى‏هاى سلمان فارسى‏

خدا او را در آنچه آزمايش كرد پاداش خير دهد، كه كجى‏ها را راست، و بيمارى‏ها را درمان، و سنت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را به پاداشت، و فتنه‏ها را پشت سر گذاشت (54028- 54005)، با دامن پاك، و عيبى اندك، درگذشت، به نيكى‏هاى دنيا رسيده و از بدى‏هاى آن رهايى يافت، وظائف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد، و چنانكه بايد از كيفر الهى مى‏ترسيد. (54045- 54029) خود رفت و مردم را پراكنده بر جاى گذاشت، كه نه گمراه، راه خويش شناخت، و نه هدايت شده به يقين رسيد.

(54059- 54046) (1229)

ترجمه خطبه 229

(وصف روز بيعت مردم با امام عليه السلام كه شبيه اين خطبه در عبارات گذشته آمد) (54076- 54060)

ويژگى‏هاى بيعت مردم با امام‏

دست مرا براى بيعت مى‏گشوديد و من مى‏بستم، شما آن را به سوى خود مى‏كشيديد و من آن را مى‏گرفتم!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) مرحوم شهرستانى نقل مى‏كند كه در نسخه خطى سيد رضى (ره) كه دخترش خدمت عموى بزرگوار، سيد مرتضى، آن را مى‏آموخت، نام سلمان فارسى در ابتداى اين خطبه نوشته شده بود. و همين درست است، زيرا با بررسى ديگر خطبه‏هاى نهج البلاغه، و شناخت تفكرات امام عليه السلام و بررسى صحيح زندگانى ياران امام عليه السلام اين حقيقت روشن مى‏شود كه شخص ياد شده بايد سلمان فارسى يا مالك اشتر باشد و ديگر احتمالاتى كه داده شده است با عصمت و اعتقادات امام عليه السلام سازگار نيست.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 467

سپس چونان شتران تشنه كه به طرف آبشخور هجوم مى‏آورند بر من هجوم آورديد (54093- 54077)، تا آن كه بند كفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پايمال گرديدند. آنچنان مردم در بيعت با من خشنود بودند كه خردسالان شادمان، و پيران براى بيعت كردن، لرزان به راه افتادند، و بيماران بر دوش خويشان سوار، و دختران، جوان بى نقاب به صحنه آمدند (54125- 54094)![[285]](#footnote-285).

(1230)

ترجمه خطبه 230

1 پرهيزكارى و عمل‏

همانا ترس از خدا كليد هر در بسته، و ذخيره رستاخيز، و عامل آزادگى از هر گونه بردگى، و نجات از هر گونه هلاكت است. در پرتو پرهيزكارى، تلاشگران پيروز، پرواكنندگان از گناه رستگار، و به هر آرزويى مى‏توان رسيد. (54160- 54126) مردم! عمل كنيد كه عمل نيكو به سوى خدا بالا مى‏رود، و توبه سودمند است، و دعا به اجابت مى‏رسد، و آرامش برقرار، و قلم‏هاى فرشتگان در جريان است. (54178- 54161) به سوى اعمال نيكو بشتابيد پيش از آن كه عمرتان پايان پذيرد، يا بيمارى مانع شود، و يا تير مرگ شما را هدف قرار دهد.

2 ضرورت ياد مرگ‏

مرگ نابود كننده لذت‏ها، تيره كننده خواهش‏هاى نفسانى، و دور كننده اهداف شماست، مرگ ديدار كننده‏اى دوست نداشتنى، هماوردى شكست ناپذير و كينه توزى است كه بازخواست نمى‏شود (54210- 54179)، دام‏هاى خود را هم اكنون بر دست و پاى شما آويخته، و سختى‏هايش شما را فرا گرفته، و تيرهاى خود را به سوى شما پرتاب كرده است. قهرش بزرگ، و دشمنى او پياپى و تيرش خطا نمى‏كند. (54231- 54211) چه زود است كه سايه‏هاى مرگ، و شدت دردهاى آن، و تيرگى‏هاى لحظه جان كندن، و بيهوشى سكرات مرگ، و ناراحتى و خارج شدن روح از بدن، و تاريكى چشم پوشيدن از دنيا، و تلخى خاطره‏ها، شما را فرا گيرد. (54254- 54232) پس ممكن است ناگهان مرگ بر شما هجوم آورد، و گفتگوهايتان را خاموش، و جمعيت شما را پراكنده، و نشانه‏هاى شما را نابود، و خانه‏هاى شما را خالى، و ميراث خواران شما را بر انگيزد تا ارث شما را تقسيم كنند، آنان يا دوستان نزديكند كه به هنگام مرگ نفعى نمى‏رسانند، يا نزديكان غم زده‏اى كه نمى‏توانند جلوى مرگ را بگيرند، يا سرزنش كنندگانى كه گريه و زارى نمى‏كنند.

(54289- 54255)

3 سفارش به نيكوكارى‏

بر شما باد به تلاش و كوشش، آمادگى و آماده شدن، و جمع آورى زاد و توشه آخرت و در دوران زندگى دنيا. (54304- 54290) دنيا شما را مغرور نسازد، چنانكه گذشتگان شما و امت‏هاى پيشين را در قرون سپرى شده مغرور ساخت.

آنان كه دنيا را دوشيدند، به غفلت زدگى در دنيا گرفتار آمدند، فرصت‏ها را از دست دادند،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اثبات: حكومت مردمى و دخالت مردم در حكومت و نفى حكومت: دسپوتيسم‏msitopseD (حكومت استبدادى) البته مراد مردم مسلمانى مى‏باشند كه در پرتو وحى انتخاب مى‏كنند، و نقد دموكراسى‏DEMOCRACY (حكومت اكثريت مردم)، زيرا رأى اكثريت مردم در پرتو وحى قانونى است.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 469

و تازه‏هاى آن را فرسوده ساختند (54332- 54305)، سرانجام خانه‏هايشان گورستان، و سرمايه‏هايشان ارث اين و آن گرديد، آنان كه نزديكشان را نمى‏شناسند، و به گريه كنندگان خود توجهى ندارند، و نه دعوتى را پاسخ مى‏گويند. (54353- 54333) مردم! از دنياى حرام بپرهيزيد، كه حيله‏گر و فريبنده و نيرنگ‏باز است، بخشنده‏اى باز پس گيرنده، و پوشنده‏اى برهنه كننده است، آسايش دنيا بى دوام، و سختى‏هايش بى پايان، و بلاهايش دائمى است.

(54374- 54354)

4 دنيا و زاهدان‏

زاهدان گروهى از مردم دنيايند كه دنيا پرست نمى‏باشند، پس در دنيا زندگى مى‏كنند اما آلودگى دنيا پرستان را ندارند، در دنيا با آگاهى و بصيرت عمل مى‏كنند، و در ترك زشتى‏ها از همه پيشى مى‏گيرند (54402- 54375)، بدن‏هايشان به گونه‏اى در تلاش و حركت است كه گويا ميان مردم آخرتند، اهل دنيا را مى‏نگرند كه مرگ بدن‏ها را بزرگ مى‏شمارند، اما آنها مرگ دل‏هاى زندگان را بزرگ‏تر مى‏دانند.

(54422- 54403) (1231)

ترجمه خطبه 231

(اين سخنرانى در سرزمين «ذى قار»[[286]](#footnote-286) هنگام حركت به سوى بصره در سال 36 هجرى ايراد شد و واقدى آن را در كتاب «جمل» نقل كرد) (54440- 54423)

ويژگى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم آنچه را كه به ابلاغ شد آشكار كرد، و پيام‏هاى پروردگارش را رساند. (54448- 54441) او شكاف‏هاى اجتماعى را به وحدت اصلاح، و فاصله‏ها را به هم پيوند داد و پس از آن كه آتش دشمنى‏ها و كينه‏هاى بر افروخته در دل‏ها راه يافته بود، ميان خويشاوندان يگانگى بر قرار كرد.

(54473- 54449) (1232)

ترجمه خطبه 232

(عبد الله بن زمعة[[287]](#footnote-287) از ياران امام بود و درخواست مالى داشت، در جوابش فرمود) (54500- 54474)

احتياط در مصرف بيت المال‏

اين اموال كه مى‏بينى نه مال من و نه از آن توست، غنيمتى گرد آمده از مسلمانان است كه با شمشيرهاى خود به دست آوردند، اگر تو در جهاد همراهشان بودى، سهمى چونان سهم آنان داشتى، و گر نه دسترنج آنان خوراك ديگران نخواهد بود.

(54532- 54501)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ذى قار: نام سرزمينى است در نزديكى شهر بصره، كه جنگ اعراب و ايران پيش از اسلام در آن جا اتفاق افتاده است.

(2) عبد الله ابن زمعه كسى است كه پدر و عمو و برادرش در جنگ بدر به دست مسلمانان كشته شدند، جد او أسود، رسول خدا را فراوان آزار مى‏داد، اما او از شيعيان امام على عليه السلام شد و فكر مى‏كرد، در تقسيم بيت المال به او بيشتر توجه مى‏شود. اما پاسخ قاطع امام او را بيدار كرد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 471

(1233)

ترجمه خطبه 233

(هنگامى كه «جعدة بن هبيرة» خواهر زاده امام عليه السلام نتوانست در حضور آن حضرت سخن بگويد فرمود)

1 فصاحت و بلاغت اهل بيت عليهم السلام‏

آگاه باشيد، همانا زبان، پاره‏اى از وجود انسان است، اگر آمادگى نداشته باشد، سخن نمى‏گويد، و به هنگام آمادگى، گفتار او را مهلت نمى‏دهد (54572- 54533)، همانا ما اميران سخن مى‏باشيم، درخت سخن در ما ريشه دوانده، و شاخه‏هاى آن بر ما سايه افكنده است. (54584- 54573)[[288]](#footnote-288)

2 علل سقوط جامعه انسانى‏

خدا شما را رحمت كند، بدانيد كه همانا شما در روزگارى هستيد كه گوينده حق اندك، و زبان از راستگويى عاجز، و حق طلبان بى ارزشند (54606- 54585)، مردم گرفتار گناه، و به سازشكارى همداستانند، جوانانشان بد اخلاق، و پير مردانشان گنه كار، و عالمشان دو رو، و نزديكانشان سود جوينده، نه خردسالانشان بزرگان را احترام مى‏كنند و نه توانگرانشان دست مستمندان را مى‏گيرند.

(54633- 54607) (1234)

ترجمه خطبه 234

(ذعلب يمانى از جمله احمد بن قتيبة، از عبد الله بن يزيد، از مالك بن دحيه نقل كرد كه در حضور امام از علت تفاوت‏هاى ميان مردم پرسيدند، امام فرمود) (54667- 54634)

علل تفاوت‏ها ميان انسان‏ها

علت تفاوت‏هاى ميان مردم، گوناگونى سرشت آنان است، زيرا آدميان در آغاز، تركيبى از خاك شور و شيرين، سخت و نرم، بودند، پس آنان به ميزان نزديك بودن خاكشان با هم نزديك، و به اندازه دورى آن از هم دور و متفاوتند (54698- 54668)[[289]](#footnote-289).

يكى زيبا روى و كم خرد، و ديگرى بلند قامت و كم همت، يكى زشت روى و نيكوكار، ديگرى كوتاه قامت‏[[290]](#footnote-290) و خوش فكر، يكى پاك سرشت و بد اخلاق، ديگرى خوش قلب و آشفته عقل، و آن ديگرى سخنورى دل آگاه است! (54732- 54699)[[291]](#footnote-291)

(1235)

ترجمه خطبه 235

(به هنگام غسل دادن پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود) (54747- 54733)

در سوگ پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اشاره به علم: اوراشن‏ORATION (علم خطابه و سخنورى)

(2) اشاره به علم: يوژنيكس‏EUGENICS (نژاد شناسى) و علم: اتنولوژى‏ETHNOLOGY (نژاد شناسى)

(3) اشاره به علم: مرفولوژى‏MORPHOLOGY (شكل شناسى) و فيزيونومى‏PHYSIOGNOMY (قيافه شناسى)

(4) اين خطبه بسيارى از مشكلات علمى نسبت به پيدايش نژادها و تفاوتهاى روانى و جسمى انسانها را بر طرف مى‏سازد، و شبهات مربوط به عدل الهى را پاسخ مى‏دهد كه تفاوتها، علل و عوامل طبيعى داشته و به انتخاب و اختيار و نوع تغذيه و شرائط جغرافيايى محيط زيست ارتباط دارد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 473

پدر و مادرم فداى تو اى رسول خدا! با مرگ تو رشته‏اى پاره شد كه در مرگ ديگران اينگونه قطع نشد، با مرگ تو رشته پيامبرى، و فرود آمدن پيام و اخبار آسمانى گسست.

مصيبت تو، ديگر مصيبت ديدگان را به شكيبايى واداشت (54775- 54748)، و همه را در مصيبت تو يكسان عزادار كرد.

اگر به شكيبايى امر نمى‏كردى، و از بى‏تابى نهى نمى‏فرمودى، آنقدر اشك مى‏ريختم تا اشك‏هايم تمام شود، و اين درد جانكاه هميشه در من مى‏ماند، و اندوهم جاودانه مى‏شد، كه همه اينها در مصيب تو ناچيز است! چه بايد كرد كه زندگى را دوباره نمى‏توان بازگرداند، و مرگ را نمى‏شود مانع شد (54816- 54776)، پدر و مادرم فداى تو! ما را در پيشگاه پروردگارت ياد كن، و در خاطر خود نگهدار!

(54827- 54817) (1236)

ترجمه خطبه 236

(از هجرت و پيوستن به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم سخن مى‏گويد) (54845- 54828)

ياد مشكلات هجرت‏

خود را در راهى قرار دادم كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم رفته بود، و همه جا از او پرسيدم تا به سرزمين «عرج» رسيدم (54857- 54846)[[292]](#footnote-292).

«اين جملات در يك سخن طولانى آمده است، جمله‏

«فأطأ ذكره»

(در همه جا از او مى‏پرسيدم.) يكى از سخنانى است كه در اوج فصاحت قرار دارد، يعنى خبر حركت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از ابتداء حركت تا پايان به من مى‏رسيد، كه امام اين معنا را با كناية آورده است)

(54904- 54858) (1237)

ترجمه خطبه 237

سفارش به نيكوكارى‏

حال كه زنده و برقراريد، پس عمل نيكو انجام دهيد، زيرا پرونده‏ها گشوده، راه توبه آماده، و خدا فراريان را فرا مى‏خواند، و بدكاران اميد بازگشت دارند.

عمل كنيد، پيش از آن كه چراغ عمل خاموش، و فرصت پايان يافته، و اجل فرارسيده، و در توبه بسته، و فرشتگان به آسمان پرواز كنند. (54948- 54905) پس هر كسى با تلاش خود براى خود، از روزگار زندگانى براى ايام پس از مرگ، از دنياى فنا پذير براى جهان پايدار، و از گذرگاه دنيا براى زندگى جاودانه آخرت، توشه برگيرد (54966- 54949)، انسان بايد از خدا بترسد، زيرا تا لحظه مرگ فرصت داده شده، و مهلت عمل نيكو دارد. انسان بايد نفس را مهار زند، و آن را در اختيار گرفته از طغيان و گناهان باز دارد، و زمام آن را به سوى اطاعت پروردگار بكشاند.

(54996- 54967)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) عرج: يكى از منزلگاه‏هاى بين مكه و مدينه است، وقتى امام عليه السلام زنان و فرزندان رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را با پاى پياده از مكه تا محله قبا در مدينه رساند پاهاى آن حضرت ورم كرد، و خونين شد. پيامبر در منزل «كلثوم بن هدم» بودند، وقتى نگاهش به پاهاى امام على عليه السلام افتاد اشك در چشمان آن حضرت حلقه زد.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 475

(1238)

ترجمه خطبه 238

(در باره دو داور عراق و شام و نكوهش كوفيان فرمود)

1 وصف شاميان‏

شاميان درشت خويانى پست، بردگانى فرو مايه‏اند كه از هر گوشه‏اى گرد آمده، و از گروه‏هاى مختلفى تركيب يافته‏اند[[293]](#footnote-293)، مردمى كه سزاوار بودند احكام دين را بياموزند، و تربيت شوند، و دانش فراگيرند، و كار آزموده شوند، و سرپرست داشته باشند، و دستگيرشان كنند، و آنها را به كار مفيد وادارند. (55039- 54997) آنان نه از مهاجرانند و نه از انصار، و نه آنان كه خانه و زندگى خود را براى مهاجران آماده كرده، و از جان و دل ايمان آوردند.

(55052- 55040)

2 نكوهش از انتخاب حكم‏

آگاه باشيد كه شاميان در انتخاب حكم، نزديك‏ترين فردى را كه دوست داشتند برگزيدند، و شما فردى را كه از همه به ناخشنودى نزديك‏تر بود انتخاب كرديد،[[294]](#footnote-294) همانا سر و كار شما با عبد الله پسر قيس است كه مى‏گفت: «جنگ فتنه است بند كمان‏ها را ببريد و شمشيرها را در نيام كنيد» (55086- 55053) اگر راست مى‏گفت پس چرا بدون اجبار در جنگ شركت كرده؟ و اگر دروغ مى‏گفت پس متهم است.

براى داورى. عبد الله بن عباس را رو در روى عمرو عاص قرار دهيد، و از فرصت مناسب استفاده كنيد، و مرزهاى دور دست كشور اسلامى را در دست خود نگه داريد (55119- 55087)، آيا نمى‏بينيد كه شهرهاى شما ميدان نبرد شده؟ و خانه‏هاى شما هدف تيرهاى دشمنان قرار گرفته است؟

(55129- 55120) (1239)

ترجمه خطبه 239

(در اين خطبه از جايگاه خاندان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم سخن مى‏گويد)

فضائل اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم‏

خاندان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مايه حيات دانش، و نابودى جهل‏اند، بردبارى‏شان شما را از دانش آنها خبر مى‏دهد، و ظاهرشان از صفاى باطن، و سكوتشان از حكومت‏هاى گفتارشان با خبر مى‏سازد (55158- 55130)، هرگز با حق مخالفت نكردند، و در آن اختلاف ندارند.

آنان ستون‏هاى استوار اسلام، و پناهگاه مردم مى‏باشند، حق به وسيله آنها به جايگاه خويش بازگشت، و باطل از جاى خويش رانده و نابود، و زبان باطل از ريشه كنده شد. (55187- 55159) اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم دين را چنانكه سزاوار بود، دانستند و آموختند و بدان عمل كردند، نه آنكه شنيدند و نقل كردند، زيرا راويان دانش بسيار، اما حفظ كنندگان و عمل كنندگان به آن اندكند.

(55205- 55188)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) طرفداران تفكر موبوكراسى‏MOBOCRACY كه اعتقاد دارند حكومت بايد در دست رجاله‏ها و اوباش و مردم عوام باشد، كه يكى از تعاريف دموكراسى هم همين است.

(2) شاميان عمرو عاص، و كوفيان ابو موسى را انتخاب كردند، نام ابو موسى، عبد الله بن قيس است كه در زمان عثمان والى كوفه گرديد، و چون امام او را عزل كرد كينه‏اى در دل گرفت، از منافقانى بود كه پس از بيعت غدير خم مى‏خواستند پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را ترور كنند.

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 477

(1240)

ترجمه خطبه 240

(در سال 35 هجرى وقتى عثمان محاصره شد، ابن عباس را فرستاد كه على عليه السلام در مدينه نباشد و به باغات ينبع «محلى در اطراف مدينه» برود، كه مردم به نام او شعار ندهند، امام رفت. وقتى احتياج شديد به يارى داشت پيغام داد و امام به مدينه برگشت. دوباره ابن عباس را فرستاد كه على عليه السلام از مدينه خارج شود (55243- 55206)، امام فرمود)

نكوهش از موضع گيرى‏هاى نارواى عثمان‏

اى پسر عباس! عثمان جز اين نمى‏خواهد كه مرا سرگردان نگهدارد، گاهى بروم، و زمانى برگردم،[[295]](#footnote-295) يك بار پيغام فرستاد از مدينه خارج شوم، دوباره خبر داد كه باز گردم، هم اكنون تو را فرستاده كه از شهر خارج شوم. (55277- 55244) به خدا سوگند، آنقدر از او دفاع كردم كه ترسيدم گناهكار باشم!.

(55287- 55278) (1241)

ترجمه خطبه 241

(در اين سخنرانى ياران را به جهاد تشويق مى‏كند)

تشويق براى جهاد

خدا شكر گزارى را بر عهده شما نهاده، و امر حكومت را در دست شما گذارده، و فرصت مناسب در اختيارتان قرار داده است تا براى جايزه بهشت با هم ستيز كنيد.

پس كمربندها را محكم ببنديد، و دامن همت بر كمر زنيد (55318- 55288)، كه به دست آوردن ارزش‏هاى والا با خوشگذرانى ميسر نيست! چه بسا خواب‏هاى شب كه تصميم‏هاى روز را از بين برده‏[[296]](#footnote-296)، و تاريكى‏هاى فراموشى كه همتهاى بلند را نابود كرده است.

(55333- 55319)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) يجعلني جملا ناصحا (مرا چون شتر آبكش قرار داد) ضرب المثل است و پيامش همان است كه در ترجمه آمد. دلو بزرگ چاه آب را با طنابى بر شتر مى‏بستند، وقتى از چاه دور مى‏شد دلو بالا كشيده شده زمين آبيارى مى‏شد و چون به عقب بر مى‏گشت و به چاه نزديك مى‏شد دلو آب به ته چاه مى‏رسيد.

(2) اشاره به علم: هيپنولوژى‏HYPNOLOGY (خواب شناسى)

1. ( 1). اشاره به علم: اپيس تمولوژى‏EPISTEMOLOGY ( شناخت شناسى، معرفت شناسى) [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 2). اشاره به: پايتى تيسم‏PIETYTHEISM ( ايزد شناسى) [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 3). يعنى همتايى براى خدا تصور كرده است. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1). امام عليه السلام در اين گفتار علمى به مراحل دقيق آفرينش اشاره كرد كه خداوند بزرگ ابتدا هوا و سپس آب و آنگاه ديگر پديده‏ها را آفريد. امروزه همه دانشمندان اين حقيقت را قبول دارند كه آب از اكسيژن و هيدروژن پديد آمده و آغاز آفرينش از هوا و توده بخار بوده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2). اعتقم: باد تندى كه خشك و بى باران است. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 3). اشاره به علم: سآلوژى‏SEA LOGY ( دريا شناسى) و كيماتو لوژى‏KYMATOLOGY ( موج شناسى) [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 4). مخض السقاء: زير و رو كردن محتواى مشك. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 5). اشاره به علم: اتمولوژى( بخار آب شناسى) [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1). اشاره به علم: آنتروپولوژى‏ANTHROPOLOGY ( انسان شناسى) [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 2). ماجراى آفرينش انسان به گونه‏اى مستقل و هدفدار مطرح شده كه تكامل و پيدايش تدريجى و قانونمندان را قبول دارد اما تبدل انواع و نظريه‏هاى« داروينيسم» و« لاماركيسم» و باز سازى شده آن را قبول ندارد، نظريه‏هايى كه امروز نيز از دروس دانشگاهاى مهم دنيا حذف گرديده است و با انقلابى كه در علم ژنتيك و كروموزم شناسى پديد آمده بيشتر به عمق كلام امام آشنا شده‏اند. [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 3). اثبات امكان شناخت و رد تفكر نهيليسم و پوچ‏گرايى كه شناخت را ممكن نمى‏دانند. [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 1) چون انسان از نظر روان و فطرت خدا جوست، و در روانشناسى امروز نيز بعد مذهبى را يكى از ابعاد وجودى روح آدمى پذيرفته‏اند، اگر موانعى نباشد، انسان از نظر روان و فطرت به خدا گرايش دارد و خدا را در همه جا مى‏جويد. [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 1). اشاره به حكومت تئوكراسى‏THEOCRACY ( حكومت مذهبى) [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 2). مانند آيه 15 سوره نساء:\i« و اللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم»\E( زنان بد كاره را در خانه‏ها زندانى كنيد تا بميرند) اين حكم برداشته شده، و طلاق و رجم جاى آن را گرفته است. [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 3). مانند دستور نماز خواندن به طرف بيت المقدس كه موقتى بود و با آيه 144 بقره حكم آن بر داشته شده و نماز به سوى كعبه واجب گرديد\i فول وجهك شطر المسجد الحرام\*\E. [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 1). صفين سرزمينى نزديك« رقه» و بالس، بر كرانه رود فرات كه در آنجا جنگ صفين در صفر سال 37 هجرى بين امام على عليه السلام و شاميان رخ داده است.( معجم البلدان) [↑](#footnote-ref-16)
17. ( 2). نفى تفكر دگماتيسم‏DOGMATISM ( پذيرش بدون دليل و برهان) در سراسر نهج البلاغه در واژه‏هاى حجج، دليل، برهان، اين حقيقت را طرح مى‏فرمايد كه انسان با دليل و برهان مى‏بايد چيزى را پذيرفته يا انكار كند. [↑](#footnote-ref-17)
18. ( 1) ابن خشاب مى‏گويد: به خدا قسم اين خطبه را در كتابهايى مطالعه كردم كه 200 سال قبل از تولد سيد رضى قدس سره نوشته شده بود.( شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 206 و الغدير ج 7 ص 82) [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 2). اعشى لقب ابو بصير، ميمون بن قيس است. [↑](#footnote-ref-19)
20. ( 3). ابا بكر، بارها مى‏گفت:« اقيلونى فلست بخيركم»( مرا رها كنيد، و از خلافت معذور داريد زيرا من بهتر از شما نيستم) [↑](#footnote-ref-20)
21. ( 1). ابا بكر در سال 11 هجرى بخلافت رسيد و در جمادى الآخر سال 13 هجرى درگذشت و عمر در سال 13 هجرى به خلافت رسيد و در ذى الحجة سال 23 هجرى از دنيا رفت. [↑](#footnote-ref-21)
22. ( 2). سعد بن ابى وقاص كه يكى از شوراى شش نفره بود. [↑](#footnote-ref-22)
23. ( 3). عبد الرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، كه حق« وتو» در شورا داشت. زيرا عمر دستور داد اگر اختلافى در شورا پديد آمد، ملاك، رأى داماد عثمان است، با اينكه طبق اعتراف دانشمندان اهل سنت، عمر در دوران حكومت خود بارها اعتراف كرد كه:« لو لا على لهلك عمر»( اگر على نبود عمر هلاك مى‏شد.)« الغدير، ج 3، ص 97» [↑](#footnote-ref-23)
24. ( 4). طلحه و زبير، كه از رذالت و پستى، بر امام شوريدند و جنگ جمل را به وجود آوردند. [↑](#footnote-ref-24)
25. ( 5)- به پاورقى خطبه 43 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-25)
26. ( 6). كفتار، حيوانى كه فراوانى پشم گردن او ضرب المثل بوده و اگر مى‏خواستند فراوانى چيزى را بگويند با نام موهاى يال كفتار مطرح مى‏كردند. [↑](#footnote-ref-26)
27. ( 7)- برخى از شارحان« الحسنان» را دو انگشت شصت پا گرفته‏اند مثل ابن ابى الحديد، و به نقل از قطب راوندى. امام در سال 35 هجرى بخلافت رسيد و در سال 40 هجرى شهيد شد. [↑](#footnote-ref-27)
28. ( 8). ناكثين( اصحاب جمل) مانند: طلحه و زبير. [↑](#footnote-ref-28)
29. ( 9). مارقين( خوارج) به رهبرى حرقوص پسر زهير كه به« ذو الثديه» مشهور بود و جنگ نهروان را پديد آورد. [↑](#footnote-ref-29)
30. ( 10). قاسطين، معاويه و ياران او كه جنگ صفين را بر امام تحميل كردند. [↑](#footnote-ref-30)
31. ( 1) نفى سكولاريسم‏SECULARISM ( تفكر جدائى دين از سياست) و اثبات تئوكراسى‏THEOCRACY ( حكومت مذهبى) [↑](#footnote-ref-31)
32. ( 2). شقشقة هدرت: ضرب المثل است.( شقشقه، چيزى شبه بادكنك كه به هنگام خشم شتر، از زير گلوى او بيرون مى‏زند و پس از آرام گرفتن ناپديد مى‏گردد) پيام اين ضرب المثل همان است كه در ترجمه آورديم. [↑](#footnote-ref-32)
33. ( 3). ضرب المثل كنايه از تلاش بيهوده است. [↑](#footnote-ref-33)
34. ( 1). اشاره است به حديث معروف پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم كه فرمود:« مثل اهل بيت من همانند كشتى نجات است». [↑](#footnote-ref-34)
35. ( 2). زمامدارى پيشنهادى ابو سفيان!! [↑](#footnote-ref-35)
36. ( 3). ضبع، يعنى« كفتار» كه در اغفال شدن ضرب المثل بود، با سر و صداهايى كه شكارچيان بوجود مى‏آوردند سر در لانه فرو برده، از خطرات پيرامون خود غافل مى‏شد و به خواب مى‏رفت و شكار مى‏گرديد، سپس ضرب المثل براى انسان بى اطلاع گرديد. [↑](#footnote-ref-36)
37. ( 1). در روز بيعت، طلحه و زبير، در پيشاپيش مردم فرياد بيعت، بيعت، سر مى‏دادند. وقتى زبير دست امام را گرفت تا بيعت كند، امام به او فرمود« مى‏ترسم كه بيعت خود را بشكنى و بى وفا گردى!» نظر امام درست بود، پس از زمان كوتاهى طلحه و زبير به شورشيان پيوستند و با امام در جنگ جمل جنگيدند، در صورتيكه مادر زبير بن عوام، صفيه عمه امام على عليه السلام بود. [↑](#footnote-ref-37)
38. ( 1) هدف امام از شيطان، سران شورشى جمل مى‏باشند، ابن ابى الحديد مى‏گويد ممكن است شيطان واقعى باشد كه افراد منحرف را به كار گرفته است. [↑](#footnote-ref-38)
39. ( 2) محمد حنفيه مادرش خوله، دختر جعفر بن قيس بود، و جنگ جمل در ماه جمادى الآخر سال 36 هجرى اتفاق افتاد. [↑](#footnote-ref-39)
40. ( 1) چون عايشه بر شترى بنام عسكر سوار بود، آن جنگ را جنگ جمل( شتر) ناميدند. [↑](#footnote-ref-40)
41. ( 2) جنگ جمل دو روز طول كشيد.« شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 262» [↑](#footnote-ref-41)
42. ( 3) در تاريخ آمده است كه شهر بصره دو بار در آب غرق شد: يكى در زمان خلافت القادر بالله خليفه عباسى و ديگرى زمان القائم بامر الله همانگونه كه امام خبر داد تنها قسمت بالاى مسجد جامع بصره چون سينه مرغى از روى آب پيدا بود. [↑](#footnote-ref-42)
43. ( 4) اشاره به علم اكولوژى‏ECOHOLOGY تأثير عوامل زيست محيطى در افكار و اخلاق انسان است كه عوامل جغرافيايى در مناطق گوناگون زمين أثرات متفاوتى در رفتار و افكار انسان‏ها دارد. [↑](#footnote-ref-43)
44. ( 5) منجمان با رصد كردن دريافته‏اند كه دورترين نقطه زمين از معدل النهار، منطقه ابله( مركز شهر بصره است)« شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 468». [↑](#footnote-ref-44)
45. ( 1) نفى حركت‏هاى رفورميست و فورماليسم‏FORMALISM ( ظاهر پرستى و ظاهر سازى) كه تنها به ظاهر سازى و ريا كارى توجه دارند. [↑](#footnote-ref-45)
46. ( 2) نفى: دپراتيزه‏DEPRATISE ( انحراف افكار عمومى) [↑](#footnote-ref-46)
47. ( 1) راه حق و باطل، صحيح و غلط، روا و ناروا وجود دارد كه نقد تفكر پلوراليسم‏PLURALISM ( كثرت گرايى) است، پس نمى‏شود ادعا كرد كه هر تفكرى صحيح و حق است. [↑](#footnote-ref-47)
48. ( 1) اشاره به علم: نس‏NESS ( علم فتوى) [↑](#footnote-ref-48)
49. ( 2) آنها كه پس از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از عترت فاصله گرفتند، حلال را حرام و حرام را حلال مى‏كردند، و به خود اجازه مى‏دادند كه با قياس و رأى خود احكام دين را به دلخواه تغيير دهند. تنها عمر در حكومت ده ساله خود 94 حلال را حرام اعلام كرد، و نسبت به حج تمتع و متعه گفت: تا ديروز حلال بود، من امروز آن را حرام اعلام مى‏كنم.( انا احرمهما)!« تفسير مفاتيح الغيب، فخر رازى، ج 10، ص 54» [↑](#footnote-ref-49)
50. ( 3) در نفى تفكر« اصلاح و باز سازى دين» يا« قبض و بسط تئوريك شريعت» يا اينكه مى‏گويند،( دين تفكر بشرى است) مى‏باشد. [↑](#footnote-ref-50)
51. ( 1) حائك: يعنى بافنده، كسى كه بر خدا و رسول خدا دروغ مى‏بافد، يا پارچه باف، چون دور از مردم در انزواى كامل به پارچه بافى مشغول بودند تبديل به انسانهاى متكبر و مغرور مى‏شدند كه پيام ضرب المثل در ترجمه آمد و علت تندى امام عليه السلام اين بود كه، هر فتنه و توطئه‏اى در حكومت امام پديد مى‏آمد، ريشه‏هاى آن به اشعث بر مى‏گشت( كل فساد كان فى خلافة على عليه السلام فأصله الأشعث) او مردى كافر بود كه پس از اسارت و اسلام ظاهرى با خواهر ابا بكر« ام فروه» ازدواج كرد. [↑](#footnote-ref-51)
52. ( 1) تحدوكم، از حدى الإبل: يعنى با آواز و سرود خواندن، شتر را راندن. [↑](#footnote-ref-52)
53. ( 2) دعوت كنندگان، طلحه و زبير و عائشه مى‏باشند. [↑](#footnote-ref-53)
54. ( 1) فالج ياسر: در دوران جاهليت شترى را مى‏كشتند و براى تقسيم گوشت آن به مسابقه تير اندازى متوسل مى‏شدند، ده تير بود كه هفت عدد آن علامتى مخصوص داشت و سه تاى آن بدون نشان بود هر كس كه تير او به هدف مى‏خورد سهم بيشترى از گوشت شتر داشت. از اين رو هر كسى دوست داشت كه همان آغازين تيرى را كه رها مى‏كند به هدف زده برنده مسابقه باشد. [↑](#footnote-ref-54)
55. ( 1) شخص مورد نظر شاعر ابو جندب هذلى است. [↑](#footnote-ref-55)
56. ( 2) بسر بن ارطاة از فرماندهان خون ريز و سفاك معاويه بود كه به كسى رحم نمى‏كرد، به كاروان حاجيان خانه خدا حمله كرد، هر جا شيعيان امام على عليه السلام را مى‏يافت مى‏كشت، به شهر يمن حمله برد و كودكان ابن عباس را سر بريد و سر انجام ديوانه شد و مرد. [↑](#footnote-ref-56)
57. ( 1) اشاره به: پاتولوژى‏PATHOLOCGY ( آسيب شناسى اجتماعى) كه چگونه جامعه‏اى به كمال مى‏رسد يا سقوط مى‏كند. [↑](#footnote-ref-57)
58. ( 2) قبيله بنى فراس به دلاورى و جرأت مشهور بوده‏اند. [↑](#footnote-ref-58)
59. ( 1) انبار، شهرى مرزى بين عراق و شام در 72 كيلو مترى بغداد، در كرانه شرقى فرات، مقابل شهر( هيت) بود. [↑](#footnote-ref-59)
60. ( 2) سفيان بن عوف غامدى، از سرداران معاويه و اهل يمن بود، غامد نام قبيله‏اى در يمن است. [↑](#footnote-ref-60)
61. ( 1) جمله دعائيه است كه گاه در نكوهش و كنايه زدن بكار مى‏رود. [↑](#footnote-ref-61)
62. ( 1) آن شخص( مروان) است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم او را تبعيد كرد اما عثمان او را به مدينه آورد و داماد او شد و در انحراف و كشته شدن او نقش داشت. [↑](#footnote-ref-62)
63. ( 2) در سال 35 هجرى مخالفان عثمان با يكديگر مكاتبه كردند، و بر عزل عثمان هم داستان شدند، از مصر دو هزار نفر به فرماندهى ابو حرب غافقى، و از كوفه دو هزار نفر به رهبرى مالك اشتر و زيد بن صوحان، و از بصره گروه زيادى به فرماندهى حرقوص بن زهير، به طرف مدينه آمدند ابتداء در اطراف شهر جمع شدند و سپس در مسجد مدينه و آنگاه منزل عثمان را محاصره كردند، و پس از دروغ و عهد شكنى او را كشتند. [↑](#footnote-ref-63)
64. ( 3) عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است كه خلفاى عباسى به او منسوبند. [↑](#footnote-ref-64)
65. ( 4) زبير بن عوام پسر عمه امام بود زيرا مادرش صفيه، عمه امام على عليه السلام بود، و از خويشاوندان نسبى امام به شمار مى‏آمد. [↑](#footnote-ref-65)
66. ( 1) قرظ، درختى است كه برگ آن را خشك كرده با آن پوست را دباغى مى‏كردند. [↑](#footnote-ref-66)
67. ( 2) ذى قار، محلى است در نزديكى شهر بصره، ميان كوفه، و واسط كه در گذشته جنگ مسلمانان با ايران نيز آنجا صورت گرفت. ابن عباس مى‏گويد 15 روز در آنجا مانديم و امام به ما خبر داد كه از كوفه 6560 نفر به كمك ما مى‏آيند. وقتى سپاه كوفه رسيد آنها را شمارش كردم ديدم درست است. بى اختيار گفتم:« الله اكبر صدق الله و رسوله»« شرح ابن ابى الحديد ج 2 ص 187» [↑](#footnote-ref-67)
68. ( 3) يا« سواد خواندن كتابى را نداشت» كنايه از آنكه عرب جاهلى بى فرهنگ بود. [↑](#footnote-ref-68)
69. ( 1) ضرب بالمشرفيه: شمشيرى آب ديده است كه در يكى از شهرهاى يمن،( مشرف) مى‏ساختند و معروف بود. [↑](#footnote-ref-69)
70. ( 1) ضرب المثل است، شخصى بنام« قصير پسر سعد» از مشاوران مخصوص« جذيمه» بود و او را از ازدواج با ملكه الجزيره« زباء» منع كرد، اما به او حرف گوش نداد و به دست آن زن كشته شد، كه قصير از آن پس مى‏گفت اى كاش حرف مرا مى‏شنيد.« تاريخ طبرى» [↑](#footnote-ref-70)
71. ( 2) شعر بالا از« دريد بن صمه» است كه برادرى بنام عبد الله داشت، با طايفه بنى جسم و بنى نصر در قبيله منعرج اللوى« گذرگاه پر پيچ و خم شنى» جنگ كردند و غنائم فراوانى به دست آوردند. دريد، به برادر مى‏گفت زود از اين سرزمين برويم زيرا قبيله غطفان در پى ماست، اما برادرش نپذيرفت در آنجا ماند تا آنكه سواران غطفانى هجوم آوردند و برادر دريد كشته شد و او در حالى كه مجروح بود با تأسف شعر بالا را مى‏خواند. از آن پس هر جا كه فرصت‏ها را از دست مى‏دادند اين شعر را مطرح مى‏كردند. [↑](#footnote-ref-71)
72. ( 3) نهروان: نام دامنه رودخانه‏اى در نزديكى كوفه، در كنار صحراى« حروراء» ميان كوفه و بغداد است به همين علت خوارج را« حروريه» مى‏ناميدند، و رئيس آنها حرقوص بن زهير بود كه به« ذو الثديه» معروف شد. [↑](#footnote-ref-72)
73. ( 1) اشاره است به آنان كه بى‏تفاوت شده خواهان زندگى و رفاه بودند، مانند سعد وقاص كه پس از آغاز فتنه‏ها در خانه نشستند. [↑](#footnote-ref-73)
74. ( 1) در آنجا مالك بن كعب، فرماندار امام عليه السلام بود كه صد نفر نيرو در اختيار داشت و فرمانده مهاجم معاويه، نعمان با دو هزار سرباز به او حمله كرده بود، امير المؤمنين عليه السلام به همين جهت مردم را به يارى او فرا خواند و كوفيان را در بى‏تفاوتى هشدار داد و نكوهش كرد. [↑](#footnote-ref-74)
75. ( 2) نفى تفكر: آپوليتيسم‏APOLITISM ( آپولوژيسم‏APOLOGISM ( لا قيدى و عدم شركت در مسائل سياسى) [↑](#footnote-ref-75)
76. ( 3) نفى: آنارشيسم‏ANARCHISM ( كه مى‏گويند جامعه بايد بدون حكومت اداره شود) [↑](#footnote-ref-76)
77. ( 1) جرير، فرماندار همدان بود، پس از بيعت مردم با امير المؤمنين عليه السلام امام نامه‏اى بوسيله« زهر بن قيس» به او نوشت و ماجراهاى سياسى مدينه را توضيح داد، او از مردم همدان براى امام بيعت گرفت، و نامه‏اى به اشعث فرماندار آذربايجان نوشت كه از مردم براى امام بيعت بگيرد، سپس براى ملاقات با امام به كوفه رفت، و چون اكثر بستگان و هم شهرى‏هاى او در شام بودند از امام خواست او را بعنوان مذاكره به شام بفرستد، و پس از بحثهاى فراوان با معاويه مأيوس بازگشت. اما مردم عراق نسبت به او بد بين شده بودند كه ناچار باقى مانده عمر را در جزيره« قرقيسا» گذراند و در سال 45 هجرى وفات كرد.« شرح ابن ابى الحديد ج 3 ص 70» [↑](#footnote-ref-77)
78. ( 2) عثمان در سال 24 هجرى به خلافت رسيد و در سال 35 هجرى كشته شد. تنها يك مرحله از اسراف بازى‏هاى عثمان به شرح زير است: به دامادش، حارث بن حكم، هزار درهم و شترهاى فراوان زكات آن سال، و زمين بزرگى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم وقف مسلمانان كرده بود بخشيد. به سعيد بن عاص بن اميه، از طايفه خود صد هزار درهم داد. به داماد ديگرش مروان بن حكم، صد هزار درهم و به ابو سفيان دويست هزار درهم داد. به طلحه سى و دو مليون و دويست هزار درهم، و به زبير پنجاه و نه مليون و هشت صد هزار درهم داد.

    براى خودش سى مليون و پانصد هزار درهم، و سيصد و پنجاه هزار دينار كنار گذاشت. به يعلى بن اميه پانصد هزار دينار، و به عبد الرحمن شوهر خواهرش دو مليون و پانصد و شصت هزار دينار داد.« الغدير ج 8 ص 286». [↑](#footnote-ref-78)
79. ( 1) هرثمة بن سليم مى‏گويد: در سفر شام همراه امام به سرزمين كربلا رسيديم، نماز به جماعت خوانده شد، پس از نماز امام على عليه السلام مقدارى از خاك كربلا را بوييد و فرمود:

    \iُ« واها لك يا تربة، ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب»\E

    ( آه اى زمين كربلا، مردانى از تو روز محشر مى‏آيند كه بدون حسابرسى وارد بهشت مى‏گردند). پس از جنگ صفين، اين خبر غيبى امام را به همسرم« جرداء» با شگفتى رساندم، و او گفت: امير المؤمنين عليه السلام جز حق سخن نمى‏گويد، روزگار سپرى شد، تا لشكرهاى ابن زياد به سوى كربلا مى‏رفت من هم با آنان به كربلا رسيدم كه سخن امام به يادم آمد. فورا خود را به امام حسين عليه السلام رسانده، و خبر غيبى امام على عليه السلام را به امام گفتم، فرمود به يارى ما آمدى يا جنگ با ما؟ گفتم هيچ كدام، فرمود پس دور شو زيرا هر كس كشته شدن ما را بنگرد و يارى ندهد در جهنم خواهد بود.« شرح ابن ابى الحديد، ج 3، ص 169» [↑](#footnote-ref-79)
80. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة / ترجمه دشتى، 1جلد، مشهور - ايران ؛ قم، چاپ: اول، 1379ش. [↑](#footnote-ref-80)
81. ( 2) عكاظ، نام يكى از بازارهاى عرب در جاهليت بود كه بين« نخلة» و« طائف» قرار داشت و اعراب از اول ماه ذى القعدة در آن گرد مى‏آمدند كه يكى از اجناس معروف اين بازار، چرم‏هاى آن بود كه به خوبى و محكمى شهرت داشت، در همين بازار شعرا شاهكارهاى ادبى خود را مى‏خواندند، و بهترين آن را بر ديوار كعبه مى‏آويختند كه به« معلقات سبع» مشهور شد. [↑](#footnote-ref-81)
82. ( 3) زيرا كوفه همواره جايگاه شيعيان امام و مركز فعاليت‏هاى آنان بود كه فرمود:

    \iُ هذه مدينتنا، و محلتنا و مقر شيعتنا\E

    ( كوفه شهر و جايگاه ما، و مركز شيعيان ماست)« شرح ابن ابى الحديد ج 3 ص 198» [↑](#footnote-ref-82)
83. ( 1) امام عليه السلام زياد بن نصر و شريح بن هانى را با دوازده هزار سرباز به سوى جبهه‏ها اعزام كرد. [↑](#footnote-ref-83)
84. ( 2) نقد تفكر: راسيوناليسم‏RATIONALISM ( اصالت عقل) و اينكه شناخت عقل محدود است، با اينكه بايد از عقل بهره برد، اما نبايد به آن اصالت داد. [↑](#footnote-ref-84)
85. ( 1) نقد تفكر التقاطى، آنانكه مى‏خواهند مكاتب شرقى يا غربى را با آب و رنگ اسلامى جلوه‏گر سازند، زيرا هر مكتبى و هر واژه‏اى جايگاه خاص خودش را دارد. [↑](#footnote-ref-85)
86. ( 2) عبد الله بن عوف نقل مى‏كند: پيش از آنكه سپاه كوفه به صحراى صفين برسد، سربازان معاويه به فرماندهى« ابو الأعور» رودخانه فرات را در اختيار گرفتند، امام على عليه السلام« صعصعة بن صوحان» را به سوى معاويه فرستاد كه چرا شريعه فرات را بستند؟ معاويه با ياران خود مشورت كرد.« وليد بن عقبه» و« عبد الله بن سعيد» گفتند آب را همچنان بسته نگهداريد تا سپاه كوفه از تشنگى بميرند، ولى« عمرو عاص» گفت« على مردى نيست كه تشنه بماند، او همان مردى است كه مى‏گفت اگر چهل نفر ياور داشتم حق خود را پس از سقيفه مى‏گرفتم، اكنون كه بزرگان عراق و حجاز همراه او مى‏باشند!» معاويه هم چنان دستور داد كه آب را بسته نگه دارند به فرمان امام عليه السلام خط شكنان سپاه به فرماندهى امام حسن عليه السلام حمله كردند، آب را در اختيار گرفته، سپاه معاويه را كنار زدند، اما امام على عليه السلام دستور داد كه آب براى هر دو لشكر آزاد باشد، اين عمل جوانمردانه امام، باعث بيدارى بسيارى از شاميان شد كه برخى از آنان به سپاه امام پيوستند. [↑](#footnote-ref-86)
87. ( 3) سملة: ته مانده آب در ظرف، اداوة: ظرف و مقله: سنگ‏ريزهايى كه در داخل ظرف آب مى‏كردند تا آب كمترى بگيرد. [↑](#footnote-ref-87)
88. ( 1) شرح ابن ميثم ج 2 ص 144. [↑](#footnote-ref-88)
89. ( 1) فرد مورد نظر معاويه است، كه هر چه مى‏خورد سير نمى‏شد، او نفرين شده پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بود، زيرا چند بار او را فراخواند جواب داد مشغول غذا خوردن است، حضرت فرمود:

    \iُ« اللهم لا تشبع بطنه»\E

    « خدايا هرگز شكم او را سير مكن» از آن پس معاويه فراوان مى‏خورد و مى‏گفت:« مللت و ما اشبعت»« از خوردن خسته شدم ولى سير نشدم» [↑](#footnote-ref-89)
90. ( 2) پس از آن كه معاويه به عراق تسلط يافت، به تمام شهرهاى اسلامى آن روز دستور العملى را فرستاد كه در خطبه‏ها و نماز به امام على عليه السلام ناسزا بگويند و به تدريج براى بنى اميه عادت شد تا آن كه عمرو بن عبد العزيز در دوران خلافت خود اين عادت ناپسند را ريشه كن كرد. [↑](#footnote-ref-90)
91. ( 3). در پاورقى خطبه 36 در باره نهروان توضيح داده شد. [↑](#footnote-ref-91)
92. ( 1) اشاره به علم: آكوستيك‏AKUSTIK ( صوت شناسى) [↑](#footnote-ref-92)
93. ( 2) چشم انسان همه رنگ‏ها را نمى‏بيند، مانند رنگ‏هاى موجود در نور خورشيد، و انواع اشعه‏ها كه بايد با وسائل الكترونيك پيشرفته مشاهده كرد، و گوش‏ها محدودند كه ارتعاشات خاصى را مى‏شنوند، گوش انسان تا 2000 ارتعاش و گوش سگ تا 7000 ارتعاش صوتى را درك مى‏كند، اينها نكات علمى دقيقى است كه در عصر ما دانشمندان علوم به آن رسيده‏اند، شگفت آور آن كه امام على عليه السلام چهارده قرن قبل به اينگونه از واقعيت‏ها اشاره فرموده است. [↑](#footnote-ref-93)
94. ( 1) سقيفه، خانه‏اى بود در شهر مدينه كه قريش براى حل اختلافات خود در آنجا گرد مى‏آمدند و به( سقيفه بنى ساعده) معروف شد، كه ابا بكر و عمر، و هم پيمان‏هاى آنان كودتاى نظامى خود را از آنجا سامان دادند. [↑](#footnote-ref-94)
95. ( 2) آنها را كه از مكه هجرت كرده و در مدينه مسكن گزيدند« مهاجر» و آنها كه اهل شهر مدينه بودند و پيامبر و يارانش را كمك مى‏كردند« انصار» مى‏ناميدند. [↑](#footnote-ref-95)
96. ( 1) در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجرى [↑](#footnote-ref-96)
97. ( 1) ضرب المثل است: زيرا كوفيان پس از تحمل فراوان سختى‏هاى جنگ صفين در آخرين لحظه‏هاى پيروزى، فريب قرآنهاى بالاى نيزه را خوردند. [↑](#footnote-ref-97)
98. ( 2) علامه امينى در ج 3 الغدير در صفحات 219 تا 247 با يك صد حديث از كتب اهل سنت اين حقيقت را اثبات مى‏كند. نويسندگان بزرگ اهل سنت و اصحاب رسول خدا اين روايت« بريده اسلمى» را نقل كردند و قبول دارند كه:

    \iُ« اوحى الى رسول الله يوم الإثنين و صلى على يوم الثلاثا»\E

    روز دوشنبه بر پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم وحى نازل شد و روز سه‏شنبه على صلى الله عليه و آله و سلم نماز خواند». صحيح ترمذى ج 2 ص 214- و مستدرك حاكم ج 3 ص 112. [↑](#footnote-ref-98)
99. ( 1) دست يهودى، كنايه از عهد شكنى مروان است، مروان هم يهودى زاده بود، و هم يهوديان در آن روزگاران معروف به پيمان شكنى بودند. [↑](#footnote-ref-99)
100. ( 2) چهار فرزند مروان كه به خلافت رسيدند 1- عبد الملك مروان: حاكم مطلق العنان امت اسلامى بود 2- عبد العزيز: كه حاكم مصر شد 3- بشر بن مروان: حاكم عراق شد 4- محمد بن مروان كه حاكم الجزيره گرديد، بنى اميه براى اينكه فرزندان يزيد« عبد الله و خالد» بزرگ شوند و حكومت در خاندان ابو سفيان باقى بماند با مروان بيعت كردند كه سرانجام پس از ازدواج مروان با همسر يزيد« ام خالد» و پديد آمدن اختلافات داخلى به دست او خفه شد. [↑](#footnote-ref-100)
101. ( 1) نفى تفكر: ايده آليسم‏IDEALISM خيال پرستى. [↑](#footnote-ref-101)
102. ( 1) امام على عليه السلام معصوم است، اما آنچه را كه در دعاها بيان مى‏دارد، يا جهت تعليم« چگونه سخن گفتن» با خداست و يا خارج از محدوده گناهانى است كه براى انسان‏هاى عادى مطرح مى‏باشد، امام از آنچه كه بين خود و خداى خود روا نمى‏دارد طلب بخشش مى‏فرمايد. كه با مطالعه موارد ياد شده، در دعا اين حقيقت روشن مى‏شود. مانند ميزبانى كه همه تلاش‏ها را مى‏كند، و همه غذاها را براى مهمان مى‏آورد، باز هم پياپى از مهمان عزيز عذر خواهى مى‏كند. [↑](#footnote-ref-102)
103. ( 2) منجم، از طريق ستاره شناسى پيشگويى مى‏كند و كاهن( غيب گو) با كمك گرفتن از شيطان و جن خبر مى‏دهد. [↑](#footnote-ref-103)
104. ( 1) ظاهر اين خطبه، و كلمه« نواقص» مخالف آيات قرآن كريم، و عقائد و فلسفه اسلامى است، اگر بگوئيم كه خدا نيمى از انسانها« زنان» را ناقص آفريد) تنها راه جمع آن است كه در واژه« نواقص» تصرف كنيم و معناى آن را« تفاوت» و« اختلاف» بدانيم كه در لغت و واژه‏هاى قرآن نيز به جاى يكديگر استعمال شده‏اند، آنگاه تضاد ظاهرى اين خطبه با قرآن كريم و مبانى اعتقادى بر طرف مى‏شود، كلمه« نواقص» در اينجا يعنى تفاوت و تفاوت در آيه 3 ملك‏\i« ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت»\E يعنى نقص و كاستى، امام مى‏خواهد بفرمايد كه زن و مرد هر كدام روحيات و صفات مخصوص به خود را دارند، و جايگاه هر كدام بايد حفظ گردد، پس عائشه را كه يك زن است، سوار بر شتر، فرمانده خود قرار ندهيد كه شورش بصره را به پا كند، و آن همه خون مسلمانان را بر زمين ريزد. [↑](#footnote-ref-104)
105. ( 2) اشاره به علم: و من لوژى‏WOMANLOGY ( زن شناسى) [↑](#footnote-ref-105)
106. ( 3) اشاره به علم: استيسيسم‏ASCETICISM ( زهد شناسى) [↑](#footnote-ref-106)
107. ( 1) نابغه: زن معروفه، آلوده دامن، كه اسم مادر عمرو عاص بود، زن اسيرى كه عبد الله بن جدعان او را خريد چون فاسد و بى پروا بود او را رها كرد. وقتى عمرو عاص متولد شد، ابو لهب، امية بن خلف، هشام بن مغيره، ابو سفيان و عاص بن وائل، هر كدام ادعا داشتند كه عمرو، فرزند اوست. سرانجام عاص او را برداشت كه از دشمنان سر سخت رسول خدا بود، او بود كه پيامبر( ص) را ابتر ناميد كه خدا در سوره كوثر در جواب فرمود:\i إن شانئك هو الأبتر\E( همانا دشمن تو ابتر است) و آيه‏\i إنا كفيناك المستهزئين‏\E در باره او و يارانش نازل شد، و عمرو عاص، در مكه سر راه پيامبر( ص) سنگ و خار مى‏ريخت! و او بود كه به كجاوه دختر پيامبر( ص)« زينب» حمله كرد و او را طورى كتك زد كه دچار سقط جنين شد، و پيامبر( ص) به او نفرين كرد، و او بود كه اشعار فراوانى بر ضد رسول خدا( ص) مى‏سرود و بچه‏هاى مكه را تحريك مى‏كرد كه با صداى بلند براى آزار آن حضرت بخوانند، و او بود كه از طرف قريش مكه به دربار سلطان حبشه رفت تا مهاجران مسلمان را به مكه برگرداند.( كتاب ربيع الأبرار زمخشرى) [↑](#footnote-ref-107)
108. ( 2) عمرو عاص در اين فكر بود كه در ميدان صفين روزى خودى نشان دهد، تا آن كه سوار نقاب دارى از سپاه امام على( ع) به ميدان آمد، عمرو فكر كرد حريف اوست، با سرعت در مقابل سرباز نقاب دار ايستاد و گرد و خاك كرد، وقتى حمله آغاز شد دانست كه آن نقاب دار، على( ع) است، در مانده شد چه كند؟ مقاومت كند كشته مى‏شود، فرار كند آبرويش مى‏رود، هنوز انتخاب نكرده بود كه حمله سريع و ناگهانى امام به او مهلت نداد از روى اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود ديد، ناگاه زشت‏ترين حيله را به كار گرفت، كه عورت خود را آشكار كرد، و امام او را در پستى و رسواييش واگذارد، عمرو عاص با سرعت فرار كرد و خود را نجات داد، و در ميان دو لشكر آن روز، و تاريخ بشريت آبروى خود را برد. [↑](#footnote-ref-108)
109. ( 1) ارشاد شيخ مفيد و شرح منهاج البراعة خوئى ج 6 ص 251 و 249. [↑](#footnote-ref-109)
110. ( 1) يك ربع قرن( 25 سال) نگذشته بود كه مردم دگرگون شدند. [↑](#footnote-ref-110)
111. ( 1) توحيد شيخ صدوق ص 48. [↑](#footnote-ref-111)
112. ( 2) اشاره به علم: تلژلوژى‏TELTGLOGY ( فلز شناسى) و متالوژى‏METALIOGY ( استخراج فلزات) [↑](#footnote-ref-112)
113. ( 1) اثبات اين حقيقت كه عقل يكى از ابزارهاى شناخت است و نبايد به آن اصالت داد كه اشاره به نقد راسيوناليسم( اصالت عقل) دارد. [↑](#footnote-ref-113)
114. ( 1) اشاره به: مترولوژى‏METROLOGY ( شناخت پديده‏هاى جوى) [↑](#footnote-ref-114)
115. ( 2) امروزه دانشمندان، اين حقيقت را به اثبات رسانده‏اند كه حركت ستارگان و انفجارهائى كه در كرات بالا به وجود مى‏آيد در شادى و نگرانى، و وضع روانى و عصبى مردم روى زمين أثر مى‏گذارد، كه در پديد آمدن اضطراب‏هاى روانى، درگيريها، و جنگ و زود خوردهاى اجتماعى مؤثر است. [↑](#footnote-ref-115)
116. ( 1) با طرح موجوداتى غير مادى چون فرشته، فرشتگان، روح و ارواح، تفكر اصالت ماده( ماترياليسم) را مورد نقد قرار مى‏دهد و اين حقيقت به اثبات مى‏رسد كه موجوداتى غير مادى و جهانى فراسوى ماديات وجود دارند. [↑](#footnote-ref-116)
117. ( 1) اشاره به: ژئولوژى‏GEROLOGY ( زمين شناسى) و گرولوژى‏GEROLOGY ( شناخت طبقات زمين) [↑](#footnote-ref-117)
118. ( 1) اشاره به علم: ايستسكس‏AESTHEICS ( زيبا شناسى) [↑](#footnote-ref-118)
119. ( 2) زندگى كوتاه مدت حضرت آدم عليه السلام در بهشت بود، كه امر و نهى الهى در آنجا همانند دنيا نيست تا گناه باشد، چون پيامبران از هر گونه گناه و اشتباهى مصون بوده و معصومند. [↑](#footnote-ref-119)
120. ( 1) شكى نيست كه امام على عليه السلام از طرف خدا به امامت منصوب شد و 120 هزار حاجى از سراسر بلاد اسلامى در غدير خم به امر خدا و ابلاغ پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم با امام بيعت كردند، اما پس از 25 سال انحراف سياسى مردم در خلافت، و تغيير ارزش‏ها، امام در اين سخنرانى اتمام حجت مى‏كند، كه مى‏فرمايد:« مرا واگذاريد» يعنى شما تحمل حكومت عدل را نداريد. امام، طلحه و زبير را در پيشاپيش جمعيت مى‏ديد كه فرياد بيعت سر مى‏دهند، و مى‏دانست آنان از اولين گروه‏هاى آشوب طلبى هستند كه پس از چند ماه، جنگ جمل را بر آن حضرت تحميل خواهند كرد. [↑](#footnote-ref-120)
121. ( 2) همه مورخان و صاحب نظران اعتراف كردند، در طول تاريخ اسلام كسى جز امام على عليه السلام به هر پرسشى پاسخ نداد، و هر كس ادعا كرد و گفت از من بپرسيد تا پاسخ دهم، رسوا شد و نتوانست به هر سؤالى جواب لازم گويد. [↑](#footnote-ref-121)
122. ( 3) ابن ابى الحديد مى‏گويد چون كمتر از عدد« صد» چيزى بحساب نمى‏آمد، امام اين عدد را مطرح فرمود. [↑](#footnote-ref-122)
123. ( 1) راه و رسم آشكار عترت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم [↑](#footnote-ref-123)
124. ( 1) ضرب المثل است، سبأ پدر اعراب يمن بود كه ده پسر داشت، قبل از جنگ آنها را در طرف راست و چپ خود قرار داد تا با نظم خاصى بجنگند، اما وقتى جنگ شروع شد همه فرار كردند و پدر را تنها گذاشتند از آن پس« تفرقوا ايادى سبأ» ضرب المثل شد. [↑](#footnote-ref-124)
125. ( 2) ضرب المثل است،« تربت ايديكم»( دستهايتان خاك آلوده باد» يعنى تهى دست و فقير بمانيد. [↑](#footnote-ref-125)
126. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة / ترجمه دشتى، 1جلد، مشهور - ايران ؛ قم، چاپ: اول، 1379ش. [↑](#footnote-ref-126)
127. ( 1) من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 427- و- مستدرك الوسائل، ج 1، ص 411. [↑](#footnote-ref-127)
128. ( 1) بسيارى نوشته‏اند كه امام در اين قسمت از سخنرانى خود به ظهور حضرت مهدى عليه السلام توجه دارد. [↑](#footnote-ref-128)
129. ( 1) امى: يعنى كسى كه به مدرسه‏اى نرفت و از كسى علمى نياموخت( كه علوم او از طرف خداست) [↑](#footnote-ref-129)
130. ( 2) شنونده شخص امام است. [↑](#footnote-ref-130)
131. ( 3) برخى از شارحان نهج البلاغه، و مورخين گفته‏اند كه آن شخص عبد الملك مروان است. [↑](#footnote-ref-131)
132. ( 4) نفى نظريه: فتاليزم‏msilataF ( جبر عملى) [↑](#footnote-ref-132)
133. ( 1) مى‏توان فرازهاى آخر را به غواصان رزمنده ايران در عمليات كربلاى پنج تفسير كرد كه زير آب، بى گرد و غبار و صدايى به بصره حمله مى‏كردند. [↑](#footnote-ref-133)
134. ( 2) اغبر، غبار آلود كه چهره‏ها از شدت گرسنگى بى درنگ و گرد آلود مى‏نمايند. [↑](#footnote-ref-134)
135. ( 3) اشاره به: آپولوژى‏APOLOGY ( عبرت آموزى و پند گيرى) [↑](#footnote-ref-135)
136. ( 4) و آن مرگ حتمى است. [↑](#footnote-ref-136)
137. ( 1) بنى اميه تا سال 132 هجرى حكومت كردند، كه آخرين آنها« مروان حمار» به دست ابو مسلم خراسانى و« احمد سفاح» نابود و دودمانشان بر باد رفت، آنگاه بنى العباس قدرت را به دست گرفتند، كه سفاح تنها در يك مرحله، هفتاد هزار نفر از رجال و بزرگان بنى اميه را قتل عام كرد. [↑](#footnote-ref-137)
138. ( 2) اشاره به مكتب: لگاليسم‏LEGALISM ( اصالت دادن به قانون) كه همه افراد جامعه در مرز قانون اداره شوند. [↑](#footnote-ref-138)
139. ( 1) سرزمين بطحا، بين دو كوه ابو قيس و احمر را مى‏گفتند كه محل زندگى قريش بود. [↑](#footnote-ref-139)
140. ( 1) اشاره به علم: پنولوژى‏PENOLOGY ( كيفر شناسى) [↑](#footnote-ref-140)
141. ( 1) با طرح اصل فنا پذيرى دنيا و زندگى، اصل دوم ترموديناميك( تبديل ماده به انرژى) و آنتروپى‏ENTROPY سير جهان وجود بطرف پيرى و نابود شدن) تأييد مى‏گردد، و اصالت ماده( ماترياليسم) و اصالت طبيعت( ناتوراليسم) و اصالت انرژى( انرژيسم) ضربه پذير مى‏گردد. [↑](#footnote-ref-141)
142. ( 2) اشاره به: كرونولوژى‏CHRONOLOGY ( تاريخ شناسى) [↑](#footnote-ref-142)
143. ( 1) اشاره به: ميستى سيسم‏MYSTICISM ( اعتقاد به هر چيز اسرار آميز كه عقل بشرى و علوم از درك آن عاجزند) [↑](#footnote-ref-143)
144. ( 1) نقد مكتب ولونتاريسم‏VOLUNTARISM ( مكتب اصالت اراده و اختيار) كه هر گونه جبرى را نفى مى‏كند، زيرا در اسلام انسان با كمك خدا عمل مى‏كند. [↑](#footnote-ref-144)
145. ( 2) با طرح اين حقيقت كه زنده كننده خداست، علم بيوژنسيزBIOGENESISM تأييد مى‏كند كه زنده از زنده و حيات از حيات پديد مى‏آيد و از ماده خود بخود چيزى بوجود نخواهد آمد، مثل وجود كرم در سيب كه انگلهاى كرم در شكوفه‏ها مانده‏اند و رشد كردند و سپس تبديل به كرم شده‏اند. [↑](#footnote-ref-145)
146. ( 1) حجاج بن يوسف ثقفى است كه در سال 41 هجرى متولد و مرگ او در سال 95 هجرى است. [↑](#footnote-ref-146)
147. ( 2) بر اساس نقل طبرى و واقدى اين سخنان را پس از جنگ جمل خطاب به اصحاب خود ايراد فرمود. [↑](#footnote-ref-147)
148. ( 1) سعدى:\s\iُ نام نيكو گر بماند ز آدمى‏\z به كز او ماند سراى زرنگار\z\E\E [↑](#footnote-ref-148)
149. ( 2) اين شخص أشعث بن قيس بود كه همه جا، همواره روحيه اعتراض داشت و خود از عوامل پذيرش حكميت بود. [↑](#footnote-ref-149)
150. ( 3) ضرب المثل است براى كسانى كه بيهوده تلاش مى‏كنند. [↑](#footnote-ref-150)
151. ( 4) مقصود امام در اينجا از شيطان، معاويه است كه با مكر و حيله عمرو عاص لشكر اسلام را پريشان ساخت. [↑](#footnote-ref-151)
152. ( 1) الخميس: لشكرى كه از پنج جهت آراسته باشد. عقب، جلو، راست، چپ، و قلب سپاه. [↑](#footnote-ref-152)
153. ( 1) علت آن بود كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بيت المال را به طور مساوى بين مسلمانان تقسيم مى‏كرد، اما پس از وفات آن حضرت، ابا بكر و بخصوص عمر و عثمان اصل تقسيم عادلانه را رعايت نكردند و با انواع تبعيض‏ها و بخشش‏هاى نابجا مردم را به راه ديگرى كشاندند، حال كه امام على عليه السلام به خلافت رسيد و چونان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مى‏خواست بيت المال را مساوى تقسيم كند، بسيارى بر آشفتند و سر به مخالفت بر داشتند. [↑](#footnote-ref-153)
154. ( 2) طرد تفكر ماكياوليسم‏mMACHIAVELLISM كه مى‏گويند، هدف وسيله را توجيه مى‏كند. [↑](#footnote-ref-154)
155. ( 1) محصن: مردى يا زنى را گويند كه همسر دارد و آلوده به زنا مى‏شود. [↑](#footnote-ref-155)
156. ( 2) مانند« سبائيه» كه امير المؤمنين عليه السلام را خدا پنداشتند، و آن حضرت آنها را مجازات كرد. [↑](#footnote-ref-156)
157. ( 3) نقد تفكر: انديويدوليسم‏ANDIVIDULISM ( اصالت فرد) و نقد تفكر اسكوپيسم‏ESCOPISM ( فرار از شركت در امور اجتماعى و دولتى) كه در تفكر امام( ع) فرد اصالت ندارد، بلكه بايد با جامعه زندگى كند و از انزوا پرهيز داشته باشد تا جامعه ساخته شود. [↑](#footnote-ref-157)
158. ( 4) شعار را به شعار معروف خوارج،« لا حكم الا الله» كه نفى حكومت بود تفسير كرده‏اند كه حاصل آن تفرقه در امت است، ابن ابى الحديد مى‏گويد: شعار خوارج آن بود كه موى ميان سر را مى‏تراشيدند كه تفكر: سكتاريانيسم‏SECTARIANISME ( فرقه گرايى) را نفى مى‏كند. [↑](#footnote-ref-158)
159. ( 1) أحنف بن قيس از ياران رسول خدا( ع) است كه پيامبر در حق او دعا كرد. مردى با هوش و عاقل بود، در هنگامه جنگ جمل به امير المؤمنين( ع) گفت: دوست دارى با 200 سوار براى يارى تو به لشكريان شما ملحق گردم؟ يا با جمعيت« بنى سعيد» از جنگ كناره گيرى كنم؟ كه آنگاه 6000 شمشير را از تو باز مى‏دارم. امام( ع) فرمود از جنگ كناره بگير! پس از جنگ و فتح بصره خود را به امام رساند و به ياران آن حضرت ملحق شد.

     ( سفينة البحار ماده حنف- و- اسد الغابة ج 1 ص 55) [↑](#footnote-ref-159)
160. ( 2) آيا واقعيت‏هاى ياد شده به عمليات غواصان رزمنده ايران در حمله به شهر بصره ارتباط ندارد؟ كه از زير آب بدون سر و صدا و گرد و غبارى با پاهاى چونان پاى شتر مرغ پيش مى‏رفتند؟ [↑](#footnote-ref-160)
161. ( 1) اشاره به: پرسانيس‏PRESCIENCE ( علم غيب) [↑](#footnote-ref-161)
162. ( 2) اشاره به علم: آ اس تيكس‏AECTHETICS ( زيبا شناسى) [↑](#footnote-ref-162)
163. ( 1) منظور امام در اينجا، عثمان و معاويه و امويان است. [↑](#footnote-ref-163)
164. ( 2) تذكرة الخواص، ابن جوزى، ص 120. [↑](#footnote-ref-164)
165. ( 1) حاديه: آواز خواندنى كه شتران را به شتاب مى‏راند. [↑](#footnote-ref-165)
166. ( 1) أخنس پدر مغيره از مشركين بود كه در روز فتح مكه به ظاهر مسلمان شد. برادر او« ابو الحكم» در جنگ أحد به دست امام على عليه السلام كشته شد، لذا همواره كينه امام را در دل داشت، حال در حكومت عثمان نفوذ كرده و به پول و مقام رسيده بود و تا آنجا دل گرم شد كه در برابر امام ايستاد و جسارت كرد.« شرح ابن ابى الحديد ج 8 ص 201». [↑](#footnote-ref-166)
167. ( 2) از شگفتى‏هاى تاريخ آنكه حسان بن ثابت اولين شاعرى بود كه در روز غدير خم حضور داشت و پس از اعلام و دستور بيعت از طرف رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم با امام على عليه السلام بيعت كرد و اشعار بسيار جالبى سرود كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از او تشكر كرد و هشدار داد مادام كه با اهل بيت من مى‏باشى فرشتگان تو را امداد خواهند كرد و اين معجزه رسول خدا بود، زيرا مى‏دانست روزى از راه هدايت فاصله مى‏گيرد، حال پس از 25 سال انزواى سياسى امام، كه همه مردم با او بيعت مجدد كردند، حسان بن ثابت مخالفت ورزيد.! [↑](#footnote-ref-167)
168. ( 3) طلحه در روز قتل عثمان، نقاب بر چهره زد تا او را نشناسند و چون درهاى منزل عثمان را بستند تا كسى نتواند وارد خانه او شود، طلحه مهاجمان را از خانه يكى از انصار كه در همسايگى خانه عثمان قرار داشت هدايت كرد تا از آنجا وارد شوند، و خود به طرف خانه عثمان تيراندازى مى‏كرد و او بود كه تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن كنند، و مانع دفن عثمان در قبرستان مسلمانان شد حال كه مردم با امام على عليه السلام بيعت كردند شگفت آن كه در صف خونخواهان عثمان قرار گرفت!!( تاريخ طبرى) [↑](#footnote-ref-168)
169. ( 4)« حما» گل تيره و بد بو و« حمه» يعنى زهر عقرب [↑](#footnote-ref-169)
170. ( 1) منظور امام از اين شخص، عبد الملك مروان خليفه اموى است كه به كوفه لشكر كشى كرد، و مصعب بن زبير را كشت و مردم كوفه را به خاك و خون كشيد. [↑](#footnote-ref-170)
171. ( 1) اشاره به اتحاد و هماهنگى مردم در نابودى بنى اميه و ظهور بنى العباس كه پيروان بنى اميه را نابود كردند. [↑](#footnote-ref-171)
172. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة / ترجمه دشتى، 1جلد، مشهور - ايران ؛ قم، چاپ: اول، 1379ش. [↑](#footnote-ref-172)
173. ( 1) جنگ« قادسيه» در سال 16 هجرى بين اعراب به فرماندهى سعد وقاص، و ايران در پادشاهى يزدگرد، و فرماندهى رستم، در اطراف مدائن رخ داد، فرماندهان ايران 30 هزار سرباز از أهالى فارس را با زنجير به هم بسته بودند كه فرار نكنند، روز اول جنگ با 33 فيل حمله كردند كه خرطوم آنها را مسلمانان بريدند و فيلها فرار كردند، كه 500 نفر كشته شدند، روز سوم طوفان سختى در گرفت و جنگ ادامه داشت كه مسلمانان به خيمه فرماندهى سپاه ايران، رستم رسيدند و هلال بن علقمه او را كشت و تزلزل در سپاه ايران افتاد و 30000 نفر كشته داده و فرار كردند كه بزرگ‏ترين غنائم جنگى نصيب مسلمانان شد، و دولت ساسانى فرو پاشيد، و قادسيه شهر كوچكى بود كه در جنوب عراق 31 كيلو مترى كوفه قرار داشت.« شرح ابن ابى الحديد ج 9 ص 96- 102» [↑](#footnote-ref-173)
174. ( 2) در جنگ قادسيه، تعداد لشكريان يزدگرد، 120 هزار نفر و تعداد مسلمانان سى و چند هزار نفر بود كه با يارى خدا پيروز شدند. [↑](#footnote-ref-174)
175. ( 1) گر، نوعى بيمارى پوستى كه با خارش شديد همراه است. [↑](#footnote-ref-175)
176. ( 1) طلحه و زبير قبل از آغاز جنگ براى خواندن نماز جماعت نزاع كردند و با دخالت عائشه بنا شد يك روز فرزند طلحه و روز ديگر فرزند زبير نماز بخواند، طلحه از مردم خواست او را با عنوان« امير» سلام دهند، زبير هم همين درخواست را كرد. [↑](#footnote-ref-176)
177. ( 2) اشاره به: تتيولوژى‏TETIOLOGY ( علت شناسى) [↑](#footnote-ref-177)
178. ( 1) اشاره به: فوتوريسم‏FUTURISM ( آينده نگرى)، نظر امام( ع) يك آينده نگرى مثبت است كه آينده جهان را روشن و متكامل و خوب مى‏شناساند، بر خلاف نظريه پردازانى كه آينده را وحشت‏زا و تاريك معرفى مى‏كنند. [↑](#footnote-ref-178)
179. ( 1) اشاره به: كولكتيويسم‏COLLECTIVISM ( عقيده به اصالت كارهاى جمعى) كه سعى دارند جامعه را با همكارى و مشاركت عمومى اداره كنند. [↑](#footnote-ref-179)
180. ( 1) حكومت و امامت اهل بيت عليهم السلام. [↑](#footnote-ref-180)
181. ( 2) اشاره به حكومت خود پس از بيعت مردم. [↑](#footnote-ref-181)
182. ( 1) اشاره به علم: كاراكترولوژى‏CARACTROLOGY ( خصلت شناسى) [↑](#footnote-ref-182)
183. ( 1) اشاره است به حديث معروف نبوى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

     \iُ« انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد المدينة فليأت الباب»\E

     « من شهر علم و على در آن است پس هر كس آهنگ شهر دارد بايد از در آن وارد شود» يا

     \iُ« فليأتها من بابها».\E

     ( ينابيع المودة ج 1 ص 62- و- ارشاد مفيد ص 32- و تذكرة الخواص ص 48- و صواعق ابن حجر ص 122). [↑](#footnote-ref-183)
184. ( 1) اشاره به علم: پاتولوژى‏PATHOLOGY ( آسيب شناسى) نسبت به جسم و بيماريهاى بدن [↑](#footnote-ref-184)
185. ( 1) خفاش در پروازها و شكار كردن‏ها از چشم خود استفاده نمى‏كند بلكه به وسيله فرستادن امواج و دريافت آن، موانع را تشخيص مى‏دهد درست مانند يك دستگاه رادار عمل مى‏كند كه امواج« ما وراى صوت» را بوسيله يك فرستنده قوى به فضا مى‏فرستد، امواج همه جا به پيش مى‏رود، وقتى به مانعى برخورد، منعكس مى‏گردد به اين ترتيب وجود هواپيماى دشمن را تشخيص مى‏دهند، خفاش در حال پرواز در هر ثانيه 30 الى 60 بار امواج ما وراى صوت از خود بيرون فرستاده كه پس از بازگشت امواج، راه‏ها، موانع و غذا را به خوبى تشخيص مى‏دهد. [↑](#footnote-ref-185)
186. ( 1) اين سخن ارزشمند امام( ع)، نقد است بر: ساينتيسم‏SCIENTISM ( اصالت علم) و علم زدگى و علم گرايى را نقد مى‏كند كه تنها با علم نمى‏شود به سعادت و رستگارى رسيد، بلكه بايد با ايمان، علم را هدفدار كرد. [↑](#footnote-ref-186)
187. ( 1) در پاورقى خطبه 105 به نابودى بنى اميه و قتل عام شدن آنها اشاره گرديد. [↑](#footnote-ref-187)
188. ( 1) طرح اين واقعيت كه حواس و ابزار شناخت انسان محدود است، پراگماتيسم‏PRAGMATISM ( اصالت عمل) و پوزيتيويسم‏POSITIVISM ( اصالت حس تجربه) و امپريسيسم‏EMPIRICISM ( اصالت تجربه) را نقد مى‏كند زيرا كه تجربه مى‏تواند يكى از راههاى شناخت واقعيت‏ها باشد، پس نمى‏توان به آن اصالت داد. [↑](#footnote-ref-188)
189. ( 2) اشاره به: هيستورياHISTORIA ( توجه به اسطوره‏ها و الگوها) كه در تمام ملل و اقوام وجود دارد. [↑](#footnote-ref-189)
190. ( 1) سنگى بر سنگى نگذاشت، يعنى خانه‏هاى با شكوهى نساخت و خانه‏اى ساده داشت، زيرا رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در ساختمان مسجد شخصا سنگ‏ها را مى‏آورد، و براى همسران خود خانه‏ها و حجره‏هايى ساخت. [↑](#footnote-ref-190)
191. ( 2) ضرب المثل است، يعنى آينده از آن استقامت كنندگان است. [↑](#footnote-ref-191)
192. ( 1) زينب دختر جحش، يكى از همسران پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از قبيله بنى اسد بود. [↑](#footnote-ref-192)
193. ( 2) شعر از امرأ القيس است. وى پس از كشته شدن پدرش، به خالد بن سدوس پناهنده شد. مردم بنى جديله به او حمله كرده اموال و شترهايش را بردند. خالد به او گفت اسب سوارى‏ات را به من ده تا اموال تو را باز پس گيرم. خالد بر اسب او سوار شده خود را به مردم( بنى جديله) رساند و اعلام كرد اين شتران و اموال از آن پناهنده من است آن را برگردانيد، مردم حمله كردند و اسب سوارى را هم از دست او در آوردند! وقتى خبر به امرأ القيس رسيد اين شعر را سرود يعنى: غارت گذشته را واگذار، هم اكنون سخن از دزديده شدن اسب سوارى من بگو. امام عليه السلام مى‏خواهد بفرمايد كه: واگذار صحبت از غصب خلافت در گذشته را و به اين بينديش كه با معاويه چه بايد كرد؟ [↑](#footnote-ref-193)
194. ( 1) جاى شگفتى است كه امام عليه السلام در 14 قرن قبل، آب را محل رشد و تكثير انگل« و با» مطرح مى‏كند كه پاستور پس از كشف ميكروب در تداوم تحقيقات خود با استفاده از كتاب صحيفه سجاديه از واژه و بى اين حقيقت را از نظر تجربى ثابت كرد. [↑](#footnote-ref-194)
195. ( 1) مروان يهودى زاده، داماد عثمان و منشى او بود و در او نفوذ بسيارى داشت، رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم او و پدرش را تبعيد كرده بود، در زمان عثمان آزاد و داماد و سپس همه كاره او گرديد كه او را عامل اصلى كشته شدن عثمان مى‏دانند. [↑](#footnote-ref-195)
196. ( 2) عثمان هشتاد سال عمر كرد. [↑](#footnote-ref-196)
197. ( 3) اشاره به علم: زوئولوژى‏ZOOLOGY ( حيوان شناسى) [↑](#footnote-ref-197)
198. ( 4). اشاره به علم: منوتيسم‏MONOTHEISM ( علم توحيد) [↑](#footnote-ref-198)
199. ( 1) اشاره به علم: ارنيتولوژى‏ORNITHOLOGY ( پرنده شناسى) [↑](#footnote-ref-199)
200. ( 2) واژه« دارى» را برخى به شهر دارين، شهر قديمى در كنار قطيف و بحرين ترجمه كرده‏اند، اما يكى از معانى آن ملاح است كه بادبان كشتى را نگه مى‏دارد. [↑](#footnote-ref-200)
201. ( 1) خروس خلاسى: نوعى از خروس كه نه سفيد و نه سياه است بلكه به رنگ خاكى است، و گفته‏اند كه خروس فارسى- هندى دو رگه است كه پاهاى زشت دارد. [↑](#footnote-ref-201)
202. ( 2) وسمه: برگ گياهى به رنگ نيل، يا برگ نيل كه آن را در آب خيسانده و پارچه را با آن رنگ مى‏كردند. [↑](#footnote-ref-202)
203. ( 3) اثبات هدفدارى نظام هستى و انسان، و نقد پوچى: نيهيليسم‏NIHILISM ( پوچ‏گرايى) و اوتوپيسم و اتوپيانيسم‏UTOPIANISM -UYOPISM ( پوچ‏گرايى). [↑](#footnote-ref-203)
204. ( 4) اشاره به علم: انتومولوژى‏ENTOMOLOGY ( حشره شناسى) و علم هرپتولوژى‏HERPETOLOGY ( خزنده شناسى) [↑](#footnote-ref-204)
205. ( 1) شتر مرغ يا پرنده سنگخواره، در شن زار تخم مى‏گذاشت كه شبيه تخم مار و افعى بود، و مردم از تشخيص آن عاجز بودند. فكر مى‏كردند تخم پرنده است ولى ناگاه مارى از آن بيرون مى‏آمد. [↑](#footnote-ref-205)
206. ( 2) سيل بزرگى كه خدا در يمن جارى ساخت كه« سد مأرب» را شكست و بنام« سيل عرم» دولت كافر« سبا» را نابود و باغ‏هاى سرسبز آن سامان را از بيخ و بن بركند و اشاره است به آيه 16 سوره سبا. [↑](#footnote-ref-206)
207. ( 1) مى‏بينيم كه« حمايت از حيوانات» قرن‏ها قبل از مدعيان دروغين غرب كه شعار حمايت از حيوانات مى‏دهند اما ميليون‏ها انسان را آواره مى‏سازند و بخاك و خون مى‏كشند، از طرف حضرت امير المؤمنين عليه السلام مطرح و به آن عمل شده است. [↑](#footnote-ref-207)
208. ( 1) ضرب المثل است بقول حافظ\s\iُ( تيغ سزاست هر كه را درك سخن نمى‏كند)\Z\E\E [↑](#footnote-ref-208)
209. ( 2). طلحه و زبير و سران قريش [↑](#footnote-ref-209)
210. ( 3) نظام، معادل سيستم‏SYSTEM است به مفهوم جمع، مجموع و مجموعه هماهنگى كه كشور را اداره مى‏كنند. [↑](#footnote-ref-210)
211. ( 1) آن شخص، سعد بن ابى وقاص بود با اينكه حديث منزلت

     \iُ« انت منى بمنزلة هارون من موسى»\E

     را همين سعد از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در باره حضرت امير المؤمنين عليه السلام شنيده و بارها نقل كرده بود، اما راه انحراف پيمود و ولايت آن حضرت را سر انجام انكار كرد. [↑](#footnote-ref-211)
212. ( 1) قتل صبر، يعنى دست و پاى كسى را ببندند و او را بكشند.« شرح خوبى ج 10 ص 134 نقل از جواهر الكلام». [↑](#footnote-ref-212)
213. ( 1) حنين گريه كردن از راه بينى است يعنى« آرام و بى صدا گريستن» [↑](#footnote-ref-213)
214. ( 1) طلحه تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن كنند، افرادى را مأمور كرد تا با سنگ باران كردن خانواده عثمان مانع دفن او شوند، كه سر انجام با دخالت امام او را دفن كردند. و در كشتن او از همه مهاجمان حريص‏تر بود، همه اين حقيقت را مى‏دانستند كه مروان بن حكم در جنگ جمل او را با تيرى هدف قرار داد و كشت و بارها مى‏گفت من انتقام عثمان را گرفتم.« تاريخ طبرى» [↑](#footnote-ref-214)
215. ( 1) اشاره به علم: اسكاتولوژى‏ESCHATOLOGY ( واپسين شناسى، معاد شناسى) [↑](#footnote-ref-215)
216. ( 2) نفى تفكر: اموراليسم‏AMORALISM كه معتقدند ارزشهاى اخلاقى ضرورتى ندارد. [↑](#footnote-ref-216)
217. ( 1) اثبات وجود ارزشهاى ثابت، ملاكها و معيارهاى ثابت و نقد و رد تفكر دياليك تيكى كه هر چيزى را متغير مى‏پندارد و مى‏گويد چيز ثابتى وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-217)
218. ( 1) اما سيد عبد الزهرا در مصادر نهج البلاغه ج 3 ص 435، و ابن ابى الحديد مى‏گويند در سال 35 هجرى در مدينه ايراد شد.( ترجمه شرح ابن ابى الحديد ج 5 ص 15). [↑](#footnote-ref-218)
219. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة / ترجمه دشتى، 1جلد، مشهور - ايران ؛ قم، چاپ: اول، 1379ش. [↑](#footnote-ref-219)
220. ( 1) ذعلب از اهل يمن و مردى شجاع بود، وقتى امام عليه السلام فرمود:

     \iُ سلونى قبل ان تفقدونى‏\E

     « سؤال كنيد پيش از آنكه مرا نيابيد» به پا خاست و پرسيد. هل رأيت ربك يا امير المؤمنين؟« آيا تو خدايت را ديده‏اى اى امير مؤمنان؟» آن حضرت در پاسخ او اين خطبه را ايراد كرد.( شرح خوئى ج 10 ص 259) [↑](#footnote-ref-220)
221. ( 1) وقتى عمرو عاص به مصر حمله كرد، محمد بن ابى بكر استاندار مصر توسط دو پيك، عبد الله بن قعين و كعب بن عبد الله، از امام يارى طلبيد، آن حضرت اعلام عمومى كرد تا مردم در« جزعه» بين حيره و كوفه جمع شوند تا به كمك مصريان بشتابند، امام تا ظهر فردا در آن سرزمين منتظر ماند حتى صد نفر نيز گرد نيامدند ناراحت به كوفه بازگشت و در جمع بزرگان و اشراف اين سخنرانى را ايراد كرد.( كتاب الغارات) [↑](#footnote-ref-221)
222. ( 2) ضرب المثل است. [↑](#footnote-ref-222)
223. ( 3). نوف پسر فضاله از بنى بكال است كه تيره‏اى از حمير مى‏باشند. [↑](#footnote-ref-223)
224. ( 4) جعده، پسر ام هانى دختر ابو طالب و خواهر امام على عليه السلام مى‏باشد، خواهر زاده امام، جعده، از طرف آن حضرت استاندار خراسان بود. [↑](#footnote-ref-224)
225. ( 1) اشاره به علم: پونكاليتى‏PUNETUALITY ( زمان شناسى) [↑](#footnote-ref-225)
226. ( 1) نقد: سنسو آليتى، سنسوآليسم‏SENSUALITY -SENSUALISME ( اصالت حواس)، گر چه امام( ع) حواس را به عنوان يكى از ابزارهاى شناخت قبول دارد. [↑](#footnote-ref-226)
227. ( 2) عمالقه: فرزندان سام بن نوح بودند كه بر يمن و حجاز و اطراف آن حكومت مى‏كردند، يكى از حاكمان اين خاندان، عملاق نام داشت. [↑](#footnote-ref-227)
228. ( 3) در روستاى« فلج يمامه» در يمن چاهى وجود داشت بنام« رس» كه از بقاياى قوم ثمود در اطراف آن زندگى مى‏كردند، كه به علت فساد و سركشى، سرزمينشان فرو رفت و همه نابود شدند. [↑](#footnote-ref-228)
229. ( 4) ضرب المثل است، چون شتر خسته شود، دم خود را به حركت در مى‏آورد، و گردن به زمين مى‏چسباند، كه نشانه ضعف و درماندگى اوست. [↑](#footnote-ref-229)
230. ( 1) عمار فرزند ياسر از نخستين مسلمانان بود در تمام نبردها شركت داشت، پيامبر فرمود: تو به دست شقى‏ترين قوم كشته خواهى شد، عمار در جنگ صفين در ركاب امام على عليه السلام جنگيد تا بدست شاميان به شهادت رسيد. [↑](#footnote-ref-230)
231. ( 2) مالك بن تيهان از بزرگان بود، در جنگ بدر شركت داشت و در صفين به شهادت رسيد. [↑](#footnote-ref-231)
232. ( 3) خزيمة بن ثابت انصارى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم او را لقب ذو الشهادتين داد. شهادت او به جاى شهادت دو نفر بحساب مى‏آمد. [↑](#footnote-ref-232)
233. ( 4) ابو ايوب خالد بن سعد از قبيله خزرج و بنى نجار بود، مردى شجاع كه همواره پيش روى امام شمشير مى‏زد. [↑](#footnote-ref-233)
234. ( 1) يعنى شهرتى نداشتى و داراى شخصيت اجتماعى نبودى. [↑](#footnote-ref-234)
235. ( 1) اشاره به علم: ميرمكو لوژى‏MYRMECOLOGY ( مورچه شناسى) [↑](#footnote-ref-235)
236. ( 1) اشاره به علم پترولوژى‏PETROLOGY ( سنگ شناسى) [↑](#footnote-ref-236)
237. ( 2) اشاره به علم: فيلولوژى‏PHILOLOGY ( زبان شناسى) [↑](#footnote-ref-237)
238. ( 3) اشاره به علم: انتومولژى‏ENTOMOLOGY ( حشره شناسى) [↑](#footnote-ref-238)
239. ( 1) كيفيت و چگونگى، مانند تقسيم، تركيب، نسبت، تعريف، حدود و مرز، كه همه از صفات ماده و مخلوق مى‏باشد. [↑](#footnote-ref-239)
240. ( 1) نفى تفكر: سنسوآليسم‏ALISMUSENS ( حس گرايى و اصالت دادن به حواس) [↑](#footnote-ref-240)
241. ( 1) اصل علاقه به وطن مورد تأييد است، اما نبايد مطلق شود و به تفكر: پاتريوتيسم‏PATRIOTISM ( ميهن‏پرستى) كشيده شود. [↑](#footnote-ref-241)
242. ( 1) اشاره به علم: كاسمولوژى‏COSMOLOGY ( كيهان شناسى) [↑](#footnote-ref-242)
243. ( 1) ژ. در نسخه‏هاى ديگر« لا يدرى» دارد يعنى معلوم نيست( بدون استفاده از علم غيب)( در حديثى از امام رضا عليه السلام نقل شد كه نام ابليس، حارث بود و پس از رانده شدن از رحمت الهى به ابليس يعنى« دور» ناميده شد).

     كه طرفداران مونيسم‏MONISM ( فلسفه وحدت وجود) تلاش فراوان كردند تا كليه عوارض جهان خلقت را در يك اصل وحدت وجود تبيين كنند. [↑](#footnote-ref-243)
244. ( 1) قابيل بر فرزند مادرش( هابيل) تكبر كرد. [↑](#footnote-ref-244)
245. ( 1) نفى حكومت: پلوتوكراسى‏PLUTOCRACY ( حكومت سرمايه‏دارى) و سرمايه داران بزرگ [↑](#footnote-ref-245)
246. ( 2) احلام: را ابن ابى الحديد« عقل و انديشه» معنا كرد، ولى ابن ميثم در جلد چهارم از شرح خود ص 93، احلام را به« بردبارى» معنا كرد، و حق با اوست. [↑](#footnote-ref-246)
247. ( 1) كسرى لقب پادشاهان ايران و قيصر لقب پادشاهان روم شرقى بود. [↑](#footnote-ref-247)
248. ( 2) نفى حكومت: اريستوكراسى‏ARISTOCRACY ( حكومت‏هاى اشرافى) و اليگارشى‏OLIGARCHY ( حكومت استبدادى چند نفر از أغنيا) [↑](#footnote-ref-248)
249. ( 3) بحر العراق: درياى عراق، منظور آبهاى ميان دجله و فرات است كه ساسانيان بر آن حكومت داشتند. [↑](#footnote-ref-249)
250. ( 4) دبر و وبر، كنايه از شتر است، يعنى آنها را فقير و تهيدست با شتران رها كردند. [↑](#footnote-ref-250)
251. ( 1) ردهة: گودالى كه رهبر خوارج معروف به« ذو الثديه» جنازه‏اش در آن افتاده بود. و ناكثان يعنى« عهد شكنان» اصحاب جمل كه در بصره شورش كردند، قاسطين« ستمكاران» يعنى معاويه و پيروان ستمكار او و مارقين يعنى خارج شدگان، خوارج و طرفدارانشان كه از لشكر امام و امت اسلامى كناره گرفتند. [↑](#footnote-ref-251)
252. ( 2) اتباع الفصيل اثر امه( شتر بچه همواره با شتر است) وقتى مى‏خواستند بگويند كه آن دو نفر هميشه با هم بودند از اين ضرب المثل استفاده مى‏كردند. [↑](#footnote-ref-252)
253. ( 3) حراء: كوهى است كه در شمال مكه به فاصله 6 كيلو متر، بر دامنه جنوبى كوه و در ارتفاع 160 متر، غارى وجود دارد كه پيامبران گذشته و حضرت ابراهيم عليه السلام در آن عبادت مى‏كردند، و خلوتگاه و محل عبادت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نيز بود كه آيات آغازين قرآن در آنجا بر رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نازل شد. [↑](#footnote-ref-253)
254. ( 1) اين پيش گوئى از آينده به جنگ بدر( چاهى بين مكه و مدينه) اختصاص دارد كه جسد عتبه و شيبه، پسران ربيعه و اميه و پسران عبد شمس و ابو جهل و برخى ديگر در آن ريخته شد و دسته جمعى در آن دفن شدند. [↑](#footnote-ref-254)
255. ( 2) اين شخص ابو سفيان است كه جنگ احزاب( خندق) را تدارك ديد و سرانجام شكست خورد، كه اين حوادث در سالهاى پس از هجرت اتفاق افتاد. [↑](#footnote-ref-255)
256. ( 1) همام بن شريح از شيعيان امير المؤمنين عليه السلام بود.( قاموس الرجال) [↑](#footnote-ref-256)
257. ( 1) آن شخص با تفكرات شيطانى مى‏خواست بگويد: آنچه را به همام گفتى واقعيت ندارد و گر نه در جان تو نيز تأثير مى‏كرد، كه امام عليه السلام فرمود اين سخن از شيطان است، زيرا هر كسى توان و قدرت تحمل خاصى دارد. [↑](#footnote-ref-257)
258. ( 1) اشك تمساح. [↑](#footnote-ref-258)
259. ( 1) اشاره به: فارماكولوژى‏PHARMACOLOGY ( داروشناسى) [↑](#footnote-ref-259)
260. ( 1) اشاره به علم: تئولوژى‏THEOLOGY ( اديان شناسى) و نقد پلوراليسم دينى، كه معتقدند همه اديان بر حق مى‏باشند. [↑](#footnote-ref-260)
261. ( 1) اشاره به سياست دماگوژى‏DEMAGOGY ( عوام فريبى) كسى كه براى رسيدن به اهداف خود، خود را طرفدار مردم جلوه مى‏دهد. [↑](#footnote-ref-261)
262. ( 1) يعنى نافرمانى و گناه نكنيد. [↑](#footnote-ref-262)
263. ( 1) اشاره به علم: اينسپيرينك‏INSPIRING ( الهام شناسى) [↑](#footnote-ref-263)
264. ( 2) دشنام دهندگان، حجر بن عدى و عمرو بن حمق بودند.( پاورقى شرح خويى، ج 13، ص 83 و 94) [↑](#footnote-ref-264)
265. ( 1) ناسخ آيه‏اى است كه حكم آيه ديگر را باطل كرده و آن را منسوخ( باطل شده) نامند. [↑](#footnote-ref-265)
266. ( 2) عام، لفظ فراگير، و خاص، لفظى كه شامل چيز خاص يا فرد خاصى مى‏شود. [↑](#footnote-ref-266)
267. ( 3) محكم، آيه‏اى را گويند كه حكم آن استوار و بر همه روشن است، اما متشابه، آيه‏اى است كه ممكن است چند معنا داشته باشد و معناى واقعى آن روشن نيست. [↑](#footnote-ref-267)
268. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة / ترجمه دشتى، 1جلد، مشهور - ايران ؛ قم، چاپ: اول، 1379ش. [↑](#footnote-ref-268)
269. ( 1) در اين سخنرانى و خطبه‏هاى ديگر، امام عليه السلام به حركت زمين، صدها سال قبل از كشف اين حقيقت توسط دانشمندان رشته ژئوفيزيك‏GEOPHYSICS ( علم اوضاع بيرونى و طبيعى) و ژئولوژى‏gEOLOGY ( زمين شناسى) آشكارا اشاره فرمود. [↑](#footnote-ref-269)
270. ( 1) نفى تفكر: اگوئيسم‏EGOISM ( خود پسندى، خود كامگى) [↑](#footnote-ref-270)
271. ( 2) نفى تفكر: اسنوبيسم، اسنوبرى‏SNOBBERY -SNOBBISME ( گرايش به ستودن‏هاى غلو آميز) [↑](#footnote-ref-271)
272. ( 3) نفى تفكر: دگماتيسم‏DOGMATISM ( پذيرش چيزى بدون دليل و برهان) [↑](#footnote-ref-272)
273. ( 4) مى‏پرسند اگر امام معصوم است چرا مى‏فرمايد، خود را برتر از آن كه اشتباه كنم نمى‏دانم؟ دو پاسخ مطرح است. اول آنكه امام عليه السلام فرمود بدون كمك خدا از اشتباه مصون نمى‏باشم كه خود اثبات عصمت است. دوم- امام عليه السلام در تمام كارهاى حكومتى با مشاوران خود مشورت مى‏كرد، و به رأى و نظر آنها عمل مى‏كرد.

     فرماندارى را نصب مى‏كرد و بعدها مشخص مى‏شد كه آن شخص لايق نبوده، اينگونه نبود كه مشورت نكند يا در همه جا از علم غيب كمك بگيرد. [↑](#footnote-ref-273)
274. ( 1) طلحه، پسر عبد الله، پدرش از قبيله بنى تميم و مادرش دختر عبد الله بن عماد بود كه در جنگ جمل مروان بن حكم با تيرى او را كشت. [↑](#footnote-ref-274)
275. ( 2) عتاب نوه امية بن عبد الشمس بود. [↑](#footnote-ref-275)
276. ( 1) ابن ابى الحديد مى‏گويد از روزى كه اين خطبه را يافتم تاكنون كه پنجاه سال است حدود 1000 بار آن را خواندم و در هر بار در دلم، ترس، لرزش، و پند پذيرى تازه‏اى بوجود آمد.« شرح ابن ابى الحديد معتزلى، ج 11، ص 153». [↑](#footnote-ref-276)
277. ( 1) اين رهنمود امام( ع) ثابت مى‏كند كه انسان بايد در پرتو وحى الهى و عمل به دستورات خداوند بزرگ به كمال واقعى برسد، پس خود اصالت ندارد كه هر چه بخواهد انجام دهد، چون خود را نمى‏شناسد، و انسان موجودى ناشناخته است، نمى‏تواند براى خود دستور العمل زندگى( كاتولوگ‏CATALOGUE ) بنويسد، پس اومانيسم‏HUMANISM و اگزيستانسياليسم‏EXISTENTIALISM نمى‏توانند صحيح باشد. [↑](#footnote-ref-277)
278. ( 1) نفى تفكر: انديويد و آليسم‏ANDIVIDUALISM ( اصالت فرد) [↑](#footnote-ref-278)
279. ( 2) نفى: پسى ميسم‏PESSIMISM ( بد بينى و بيزارى از جهان و دنيا) و اثبات هدفدارى انسان [↑](#footnote-ref-279)
280. ( 3) خارى سه شعبه كه خوراك شتران است و سخت گزنده است. [↑](#footnote-ref-280)
281. ( 1) حضرت ابو طالب، چهار پسر داشت كه با يكديگر 10 سال فاصله سنى داشتند به نام‏هاى: طالب، عقيل، جعفر و على عليه السلام. قريش در جنگ بدر عقيل را به اجبار همراه خود آوردند كه اسير شد و با دادن« فدا» آزاد شده به مكه بازگشت، و پيش از صلح حديبيه مسلمان شد و به مدينه هجرت كرد، و در جنگ موته همراه برادرش جعفر شركت داشت. [↑](#footnote-ref-281)
282. ( 2) صاع: پيمانه‏اى به وزن سه كيلو گرم است. [↑](#footnote-ref-282)
283. ( 3) نوشتند كه اشعث بن قيس بود. چون قرار بود فرداى آن روز دادگاه اسلامى به پرونده او رسيدگى شود، شبانه حلوا را خدمت امام برد تا به خيال شيطانى خود، قلب آن حضرت را نسبت به خود تغيير دهد. [↑](#footnote-ref-283)
284. ( 1) مرحوم شهرستانى نقل مى‏كند كه در نسخه خطى سيد رضى( ره) كه دخترش خدمت عموى بزرگوار، سيد مرتضى، آن را مى‏آموخت، نام سلمان فارسى در ابتداى اين خطبه نوشته شده بود. و همين درست است، زيرا با بررسى ديگر خطبه‏هاى نهج البلاغه، و شناخت تفكرات امام عليه السلام و بررسى صحيح زندگانى ياران امام عليه السلام اين حقيقت روشن مى‏شود كه شخص ياد شده بايد سلمان فارسى يا مالك اشتر باشد و ديگر احتمالاتى كه داده شده است با عصمت و اعتقادات امام عليه السلام سازگار نيست. [↑](#footnote-ref-284)
285. ( 1) اثبات: حكومت مردمى و دخالت مردم در حكومت و نفى حكومت: دسپوتيسم‏msitopseD ( حكومت استبدادى) البته مراد مردم مسلمانى مى‏باشند كه در پرتو وحى انتخاب مى‏كنند، و نقد دموكراسى‏DEMOCRACY ( حكومت اكثريت مردم)، زيرا رأى اكثريت مردم در پرتو وحى قانونى است. [↑](#footnote-ref-285)
286. ( 1) ذى قار: نام سرزمينى است در نزديكى شهر بصره، كه جنگ اعراب و ايران پيش از اسلام در آن جا اتفاق افتاده است. [↑](#footnote-ref-286)
287. ( 2) عبد الله ابن زمعه كسى است كه پدر و عمو و برادرش در جنگ بدر به دست مسلمانان كشته شدند، جد او أسود، رسول خدا را فراوان آزار مى‏داد، اما او از شيعيان امام على عليه السلام شد و فكر مى‏كرد، در تقسيم بيت المال به او بيشتر توجه مى‏شود. اما پاسخ قاطع امام او را بيدار كرد. [↑](#footnote-ref-287)
288. ( 1) اشاره به علم: اوراشن‏ORATION ( علم خطابه و سخنورى) [↑](#footnote-ref-288)
289. ( 2) اشاره به علم: يوژنيكس‏EUGENICS ( نژاد شناسى) و علم: اتنولوژى‏ETHNOLOGY ( نژاد شناسى) [↑](#footnote-ref-289)
290. ( 3) اشاره به علم: مرفولوژى‏MORPHOLOGY ( شكل شناسى) و فيزيونومى‏PHYSIOGNOMY ( قيافه شناسى) [↑](#footnote-ref-290)
291. ( 4) اين خطبه بسيارى از مشكلات علمى نسبت به پيدايش نژادها و تفاوتهاى روانى و جسمى انسانها را بر طرف مى‏سازد، و شبهات مربوط به عدل الهى را پاسخ مى‏دهد كه تفاوتها، علل و عوامل طبيعى داشته و به انتخاب و اختيار و نوع تغذيه و شرائط جغرافيايى محيط زيست ارتباط دارد. [↑](#footnote-ref-291)
292. ( 1) عرج: يكى از منزلگاه‏هاى بين مكه و مدينه است، وقتى امام عليه السلام زنان و فرزندان رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را با پاى پياده از مكه تا محله قبا در مدينه رساند پاهاى آن حضرت ورم كرد، و خونين شد. پيامبر در منزل« كلثوم بن هدم» بودند، وقتى نگاهش به پاهاى امام على عليه السلام افتاد اشك در چشمان آن حضرت حلقه زد. [↑](#footnote-ref-292)
293. ( 1) طرفداران تفكر موبوكراسى‏MOBOCRACY كه اعتقاد دارند حكومت بايد در دست رجاله‏ها و اوباش و مردم عوام باشد، كه يكى از تعاريف دموكراسى هم همين است. [↑](#footnote-ref-293)
294. ( 2) شاميان عمرو عاص، و كوفيان ابو موسى را انتخاب كردند، نام ابو موسى، عبد الله بن قيس است كه در زمان عثمان والى كوفه گرديد، و چون امام او را عزل كرد كينه‏اى در دل گرفت، از منافقانى بود كه پس از بيعت غدير خم مى‏خواستند پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم را ترور كنند. [↑](#footnote-ref-294)
295. ( 1) يجعلني جملا ناصحا( مرا چون شتر آبكش قرار داد) ضرب المثل است و پيامش همان است كه در ترجمه آمد. دلو بزرگ چاه آب را با طنابى بر شتر مى‏بستند، وقتى از چاه دور مى‏شد دلو بالا كشيده شده زمين آبيارى مى‏شد و چون به عقب بر مى‏گشت و به چاه نزديك مى‏شد دلو آب به ته چاه مى‏رسيد. [↑](#footnote-ref-295)
296. ( 2) اشاره به علم: هيپنولوژى‏HYPNOLOGY ( خواب شناسى) [↑](#footnote-ref-296)